
فرهنگ املائی خط فارسی

فرهنگ املائی خط فارسی

بر اساس

دستور خط فارسی

مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی

دکتر علی اشرف صادقی

زهرآ زندی مقدم

فرهنگستان زبان و ادب فارسی

نشر آثار / تهران 1394

فرهنگ املائی خط فارسی براساس دستور خط فارسی

مصوّب فرهنگستان زبان و ادب فارسی
(ویراست جدید)

دکتر علی‌اشرف صادقی و زهرا زندی‌مقدم

چاپ هفتم: 1394

شماره: 1000 نسخه

چاپ و صحافی: کاوا

قیمت: 300000 ریال

شابک: 964-7531-49-4 ISBN: 964-7531-49-4

نشانی: تهران، بزرگراه شهید حقانی، بعد از ایستگاه مترو،
مجموعه فرهنگستان‌ها، فرهنگستان زبان و ادب فارسی

صندوق پستی: 15875-6394

تلفن: 88642339-68 (021)، دورنگار: 88642500 (021)

وبگاه: www.persianacademy.ir

حق هرگونه چاپ و تکثیر و نشر مکتوب و الکترونیکی برای
فرهنگستان زبان و ادب فارسی محفوظ است.

فهرست‌نویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی ایران:

صادقی، علی‌اشرف، 1320-

فرهنگ املائی خط فارسی براساس دستور خط فارسی مصوّب
فرهنگستان زبان و ادب فارسی علی‌اشرف صادقی، زهرا زندی‌مقدم. -
تهران: چاپ اول 1385، چاپ دوم 1386، چاپ سوم 1389، چاپ
چهارم 1391، چاپ پنجم و ششم 1394، فرهنگستان زبان و ادب
فارسی (نشر آثار). 659ص

ISBN: 964-7531-49-4

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا:

کتابنامه به‌صورت زیرنویس.

1. فارسی - - املا - - واژه‌نامه‌ها. 2. خط فارسی - - واژه‌نامه‌ها.

الف. زندی‌مقدم، زهرا. ب. فرهنگستان زبان و ادب فارسی. ج. عنوان.

4ف8/1

4 ف 2 ص / PIR 2729

م85_15284

کتابخانه ملی ایران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

کسانی که با نسخه‌های خطی فارسی سروکار دارند می‌دانند که شیوه نوشتن کلمات در متون گوناگونی که در دوره‌های مختلف و حتی در یک عصر به دست کاتبان متفاوت نوشته شده‌اند تفاوت‌های چشمگیر دارد. مثلاً برای نوشتن کلمه «آسمان» سه صورت «آسمان، اسمان و اسمان» در متن‌ها دیده می‌شود. کلماتی مانند «جدائی»، «بالای» و «پایین» دارای املاهای «جدای، جدائی، جدایی، جدائی»، «بالای، بالا (مثلاً بالا آسمان = بالای آسمان)، بالا»، «پائین، پایین، پائین» است. کلمه «همی» غالباً جدا از کلمه‌ای که وابسته به آن است نوشته می‌شده، اما «می» که صورت مخفف همان «همی» است گاهی جدا و گاهی پیوسته نوشته شده است. وضع کلمات مرکب و مشتق (کلمات ساخته شده با وندها) از این هم آشفته‌تر بوده است و این وضع تا به امروز ادامه پیدا کرده است. مثلاً اگر کلمات «تجارت‌خانه»، «چاپخانه»، «زبان‌شناسی» و «زیست‌شناسی» را که دو کلمه اول با کلمه «خانه» و دو کلمه دوم با «شناسی» ساخته شده‌اند در نظر بگیریم به آسانی درمی‌یابیم که املاي این کلمات قاعده‌ای که در آن اتفاق نظر وجود داشته باشد ندارد.

خط ما از خط عربی گرفته شده و خط عربی خود از خط فنیقی اقتباس شده و

فنیقی مانند عربی متعلق به خانواده زبانه‌های سامی است. در زبانهای سامی صامتها اسکلت و پایه معنایی کلمه را تشکیل می‌دهند و مصوتها تنها برای گرفتن مشتقات مختلف از ریشه به کار می‌روند. چنان‌که می‌دانیم فرهنگهای عربی تقریباً همه بر اساس ریشه کلمات تدوین شده‌اند و مشتقات مختلف هر ریشه به ترتیب ذیل همان ریشه آمده است. مثلاً در عربی سه صامت «ف.ع.ل.» به معنی «کردن» است. با افزودن دو فتحه یا دو مصوت a به این کلمه صورت «فَعَلَ» به وجود می‌آید که شکل ماضی این ریشه است. با افزودن یک فتحه دیگر به پایان آن شکل «فَعَلَّ» حاصل می‌شود که سوم شخص مفرد مذکر غایب این ماضی است. همچنین با افزودن ضمّه یا u کوتاه و کسره یا i کوتاه به ترتیب بعد از صامت اول و دوم این ریشه، کلمه «فُعِلَّ» به دست می‌آید که شکل مجهول همان «فَعَلَ» است. به همین جهت است که در عربی به این مصوتها حرکت گفته می‌شود، یعنی آنچه که ثابت نیست، برعکس حروف که در تمام مشتقات یک ریشه ثابت‌اند. سه حرف «الف، واو و یاء» در عربی جزء حروف شمردنی می‌شوند نه جزء حرکات، زیرا واو و یاء در عربی در اصل برای دو نیم مصوت یا نیم صامت w و y به کار می‌روند و آنچه «ā» مثلاً در کلمه رسول) و «ī» (مثلاً در کلمه شهید) دیده می‌شود از دید دستوردانان عرب مرکب از ضمّه (u) و w، یعنی uw و کسره (i) و y، یعنی iy است. برای ā نیز توجیه مشابهی وجود دارد، زیرا «ā» اصلاً در خط عربی نشانه همزه است.

زبان فارسی یکی از زبانهای خانواده هندواروپایی است و ساختمان آن با ساختمان زبان عربی به کلی متفاوت است. در این زبان صامتها و مصوتها پایه پای هم در ساختن صیغه‌های مختلف یک ریشه مشارکت دارند. مثلاً از ریشه «دان» ما صیغه‌های «دانست، دانسته، داننده، دانا، نادان، می‌داند» و غیره را داریم که در ساختمان آنها از مصوتها و صامتهای مختلف استفاده شده است، چنانکه در «دانا» فقط یک مصوت *â* به ریشه «دان» افزوده شده است، درحالی که در «دانست» سه آوای *est* به ریشه اضافه شده و در «دانسته» یک *e* به این مشتق جدید، یعنی «دانست»، الحاق شده است. در عربی ترکیب به آن معنی که در فارسی هست وجود ندارد و بنابراین مسئله املائی کلمات مرکب هم در این زبان مطرح نیست. از طرف دیگر وجود حروف دندانه‌دار در خط عربی-فارسی و وجود حروف نقطه‌دار در املائی کلماتی که دارای یک ساخت، اما از ریشه‌های مختلف‌اند دخالت مؤثر دارد. مثلاً اگر «روانشناسی» را بتوان به همین صورت نوشت، نوشتن «زیست‌شناسی» به شکل «زیستشناسی» خواندن آن را دشوار می‌کند.

در پنجاه‌شصت سال اخیر که از یک طرف مسئله آموزش عمومی پیش آمده و از طرف دیگر چاپ کتابهای مختلف و مخصوصاً کتابهای درسی مطرح شده، عده‌ای از صاحب‌نظران برآن شده‌اند تا درباره اصلاح خط فارسی به چاره‌اندیشی بپردازند. چاپ کتابها و مجلات مختلف علمی و ادبی در دهه‌های قبل و پیدایش

رایانه و غلط‌گیرهای خودکار در چاپهای رایانه‌ای در این دهه نیز دلیل دیگری بر لزوم اصلاح خط فارسی بوده است. نخستین کسی که به فکر وضع قواعدی برای سروسامان دادن خط فارسی افتاد مرحوم احمد بهمنیار، استاد فقیه دانشگاه تهران بود که مقاله مفصل او ابتدا در نامه فرهنگستان اول و سپس در مقدمه لغت‌نامه دهخدا به چاپ رسید. بعد از او و در دنباله پیشنهادات او بعضی صاحب‌نظران دیگر نیز به تأمل در این مسئله پرداختند.

نیازهای مبرم اصلاح خط فارسی که در بالا به آنها اشاره شد مسئله شیوه نگارش کلمات فارسی را از ابتدا در دستور کار فرهنگستان زبان و ادب فارسی قرارداد. وجود بخش‌های متعددی علمی در گروه واژه‌گزینی فرهنگستان که اعضای آنها از متخصصان رشته‌های مختلف علمی دانشگاهی و غیردانشگاهی تشکیل شده‌اند و واژه‌های متعددی که غالباً مرکب یا مشتق‌اند و از سوی اینان برای مفاهیم علمی جدید پیشنهاد می‌شود نیز نیاز به املائی حتی المقدور قاعده‌مند این نوواژه‌ها را بیشتر در پیش روی شورای عمومی فرهنگستان قرارداد. از این‌رو، از همان ابتدا در فرهنگستان بخشی با نام «گروه دستور زبان و خط فارسی» تشکیل شد. این گروه که سرپرستی آن برعهده نگارنده این سطور گذاشته شد در سال ۱۳۷۲ کمیسیونی مرکب از بعضی از اعضای شورا و بعضی متخصصان خارج از فرهنگستان برای تصمیم‌گیری درباره املائی کلمات فارسی تشکیل داد که

نام اعضای آن در مقدمه جزوه دستور خط فارسی از انتشارات فرهنگستان آمده است. این شورا طی ۵۹ جلسه به بحث درباره این موضوع پرداخت و نتایج حاصل از آن را پس از دو شور به تعداد ۴۱ و ۱۸ جلسه در شورای فرهنگستان با جرح و تعدیل به تصویب رساند و آن را در جزوه دستور خط فارسی که چاپ اول آن در ۱۳۷۸ به عنوان ضمیمه شماره ۷ نامه فرهنگستان در ۵۰۰۰ نسخه و ۴۷ صفحه به عنوان متن پیشنهادی به چاپ رسید، منتشر ساخت. پس از چاپ و پخش این جزوه جمع زیادی از صاحب نظران به اظهار نظر درباره محتوای آن پرداختند و فرهنگستان با در نظر گرفتن آرای اظهار شده و قبول بعضی از آنها در ۱۳۸۱ به ویراست جدیدی از دستور خط خود پرداخت و آن را به صورت کتاب مستقل از سلسله انتشارات فرهنگستان در ۵۲ صفحه به چاپ رسانید. در سالهای ۱۳۸۲ و ۱۳۸۴ نیز همان ویراست را مجدداً، هر بار در ۱۰۰۰۰ نسخه تجدید چاپ کرد.

همان طوری که در مقدمه دستور خط (ص ۵) آمده، بیشترین اختلاف در باب املائی کلمات فارسی بر سر جدانویسی و پیوسته نویسی کلمات مرکب و مشتق است. فرهنگستان در این باب راه میانه را برگزیده و کوشیده است تا فقط مواردی را که جدا یا پیوسته نوشتن آنها الزامی است قاعده مند سازد و شیوه نگارش باقی کلمات را به عهده خود نویسندگان بگذارد. از آنجا که به خاطر سپردن تمام قواعدی که در دستور خط آمده برای هیچ کس جز معدودی از متخصصان امکان پذیر نیست و

از سوی دیگر عموم نویسندگان، اعم از محققان و نثرنویسان و شاعران و ویراستاران و روزنامه‌نگاران و منشیان و غیره هنگام نوشتن کلمات مرکب و مشتق و بعضی کلمات دواملائی یا سه‌املائی دیگر دچار تردید می‌شوند فرهنگستان چاره را در آن دید که دست به انتشار یک فرهنگِ املائی مبتنی بر قواعد دستور خطِ فارسی بزند و املائی کلماتی را که در این دستور به عهده سلیقه و ذوق نویسندگان گذاشته بود، تا آنجا که امکان دارد، بیشتر قاعده‌مند سازد یا شیوه مرجح خود را که در بسیاری از موارد اختیار دو املاست - در آن بگنجانند. از این رو گروه دستور زبان و خطِ فارسی تصمیم گرفت کلمات رایج فارسی امروز را از فرهنگِ هشت جلدی سخن و فرهنگِ فارسی صدری افشار-حکمی و فرهنگِ املائی دکتر جعفر شعار^۱ استخراج کند و کلماتی را که در مآخذ یادشده نبود از روزنامه‌ها و سایر نشریات و نیز

۱- مرحوم دکتر جعفر شعار که خود مدتی عضو کمیسیون دستور خطِ فارسی بود در سال ۱۳۶۰ (۹ سال قبل از تشکیل فرهنگستان زبان و ادب فارسی) یک فرهنگِ املائی (انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب) برای کلمات فارسی تهیه کرده بود که در سال ۱۳۷۲ آن را در انتشارات امیرکبیر تجدید چاپ کرد. شیوه‌ای که آن مرحوم انتخاب کرده بود با شیوه منتخب فرهنگستان متفاوت بود و مبتنی بر تحقیقات محققان قبلی و اندیشه‌های خود او بود. وی در ۱۳۷۵ کتاب دیگری با نام شیوه‌ی خطِ معیار در انتشارات احیای کتاب به چاپ رساند که شامل یک فرهنگِ املائی نیز بود. آخرین کتاب نامبرده تألیفی با عنوان فرهنگِ املائی و دستور خط و املائی فارسی بر پایه مصوبات فرهنگستان زبان و ادب فارسی است که در ۱۳۷۸ در انتشارات سخن در ۲۴۷ صفحه به چاپ رسیده، اما این چاپ دقیقاً بر پایه مصوبات فرهنگستان نیست.

صورت‌های رایجی که اخیراً در جامعه کاربرد پیدا کرده به مجموعه فوق بیفزاید، آنگاه این مجموعه را با قواعد دستور خط فارسی منطبق کند. در این ویراست علاوه بر منابع فوق از چند منبع زیر نیز استفاده شده است: واژگان گزیده زبان‌شناسی دکتر مصطفی عاصی - محمد عبدعلی و فرهنگ علوم انسانی داریوش آشوری و فرهنگ عامیانه استاد ابوالحسن نجفی و فرهنگ معاصر هزاره زنده‌یاد دکتر علی محمد حق‌شناس و همکاران و واژه‌های مصوب فرهنگستان (دفتر ششم). برای کلماتی که در مورد املائی منتخب آن تردید وجود داشت صلاح چنان دیده شد که کمیسیون محدودی تشکیل شود و از اعضای آن در این باره نظرخواهی شود. به این منظور کمیسیونی متشکل از آقایان: ابوالحسن نجفی (که فقط در چند جلسه اول شرکت کردند)، احمد سمیعی (گیلانی)، بهاء‌الدین خرمشاهی، حسین معصومی همدانی و جعفر ربیانی (نماینده وزارت آموزش و پرورش) زیر نظر اینجانب تشکیل شد که ۱۴ بار تشکیل جلسه داد و کلمات مورد تردید را در آن جلسات بررسی کرد.

در این جلسات ضمن حفظ کلی اصول دستور خط فارسی در مورد کلمات دواملائی (پیوسته و جدا) گرایش بیشتری به سوی جدانویسی وجود داشت، زیرا تشخیص داده شد که این شیوه با گرایش روز خط فارسی بیشتر همسوست. از سوی دیگر در آموزش به نوآموزان نیز از سهولت بیشتری برخوردار است. چند

نکته دیگر نیز در مدخلهای این فرهنگ مورد نظر بوده است که در اینجا به شرح آنها می پردازیم.

۱- ترتیب الفبایی مدخلها در فرهنگ حاضر: در فرهنگهای مختلف شیوههای مختلفی برای الفبایی کردن واژهها اعمال شده است. آرایش واحدها در سنت فرهنگ نویسی معمولاً به صورت الفبایی است، اما در مورد وارد کردن همزه در ردیف حروف میان فرهنگ نویسان ایرانی اختلاف نظر وجود دارد. در لغت نامه دهخدا همزه وسط کلمات در صورتی که روی کرسی «ا» قرار گرفته باشد قبل از الف ثبت شده است. مثلاً کلمه «شامت» قبل از کلمه «شا» (مخفف «شاد») مدخل شده است. در کلماتی که همزه بر کرسی «یا» قرار گرفته نیز همین حالت وجود دارد. مثلاً کلمه «حائل» در لغت نامه قبل از کلمه «حاتم» آمده است. در چاپ قبلی فرهنگ حاضر ما نیز از همین شیوه پیروی کرده بودیم، اما در این ویراست به این نتیجه رسیدیم که برای سهولت مراجعه و دستیابی آسان تر به واژههای همزه دار بهتر است کرسی همزه در واژهها در نظر گرفته شود و واژههای همزه دار نوشته شده با حروف «ا»، «و» و «یا» در ردیف سایر کلماتی که این سه حرف در آنها نماینده صامت یا مصوتهای مربوطه هستند مدخل شوند. مثلاً در چاپ قبلی این فرهنگ کلمه «مئونت» قبل از واژه «ماتم» ثبت شده، در حالی که در این چاپ این کلمه بعد از کلمه «مؤید» آمده است. همچنین کلمه «شئون» در این چاپ قبل از کلمه «شیون زنان»

ثبت شده است. اما کلمه «مآخذ» با آنکه از نظر تلفظ دارای همزه‌ای است که قبل از مصوٰت $\hat{a} (= \text{«آ»})$ قرار گرفته چون در خط با حرف «آ» نوشته می‌شود، ما حرف «آ» را در ترتیب الفبایی لحاظ کرده و به تلفظ همزه در این کلمه و کلمات مشابه آن، مانند «مآب، مآثر» و غیره توجه نکرده‌ایم. بنابراین «مآخذ» در این فرهنگ قبل از کلمه «مابازاء» قرار گرفته است.

۲- فاصله‌گذاری بین اجزای کلمات مرکب که در چاپ رایانه‌ای بسیار حائز اهمیت است. در این فرهنگ سه نوع فاصله وجود دارد: عدم فاصله، نیم فاصله، یک فاصله (یا فاصله تمام).

عدم فاصله در مورد دو جزء کلمات مرکب مورد استفاده بوده است، مانند: باریک‌بین، زبان‌شناس، اشک‌آلود، و عباراتی مانند: آب‌ازسرگذشته، بی‌چون‌وچرا و غیره.

از نیم فاصله برای نوشتن ترکیبات متشکل از مضاف و مضاف‌الیه و موصوف و صفت استفاده شده است. مانند: آب‌آلوده، آب‌سیاه و غیره.

یک فاصله (یا فاصله تمام) نیز برای گروه‌های کلماتی مانند: ای‌خدا، این‌جهان و غیره به کار رفته است. به دلیل اهمیت این فاصله‌گذاری کلماتی مانند: دادرس و کاردان که حرف آخر جزء اول و حرف اول جزء دوم آنها از حروف منفصل اند نیز در این فرهنگ آمده‌اند.

در این فرهنگ از آوردن افعال مرکب صرف نظر شده است. در مورد فاصله گذاری این قبیل افعال به صورت ذیل عمل شده است:

وقتی دو کلمه استقلال معنایی خود را حفظ کرده باشند، مانند: کار کردن، غذا خوردن، سخن گفتن، کوشش کردن... از نیم فاصله استفاده می شود ولی در مواقع دیگری که کل فعل مرکب یک واحد معنایی ساخته است، مانند: نگه داشتن، در برداشتن، جازدن، برگشتن، آب کشیدن، در افتادن، قلم گرفتن، به خاطر سپردن، به دنیا آمدن دو یا سه جزء آن بدون فاصله کنار هم نوشته می شوند.

درج بسیاری از مدخلهایی که در این فرهنگ آمده اند، فقط به منظور راهنمایی مراجعان از نظر نوع فاصله ای است که باید میان اجزای آنها گذاشته شود.

۳- املائی کلمات مرکب دواملائی که یک صورت آنها نهادینه شده است، مانند دست مزد و دستمزد، دست رنج و دسترنج و غیره. در این گونه موارد تنها صورت نهادینه شده در فرهنگ آمده است اما در مورد کلمات دواملائی ای که صورت پیوسته یا متصل آنها از صورت جدا یا منفصل آنها کاربرد بیشتری داشته است، ابتدا صورت جدای آنها - طبق قاعده دستور خط - و سپس صورت پیوسته آنها درج شده است، مانند تجارت خانه - تجارتخانه. در مورد کلمات مرکبی که در اصل از یک مضاف و مضاف الیه تشکیل شده اند، مانند: آب لیمو، در صورتی که صورت پیوسته آنها رواج داشته است آن صورت را به عنوان انتخاب دوم آورده ایم:

آب‌لیمو - آبلیمو، آب غوره - آبغوره.

از کلمات مرکبی که جزء دوم آنها تک‌هجایی است و جنبه اداری و صنفی یافته و طبق دستور خط می‌بایست پیوسته نوشته شوند، تنها آنهایی به صورت پیوسته آمده‌اند که به علت کثرت استعمال به یک شکل نگارشی نهادینه شده‌اند، مانند: استاندار، آشپز، بانکدار، جانباز. موارد استثنا آنهایی است که هم به صورت پیوسته و هم به صورت جدا به کار می‌روند، مانند: صافکار/ صافکار؛ تحصیلدار/ تحصیل دار؛ بانکدار، بانک دار؛ هتلدار، هتل دار.

۴- در مورد کلمات مشتق، یعنی کلمات ساخته شده با پسوندها که طبق دستور خط باید آنها را پیوسته نوشت، به استثنای پسوند «- وار» که طبق دستور خط فارسی در بعضی کلمه‌ها جدا و در بعضی دیگر پیوسته نوشته می‌شوند، یک استثنا قائل شده‌ایم و آن کلمات ساخته شده با «فام» است؛ زیرا در بعضی شهرها مانند همدان این کلمه هنوز به صورت مستقل و به معنی «رنگ» به کار می‌رود. به همین جهت سرخ‌فام، سیاه‌فام و غیره به همین صورت نوشته شده‌اند. کلمات مشتقی را که پس از ترکیب با پسوند دشوارخوان می‌گردند به دو صورت پیوسته و جدا آورده‌ایم، مانند: آیینمند/ آیین مند، آئینمند/ آئین مند، پرستشگر/ پرستش گر، تلخوش/ تلخ و ش.

۵- املائی کلماتی که از عربی گرفته شده‌اند و حرف آخر آنها همزه است، مانند:

انشاء، املاء، استثناء و غیره. براساس دستور خط این کلمات که غالباً در فارسی بدونِ همزه تلفظ می‌شوند هنگام اضافه شدن به کلمه بعد با «ی» میانجی به کار می‌روند، مانند املائی فارسی، اعضای بدن و غیره، اما از آنجا که در این کلمات حفظِ همزه به جای «ی» میانجی نیز غلط نیست؛ در فرهنگ ابتدا صورتِ با «ی» میانجی و سپس صورتِ با همزه آنها ضبط شده است. با این همه در بعضی موارد حفظِ همزه، خصوصاً در کلمات کم‌بسامدتر، متداول‌تر است، مانند: آباءِ مسیحی، به انحاء مختلف و غیره. در این‌گونه موارد همین ضبط اختیار شده است.

۶- املائی کلمات مأخوذ از عربی که دارای همزه وسط هستند. در این سالها مرسوم چنان شده است که کلماتِ رئیس، ارائه، جزئی و قرائت را در بعضی نوشته‌ها به شکلِ به‌کلی غلطِ رئیس، ارایه، جزیی و قرایت می‌نویسند که مغایرِ تلفظِ متداول آنهاست. این کلمات در این فرهنگ به صورتِ صحیح خود مدخل شده‌اند. بعضی کلماتِ دیگرِ عربی الاصل نیز دارای همزه وسط‌اند که در فارسی با همزه مُلَیَّنه (یا به تعبیرِ زبان‌شناسان همزه سایشی) تلفظ می‌شوند. این همزه ملَیَّنه شبیه تلفظِ «ی» (y) است، مانند دایر، زایر و غیره، اما در بعضی موارد فقط تلفظِ با همزه این کلمات در میانِ فارسی‌زبانان رایج است، مانند: صائب، خائن، سائل، ائمه، (امام) قائم. ما در این فرهنگ از تلفظِ رایج پیروی کرده‌ایم. در مواردی که هر دو تلفظ - با همزه ملَیَّنه و همزه کامل - متداول بوده است،

انتخابِ اوّلِ ما املائی با «ی» و انتخابِ دومِ املائی با همزه بوده است، به جز مواردی که املائی با همزه متداول تر بوده است، مانند: آتروبیکی، آیروبیکی. در کلماتِ فارسی نیز چنین تلفظ‌هایی وجود دارد، مانند پایین/پائین، پاییز/پائیز و غیره. آوردنِ کلماتی مانند تأسف، تأسی، تألیف و غیره در فرهنگ صرفاً به دلیل این است که قاعدهٔ مربوط به همزه در دستورِ خطِ فارسی درج شده و به املائی آن تصریح شده است.

۷- کلماتِ عربیِ مختوم به «ی» با تلفظِ «آ». در این مورد ما تابعِ املائی رایج در فارسی بوده‌ایم، یعنی اگر املائی رایجِ کلمه در زبانِ فارسی با «ا»ی آخر است، ما همان را برگزیده‌ایم، مانند: مصفاً، مقفاً، مربّاً و اعلاً، اما اگر کلمه‌ای با «ی» بیشتر رایج بوده است فقط همان املا انتخاب شده است مانند: حتّی. کلماتی که فقط با «ی» نوشته می‌شوند، مانند: عیسی، موسی، المثنی و اقوی نیز به این صورت حفظ شده‌اند. در بعضی موارد نیز هر دو املائی رایج را پذیرفته‌ایم، مانند طوبی و طوبا، محتوا و محتوی، اقضا و اقصی، عقبی و عقبا. با این همه بعضی از کلمات مانند: اعلا که در فارسیِ امروز با این املا رایج‌اند در بعضی ترکیبات با «ی» نوشته می‌شوند، مانند: اعلیحضرت و غیره.

۸- در موردِ کلماتِ ساخته شده با پیشوندها هم بعضی کلمات را که نهادینه شده‌اند مستثنا کرده‌ایم، مانند: بیهوشی در اصطلاح پزشکی.

۹- کلماتی که جزء دوم آنها بن مضارع فعل است، هرچند این بن به صورت مستقل به کار نمی رود، اما از آنجا که این بن همان دوم شخص فعل امر بدون «ب» است آن را مستقل تصور کرده ایم و بیشتر آنها را به صورت جدا ثبت کرده ایم، مگر آنکه کلمه ساخته شده بایک بن نهادینه شده باشد، مانند: آتشبار در اصطلاح نظامی یا املائی پیوسته آن بسیار رایج باشد، مانند: رگبار. بنابراین کلمات اسفبار، خونبار، مرگبار، اندوهبار، پاکساز، پیش‌بین و غیره در این فرهنگ به همین صورت نوشته شده‌اند.

۱۰- کلماتی که جزء اول آنها عدد است طبق قاعده باید جدا نوشته شوند، مانند: پنج‌گانه، پانزده‌گانه، اما در مورد کلمات ساخته شده با عدد «یک» همان‌طور که در دستور خط آمده است به استثنای قائل شده ایم. می‌دانیم که در بعضی از این ترکیبات عدد «یک» تکیه خود را از دست می‌دهد و تکیه اصلی ترکیب، روی هجای آخر معدود قرار می‌گیرد، مانند: یک‌دنده yekdandé، یک‌پارچه yekpârčé و یک‌دست yekdast (سرتاسر، هماهنگ، متحدالشکل)، یک راست و یک‌نواخت. در این‌گونه موارد این کلمات به صورت جدا، اما بدون فاصله یا پیوسته نوشته شده‌اند، اما در صورتی که این‌گونه کلمات از نظر دستوری عدد و معدود شمرده شوند، حتی اگر معنی اصطلاحی داشته باشند مانند: یک پارچه آبادی، یک پارچه خانم یا یک عالم، یک عالمه و غیره، با فاصله تمام ضبط شده‌اند.

۱۱- برای مشخص شدن املائی تکواژهای «-ها»، «-تر»، «-ترین»، ضمائر ملکی «-ام، -ات، -اش...»، صورتهای متصل «فعل بودن» یعنی «-ام، -ای، -است...»، «ابن» و «ب» پیشوند فعلی و «همی، -می»، ما این تکواژها را در فرهنگ حاضر مدخل کرده‌ایم و برای آنها یکی دو مثال آورده‌ایم. «ن-» نفی و «م-» نهی قبل از افعالی که با «الف» شروع می‌شوند نیز با مثالهایی مدخل قرار گرفته‌اند، تا املائی آنها به شکل پیوسته و بدون «الف» مورد تأکید قرارگیرد: نینداز، نینداخت، میفکن.

۱۲- به علت شتابی که در نشر کتاب وجود داشته است در این چاپ فعلاً از آوردن آوانویسی کلماتی که در خط فارسی تلفظ دقیق آنها مشخص نمی‌شود، مانند «رو» (row, ru) و نظایر آن صرف نظر کرده‌ایم. همچنین در نظر بود در جلوی هر مدخل قاعده‌ای را که ضبط مدخل براساس آن قاعده در دستور خط فارسی انتخاب شده، با ذکر شماره صفحه و بند دستور خط فارسی ذکر کنیم. به سبب شتاب در کار چاپ کتاب آن را به چاپ بعد موکول کردیم.

۱۳- در این فرهنگ برای تمایز ضبطها از پنج نوع علامت استفاده کرده‌ایم. خط کج (/) برای جداکردن دو ضبطی به کار رفته است که هیچ یک از آنها از نظر فرهنگستان بر دیگری ترجیح ندارد. ویرگول برای جداکردن ضبطهایی به کار رفته که ضبط اول از نظر فرهنگستان مرجح شمرده می‌شود. خط تیره برای جداکردن ضبطهایی مورد استفاده قرار گرفته که صورت اول طبق قاعده دستور خط

ضبط شده، ولی صورت دوم از کثرت استعمال یا بسامد بیشتری برخوردار بوده است. نشانه پراتز برای موارد زیر به کار رفته است:

- ۱- برای به دست دادن مترادف یا معنای واژه‌ها، مانند آبدارک (= دم‌جنبانک)، آب‌سپهر (= هیدروسفر)، آتش‌پاره (= پاره آتش)، آتشپاره (= بسیار زرنگ)، و غیره.
- ۲- برای نشان دادن حذف یای میانجی و واو عطف در بعضی ترکیبات که با این دو حرف به کار رفته‌اند، و بعضی موارد دیگر، مانند اتو(ی) بخار، الدُّرم (و) بُلدُرم، ریش‌ریش (شدن)، و غیره.
- ۳- برای نشان دادن بدیل‌های یک کلمه یا ترکیب، مانند برای آنکه (اینکه)، سوءاستفاده‌چی (سوءاستفاده‌چی)، بناءً علی هذا (هذی)، و غیره.
- ۴- برای نشان دادن املاهای متفاوت یک کلمه مانند است (- ست) در جمله‌هایی مانند خشنود است، دانا است، و غیره.
- ۵- برای افزودن توضیح برای یک مدخل یا مثال برای آن، مانند - شان، - شان، - شان (ضمیر متصل ملکی برای سوم شخص جمع: برادرشان، کتابشان، رهروشان، پیشان، عمویشان، خانه‌شان، پی‌شان، کشتی‌شان، رادیو‌شان)، - تر، - ترین (بزرگ‌تر، بزرگ‌ترین، وسیع‌تر، وسیع‌ترین اما بهتر، بهترین، مهتر، مهترین، کهنتر، کهنترین، بیشتر، بیشترین، کمتر، کمترین فقط به این صورت نوشته می‌شود).
- ۶- برای نشان دادن مقوله دستوری یک کلمه، مانند بجا (صفت)، به خصوص

(قید)، و غیره.

نشانه پیکان (←) برای ارجاع یک واژه به واژه دیگر به کار رفته است.

مواد فرهنگ حاضر را خانم زهرا زندی مقدم، کارشناس ارشد گروه دستور زبان و خط فارسی زیر نظر نگارنده از منابعی که در بالا به آنها اشاره شد استخراج کرده و نگارنده همه آنها را بازبینی و جرح و تعدیل کرده و چنان که گفته شد، موارد مورد تردید را در ۱۴ جلسه با همکارانی که ذکر آنها رفت مورد بحث قرار داده است. بی شک کلمات زیادی هست که نویسندگان در مورد املائی آنها تردید دارند و از این فرهنگ فوت شده است. ما در این ویراست کوشش کرده ایم که کلمات فوت شده را شناسایی کنیم و به فرهنگ بیفزاییم. تعداد این کلمات متجاوز از سه هزار مدخل است. با این همه هنوز کلماتی هست که باید شناسایی و استخراج شوند و به چاپهای آینده افزوده شوند. همچنین ممکن است در مورد بعضی ترکیبات مشابه دوگانگی املا وجود داشته باشد. امیدواریم با اظهار نظر و نقد خوانندگان این نقیصه ها را در چاپهای بعد مرتفع سازیم.

علی اشرف صادقی

مدیر گروه دستور زبان و خط فارسی

آ

آبِ اِمَالِه	آبِ اَوْرَدِگِی	آبِ اَتَشِ رَنَگ
آبِ اِنَار	آبِ اَهْک	آبِ اَتَشِ فَام
آبِ اِنَارِیْن	آبِ اَهْک	آبِ اَتَشْگُوْن
آبِ اِنْبَار	آبَادِ سَازِی	آبِ اَتَشِ مِزَاج
آبِ اِنْبَارِی	آبَادِ سَالِی	آبِ اَتَشِیْن
آبِ اِنْبَاشْت	آبَادِ گَر	آبِ اَزْمَا(ی)
آبِ اِنْجِیْر	آبَادِیْ نَشِیْن	آبِ اَلْبَالُو
آبِ اِنْدَازِی	آبِ اَزِ سِرْگِذَشْتِه	آبِ اَلْبَالُو
آبِ اِنْدَک	آبِ اَسِیْد	آبِ اَلُو
آبِ اِنْگُور	آبِ اِکْسِیْژِن	آبِ اَلُو
آبِ اِوَا جِدَادِی	آبِ اِکْسِیْژِنِه	آبِ اَلُوْدِه
آبِ اِیْسْتَادِه	آبِ اِکْسِیْژِنِه	آبِ اَلُوِی / آبِ اَلُوئی

آب پوش - آپوش	آب بُرو	آبایی / آبائی
آب پوشی - آپوشی	آب بقا	آباء مسیحی
آب پیچ	آب بند	آب باتری / آب باطری
آب تاز - آبتاز	آب بندی	آب باتری / آب باطری
آب تبلور	آب بها	آب باریک
آب تراز	آب بینی	آب باریکه
آب تراش	آب پاش - آپاش	آب باز
آب تراوا	آب پاشان	آب بازان
آب تُربت	آب پاشی	آب بازی
آب ترس	آب پاکی	آب بان
آب ترسی	آب پخشان	آب بخشان
آبتل	آب پخش‌کن	آب بخش‌کن
آب تنباکو	آب پرتقال	آب بر
آب تنی	آب پرتقال	آب بُر
آب توبه	آب پرده‌داران	آب بُرد
آب جارو	آب پز	آب بردار
آب جاری	آب پشت	آب برگردان
آب جو - آبجو	آب پنبه	آب بُرم

آب خوار	آبچکو	آب جوساز - آبجوساز
آب خواره	آب چکه	آب جوسازی -
آبخوان	آب چلو	آبجوسازی
آبخوان دار	آب چلیک	آب جوش
آبخوان داری	آبچین	آب جوش نبات
آبخور	آب حرام	آب جوفروش -
آبخورد	آب حمام	آبجوفروش
آب خورده	آب حوض کش	آب جوفروشی -
آب خورش	آب حوضی	آبجوفروشی
آبخوره	آب حیات	آب چال، آبچال
آبخوری	آب خاکی	آب چاله، آبچاله
آب خون	آب خالص	آب چر
آبخیز	آب خانه	آب چرا
آبخیزداری	آب حُساب	آب چشم
آبخیزگاه	آب خشک کُن	آب چشمه
آب داده	آب خضر	آبچشی
آب دار	آب خنک	آبچک
آب دارچی	آب خنک	آب چکان

آبدارخانه	آب دوغ - آبدوغ	آبرفتی
آبدارک (= دم جنبانک)	آب دوغ خیار -	آبرنگ
آبداری	آبدوغ خیار	آبرنگی
آبدان	آب دوغ خیاری -	آبرو
آبدانک	آبدوغ خیاری	آبرو
آب درمانی	آب دوغی - آبدوغی	آب روان
آب دره	آبده، آبدِه	آبرویاخته
آب دزد	آبدهی، آبدِهی	آبرودار
آبدزدک	آبدیدگی	آبروداری
آب دست، آبدست	آبدیده	آبروریز
آب دستان، آبدستان	آبراه	آبروریزی
آب دستی، آبدستی	آبراهه	آبروغن
آب دم زن	آبرسانی - آبرسانی	آبرومند
آبدندان، آبدندان	آبرُست	آبرومندانه
(نوعی گلابی)	آبرسیده	آبرومندی
آبدنگ	آبرفت	آبرینختگی
آبدنگی	آبرفت	آبریز
آب دوات گن	آبرفته	آبریزش

آبِ سنگ	آبِ زى خانه	آبِ ريزكوه
آبِ سنگين	آبِ زیدان	آبِ ريزگاه
آبِ سياه	آبِ زيرزمينى	آبِ ريزه
آبِ سيب	آبِ زيرگاه	آبِ ريزى
آبشار	آبِ ژاول	آبِ ريس
آبشارزن	آبِ ژاول	آبِ زَا
آبشامه	آبِ ساب	آبِ زدايى / آبِ زدائى
آبشخور	آبِ ساختمانى	آبِ زده
آبشُر	آبِ ساكن	آبِ زرشك
آبِ شُرشُر	آبِ سبك	آبِ زرشك
آبِ شش، آبشش	آبِ سپهر (= هيدروسفر)	آبِ زرشكى
آبِ شش دار، آبشش دار	آبِ سخت	آبِ زمزم
آبِ شش داران،	آبِ سرا	آبِ زن
آبشش داران	آبِ سرد	آبِ زندگى
آبِ شكن	آبِ سردگن	آبِ زى
آبِ شناس	آبِ سُر (= هيدروفويل)	آبِ زيان
آبِ شناسى	آبِ سنج	آبِ زيپو
آبِ شنگولى	آبِ سنجى	آبِ زيپو

آبِ شورش	آبِ فروش	آبِ کردنی
آبِ شور	آبِ فشان	آبِ کروم
آبِ شویهِ - آبشویهِ	آبِ فلز	آبِ کروم‌کاری
آبِ شویی / آبِ شوئی	آبِ فلز	آبِ کُره - آبِ کره
آبِ شیب	آبِ فلز‌کاری	آبِ کش
آبِ شیرین	آبِ قلیل	آبِ کِشت
آبِ شیرین‌کن	آبِ قمبل	آبِ کشی
آبِ شیشه	آبِ قند	آبِ کشیده
آبِ صابون	آبِ قند	آبِ کمر
آبِ صابون	آبِ کار / آبِ کار	آبِ کنار
آبِ صاف‌کن	آبِ کاری / آبِ کاری	آبِ کند
آبِ صنعتی	آبِ کاست	آبِ کُندانسور
آبِ طالبی	آبِ کاسنی	آبِ کُندانسه
آبِ طالبی	آبِ کافت	آبِ کوپیل
آبِ طلا	آبِ کافه	آبِ کور
آبِ طلا	آبِ کانی	آبِ کوزه
آبِ طلاکاری	آبِ کاهو	آبِ کوهه
آبِ غوره - آبِ غوره	آبِ کُر	آبِ گاه

آب لنبه	آب گوشت	آبگذر
آبلوچ (= قند سفید)	آبگوشت	آبگذشته
آبلوله کشی	آبگوشت خور	آبگر
آبله پا	آبگوشت خوری	آبگرا
آبله چکو	آبگوشتی	آبگرایی / آبگرائی
آبله رُو	آب گوگرد	آبگرد، آبگرد
آبله زده	آبگون	آبگردان، آبگردان
آبله فرنگی	آبگونه	آبگردش
آبله کوب	آب گوهر	آبگردی (گردشگری)
آبله کویان	آبگیر	آبگرفتگی
آبله کوبی	آبگیری	آب گرم
آبله گون	آبگینه خانه	آبگرم
آبله مرغان	آبگینه گر	آبگرم کُن
آبله نشان	آب لباراک	آبگریز
آبله شیری	آبلرزه	آبگریزی
آبله طیور	آب لمبو / آب لنبو	آبگز
آبله فرنگی	آب لمبویی / آب لمبوئی /	آب گیل آلود
آبلیچ	آب لنبویی / آب لنبوئی	آب گوجه فرنگی

آب نشین	آب میوه - آبمیوه	آب لیمو
آب نقره	آب میوه فروشی -	آب لیمو - آبلیمو
آب نقره	آبمیوه فروشی	آب لیمو خوری -
آب نقره کاری	آب میوه گیر - آبمیوه گیر	آب لیمو خوری
آب نکشیده	آب میوه گیری -	آب لیمو گیر - آبلیمو گیر
آب نگاری	آبمیوه گیری	آب لیمو گیری -
آب نما	آب نارنج	آب لیمو گیری
آب نمک	آبناک	آبمال
آب نمک	آب نبات	آبمالی
آب نی	آب نبات ترش	آب مرد
آب نیکل	آب نبات چوبی	آب مروارید
آب نیکل کاری	آب نبات قیچی	آب مروارید
آب و آتش	آب نبات کشی	آب مضاف
آب و آتش	آب نخاع	آب مطلق
آب و تاب	آب ندیده	آب معدنی
آب و جارو	آب نرم	آب معدنی
آب و خاک	آب نرو	آب مقطر
آب ودان	آب نشاط	آب میوه

آب ودانه	آبیاری	آتش افروزی
آب وِرز	آبِ یخ	آتش انداز
آب وِرسی	آبی خاکی	آتش اندازی
آب ورنگ	آبی رنگ	آتشبار
آبوشان	آبی زنگاری	آتش باران
آب و علف	آبی سوز	آتش بارگی (روان شناسی)
آب و گِل	آبی نفتی	آتش باره (روان شناسی)
آب و نان	آپاراتچی	آتشباری
آب و نان دار	آپارات خانه	آتش بازی
آب و نم	آپارتمان سازی	آتشبان
آب و هوا	آپارتمان نشین	آتش بس
آب هراسی	آپارتمان نشینی	آتش بند
آب هندوانه	آپارتی / آپاردی	آتش به جان
آب هندوانه	آپلیکه دوزی /	آتش به جان گرفته
آبِ هویج	آپلیکه دوزی	آتش به گور
آبِ هویج	آت آشغال	آتش بیار
آبِ یابی	آتش اخته	آتش بیارِ معرکه
آبیار	آتش افروز	آتش بیاری

آتشیپاره (= بسیار زرنگ)	آتش دل	آتشیکده
آتش پاره (= پاره آتشین)	آتش دم	آتش کُش
آتش پای	آتش زا	آتش کُن
آتش پرست	آتش زبان	آتشیگاه
آتش پرستی	آتش زبانی	آتش گردان
آتش تاب	آتش زن	آتش گرفته
آتش تاو	آتش زنه	آتشیگون
آتش ترسی	آتش سرخ کُن	آتشیگه
آتش چرخان	آتش سری	آتش گیر
آتشیچی	آتش سوز	آتش گیرانه
آتش خاموش کُن	آتش سوزی	آتش گیره
آتش خان / آتشیخان	آتش فام	آتش مار
آتش خانه	آتش فشانی، آتشیفشان	آتش مرگی (زراعت)
آتش خوار	آتش فشانی، آتشیفشانی	آتش مزاج
آتش خور	آتش کار	آتشیناک
آتش داغ	آتش کاری	آتش نشان
آتشدان	آتش کافت	آتش نشانی
آتش دست	آتش کاو	آتش و آب

آتش و پنبه	آجر پزی	آجودانِ کشوری
آتش هراسی	آجر تراش	آجیده دوزی
آتشی مزاج	آجر تراشی	آجیلِ آچار
آتشین پا	آجر چین	آجیلِ چهارشنبه سوری
آتشین مزاج	آجر چینی	آجیل خوری
آتل بندی	آجر سه سانتی	آجیلِ شور
آت و آشغال	آجر فرش	آجیل فروش
آت و اسباب	آجر فروش	آجیل فروشی
آته نیست	آجر فشاری	آجیلِ مشکل گشا
آته نیسم	آجر قزاقی	آچار پیچ گوشتی
آج/آژ	آجر کاری	آچار جغجغه ای
(=برجستگی های سطح چیزی)	آجر کشی	آچارِ چرخ
آج از تو/آزازتو	آجر لعاب دار	آچار چرخ
آجان کشی	آجر نسوز	آچار خور
آج دار/آژدار	آجگاه	آچار رینگی
آجر بهمنی	آج و داغ	آچار شلاقی
آجر پاره	آجودان	آچار فرانسه
آجر پز	آجودان باشی	آچار قفلی

آدم آهنی	آخرین مدل	آچارکشی
آدم برفی	آخرین مهلت	آخال سوز
آدم بزرگ	آخ و آوخ	آخرا لامر
آدم بشو	آخور باشی	آخرا الزمان
آدم جاکن	آخورچی	آخراندیش
آدم جویی / آدم جوئی	آخور سالار	آخراندیشی
آدم حسابی	آخوره	آخربین
آدم حسابی	آخوندبازی	آخرت شناس
آدم خوار	آخوندزاده	آخرت شناسی
آدم خواری	آخوند مآب	آخرت گرا
آدم خور	آخوند منش	آخرت گرایی /
آدم دزد	آخوند نما	آخرت گرایی
آدم دزدی	آداب دان	آخردست
آدم دودی	آداب دانی	آخرزمان
آدم ربا	آداب و رسوم	آخرسر
آدم ربایی / آدم ربائی	آدامس بادکنکی	آخرسری
آدم رو	آدلف / آدولف	آخرا عاقبت
آدم زو (ی)	آدم آهنی	آخرا عمری

آذرپرست	آدم نگاه داری -	آدم زیوی
آذرسنج	آدم نگاه داری	آدم سازی
آذرشست (= سمندر)	آدم نما	آدم سوزی
آذرگشسب	آدم نمون	آدم شناس
آذرگون	آدم وار	آدم شناسی
آذرگوی	آدم واره	آدم فروش
آذری زبان	آدمی خوار	آدم فروشی
آذوقه	آدمی خواری	آدم قحطی
آذوقه جات	آدمی خو(ی)	آدمکش، آدمکش
آذین بخش	آدمی زو(ی)	آدم کوکی
آذین بندی	آدمیزاد	آدمگری
آرام بخش	آدمی زاده، آدمیزاده	آدم لخت گن
آرام بند	آدمی سیرت	آدم لخت گنی
آرام پز	آدمی صورت	آدم ماشینی
آرام جا(ی)	آدمی کش	آدم مصنوعی
آرام جو(ی)	آدمیگری	آدم مصنوعی
آرام ده	آدولف/آدلف	آدم ندیده
آرام سوز	آدونیس	آدم نشین

آرامش بخش	آرددان	آرک سازه (دندان پزشکی)
آرامش جو	آرددانی	آرکتوزوئیک
آرامش خواه	آردمانند	آرکتولوژی
آرامش طلب	آرده خرما	آرما توربند
آرامشگاه	آرزویه دل	آرما توربندی
آرامگاه	آرزویه دلی	آرمان پرست
آرام گونه	آرزوگر	آرمان خواه
آرام ناپذیر	آرزومند	آرمان خواهی
آرایش کرده	آرزومندانه	آرمان شهر
آرایشگاه	آرش وار	آرمان طلب
آرایشگر	آرشیودار (کتابداری)	آرمان طلبی
آرایشگری	آرشیوداری (کتابداری)	آرمان گرا
آرایه گر	آرشیوشناسی (کتابداری)	آرمان گرایانه
آر.پی. جی زن	آرک آماس (دندان پزشکی)	آرمان گرایبی / آرمان گرائی
آرتماطیقی	آرکائیسم	آرمیچر
آرتیست بازی	آرکائیک	آرنج بند
آردبیز	آرک برداری (دندان پزشکی)	آرواره داران
آردبیزی	آرک بُری (دندان پزشکی)	آرواره لُق

آزادی طلب	آزادکرده	آروغ
آزادی طلبی	آزادگردانی	آریائیان
آزادی عمل	آزادگیر	آریامهر
آزادی گرا	آزادماهی	آریامهری
آزاراقتی	آزادماهیان	آریایی/آریائی
آزاردهنده	آزادمرد	آریایی نژاد/آریائی نژاد
آزارطلبی	آزادمردی	آزاداندیش
آزایشه	آزادمنش	آزاداندیشی
آزرده جان	آزادمنشانه	آزادپز (نانوایی)
آزرده خاطر	آزادمنشی	آزاددرخت
آزرده دل	آزادنامه	آزادراه
آزمایشگاه	آزادوار	آزادرای
آزمایشگاهی	آزادهمرد	آزادزن
آزمایشگر	آزادهمنش	آزادزیستی
آزمایشگرایی/آزمایشگرایی	آزادی بخش	آزادسازی
آزمایی/آزمائی	آزادی خواه	آزادفکر
آزموده کار	آزادی خواهانه	آزادفکری
آزمون بنیاد	آزادی خواهی	آزادکار

آس باز	آسان شکن	آزمون پذیر
آس بازی	آسان طلب	آزمون سازی
آستان بوس	آسان کار	آزمون سنجی
آستان بوسی	آسان کاری	آزمون شناسی
آستر بدرقه	آسان گوار	آزمون شونده
آستر چسبانی	آسان گیر	آزمون کننده
آستر دوز	آسان گیری	آزمونگر
آستر دوزی	آسان نما	آزمون گرایبی / آزمون گرائی
آسترکش	آسان یاب	آزمون و خطا
آسترکشی	آسان یابی	آزمون ورودی
آسترگذاری	آسایش بخش	آژانس خبری
آسترگیری	آسایش جو	آژیرکشان
آستر وئید	آسایش خانه	آسان بر
آستین بارانی	آسایش خواه	آسان بر
آستین بلند	آسایش طلب	آسان پرور
آستینچه	آسایش طلبی	آسان پسند
آستین حلقه ای	آسایشگاه	آسان ساز
آستین دار	آساییدن / آسائیدن	آسانسورچی

آستین سرخود	آسمان غرنبه / آسمان غرمبه	آسیاسنگ
آستین کوتاه	آسمان غره	آسیاگرد
آسفالت / آسفالت	آسمانگون	آسیای بادی
آسفالت پزی	آسمان نگر	آسیایی / آسیائی
آسفالت ریزی	آسمان نما	آسیایی تبار / آسیائی تبار
آسفالت کار	آسمان نورد	آسیب پذیر
آسفالت کاری	آسمان وریشان	آسیب پذیری
آسمان پلاس	آس و پاس	آسیب دیدگی
آسمان پیکر	آسودنگاه	آسیب دیده
آسمان پیمان (ی)	آسوده حال	آسیب رسان
آسمان جُل	آسوده خاطر	آسیب رسیده
آسمان جُلّی	آسوده خیال	آسیب زا
آسمان خراش	آسوده دل	آسیب زده
آسمان دره	آسیاب بادی	آسیب شناختی
آسمان سا (ی)	آسیاب چرخ	آسیب شناس
آسمان سنگ	آسیاب گردان	آسیب شناسی
آسمان غرش	آسیابه نوبت	آسیب ناپذیر
آسمان غره	آسیاروب	آسیمه سر

آشغال‌گیر	آش دار	آش آلو
آشفته بازار	آش درهم جوش	آشاب
آشفته بازاری	آش دهن سوز	آشپز
آشفته بخت	آش رشته پزان	آش پزان
آشفته حال	آش رشته خوران	آشپزباشی
آشفته حالی	آشرمه / آشورمه	آشپزخانه
آشفته خاطر	آش شلم شوربا	آشپزی
آشفته دل	آش شله قلمکار	آش پشت پا
آشفته رأی	آشغال برچین	آشتی پذیر
آشفته روز	آشغال جمع‌کن	آشتی جو
آشفته روزگار	آشغال جمع‌کنی	آشتی جویانه
آشفته سامان	آشغال خور	آشتی جویی / آشتی جوئی
آشفته کار	آشغال‌دان	آشتی خواه
آشفته کاری	آشغال‌دانی	آشتی‌کنان
آشفته گویی / آشفته گوئی	آشغال فروش	آشتی ناپذیر
آشفته مو	آشغال فروشی	آشچی
آش کار (= آشپز)	آشغال‌کله	آش خور
آشکار ساز	آشغال‌گوشت	آش خوری

آشکارسازی	آشوب جو(ی)	آغاباجی / آقاباجی
آشکارگر	آشوب طلب	آغاباشی
آشکاری	آشوب طلبانه	آغاپاشا
(= عمل و شغلِ آشکار)	آشوب طلبی	آغاجری
آشکشی	آشوبگر	آغاجی
آشکوب	آشوبگرا	آغازگاه
آشکوبه	آشوبگرانه	آغازگر
آشگر	آشوبگری	آغازگری
آشگری	آشوبگستر	آغازیان
آش گل گیوه	آشوراوند	آغال پشه
آش مال	آشورمه / آشرمه	آغامحمدخان
آش مالی	آش ولاش	آغچه / آقچه
آشنا بازی	آشیانه دوست	آغشته به خون
آشناسازی	آشیانه گریز	آغل
آشنایی / آشنائی	آشیانه هواپیما	آغ و داغ
آشنایی زدایی / آشنائی زدائی	آشی ماشی	آفات نباتی
آش نخورده و دهن سوخته	آصف جاه	آفاق و آنفس
آشوب انگیز	آصف جاهی	آفتاب آسا

آفتابه بردار	آفتاب سوار	آفتاب اندا(ی)
آفتابه پُرکُننی	آفتاب سوختگی	آفتاب بالانس
آفتابه چی	آفتاب سوخته	آفتاب به آفتاب
آفتابه دار	آفتاب غروب	آفتاب پرست
آفتابه داری	آفتاب گردان	آفتاب پرستی
آفتابه دزد	آفتاب گردانچی	آفتاب پرورده
آفتابه گلدان	آفتاب گردش	آفتاب پهن
آفتابه لگن	آفتاب گردی (گردشگری)	آفتاب چهره
آفتابه لگنی	آفتاب گرفتگی	آفتاب خورده
آفتابه مسی /پلاستیکی	آفتاب گرفته	آفتاب دزدک
آفتامات	آفتاب گرگن	آفتاب رخ
آفت پذیر	آفتاب گیر	آفتاب رُو
آفت دیده	آفتاب گیری	آفتاب زدگی
آفت رسیده	آفتاب مهتاب	آفتاب زده
آفت ریز	آفتاب مهتاب ندیده	آفتاب زرد
آفت زا	آفتاب نزده	آفتاب زردی
آفت زدگی	آفتاب نشین	آفتاب سنج
آفت زده	آفتابه آب گن	آفتاب سنگ

آفت‌کش	آقابزرگ	آقون واقون
آفت‌گیر	آقاپرست	آکارئون/آکردئون/
آفروآمریکایی/	آقاپرستی	آکوردئون
آفروآمریکائی،	آقاپسر	آکارئون/آکردئون/
آفروآمریکایی/	آقاجان	آکوردئون
آفروآمریکائی	آقاخان	آکتور
آفریقایی/آفریقائی،	آقاداداش	آکتینیوم
آفریقایی/آفریقائی	آقادیی/آقادی	آکروبات‌باز
آفرین‌خوان	آقازاده	آکروبات‌بازی
آفرینش‌گر	آقاسی	آکل و مأکول
آفرینگر	آقامنش	آکله/آکوله
آفرین‌گو	آقامنشانه	آکنده‌گوش
آفسایدگیری	آقامنشی	آکنده‌یال
آقا	آقاموشه	آگاه‌دل
آقاجی/آغاجی	آقایی/آقائی	آگاهمند
آقابالاسر	آقبانو	آگاهی‌رسانی
آقابالاسری	آقچه/آغچه	آگاهی‌نامه
آقبانویی/آقبانوئی	آق‌سقل	آگهی‌گشت (گردشگری)

آلوجه	آلتایی / آلتائی	آگهی یاب
آلودگی اقتصادی	آلت بندی	آلاپلنگی
آلودگی صوتی	آلت ساز	آلاخون و الاخون
آلودگی هوا	آلت شناس	آلاسکافروش
آلوده دامان	آلدئید	آلاف والوف
آلوده دامانی	آلرژیزا	آلاف وکروور
آلوده دامن	آل زدگی	آلاگارسون، الاگارسون
آلوده ساز	آل زده	آلالگان
آلوده سازی	آل طها	آلامد
آلوده کاری	آلکالوئید	آلاییدن / آلائیدن
آلوده کننده	آلمانی تبار	آلبالوپلو
آلوزرد	آلنگ (و) دولنگ	آلبالوخشکه
آلوقیسی	آل و آجیل	آلبالوگیلاس
آلومینیم / آلومینیوم	آل و آشغال	آلبالویی / آلبالوئی
آلونک نشین	آلواسفناج	آلبانیایی / آلبانیائی
آلونک نشینی	آل و اوضاع	آل برده
آلیاژسازی	آلویخارا	آلبومین دار
آماجگاه	آلوبرقانی	آل پلنگی

آمادگاه	آمپول زن	آمین گو (ی)
آماده باش	آمد (و) رفت	آنتروپوئید
آماده به خدمت	آمد (و) شد	آنتن دهی
آماده به فرمان	آمد و نیامد	آنتی اسید
آماده سازی	آمزش خواهی	آنتی اکسیدان
آماده کننده	آمزشگر	آنتی بیوتیک
آماده گاه	آمزشگار	آنتی تز
آمار شناس	آمریکایی / آمریکائی،	آنتی توکسین
آمار شناسی	آمریکایی / آمریکائی	آنتی ژن
آمارگر	آمفی تئاتر	آنتی سپتیک
آمارگیر	آموزش دیده	آنتی کاتد
آمارگیری	آموزش عالی	آنتیک خر
آماس کش	آموزشکده	آنتی کر
آمپر ساعت	آموزشگاه	آنتیک فروش
آمپر سنج	آموزشگاهی	آنتیک فروشی
آمپر مآبل	آموزش و پرورش	آنتی لگاریتم
آمپر متر	آموزشیار	آنتی هیستامین
آمپلی فایر	آمونیاک سازی	آنجا

آنجایی / آنجائی	آن قدر	آوپردازی (زبان‌شناسی)
آن جور	آن قدرها	آوادرمانی (زبان‌شناسی)
آن جوری	آنقره / آنقوره	آوارزده
آن جهان	آنقوزه / آنغوزه	آوازانگیز
آن جهانی	آن‌کاره	آوازجو(ی)
آن چنان	آن‌کس	آوازخوان
آن چنان‌که	آن‌که	آوازخوانی
آن چنانی	آن‌که (= آن‌کسی‌که)	آوازه‌خوان
آنچه	آنگاه، آن‌گاه	آوازه‌خوانی
آن دنیا	آنگاه‌که، آن‌گاه‌که	آوازه‌طلبی
آن دیگر	آن‌گولایی / آن‌گولائی	آوازه‌گری
آن دیگری	آن‌گونه	آواشناس
آن روز	آن وقت	آواشناسی
آنژیوگرافی / آنژیوگرافی	آن‌ها / آنها	آوانس‌ریتارد
آن سان	آن‌هم	آوانگار
آن سو	آن‌همه	آوانگاری
آن طور	آن یک	آوانماد
آنفلوانزا	آن یکی	آوانوشت

آهن تراش	آهک پزی	آوانویس
آهن تراشی	آهک دار	آوانویسی
آهن دار	آهک دوست	آوایی / آوائی
آهن داغ	آهک دهی	آوردخواه
آهن دل	آهک رُس	آوردگاه
آهن دلی	آهک زدایی / آهک زدائی	آوردوئرد
آهن ربا - آهنربا	آهکِ زنده	آویزگاه
آهن ربایی - آهنربایی /	آهک فروش	آهاردار
آهن ربائی - آهنربائی	آهک کاری	آهارزده
آهن ساب	آهک گریز	آهارزنی
آهن ساز	آهنِ آب داده	آهارمهره
آهن سازی	آهن آلات	آهسته آهسته
آهن فروش	آهن بُر	آهسته به جلو
آهن فروشی	آهن بُری	آهسته به عقب
آهن قراضه	آهن پاره	آهسته کاری
آهن کار	آهن پایه	آهک بُر
آهن کاری	آهن پوش	آهک بُری
آهن کش	آهن تاب	آهک پز

آهن‌کشی	آه و آسف	آثرولیت
آهن‌کوب	آه و افسوس	آیش‌بندی
آهن‌کوبی	آه و اوه	آیش‌گذاری
آهنگ‌دار	آهوبچه	آیفون
آهن‌گداز	آهوبره	آیفون‌تصویری
آهن‌گذاری	آهوپا(ی)	آینده‌پژوهی
آهنگر	آهوچشم	آینده‌جویی / آینده‌جوئی
آهنگرخانه	آهوگردانی	آینده‌ساز
آهنگری	آه‌وواه	آینده‌شناس
آهنگ‌ساز	آیاتِ عظام	آینده‌شناسی
آهنگ‌سازی	آیت‌الله	آینده‌گرا
آهنگ‌شناس	آیت‌الله‌العظمی	آینده‌نگر
آهن‌یاب	آئروبیکی، آئروبیکی	آینده‌نگری
آهنین‌بازو	آئروبیکی، آئروبیکی	آینگی، آیینگی، آئینگی
آهنین‌پا(ی)	آئرودینامیک،	آینه، آئینه، آئینه
آهنین‌پنجه	آئرودینامیک	آینه‌بازی
آهنین‌چنگال	آئروسُل	آینه‌بغل
آهنین‌دل	آئروفون	آینه‌بندان

آینه بندی	آینه گر	آینه خانه، آئینه خانه
آینه بین	آینه گردان	آینه دان، آئینه دان
آینه جلو	آینه گری	آینه کاری، آئینه کاری
آینه چراغ	آینه تمام نما	آیینی / آئینی
آینه چسبان	آینه دق	
آینه چسبانی	آیین / آئین	
آینه خانه	آیین بندی / آئین بندی	
آینه دار	آیین پرست / آئین پرست	
آینه داری	آیین پسند / آئین پسند	
آینه دان	(زبان شناسی)	
آینه دوزی	آیین خواه / آئین خواه	
آینه ساز	آیین شکن / آئین شکن	
آینه سازی	آیینمند / آئینمند،	
آینه شمعدان	آئینمند / آئینمند	
آینه قدی	آیین نامه / آئین نامه	
آینه قرآن	آینه، آئینه	
آینه کار	آینه بازی، آئینه بازی	
آینه کاری	آینه بندان، آئینه بندان	

الف

ابروپیوسته	اَبَرایانه	اباحتگری/اباحتگری
ابروکمان	اَبَرسانا	اباحه گرایبی/اباحه گرائی
ابروکمانی	اَبَرسانایی/اَبَرسانائی	اباعنجد
ابروگشاده	اَبَرزبان (زبان شناسی)	ابتدابه ساکن
ابروی پیوسته	اَبَرساز	ابتدایی/ابتدائی
ابروی/ابروئی	اَبَرسازه	ابجدخوان
ابری ساز	اَبَرسازی	ابداع شدنی
ابری سازی	اَبَرقدرت	ابداعگر/ابداعگر
ابریشم باف	اَبَرگونه (زبان شناسی)	ابدالآباد
ابریشم بافی	اَبَرمرد	ابدالدهر
ابریشم پوش	ابرنماسازی	ابرآلود
ابریشم تاب	ابروباد	ابرآلودگی

ابن الوقت	ابزار فروشی	ابریشم تابی
ابنای بشر/ابناء بشر	ابزارگرایی/ابزارگرایی	ابریشم دوز
ابنای جنس/ابناء جنس	ابزارمند	ابریشم دوزی
ابنای روزگار/ابناء روزگار	ابطال پذیر	ابریشم زن
ابنای زمان/ابناء زمان	ابطال پذیری	ابریشم فروش
ابنای نوع/ابناء نوع	ابقا	ابریشم کار
ابنای وطن/ابناء وطن	ابقاه الله	ابریشم کاری
ابن سینا	ابلاغ نامه	ابریشم کش
ابن یمین	ابله فریب	ابریشم کشی
ابواب جمعی	ابله گونه	ابریشمگر/ابریشمگر
ابوالبشر	ابله وار	ابزارآلات
ابو الزوجه	ابلیس وار	ابزاردان
ابو العجائب/ابو العجائب	ابن (حسین بن علی) /	ابزار دست
ابو العجب	حسین ابن علی ؛	ابزارزن
ابو القاسم	حبیب بن مظاهر /	ابزارزنی
ابو الهول	حبیب ابن مظاهر)	ابزارساز
ابو جهل	ابناء الزمان	ابزارسازی
ابو دردا	ابناء السبیل	ابزارفروش

اتحادیه گرائی	اتاق دار	ابوطیاره
أترار	اتاق داری	ابو عطا
أتراق	اتاق ساز	ابوقراضه
أتراقگاه	اتاق سازی	ابویحیی
اتریش	اتاق نشین	ابهامزا
اتریشی	تَن، - تان، - تان	أپرا
اتصال آهن	(ضمیر متصلِ ملکی برای	أپراتور
اتفاق آرا	دوم شخص جمع: برادران،	إپل دار
اتفاق نظر	کتابتان، رهروتان، پایتان،	اپلیکه دوزی ←
اتکا	عمویتان، خانه تان، پی تان،	آپلیکه دوزی
اتکابه نفس	کشتی تان، رادیوتان)	اپیدرم
اتکایی / اتکائی	ات، - ت، - ست	اپیدمی
اتل متل	(ضمیر متصلِ ملکی برای	اپیفیز
اتمام حجت	دوم شخص مفرد: برادرت،	اتابک اعظم
اتم شکافی	کتابت، رهروت، پایت،	اتاق
اتم شکن	عمویت، خانه ات، پی ات،	اتاقچه
اتم شکنی	کشتی ات، رادیوات)	اتاق خالی
اتم گرائی / اتم گرائی	اتحادیه گرائی /	اتاق خواب

اتم‌گرم	اتومبیل رانی	اثرگذار
اتو/اطو	اتومبیل رو	اثرگذاری
اتوبان	اتومبیل سازی	اثنا عشر، اثنی عشر
اتوبان سازی	اتومبیل سواری	اثنا عشری، اثنی عشری
اتوبوس رانی	اتومبیل فروش	اجاره بندی
اتوبوس راه	اتومبیل فروشی	اجاره بها
اتوپرس /اطوپرس	اتو(ی)بخار /	اجاره به شرط تملیک
اتو خورده /اطو خورده	اطو(ی)بخار	اجاره دار
اتوزده /اطوزده	اتهام نامه	اجاره داری
اتوسرویس	اثاث کشی	اجاره نامچه
اتوشویی، اتوشوئی /	اثبات گرا	اجاره نامه
اطوشویی، اطوشوئی	اثبات گرای /اثبات گرائی	اجاره نشین
اتوکار/اطوکار	اثر آفرین	اجاره نشینی
اتوکرده /اطوکرده	اثر بخش	اجازه نامه
اتوکش /اطوکش	اثر بخشی	اجاق
اتوکشی /اطوکشی	اثر پذیر	اجاق برقی
اتوکشیده /اطوکشیده	اثر پذیرنده	اجاق روشن
اتومبیل	اثر پذیری	اجاق کور

اجاقِ گاز	اجنبی پرست	احوالپرس
اجتماع محور	احتراق پذیر	احوالپرسی
اجتناب پذیر	احتراق ناپذیر	اخبارنویس
اجتناب ناپذیر	احترام آمیز	اخبارنویسی
اجرای احکام	احترام انگیز	اخباریگری
اجرای فن	احتمال گرایی / احتمال گرائی	اختاپوس
اجرای / اجرائی	احتیاط آمیز	اختربین
اجرائیات	احتیاط کار	اختربینی
اجرائیه	احتیاط کاری	اخترپویاشناسی (نجوم)
اجرت المثل	احد الناس	اختر داغ
اجرت کاری	احرام بند	اختر دینامیک (نجوم)
أجر و قرب	احرام شکن	اختر زیست شناسی
اجزا (ء)	احساسگر	(نجوم)
أجق و جق	احساس گرایانه	اختر سنج
اجل برگشته	احساس گرایی / احساس گرائی	اختر سنجی
اجل رسیده	احضار نامه	اختر شمار
اجل گیاه	احکام نویسی	اختر شماری
اجمال گونه	احمقکده	اختر شناس

اخترشناسی	اخته‌خانه	اخلاق‌گرا
اخترشیمی (نجوم)	اخته‌زغال	اخلاق‌مندی / اخلاق‌مندی
اخترفیزیک (نجوم)	اختیاردار	اخلال‌کننده
اخترگویی / اخترگوئی	اختیار سرخود	اخلالگر
اخترلرزه‌شناسی (نجوم)	اختیارنامه	اخلالگری
اخترناویری (نجوم)	أخرا (نوعی گِل)	أخم‌آلود
اخترنگار (نجوم)	أخرا بی / أخرائی	اخمالو
اخترنگاری	اخری (= دیگر، دیگری)	اخمرؤ
اخترنما	اخطارنامه	اخمر کرده
اختصارگویی / اختصارگوئی	اخلاص‌آمیز	اخمر و تخم
اختلاط‌پذیر	إخلاص‌کیش	أخ و بیف
اختلاف‌افکنی	إخلاص‌کیشی	أخ و ثف
اختلاف‌پتانسیل	اخلاص‌گرایانه	اخیر الذکر
اختلاف‌سلیقه	اخلاص‌مند / اخلاص‌مند	اداره‌بازی
اختلاف‌فاز	اخلاص‌مندانه /	اداره‌جات
اختلاف‌نظر	اخلاص‌مندانه	اداره‌جاتی
اختناق‌آور	اخلاص‌مندی /	اداره‌چی
اخته‌چی	اخلاص‌مندی	اداره‌کننده

ادامه دهنده	ادرا آور	ارادتمندی
آداواصول	ادرا نامه	اراده گرایى /
آداواطوار/اداواطفار	ادراک پذیر	اراده گرائى
ادایى / ادائى	ادراک پذیری	ارائه
ادب آموز	ادراک پریشی	ارائه شده
ادبار آمیز	ادراک ناپذیر	ارائه طریق
ادب پذیر	ادعانه	ارباب انواع
ادب پرور	ادعایی / ادعائی	ارباب رجوع
ادب پیشه	ادویه جات	ارباب رعیتی
ادب خانه	اذان گو	ارباب زاده
ادب دانی	ارابه چى / عرابه چى	ارباب منش
ادب دوست	ارابه ران / عرابه ران	ارباب منشی
ادب دوستی	ارابه رانی / عرابه رانی	ارباب ورعیتی
ادب سنج	ارابه رو / عرابه رو	ارتباط جمعی
ادب شناس	ارادت پیشه	ارتباط گیری
ادبیات تطبیقی	ارادت کیش	ارت دار
ادبیات معاصر	ارادتمند	ارتدکس / ارتودکس /
ادبی نویس	ارادتمندانه	ارتودوکس

ارزان فروش	ارحم الرَّاحمین	ارتشبد
ارزان فروشی	اُردک پرانی	ارتش سالاری
ارزان قیمت	اُردک ماهی	ارتفاع سنج
ارزبازی	اردک منقاری	ارتفاع یاب
ارزبر	اردنگی	ارتفاع یابی
ارزبری	اُردور	ارتقا
ارزش خواهی	اردوکی	ارتقای درجه / ارتقاء درجه
ارزش دار	اردوگاه	ارتقای رتبه / ارتقاء رتبه
ارزش شناسی	اردوی تدارکاتی	ارتودکس ← ارتدکس
ارزش گذاری	ارده شیره	ارتودوکس ← ارتدکس
ارزش گریز	اردیبهشت	ارتودونسی
ارزشمند	اردیبهشتگان	ارث بر
ارزشیابی	اردیبهشتی	ارث برنده
ارزنزار / ارزنزار	ارزآور	ارث خور
ارزیاب	ارزآوری	ارث و میراث
ارزیافت	ارزان جویی / ارزان جوئی	ارج دار
اُرس و پُرس	ارزان خرید	ارجمند
اُرسی دار	ارزان خواهی	ارج و قُرب

از آن گذشته	ازّه گر	اُرسی دوز
از انداز گذشته	ازّه لنگ	اُرسی سازی
از این به بعد	ازّه ماهی	ارشادکننده
از این بین	ازّه مویی / ازّه موئی	آرغه / آرقه
از این پس	اره (و) اوره	ارگانسیم
از این جهت	اریب دار	ارگانیک
از این حیث	از آب گذشته	اُرگزن
از این دست	از آب گرفته	ارلون / ارلن
از این رو	از آدم به دور	ارمنی باف
از این سبب	از آن پس	ارمنی نشین
از این قبیل	از آنجا	ارنعوت / ارثوت
از این قرار	از آنجا که	اروپایی / اروپائی
از این گذشته	از آنجایی که /	اروپایی مآب / اروپائی مآب
از این گونه	از آنجائی که	اروند رود
از بای بسم الله	از آن جهت	ازّه برقی
از بر خوانی	از آنچه	ازّه چاق کُن
از بس	از آن رو	ازّه کش
از بس که	از آنکه	ازّه کشی

ازبهر	ازخودبیگانه	ازروی
ازپافتاده	ازخودراضی	ازروی ادب
ازپادراآمده	ازخودگذشتگی	ازروی عمد
ازپیش انگاری	ازخودگذشته	ازروی گستاخی
ازپیش تعیین شده	ازخودمتشکر	اززیرکار دررو
ازته دل	ازدحام هراسی	ازسر
ازجان گذشتگی	ازدست داده	ازسر دررفته
ازجان گذشته	ازدست رفته	ازسرگیری
ازجمله	ازدل برآمده	ازسر لطف
ازجنگ برگشته	ازدل و جان	ازسرنو
ازچه	ازدم قسط	ازسیرتاپیاز
ازچه رو	ازدنیابی خبر	ازشماچه پنهان
ازحال رفته	ازدهان افتاده	ازشوخی گذشته
ازحدگذشته	ازدین برگشته	ازطرف
ازخدابی خبر	ازراه نادرست	ازطرفی
ازخدا خواسته	ازرده خارج	ازطریق
ازخودبی خود	ازرق چشم	ازقبیل
ازخودبیگانگی	ازرق فام	ازقرار معلوم

ازهمه جابی خبر	از میان رفته	از قراری که
از یاد رفته	اُزن	از قصد
از یک طرف	از نخست	از قضا
اژدرا فکن	از نظر	از قلم افتادگی
اژدر انداز	از نقطه نظر	از قلم افتاده
اژدر بند	از نو	از کار افتادگی
اژدر مار	اِز و التماس	از کار افتاده
اژدر ماهی	اِز و جز	از کار در آمده
اسارت بار	اِز و جز	از کار و ان رفته
اسارت گاه	از هرباب	از کوره در رفته
اَسّ اساس	از هر جهت	از لحاظ
اساسنامه	از هم پاشی	از لحظه اول
اسائت	از هم پاشیدگی	از لنگ افتاده
اسائه	از هم پاشیده	از ما بر تران
اسائه ادب	از هم در رفته	از ما بهتران
اسباب آلات	از هم گسسته	از مد افتاده
اسباب اثاثیه	از هم گسیختگی	از مردم گریز
اسباب بازی	از هم گسیخته	از موباریک تر

استالاکتیت	اسب سواری	اسباب بازی فروش
استالاکمیت	اسب سواری	اسباب بازی فروشی
استانبولی	اسب شناسی	اسباب چینی
استانبولی پلو	اسب ماهی	اسباب سفره
استاندار	اسب وار	اسباب صورت
استاندارد سازی	اسب واش	اسباب کش
استانداری	اسبارک کاری	اسباب کشی
استبدادگر	اسبانیایی / اسپانیایی	اسب باز
استُپ / استوپ	اسبیر غم / اسفر غم	اسب تاز
استثمار شده	اسبیر ماتوزوئید	اسب تازی
استثمار طلب	اسبیره دار	اسبچه
استثمارگر	اسبیکترم	اسب دار
استثمارگری	اسبیکتر و سگپ	اسب داری
استثنا	استاد سرا	اسب دُم
استثنائات	استاد شاگردی	اسب دوانی
استثنائاً	استاد کار	اسب دوست
استثنایر دار	استاد یار	اسب سر
استثنا پذیر	استاد یاری	اسب سوار

استثناپذیر	استخوان سازی	توست، خسته است،
استثنایی / استثنائی	استخوان شکن	تیزی است، کاری است)
استحکام پذیر	استخوان شناسی	استشهادنامه
استخر / اسطخر	استخوان فروشی	استعفانامه
(اسم خاص)	استخوان لای زخم	استعمارچی
استخداری	استخوان نما	استعمارطلب
استخوان بُری	استدلالگر / استدلال گر	استعمارگر
استخوان بند	استراحتگاه	استغاثه کنان
استخوان بندی	استراقِ سمع	استغاثه گر
استخوان پاره	استریایی / استریائی	استغفارکنان
استخوان خردگن	استرس آور	استغفرالله
استخوان خوار	استرس زا	استفاده جو
استخوان خواری	- است، - ست	استفاده چی
استخوان خور	(صورت‌های متصل فعل)	استقرایی / استقرائی
استخوان دار	«بودن» برای سوم شخص	استقلال خواهی
استخوان درد	مفرد: خشنود است،	استقلال طلب
استخوان رنگ	رهرو است، پاک است،	استقلال طلبانه
استخوان ساز	دانا است، دانشجو است،	استقلال طلبی

استکان نعلبکی	اسطربلاب	اسفناک
استوارنامه	اسطقس / اس وقس	اسفنج دار
استوانه، اسطوانه	اسطوره زدایی / اسطوره زدائی	اسفند آویز
استوایی / استوائی	اسطوره شناس	اسفندانه
استوپ / استپ	اسطوره شناسی	اسف نشین
استوقدوس / استوخدوس /	اسطوقدوس / اسطوخدوس /	اسکاندیناویایی /
اسطوقدوس / اسطوخدوس	استوقدوس / استوخدوس	اسکاندیناویائی
استون، استن	اسف آمیز	اسکان یافته
استهز آمیز	اسف آور	اسکلت بندی
استیضاح نامه	اسفالت پزی	اسکلت سازی
استیناف پذیر	اسفالت ریزی	اسکناس شمار
اسحاق	اسفالت کار	اسکی باز
اسرار آمیز	اسفالت کاری	اسکی بازی
اسراف کار	اسفالت ← اسفالت	اسکیت بازی
اسراف کاری	اسف انگیز	اسکیت بازی
اسرائیل	اسف بار	اسکی رو آب
اسرائیلی	اسفرغم / اسپرغم	اسلام پرور
اسطبل	اسفل السافلین	اسلام پناه

اسلام خواه	اسلحه گرم	اُس وُقُس / اُسَطُقُس
اسلام خواهی	اسلوا کیایی / اسلوا کیائی	اسهال پیچ
اسلام شناس	اسلوب مند / اسلوب مند	اسید آمینه
اسلام شناسی	اسماعیل	اسید اوریک
اسلام گرا	اسم بدنامی	اسید ساز
اسلام گرایان	اسم فاعل	اسید سنج
اسلام گرایی / اسلام گرایی	اسم فامیل	اسید سنجی
اسلام مدار	اسم گذاری	اسید سولفوریک
اسلحه بند	اسم گذاشته	اسید کلریدریک
اسلحه خانه	اسم مانند	اسیدی متری
اسلحه دار	اسم مصدر (زبان شناسی)	آسیر و آبیر / آسیر و عبیر
اسلحه داری	اسم مصدر ساز	اشاره به دور
اسلحه ساز	(زبان شناسی)	اشاره به نزدیک
اسلحه سازی	اسم مفعول	اشاره کنان
اسلحه شناس	اسم نویسی	ـ شان، ـ شان، ـ شان
اسلحه شناسی	اسم ورسم	(ضمیر متصل ملکی برای
اسلحه کش	اسم ورسم دار	سوم شخص جمع:
اسلحه کشی	اسموک دوزی	برادرشان، کتابشان،

اشک بار	آشراف مَیْشانه	رهروشان، پایشان،
اشک باران	- اش، - ش، - ش	عمویشان، خانه شان،
اشک باری	(ضمیر متصلِ ملکی برای	پی شان، کشتی شان،
اشک تمساح	سوم شخص مفرد: برادرش،	رادیوشان)
آشکدان / اشک دان	کتابش، رهروش، پایش،	اشباع پذیر
اشک ریز	عمویش، خانه اش، پی اش،	اشباع شده
اشک ریزان	کشتی اش، رادیوش)	اشباع ناپذیر
اشک ریزی	اشغالگر	اشتباه کاری
اشک فشان	اشک آلود	اشتراک مساعی
اشک فشانی	اشک آلوده	اشتعال پذیر
آشی مَشی	اشک آور	اشتغالِ خاطر
اصحابِ رسانه	اشک افشان	اشتغال زا
اصحابِ کَهِف	اشک افشانی	اشتغال زایی / اشتغال زائی
اصطلاح شناس	اشکال تراش	اُشْتَلْم کَنان
اصطلاح شناسی	اشکال تراشی	اشتها آور
اصطلاح نامه	اشکال زدایی / اشکال زدائی	اشتها انگیز
اصطهبات	اشکال گیر	آشراف سالاری
اصل آموزی (زبان شناسی)	اشکال گیری	آشراف مَیش

اصلاح پذیر	اصیل زاده	اطلاع رسان
اصلاح جو	اضافه بار	اطلاع رسانی
اصلاح خواهی	اضافه تولید	اطلاع سنجی
اصلاح طلب	اضافه حقوق	اطلاع شناس (کتابداری)
اصلاح طلبانه	اضافه خدمت	اطلاع شناسی (کتابداری)
اصلاح طلبی	اضافه کار	اطلاع گرا (کتابداری)
اصلاحگر	اضافه کاری	اطلاق پذیر
اصلاح ناپذیر	اضافه مزد	اطلس باف
اصلا و ابدا	اضافه مواجب	اطلس پوش
اصلاً و فرعاً	اضطراب آمیز	اطلس دوز
اصل کاری	اضطراب آور	اطلس فروش
اصلمند / اصل مند	اضطراب انگیز	اطمینان بخش
اصلمند زاده / اصل مند زاده	اطباً	اطو / اتو
اصل و فرع	اطراف نشین	اطواری / اطفاری
اصل و نسب	اطراف و آکناف	اطوپرس / اتوپرس
اصول دین	اطفاری / اطواری	اطو خورده / اتو خورده
اصول گرا	اطفای حریق / اطفاء حریق	اطوزده / اتوزده
اصول گرایبی / اصول گرایی	اطفائیه	اطوشویی / اتوشویی،

اعصاب خراب	اعتراف گیرنده	اطوشوئی / اتوشوئی
اعصاب خردگن	اعتراف نامه	اطوکار / اتوکار
اعضای بدن / اعضاء بدن	اعتراف نیوش	اطوکرده / اتوکرده
اعطایی / اعطائی	اعتصاب شکن	اطوکش / اتوکش
اعلا	اعتصاب غذا	اطوکشی / اتوکشی
اعلام الهدی	اعتقاد نامه	اطوکشیده / اتوکشیده
اعلام جرم	اعتکاف نشین	اطو (ی) بخار / اتو (ی) بخار
اعلام حضور	اعتماد بخشی	اظهار عقیده
اعلام خطر	اعتماد به نفس	اظهار فضل
اعلام نامه	اعتماد سازی	اظهار نامه
اعلان جنگ	اعتیاد آور	اظهار نظر
اعلی الله مقامه	اعتیاد در مانی	اظهر من الشمس
اعلی النهایه	اعجاب آمیز	اعاده حیثیت
اعلی حضرت	اعجاب آور	اعتبار دار
اعلی حضرتین	اعجاب انگیز	اعتبار سنجی
اعلی علین	اعجمی نسب	اعتبار نامه
اعلی و ادنی	اعراب دار	اعتراض آمیز
اعم از	اعراب گذاری	اعتراض نامه

افزایش پذیر	افتاده حال	اعمال نظر
افزایش جو	افتان و خیزان	اعمال نفوذ
افزایش خواه	افتخار آفرین	اعوان و انصار
افزایش طلب	افتخار آمیز	اعوذ بالله
افزایشگر / افزایش گر	افترا آمیز	اعیان زاده
افزون بین	افتضاح آور	اعیان نشین
افزون بینی	افت گیر	اعیان نشینی
افزون جو (ی)	افت و خیز	اغذیه فروش
افزون جویی / افزون جوئی	افراط کار	اغذیه فروشی
افزون خواه	افراط کاری	اغراق آمیز
افزون خواهی	افراط گرا	اغراق در تصحیح
افزون طلب	افراط گرایانه	اغراق گو
افزون طلبی	افراط و تفریط	اغراق گویی / اغراق گوئی
افزون مایه	افریقایی / افریقائی ←	اغفالگر
افزونی جو (ی)	افریقایی	اغوا کننده
افزونی خواه	افزار ساز	اغواگر
افسار سر خود	افزار سازی	افاده فروشی
افسار گسسته	افزار مند	افاقه بخش

اقرارنیوش	افشاگرانه	افسارگسیختگی
اقصا/اقصی	افشاگری	افسارگسیخته
اقطاع دار	افغانگری/افغانگری	افسانه پرداز
أق/عُق	افکار عمومی	افسانه پردازی
اقل کم	افلاس نامه	افسانه ساز
اقلیت پارلمانی	افلاک شناس	افسانه سازی
اقلیت مذهبی	افلاک شناسی	افسانه سرا
اقلیم پیما	افلاک نما	افسانه سرایی/افسانه سرائی
اقلیم شناس	افندی پیزی	افسانه گو(ی)
اقلیم شناسی	افیون زده	افسرده خاطر
اقلیم نگاشت	اقامتگاه	افسرده دل
اقناع کننده	اقتباس شده	افسرنگهبان
اقور/اوغور	اقتدارگر	افستین
اقورراهی/اقورایی	اقتدارگرایی/اقتدارگرایی	افسوس کُن
اقوی	اقتصاد دان	افسونگر
اقیانوس پیما	اقتصاد سنجی	افسونگری
اقیانوس شناس	اقتصادگرایی/اقتصادگرایی	افسون گشا
اقیانوس شناسی	اقرارنامه	افشاگر

اقيانوس نگار	اگرچه	التماس دعا
اقيانوس نگاری	اگر مگر	التيام پذير
اكالپتوس / اوكالپتوس	اگر نه	الحدادگر
اكبيرى	اگروز ساز	الحمد لله
اكثريت قريب به اتفاق	اگروز سازی	الدُّرم (و) بُلْدُرم
اكسيدكنندگى	الأبختكى	الرحمن (قرآنى)
اكسيدكننده	الأغبان	الزام آور
اكسيژن تراپى	الأغ بندرى	الصراة المسلسله
اكسيژن دار	الأعجى	الصلوة (قرآنى)
اكسيژن گيرى	الأغ دار	الغرض
أكشين دار	الأكلنگ	الغبأ
اكيل كارى	الآگار سون ← آلاگار سون	الغبأخوان
اكنون كه	إلأوبلأ	الغبأبى / الغبأبى
إكولوژى	إلأولله	الفبچه
إكولوژيست	الاهه ← الهه	ألفت پناه
إكى والان	التزام نامه	ألفتگرى / ألفتگرى
اگر چنان كه	التفات آميز	الف قامت
اگر چند	التماس آميز	الف قد

الف مقصوره	الگوپذیری	آلم صلوات ← آلم سرات
القا	الگوساز	آلنگ (و) دولنگ
القاکننده	الگوسازی	الوات / الواط
القائات	الله اعلم	الواتی / الواطی
القایی / القائی	الله بختکی	الوارگیری
القصه	الله بختی	إله
الکترواستاتیک	الله وکیلی	الهام بخش
الکتروموتور	الماس تراش	الهام پذیر
الکترون خواهی	الماسدان	الهام دهنده
الکترون ولت	الماس رنگ	الهام زدایی / الهام زدائی
الکتروهیدرولیک	الماس ریزه	إله وبله
آلک دولک	الماسگون	الهه، الاله
الکل سنج	الماس نشان	الهی
الکل کافت	الم انگیز	الهیات
آلکی پلکی	المثنی	الهیون
الکی خوش	آلم سرات / علم صلوات /	إلی
الگو برداری	آلم صلوات	إلی آخر
الگو پذیر	آلم شنگه	إلی الابد

امان خواهی	امامزادگی	إلی غیرالنهایه
مان، - مان، - همان	امامزاده	الیکایی / الیکائی
(ضمیر متصل ملکی برای اول شخص جمع: برادرمان، کتابمان، رهرومان، پایمان، عمویمان، خانه مان، پی مان، کشتی مان، رادیومان)	امامزاده بی زینت امامزاده بی معجزه امامزاده جُل بند امام زمان	الی ماشاءالله اماکن متبرکه ام الامراض امّ الخبائث
امان نامه	امام علی (ع)	امّ الفساد
امپراتریس	امام نشین	امّ القرئ
امپراتور	امانت دار	امّ الکتاب
امپراتوری	امانت داری	امّ المسلمین
امپریالیست	امانت سرا	امّ المؤمنین
امپریالیستی	امانت فروش	امام تسبیح
امپریالیسم	امانت فروشی	امام جماعت
امتحان داده	امانتکار	امام جمعه
امتحان ورودی	امانت گذار	امام حسین خوان
امتزاز پذیر	امانت نگهدار -	امام حسینی
امتیاز بندی	امانت نگه دار	امام خوان امام خوانی

امتیازدهی	امرونیهی	مفرد: خشنودم، رهروم،
امتیازنامه	امریکایی / امریکائی ←	پاکم، دانایم، دانشجویم،
امثالِ ذلک	امریکایی	توام، خسته‌ام، تیزی‌ام،
امثال و حکم	امسال	(کاری‌ام)
امداد خودرو	امشاسپند / امشاسفند	-ام، -م، -م
امدادرس	امشب	(ضمیر متصل ملکی برای
امدادرسان	امشی‌پاش	اول شخص مفرد: برادرم،
امدادسانی	امضا	کتابم، رهروم، پایم،
امدادگر	امضاسازی	عمویم، خانه‌ام، پی‌ام،
امرار معاش	امعان نظر	(کشتی‌ام، رادیوam)
امربه معروف	امعاواحشا	امن و امان
امرّ دبازی	امکان پذیر	امیدبخش
امروز	امکان پذیری	امیدبرانگیز
امروز و فردا	املا	امیدوارکننده
امروزه پسند	املائی / املائی	امیرالمؤمنین
امروزه روز	-ام، -م، -م	امیرزاده
امروزی	(صورت‌های متصل فعل)	امیرنشین
امروزی پسند	«بودن» برای اول شخص	امیرنظام

انجام وظیفه	انتررقصان/عنتررقصان	امین التّجار
انجمن آرا	انتررقصانی/عنتررقصانی	امین حضور
انجوچک ← انچوچک	انتر/عنتر	اناثاً و ذکوراً
انجیر پزان	انتزاع‌گرا	اناردانه
انجیر خوار	انتقاد آمیز	انارستان
انجیل‌گرای/انجیل‌گرائی	انتقاد پذیر	انباردار
انچوچک، انجوچک	انتقال پذیر	انبارداری
انحراف به چپ	انتقال‌نامه	انبارگردانی
انحراف به راست	انتقام جو	انبردست
انحراف ناپذیر	انتقام جویانه	انبساطِ خاطر
انحراف ناپذیری	انتقام جویی/انتقام جوئی	انبساط سنج
انحصارچی	انتقام‌کشی	انبوه‌ساز
انحصارطلب	انتگرال‌گیری	انبوه‌سازی
انحصار طلبانه	انتها ناپذیر	انبیا
انحصارگر	انتهایی/انتھائی	انتحارکننده
انحصارگرا	انجام پذیر	انتحال‌گری/انتحال‌گری
انحصارگری	انجام شدنی	انتخاب شونده
انحصار وراثت	انجام ناپذیر	انتخاب‌کننده

اندوه‌انگیز	اندر و نه شناس	انحلال پذیر
اندوه‌بار	اندر و نه شناسی	انحلال پذیری
اندوه‌خوار	اندک‌بین	انحنادار
اندوه‌خیز	اندک‌سال	اندازه‌شناس
اندوه‌رسیده	اندک‌سخن	اندازه‌شناسی
اندوه‌زا	اندک‌مایه	اندازه‌گذاری
اندوه‌زدا	اندک‌یاب	اندازه‌گیر
اندوه‌گسار	اند، - ند، - سند	اندازه‌گیری
اندوه‌گساری	(صورت‌های متصل فعل «بودن»)	اندام‌پروری
اندوه‌ناک	برای سوم شخص جمع:	اندام‌زایی/اندام‌زائی
اندیشمند	خشنودند، رهروند، پاک‌اند،	اندام‌شناسی
اندیشمندی	دانایند، دانشجویند، تواند،	اندام‌ناشناسی
اندیشناک	خسته‌اند، تیرپی‌اند، کاری‌اند)	(روان‌شناسی)
اندیشناکی	اندوخته قانونی	اندام‌واره
اندیشه‌کار	اندودکاری	اندرزآمیز
اندیشه‌نگار	اندوده‌زده	اندرزگاه
اندیشه‌نگارانه	اندونزیایی/اندونزیائی	اندرزگو
اندیشه‌نگاری	اندوه‌آور	اندرزنامه

انديشه ور	انسان ريخت	إن شاء الله
انديشه ورز	انسان ريختي	انشاي خوب /
انديشه ورزي	انسان ساخت	انشاء خوب
انديكاتور	انسان ساز	انشايي / انشائي
انديكاتور نويس	انسان سازي	انشائيه
انرژي خواه	انسان شناس	انصاف خواهي
انرژي دار	انسان شناسي	انصاف دهی
انرژي زا	انسان گرا	انصراف نامه
انزجار آور	انسان گرايي / انسان گرائي	انضمام طلبی
انزليچي / انزليجي	انسان گونه	انعطاف پذير
انزواجو (ی)	انسان مانند	انعطاف پذیری
انزواجويي / انزواجوئي	انسان مدار	انعطاف ناپذير
انزوا طلب	انسان مداری	انعطاف ناپذیری
انزوا طلبی	انسان وار	انعكاس پذير
انسان خدایي / انسان خدائي	انسان واره	انغوزه / انقوزه
انسان خوار	انس جو	انفصال از خدمت
انسان دوست	انس گير	انفعال پذير
انسان دوستي	انشا	انفكاك پذير

انگورپزان	انگستانه	انفکاک ناپذیر
انگورچینی	انگشت بُر	انفیه دان
انگوردان	انگشت به دهان	انتضا
انگورعسگری	انگشت پیچ	انقلابِ فرهنگی
انگوریاقوتی	انگشتر باز	انقلاب فرهنگی
انگولک	انگشتریازی	انقلابگر
انیفورم/یونیفرم	انگشت شمار	انقلابی نما
اواخواهر	انگشت نشان	ان قُلت
اوایل، اوائل	انگشت نگار	انقوزه ← انغوزه
اوباشگر	انگشت نگاری	انکارپذیر
اوباشگری	انگشت نما	انکارناپذیر
اوج بند	انگشت نمایی/انگشت نمائی	انکراالصوات
اوج پَر	انگل شناس	انگارکه
اوج گیر	انگل شناسی	انگارنه انگار
اوج گیرنده	انگل صفت	انگاره دار
اوج گیری	انگلیسی به فارسی	انگاره سازی
اودکلن، ادکلن	انگلیسی زبان	(زبان شناسی)
اوراسیایی/اوراسیائی	انگلیسی مآب	انگبین دار

اوراقِ بہادر	اوغور/اوقور	اولیاومربیان
اوراقچی	اوغوربہخیر/اوقوربہخیر	اولیایِ امور/اولیاءِ امور
اوراق شدہ	اوقات تلخی	اولیایِ دم
اوراق قرضہ	اوقاتِ فراغت	اولین بار
اورژانس	اول از ہمہ	اورت/اورت
اورٹان	اول بسم اللہ	اوام پرست
اورواطوار/اورواطفار ←	اولتیماتوم/التیماتوم	اوام پرستی
عورواطوار	اول دشتی	اویغوری
اورولوژی	اول/دوم/... شخص	اہانت آمیز
اوزالید/ازالید	اول نظر	اہانت بار
اوزون برون	اولوالامر	اہدائی/اہدائی
اوساعلم	اولوالعزم	اہرم بندی
اوساکار	اولویت بندی	اہرمن چہرہ
اوساکریم	اولویت دہی	اہرمن خو(ی)
اوستاکار	اولیٰ	اہرمن کردار
اوستاکریم	اولیٰ	اہریمن خو
اوستائی/اوستائی	اولیا	اہل بیت
اوضاع واحوال	اولیاء اللہ	اہل تشیع

اهل حلال	آه و تُف	ای دادبیداد
اهل خانه	اهورایی / اهورائی	ای دریغا
اهل زبان	ایاب و ذهاب	ای دل غافل
اهل سنت	ایاق	- اید، - ید، - ید
اهل علم	ایام الله	(صورت‌های متصل فعل
اهل فن	ای امان	«بودن» برای دوم شخص
اهل قلم	ای بابا	جمع: خشنودید، رهروید،
اهل نظر	ای بسا	پاکید، دانایید، دانشجوید،
اهل و عیال	ایتالیا	مترواید، خسته‌اید،
إهمال پذیر	ایتالیایی / ایتالیائی	تیزی اید، کاری اید)
إهمال کار	ایتالیک نویسی	ایدئال
إهمال کاری	ائتلاف	ایدئالیزه
أهم سنج	ائتلافی	ایدئالیست
أهم متر	ایثارگر	ایدئالیستی
إهین و اهین	ایثارگری	ایدئالیسم
إهین و اهون	ایجاد شده	ایدئولوژی
إهین و تلمپ / اهین و تلمپ	ای خوشا	ایدئولوژیک
آه و پیف	ای داد	ایدئولوژیکی

ای عجب	ایران گردی - ایرانگردی	ایذایی / ایزدائی
ایفاگر	ایران مدار	ایذه
ایفاگری	ایران مداری	ایراد تراش
ایفای نقش	ایران منش	ایراد تراشی
ای کاش	ایران مهر	ایراد گیر
ای کاشکی	ایرانی تبار	ایراد گیری
ای که	ایرانیگری	ایران پرست
ایل بیگی	ایزد پرست	ایران پرستی
ایلچی	ایزد پناه	ایران پیما
ایلخان	ایزوبار	ایران تبار
ایلخانی	ایزوتوپ	ایران دوست
ایلخانگیری	ایزوگام	ایران دوستی
ایل نشین	ایستایی / ایستائی	ایران زاد
ایل وتبار	ایست سنج	ایران زمین
ایمان دار	ایستگاه	ایران شناختی
ایمان ده	ای شگفت	ایران شناس
ایما و اشاره	ای شگفتی	ایران شناسی
ایمن سازی	ایش و فیش	ایران گرد - ایرانگرد

ایمن گستر	این سو	این یکی
ایمنی زا	این سو و آن سو	ای وَا
ایمنی شناسی	این طرف	ای وَاَلله
ائمه	این طور	ایوانچه
ائمه اطهار	این طوری	ایوانگاه
این به آن در	این قدر	ای وای
این پا (و) آن پا	این قدرها	- ایم، - یم، - ایم
اینجا	این کاره	(صورت‌های متصل فعل)
این جانب - اینجانب	اینکه	«بودن» برای اول شخص
اینجا و آنجا	این که (= این کسی که)	جمع: خشنودیم، رهرویم،
این جور	این و آن	پاکیم، داناییم، دانشجوییم،
این جوری	این وَر	توایم، خسته ایم، تیزی ایم،
این جهان	این وَر و آن وَر	(کاری ایم)
این چنانی	این وقت شب	- ای، - ی، - سی
این چنین	این ها / اینها	(صورت‌های متصل فعل)
این چنینی	این همانی	«بودن» برای دوم شخص
این حقیر	این همه	مفرد: خشنودی، رهروی،
این سان	این یک	پاکی، دانایی، دانشجویی،

توای / تویی، خسته‌ای،

تیزی‌ای، کاری‌ای)

ای‌وای‌من

ایهاالناس

ب

با این حال	با ارزش	ب- (پیشوندِ فعلی: بگفتم،
با اینکه	با استخوان	بروم، بنماید، بشنو، بزن)
با این وجود	با استعداد	با آب و تاب
با این وصف	با اشتها	با آب و رنگ
با این همه	با اصل و نسب	با آنکه
با با آدم	با اطلاع	با آن همه
با با بزرگ	با اعتبار	با ابهت
با با جان	با اندام	با اتیکت
با با شمل	با انصاف	با احتیاط
با با شملی	با انضباط	با احساس
با با غوری	با اهمیت	با ادب
با با کرم	با ایمان	با اراده

باب الحوائج / باب الحوائج	باتری / باطری	باج ستان
باب المعده	باتری خور / باطری خور	باج گزار
باباننه	باتری ساز / باطری ساز	باج گیر
باباننه دار	باتری سازی / باطری سازی	باج گیری
بابانوروز	باتری قلمی / باطری قلمی	باجناغ
بابانوئل	باتقوا، باتقوی	باحال
بابایی / بابائی	باتکیه بر	باحالت
باب دندان	باتلاق	باحجاب
بابرکت	باتوجه به	باحرارت
بابزن	باتون برقی	باحمیّت
باب طبع	باتثبات	باحوصله
بابوق و کرنا	باج بگیر	باحیا
بابیگری / بابی گری	باج خواه	باحیثیت
بابرستیژ	باج خواهی	باخبر
بابشتکار	باج دهی	باخترزمین
باتجربه	باج راه	باخدا
باتحمل	باجرزه	باخیروبرکت
باتدبیر	باج سبیل	بادأس

باددار	بادام‌هندی	بادآلو
بادرُفت	بادامی شکل	بادآلود
بادرنجبویه /بادرنگبویه	بادامی شکلان	بادآور
بادرو	بادبادک‌بازی	بادآورد
بادزده	بادبان‌دار	بادآورده
بادست‌وپا	بادبان‌ماهی	بادافره
بادسَنج	بادبَر	بادافزار
بادسوخستگی	بادبُر	بادام‌تلخه
بادسوخته	بادبِزن	بادام‌چشم
بادشکن	بادبِزنی	بادامچه
بادکرده	بادبند	بادامزار/بادام‌زار
بادکش	بادپا	بادام‌زمینی
بادکش‌داران	بادپاش	بادامستان
بادکُنک	بادپیما	بادام‌سوخته
بادکُنکی	بادپیمایی /بادپیمائی	بادام‌شور
بادگلو	بادخور	بادام‌فروش
بادگیر	بادخورک	بادام‌کوهی
بادل	بادخیز	بادام‌مغز

بارانداز	باده خوری	بادلِ قرص
باران دیده	باده فروش	بادل و جرئت
باران ریز	باده فروشی	بادمجان دورقاب چین
باران زا	باده گساری	بادنقش
باران زده	بادِ هوا	بادنگار
باران سنج	بادی امر	بادنگاشت
باران سنجی	بادیانت	بادنما
باران گیر	بادی گارد	بادنورد
باران نگار	بادیه پیما	بادنوردی
بارأی	بادیه نشین	بادوام
باربَر	بازوق	بادوباران
باربَر دار	بارآور	بادوبُروت
باربَر داری	بارآوری	بادوخاک
باربَری	بارافتاده	باده پرست
باربند	باران خوردگی	باده پرستی
بارپروردگار	باران خورده	باده پیما
بارپیچ	باران خیز	باده پیمایی / باده پیمائی
بارحم	باران دار	باده خور

باروحیه	بارگاه	بارخدای
بارور	بارگذاری	بارخدایی/بارخدائی
بارورسازی	بارگنج	بارخیز
باروری	بارگیر	باردار
باروزی	بارگیری	بارداری
باروگراف	بارگیری شده	بارده
بارومتر	بارمبندی	باردهی
بارهاوبارها	بارنامه	بارسنج
بارهنگ	بارنگ	بارش سنج
باریافته	باروبندیل	بارش سنجی
باری به هر جهت	باروبُئشن	بارش نگار
باری تعالیٰ	باروبُئنه	بارعام
باریشه	باروت پنبه	بارفروش
باریک اندام	باروتچی	بارفروشی
باریک اندیش	باروت خانه	بارک الله
باریک اندیشی	باروت ساز	بارکُد
باریک برگان	باروت سازی	بارکش
باریک بین	باروح	بارکشی

بازپیرایی / بازپیرائی	بازارکار	باریک بینی
بازتاب	بازارگرمی	باریک ترازمو
بازتابی	بازاریاب	باریک خیال
بازتوانی	بازاریابی	باریک سنج
بازتولید	بازاری دوز	باریک شاخکان
بازجست	بازاری دوزی	باریک و هم
بازجو	بازاندیشی	باریوم
بازجویانه	بازبسته	بازآرایی / بازآرائی
بازجویی / بازجوئی	بازبین	بازآفرینی
بازچرخانی	بازبینی	بازآموزی
بازخرید	بازپخش	بازآنکه
بازخواست	بازپرداخت	بازارپژوهی
بازخوان (زبان شناسی)	بازپردازش	بازارپسند
بازخواننده (زبان شناسی)	بازپرس	بازارتیزی
بازخوانی (زبان شناسی)	بازپرسی	بازارچه
بازخورد	بازپروزی	بازارروز
بازداده	بازپس گیری	بازارشام
بازدار	بازپسین	بازارشکنی

بازمانده	بازسازی	بازدارنده
بازنامه	بازسازی شده	بازداری
بازنشر	بازستانی	بازداری زدایی / بازداری زدائی
بازنشست	بازشناخت	(زبان شناسی)
بازنشستگاه / بازنشستگاه	بازشناسی	بازداشت
بازنشستگی	بازکننده	بازداشتگاه
بازنشسته	بازگردانده	بازداشتی
بازنگری	بازگشایی / بازگشائی	بازدانگان
بازنمایی / بازنمائی	بازگشت	بازدانه
بازنوشته	بازگشت پذیر	بازدم
بازنویسی	بازگشت ناپذیر	بازدوست
بازواژگان سازی	بازگشتنی	بازدوستی
(زبان شناسی)	بازگفت	بازده
بازوبند	بازگو	بازدهی
بازوبندی	بازگوکننده	بازدید
بازویه بازو	بازگویی / بازگوئی	بازدیدکننده
بازوپایان	بازماندگان	بازرس
بازوپائیان	بازماندگی	بازرسی

بازور	بازی گردان	باسمه کاری
بازویی/بازوئی	بازی گردانی	باسن و سال
بازهره	بازیگری	باسواد
بازهم	بازیگوش	باسوادی
بازیابی	بازیگوشی	باسیاست
بازیافت	بأس	باشخصیت
بازیافته	باسابقه	باشرافت
بازیافتی	باستان شناس	باشرف
بازی بازی	باستان شناسانه	باشرم
بازیچه	باستان شناسی	باشعور
بازی خورده	باستان گرایی/باستان گرایی	باشک و تردید
بازی درمانی	باستانی کار	باشکوه
بازی دوست	باسر سختی	باشگاه
بازی ساز	باسعادت	باشگاهی
بازی سازی	باسکولچی	باشگون
بازیکن	باسلق/باسلوغ	باشوکت
بازیگاه	باسماجت	باشهامت
بازیگر	باسمه تعالی/باسمه تعالی	باشهرت

باغچه بان	باطل نما	با صداقت
باغچه بندی	باطن خراب	با صرفه
باغچه کاری	باطنیگری	با صفا
باغدار، باغ دار	باطوم	با صفت
باغداری، باغ داری	باعاطفه	با صلابت
باغراه	باعث و بانی	با صلاحیت
باغستان	باعرضه	با صولت
باغشهر	باعزّوشان	با ضبط و ربط
باغکار	باعظمت	با ضخامت
باغکاری	باعفت	باطراوات
باغماغ	باعقل	باطری/باتری
باغ موزه	باعقیده	باطری ساز/باتری ساز
باغ وحش	باعلاقه	باطری سازی/باتری سازی
باغیرت	باعلاقة تمام	باطل السّحر
بافایده	باغبان	باطل پرست
بافت برداری	باغبان باشی	باطل پرور
بافت بسته (زبان شناسی)	باغبانی	باطل پیشه
بافت بند	باغچه	باطل ستیز

باکتریولوژیست	بافهم	بافت زایی / بافت زائی
باکفایت	باقابلیت	بافت زدایی / بافت زدائی
باکفایتی	باقاعده	(زبان شناسی)
باکلاس	باقالی پلو	بافت زدوده (زبان شناسی)
باکله	باقدرت	بافت سازی (زبان شناسی)
باکلیت	باقالپلو	بافت شناس
باکمال	باقوت	بافت شناسی
باکمال میل	باقیات صالحات	بافت شهری
باکیاست	باقی دار	بافت شیمی
باگذشت	باقی مانده - باقیمانده	بافتوت
بالا آمدگی	باقیمت	بافراست
بالا آمده	باکار	بافروغ
بالابالا	باکتریایی / باکتریائی	بافرهنگ
بالابانچی	باکتری خوار	بافضل
بالابر	باکتری شناس	بافضیلت
بالابلند	باکتری شناسی	بافطانت
بالابلندی	باکتری کش	بافکر
بالابود	باکتریولوژی	بافه بافی

بالطبع	بالا غیرتاً	بالا به پایین
بالعکس	بالا م جان	بالا پوش
بالغ بر	بالا نشین	بالا تنه
بالفرض	بالایی/بالائی	بالا تنه بلند
بالفعل	بال بال (زدن)	بالا تنه کوتاه
بالقوه	بال بریده	بالا چاقی
بالکُل	بال پوش	بالا خانه
بالکن	بال پهن	بالا خره
بالگرد	بالچه	بالا خص
بالله	بال دار	بالا خوانی
بالمال	بال داران	بالا داری
بالماسکه/بال ماسکه	بال داستان	بالا دست
بالنتیجه	بال زن	بالا دستی
بالتسبیه	بالشویسم/بلشویسم	بالارو
بال وپر	بالشویک/بلشویک	بالارونده
بالون/بالن	بالشویکی/بلشویکی	بالاسر
بالون سوار/بالن سوار	بالصراحه	بالاسری
بالون سواری/بالن سواری	بالطافت	بالاشهری

بالیقت	بامنظور	بانمک
بالیقتی	بامهابت	بانوا
بامبول باز	بامیمنت	بانی خیر
بامبول بازی	باندبازی	باواسطه
بام پوش	باندپیچ	باوجدان
بامتانت	باندپیچی	باوجود
بامچه	باندپیچی شده	باوجود آنکه
بامحبت	باندل	باوجود اینکه
بامروت	بانزاکت	باورداشت
بامزه	بانشاط	باوردرمانی
بامسلک	بانظافت	باورکردنی
بامسمّا، بامسمّی	بانظم	باورناکردنی
بامطالعہ	بانفوذ	باورنکردنی
بامعرفت	بانکدار، بانکدار	باوفا
بامعنی	بانکداری اسلامی،	باوقار
بامغز	بانکداری اسلامی	باوقوف
بامغلتان	بانکداری، بانکداری	باهدف
باملاحت	بانکزنی	باهم

باهمت	بت پرستانه	بُته جقه ای ← بوته جقه ای
باهنر	بت پرستی	بُته جقه ← بوته جقه
باهوش	بت تراش	بُته مرده ← بوته مرده
باهوشی	بتخانه	بچا (صفت)
باهیبت	بت ساز	بچاپ بچاپ
باهیمنه	بت سازی	بچگانه
بایال وکوپال	بت شکن	بچه باز
بایاور	بتکده	بچه بازی
باید و شاید	بتگر	بچه خرخوان
باید و نباید	بتگری	بچه دار
بایکوت	بتنامه	بچه داری
بایگان	بتون آرمه / بتن آرمه	بچه دان
بای نحوکان	بتون / بتن	بچه درس خوان
بائوباب	بتون ریزی / بتن ریزی	بچه دزد
ببر و بدوز	بتونه کاری	بچه دوست
بپر و پیر	بتونه کشی	بچه زا
بپز و بشور	بُته ترمه ای ←	بچه سال
بت پرست	بوته ترمه ای	بچه سرراهی

بخاری برقی	بحث وفحص	بچه سرکه
بخاری برقی	بحرالعلوم	بچه سن
بخاری دستی	بحران آمیز	بچه شیرده
بخاری دیواری	بحران‌زا	بچه قُنداقي
بخاری زغالی	بحران زده	بچه گدا
بخاری ساز	بحر پیما	بچه گول‌زنک
بخاری سازی	بحر پیمایی / بحر پیمائی	بچه مثبت
بخاری هیز می	بحر طویل	بچه مچه
بخت آزمایی / بخت آزمائی	بحق (صفت)	بچه محصل
بخت النصر	بحمد الله	بچه محل
بخت برگشتگی	بحمد الله تعالی	بچه محله
بخت برگشته	بخار آلود	بچه محلی
بخت بسته	بخار ادوزی	بچه مدرسه
بخت بلند	بخارایی / بخارائی	بچه مُرشد
بخت خفته	بخار پز	بچه مکتبی
بخت کور	بخار زن	بچه ننه
بخت گشا	بخار سنج	بحث انگیز
بخت گشایی / بخت گشائی	بخار شو (ی)	بحث و بررسی

بدآوازه	بخش ناپذیر	بخت و بالین
بدآیین / بدآئین	بخش نامه - بخشنامه	بختور
بداختر	بخش یاب	بختیار
بداخلاق	بخصوص (صفت)	بخرَد
بداخلاقی	بُخل ورزی	بخرَدی
بدآخم	بخورآگین	بخر و بفروش
بدآدا	بخور بخور	بخشایشگر
بدادایی / بدادائی	بُخور دان	بخشاییدن / بخشائیدن
بداصل	بُخور سوز	بخش بر
بدإقبال	بخور و بچاپ	بخش بندی
بدإقبالی	بخور و بخواب	بخش پذیر
بدان (= به آن)	بخور و نمیر	بخش پذیری
بدآنجام	بخیه دوزی	بخشدار
بداندرن	بدآب ورنگ	بخشداري
بدانديش	بدآب و هوا	بخش دولتی
بدانديشه	بدآمد	بخشش گن
بداهه پرداز	بدآموز	بخشش ناپذیر
بداهه خوان	بدآموزی	بخشش نامه

بد جنسی	بد بو	بداهه خوانی
بد جور	بد بویی / بد بوئی	بداهه ساز
بد چشم	بد بیار	بداهه سرا
بد چشمی	بد بیاری	بداهه سرایی / بداهه سرائی
بد حال	بد بین	بداهه نواز
بد حالت	بد بینانه	بداهه نوازی (موسیقی)
بد حالی	بد بینی	بدایع نگار
بد حجاب	بد پز	بد بار
بد حجابی	بد پسند	بد باطن
بد حرف	بد پک وپوز	بد بخت
بد حرفی	بد پوز	بد بختی
بد حساب	بد پیشه	بد بدرقه
بد حسابی	بد پیلگی	بد بده
بد خبر	بد پیله	بد بده باز
بد خصال	بد پیمان	بد بدهی
بد خصالی	بد پیوند	بد برخورد
بد خط	بد ترکیب	بد بُرش
بد خطی	بد جنس	بد بگیر

بَدْرَنگ	بدماغ	بَدْخُلُق
بَدْرَنگی	بَدَدَوا	بَدْخُلُقِی
بِدرود	بددوخت	بَدخو
بدروزگار	بددوزی	بَدخواب
بدروزگاری	بدهان	بَدخوابی
بَدْرُوی / بَدْرُوی	بدهن	بَدخوان
بدریخت	بدهنی	بَدخوانی
بدریختی	بددین	بَدخواه
بدریشه	بذات	بَدخواهی
بذرا	بذاتی	بَدخوراک
بذبان	بذالدجی	بَدخویی / بَدخوئی
بذبانی	بذراه	بَدخیال
بذسابقه	بذرفتار	بَدخیالی
بذساخت	بذرفتاری	بَدخیم
بذسیرشت	بذرکاب	بذدست
بذسرووضع	بذرکابی	بذدک و پوز
بذسری	بذرگ	بذدل
بذسیگال	بذرگی	بذدلی

بد غذا	بد طعم	بد سگالی
بد غذایی / بد غذائی	بد طعمی	بد سلوکی
بد فحش	بد طور	بد سلیقگی
بد فرجام	بد طوری	بد سلیقه
بد فرجامی	بد طینت	بد سیرت
بد فطرت	بد طینتی	بد سیرتی
بد فطرتی	بد ظاهر	بد سیما
بد فهمی	بد عادت	بد شانس
بد قدم	بد عاقبت	بد شانسی
بد قدمی	بدعت آمیز	بد شکل
بد قلب	بدعت سرا(ی)	بد شگون
بد قلبی	بدعت گذار	بد شگونی
بد قلیق	بد عمل	بد صدا
بد قلیقی	بد عملی	بد صدایی / بد صدائی
بد قماش	بد عنق	بد صفت
بد قوارگی	بد عنقی	بد طالع
بد قواره	بد عهد	بد طالعی
بد قول	بد عهدی	بد طراحی شده

بد محضر	بدگو	بدقولی
بد مذهب	بدگوشت	بدقیافگی
بد مروت	بدگوشتی	بدقیافه
بد مروت صاحب	بدگوهر	بدکار
بد مزاج	بدگویی/بدگوئی	بدکارگی
بد مزگی	بدلباس	بدکاره
بد مزه	بدل چینی	بدکاری
بد مست	بدل سازی	بدکردار
بد مستی	بدلعاب	بدکرداری
بد مسیر	بدلعابی	بدکنش
بد معاشرت	بدلقا	بدکیش
بد معاملگی	بدل کار	بدکینه
بد معامله	بدل کاری	بدگذران
بد مینش	بدلگام	بدگذرانی
بد مینشی	بدلگامی	بدگل
بد منظر	بدلهجه	بدگلی
بد منظره	بدلیجات	بدگمان
بد میتون/بد میتن	بدلی ساز	بدگمانی

بدنام	بِدو	بدهیکل
بدنام‌کن	بِدویراه	بدهیئت
بدنامی	بِدووضع	بِدیشان
بَدندیده	بِدوِن بُروبرگرد	بِدیعِ چهره
بدن‌ساز	بِدوِن تَعَمَّق	بِدِیْمَن
بدن‌سازی	بِدوِن چاره	بِدِیْمَنی
بدنظر	بِدوِن سابقه	بِدِین
بَدتَعَل	بِدوِن سرب	بِدِین سان
بَدنَفَس	بِدوِن شرح	بِدِین طریق
بدنفوس	بِدوِوادو	بِدِین وسیله
بدنفوسی	بِدوِیگری	بِدِیهه ساز
بدنما	بِدِه‌بِستان	بِدِیهه سازی
بَدنِمود	بِدِهضم	بِدِیهه سرا
بدن‌نما	بِدِهکار	بِدِیهه سرایی /
بدنوا	بِدِهکاری	بِدِیهه سرائی
بدنهاد	بِدِهوا	بِدِیهه گویی /
بدنهادی	بِدِه‌وَبگیر	بِدِیهه گوئی
بدنیت	بِدِهیبیت	بِدِیهه نواز

برانه‌نوازی	برابرنهاد	برانکار/برانکارد
بذرافشان	برات‌دار	برانگیخته
بذرافشانی	برات‌کش	برانگیزنده
بذرافکن	برات‌گیر	برانی/بورانی
بذراپاش	براثِر	پراه
بذراپاشی	برادرخانم	برای‌آنکه (اینکه)
بذرفروش	برادرخواندگی	برای‌العین
بذرفروشی	برادرخوانده	برائت
بذرکار	برادرزاده	برای‌خدا
بذرکاری	برادرزن	براین‌اساس
بذل‌توجّه	برادرشوهر	برایی/برائی
بذله‌گو(ی)	برادرکُشی	بَربادِده
بذله‌گویی/بذله‌گوئی	برادرناتنی	بَربادرفته
برآشفتگی	برادروار	بربط‌انداز
برآشفته	برافراشته	بربطزن
برآمدگی	برافروختگی	بربط‌زنان
برآمده	برافروخته	بربط‌سرا
برآورد	براندازی	بربط‌نواز

برف پاروگن	بُر دو باخت	برپایی / برپائی
برف پاره	بَرده دار	برتری جویی / برتری جوئی
برف پاک‌گن	بَرده داری	برجای مانده
برف پوش	بَرده فروش	بُرج ساز
برف پهنه	برده فروشی	بُرج سازی
برف چال	بِرزانو نشسته	برجسته دوزی
برف خوره	بِر سمدان / بَر سَم دان	برجسته کار
برف خیز	بِرِشتار	برچسب
برف فرض	بِرِشتوک	برچسب گذاری
برف رو	برشته گن	برحذر
برف روب	بُرِش زنی	برحسب
برف روبی	بُرِش کار	برحسب تصادف
برف ریز	بُرِش کاری	برحق
برف ریزان	برطبق	برخلاف (به خلاف)
برف ریزه	برعکس	برخلاف میل باطنی
برف ساب	برفاب	برخوردار
برف سُر	برف انداز	برخورداری
برف سُرّی	برف بازی	برخورنده

برق‌نما	برق‌دار	برف‌شیره
برق‌و‌بورق	برق‌درمانی	برفک‌تراش
برگ‌آذین	برق‌دزدی	برف‌کوب
برگ‌انجیری	برق‌راهه	برف‌کوبی
برگ‌بالان	برق‌رسانی	برف‌کور
برگ‌بر	برق‌زدگی	برف‌کوری
برگ‌بندی	برق‌زده	برف‌گرفته
برگ‌پایان	برق‌سنج	برف‌گیجه
برگ‌پهنان	برق‌شناخت	برف‌گیر
برگ‌چغندر	برق‌کار	برف‌وباران
برگچه	برق‌کاری	برف‌وبوران
برگ‌خوار	برق‌کافت	برف‌ویخ
برگ‌دار	برق‌کافه	برق‌آسا
برگ‌دانه	برق‌کشی	برق‌ابی
برگ‌زغالی	برق‌گرفتگی	برق‌اشیمی
برگ‌ریز	برق‌گرفته	برق‌افتاده
برگ‌ریزان	برق‌گیر	برق‌انداخته
برگزار	برق‌ماهی	برق‌بند

برگزاری	برنامه نویسی	بُروبرگرد
برگزن	برنامه نویسی	بُروبرو
برگزنی	برنامه ویودجه	بُروبیا
برگ سدابى	بُرنایى / بُرنائى	بُروت شناسى
برگشت پذیر	برنجزار	برودرى دوزى
برگشت پذیری	برنجستان	بَروزو
برگشت خورده	برنج فروش	بروشور
برگ شمار	برنج فروشى	برون افکنى
برگه دان	برنج کار	برون بر
برگه نویسی	برنج کارى	برون پذیر
بُرُم	برنج کوب	برون پرده
برنامه ریز	برنج کوبى	برون پوست
برنامه ریزی	برنده به جا	برون پوش
برنامه ریزی شده	بُرَنز	برون تراوا
برنامه ساز	بَرو بازو	برون جو
برنامه سازی	بَرو بازودار	برون داد - برون داد
برنامه سنجی	بَرو بچه	برون دار
برنامه گذاری	بِر (و) بِر	برون دل

برون ذاتی	برون گرای / برون گرائی	برّه کُشی
برون راند	برون گرد	برهمایی / برهمائی
برون ریز	برون گشا	برهم خوردگی
برون زا	برون لَنف	برهم خورده
برون زاد	برون مایه	برهم زَن
برون زایی / برون زائی	برون متنی	برهم کُش
برون زهر	برون مرزی	برهنه پا
برون سپاری	برون مرکز	بریان پز
برون ستونی	برون نگری	بریان ساز
برون سر	برون هاگ	بری بری (پزشکی)
برون سرا	برون همسری	بریتانیایی / بریتانیائی
برون سو	برون یابی	بریده بریده
برونش	برّه آهو	بریز و پاش
برون شامه	برهان گویی / برهان گوئی	بُزباش
برون شد	برّه بُره	بُزبچه
برون شهری	برّه تودلی	بُزبگیر
برونشیت	برّه کباب	بُزبگیری
برون گرا	برّه کُشان	بُزبها

بزرگوار	بزرگ زادگی	بُزیاری
بزرگوارانه	بزرگ زاده	بُزچران
بزرگواری	بزرگ سازی	بُزچرانی
بزرگی بخش	بزرگ سالان - بزرگسالان	بُزخَر
بُزرو	بزرگ سال - بزرگسال	بُزخری
بَزک دوزک	بزرگ سالی - بزرگسالی	بُزخو
بُزکُش	بزرگ سَری	بُزدل
بَزک کرده	بزرگ سیاه‌رگ -	بُزدلی
بزم آرا(ی)	بزرگ سیاهرگ	بُزرقصان
بزم آرای / بزم آرائی	بزرگ مرتبه	بزرگ ارتشتاران
بُزمرده	بزرگ مَرَد	بزرگ بالان
بُزمرگی	بزرگ مَرَدی	بزرگ بینی
بزم ساز	بزرگ مَنیش	بزرگ پا
بزمگاه	بزرگ مَنیشانه	بزرگ پنداری
بِزن بزن	بزرگ مَنِشی	بزرگداشت
بِزن بهادر	بزرگ نسب	بزرگ دل
بزنگاه	بزرگ نمایی / بزرگ نمائی	بزرگ دلی
بِزن و ببند	بزرگ نهاد	بزرگ راه - بزرگراه

بستن سستی	بستان افروز	بزن (و) برقص
بستن فروش	بستانبان	بزن (و) برو
بستن فروشی	بستانچی	بزن (و) برویی / بزن و بروئی
بستن قیفی	بستان سرا	بزن (و) بکش
بستن لیوانی	بستانکار	بزن (و) بکوب
بستن میوه‌ای	بستانکاری	بزن (و) دررو
بست واج	بست خورده	بزهکار
بست و بند	بست دوزی	بزهکاری
بسته بند	بستر سازی	بس آهنگ
بسته بندی	بسترگاه	بساز (و) بفروش
بسته بندی شده	بستر نشین	بساز (و) بفروشی
بسته بندیل	بست زن	بساز (و) بنداز
بسته زبان	بستگاه	بساز (و) بندازی
بس خواران	بست نشین	بسامان
بسزا	بستن چوبی	بسامد
بس شماری	بستن خوری	بسامدی
بس که	بستن ساز	بساوایی / بساوائی
بسم الله	بستن سازی	بستاب

بغچه / بقچه	بشور (و) بپوش	بسم الله گویان
بغچه باف / بقچه باف	بصل النخاع	بسمه تعالی / باسمه تعالی
بغچه بندی / بقچه بندی	بُطء	بسیط گونه
بغچه پیچ / بقچه پیچ	بطری ساز	بشارت ده
بغچه کش / بقچه کش	بطری سازی	بشارت نامه
بغچه گردان / بقچه گردان	بطری شور	بشخصه
بُعرا ← بُقرا	بَطیء	بشردوست
بغض آلود	بَطیء الاثر	بشردوستانه
بغل بند	بَطیء الانتقال	بشردوستی
بغل به بغل	بَطیء الحركت	بشرطها و شروطها
بغل پا	بَطیء الهضم	بُشری (اسم خاص)
بغل پُرکُن	بِعبارةٍ أُخری	بشقاب پرنده
بغل پیچ	بعداز این	بشقاب کاغذی
بغل خواب	بعداز هرگز	بشکاف
بغل خوابی	بعضی اوقات	بشکن زنان
بغل دست	بعلاوه (علامت جمع)	بشکن (و) بالابنداز
بغل دستی	بعینه	بشکوه
بغل زن	بغاز	بشمار

بِلااختیار	بِکرزایی / بِکرزائی	بغلگاه
بِلااستثنا	بُکسباد	بغلگیر
بِلااستفاده	بُکسوات / بُکسوات	بفرماید / بفرمائید
بِلاانقطاع	بکش بکش	بفهمی نفهمی
بِلاتأخیر	بِکش واکش	بقاعده (صفت)
بِلاتردید	بِکن مکن	بقاع مُتبرکه
بِلاتشبیهِ	بِکن نکن	بِقَال بازی
بِلاتکلیف	بکوب بکوب	بِقَال (و) چَقَال
بِلاتکلیفی	بگذار و بردار	بقچه ← بَغچه
بِلاجرعه	بگو (و) بخند	بقچه باف ← بَغچه باف
بِلاجواب	بگو (و) مگو	بقچه بندی ← بَغچه بندی
بِلاجو (ی)	بگوید / بگوئید	بقچه پیچ ← بَغچه پیچ
بِلاجهت	بگویی نگویی /	بقچه کش ← بَغچه کش
بِلاخورده	بگوئی نگوئی	بقچه گردان ←
بِلاخیز	بگیر بگیر	بغچه گردان
بِلادرنگ	بگیر و ببند	بُقرا ← بُغرا
بِلاذفاع	بِلا اثر	بقیه الله
بِلا دیده	بِلا جر	بکار (صفت)

بلازدگی	بلامحل	بلفضولی / بوالفضولی
بلازده	بلامعارض	بُلکامه
بلا سبب	بلا مُنازع	بلکه
بلا شُبّهه	بلا نسبّت	بَلَمِچّی
بلا شرط	بلبرینگ	بَلَم دار
بلا صاحب	بلبشو	بلند آوازگی
بلا عزل	بَل بَل	بلند آوازه
بلا عوض	بلبل چشم	بلند اراده
بلا فاصله	بلبل زبان	بلند اقبال
بلا فایده	بلبل زبانی	بلند اقبالی
بلا فصل	بلبله گوش	بلند بالا
بلا قید	بُلد وزر / بولد وزر	بلند پایگی
بلا کِش	بلشویک / بالشویک	بلند پایه
بلا کِشی	بلشویکی ← بالشویکی	بلند پرواز
بلا کشیده	بلعجب / بوالعجب	بلند پروازه
بلا گردان	بلغمی مزاج	بلند پروازی
بلا گرفته	بلغور	بلند خوانی
بلا مانع	بلفضول / بوالفضول	بلند طبع

بلندطبعی	بلورسازی	بلیت
بلندقامت	بلورشناس	بلیت فروش
بلندقد	بلورشناسی	بلیت فروشی
بلندگو	بلورفروش	بلی قربانگو
بلندمدت	بلورفروشی	بمال ووامال
بلندمرتبه	بلورلایه	بماهو
بلندمرتبه سازی	بلورنما	بمب
بلندنام	بلوز	بمباران
بلندنامی	بلوطی رنگ	بمب افکن
بلندنظر	بلوفزن	بمب انداز
بلندنظری	بلوفزنی	بمب اندازی
بلندهمت	بلوک	بمب گذار
بلندهمتی	بلوک زنی	بمب گذاری
بلندی هراسی	بله بران	بمب گیر
بلوار / بولوار	بله قربانگو	بمبئی
بلورآلات	بلهوسانه / بوالهوسانه	بموقع (صفت)
بلورجات	بلهوس / بوالهوس	بناء علی ذلک
بلورساز	بلهوسی / بوالهوسی	بناء علیه

(ساعت)	بُنْجُل فروش	بناء علی هذا (هذه)
بندرگاه	بنچاق	بناب
بندزده	بندآور	بنابراین
بندزنی	بنداب	بنابر معمول
بندساز(ی)	بندانداخته	بنابه درخواست
بندشکن	بندانداز	بنات الماء
بندفنگ	بنداندازان	بنات النعش
بندکش	بنداندازی	بنّاساز
بندکشی	بندانگشت	بنّاسازی
بندکن	بندانگشتی	بنام (صفت)
بندکن	بندباز	بنای یادبود
بندواژه (زبان شناسی)	بندبازی	بنایی / بنائی
بندویسط	بندبند	بنّایی / بنّائی
بندویست	بندپا	بن بست
بندویستچی	بندپایان	بن بن
بنده پرور	بندپایه	بُنْجُل
بنده پروری	بندتنبانی (شعر)	بُنْجُل آب کُن
بنده زاده	بندچرمی / فلزی	بُنْجُل خَر

بنده منزل	بُنکداری	بنی امیه
بنده نواز	بُنک ساز	بنیان کن
بنده نوازی	بُنگاه	بنیان گذار
بنده وار	بنگاه دار	بنیان گذاری
بندینک	بُنگاهی	بنی بشر
بُن رُست	بُنک دانه	بنیرو (صفت)
بَنز وئن	بُن مایه	بنی عباس
بَنزوئیک اسید	بنوا (صفت)	بنی نوع
بنزین فروش	بُننه بردار	بنی هاشم
بنزین فروشی	بُننه دار	بواجب (صفت)
بنزین گیری	بنی آدم	بواسحاقی
بُنشن	بنیادکن	بوالبشر
بنظام (صفت)	بنیادگذار	بوالحزن
بنفرین (صفت)	بنیادگذاری	بوالحکم
بنفسه	بنیادگر	بوالخلاف
بنفشه زار	بنیادگرا	بوالعجایب / بوالعجائب
بُنکدار	بنیادگرایی / بنیادگرایی	بوالعجب / بلعجب
	بنی اسرائیل	بوالعلا

بوقت (صفت)	بود و نبود	بوالفضول / بلفضول
بوقزن	بورانی / بُرانی	بوالفضولی / بلفضولی
بوقلمون صفت	بوربور	بوالکرم
بوقلمون صفتی	بوربوری	بوالهوسانه / بلهوسانه
بوکس	بورژوایی / بورژوائی	بوالهوس / بلهوس
بوکس باز	بورس بازی	بوالهوسی / بلهوسی
بوکس بازی	بوروکرات	بوتیک دار
بوکسور	بوروکراسی	بوداده
بوکله	بوریا باف	بودار
بوگرفته	بوریا بافی	بودائی، بودایی
بوگندو	بوزدا	بودائیت
بوگیر	بوزدایی / بوزدائی	بودائیسیم
بولاغ اوتی	بوزر جمهر	بودائیگری، بوداییگری
بولتن	بوستر ساز	بودجه بندی
بولداگ	بوسه بازی	بودجه شناسی
بولدوز / بُلدوزر	بوسه پرانی	بودجه نویسی
بولوار / بلوار	بوفه	بودجه نویسی
بوم اقلیم (جنگل)	بوق	بود و نابود

بوم انداز (جنگل)	به اتفاق	به افراط
بوم رنگ	به اجبار	به اکراه
بوم ساز	به اجمال	بهامد
بوم شناختی	به احتمال	بهامهر
بوم شناس	به احتمال قریب به یقین	بهانامه
بوم شناسی	به احتمال قوی	به انحاء مختلف
بوم گویش	به اختصار	به اندازه
(زبان شناسی)	بهادر	به اندازه ای
بوم نگاشت (جنگل)	بهار آزادی (سکه)	بهانما
بوناک	بهار بند	بهانه تراش
بو (و) برنگ دار	بهار خواب	بهانه تراشی
بویایی / بویائی	بهار نارنج	بهانه جو (ی)
بویحیی	بهار یاب	بهانه جویی / بهانه جوئی
بویناک	به استثنای / به استثناء	بهانه گیر
بویدنی / بوئیدنی	به اصطلاح	بهانه گیری
به آواز بلند	به اضافه	بهائم، بهائم
بهابازار	به اعتدال	بهائمی، بهائمی
بهابرج	به افتخار	به این ترتیب

بہ این علت	بُہت آمیز	بہ تناوب
بہ این مفتیٰ ہا/	بُہت آور	بہ توالی
بہ این مفتیہا	بہ تازگی	بہ توسط
بہائی، بہائی	بُہتانگو	بہ جا (قید)
بہائیت	بُہت انگیز	بہ جان آمدہ
بہائیگری/بہائیگری،	بہ تبع	بہ جانب
بہائیگری/بہائیگری	بہ تدریج	بہ جان و دل
بہائیت	بُہت زدگی	بہ جای
بہبود	بُہت زدہ	بہ جای ماندہ
بہبود پذیر	بہ تساوی	بہجت آور
بہبودگرای/بہبودگرائی	بہ تصادف	بہجت اثر
بہبودنا پذیر	بہ تصریح	بہجت افزا
بہ نہ کنان	بہ تعجیل	بہجت انگیز
بہ پاس	بہ تلافی	بہ جرئت
بہ پای	بہ تمام معنا،	بہ جز
بہ پای خود	بہ تمام معنی	بہ چابکی
بہ پیر، بہ پیغمبر	بہ تمامی	بہ حدِ اعلا
بہ پیش	بہ تناسب	بہ حساب

به روز	به درد بخور	به حسب
به روزسانی	به درد خور	به حق (قید)
به روزی	به درد نخور	به حکم
به روش	به درستی	به حکم قانون
به روی چشم	به دروغ	به خاطر
بهره برداری	به دست آمده	به خصوص (قید)
بهره برداری شده	به دشواری	به خوبی
بهره بری	به دقت	به خودی خود
بهره ده	به دلایلی چند	بهداد
بهره دهی	به دوران	بهدار
بهره کش	بهدین	بهداری
بهره کشی	به راحتی	بهداشت
بهره گیری	به راستی (که)	بهداشت کار
بهره مند	به رایگان	بهداشتگاه
بهره مندی	به ردیف	بهداشتی
بهره ور	به رسم	بهداشتیار
بهره وری	به رغم	بهدان (= دانا)
بهره یاب	بهر روز	بهدانه

بهره هوشی	بهسوز	به طور قطع
بهباد	به سوی	به طور کلی
به زانو	بهشت آسا	به طوری
به زحمت	بهشت آیین / بهشت آئین	به طوری که
بهبزراعی	به شتاب	به ظاهر شرعی
به زعم	به شرط	به عاجل حال
به زودی	به شرط چاقو	به عبارت دیگر
به زودی زود	به صراحت	به عبث
به زور	به صرافت طبع	به عکس
به زور و ضرب	به صرف	به علاوه (قید)
بهزیستی	به صرفه	به عمد
به ژاپنی	به صف	به عمل آمده
بهسازی	به صورت	به عناوین مختلف
به سان	به ضرورت	به عنوان
به سختی	به ضمیمه	به عنوان مثال
به سرعت	به طرف	به عوض
به سلامت	به طریق اولی	به عین
به سلامتی	به طعنه	به غایت (قید)

بهمن‌گیر	به‌گِل نشسته	به‌غیراز
بهمن‌ماه	به‌گونه‌ای	به‌فوریت
به‌مواجهه	به‌گویی / به‌گوئی	به‌قدر
به‌موازات	به‌لیمو	به‌قدری
به‌موجب	به‌مانند	به‌قرار
به‌موقع (قید)	به‌مثل	به‌قصد
به‌ناچار	به‌مجرد	به‌قطار
به‌ناحق	به‌مجرد اینکه	به‌قول معروف
به‌ناز	به‌محض	به‌قید قرعه
به‌نام	به‌مراتب	به‌کار آمده
به‌نام خدا	به‌مرحمت شما	به‌کاررفته
به‌نجار (صفت)	به‌مرور	به‌کارگماری
به‌نحوی که	به‌مرور زمان	به‌کارگیری
به‌نظام (قید)	به‌معنی عام کلمه	به‌کرات
به‌نقد	به‌مقتضای	به‌کلی (قید)
به‌نگام	به‌منزله	به‌کندی
به‌نوبت	به‌همینش	به‌گزاف
به‌نوبه	به‌منظور	به‌گزینی

بی آغاز	به هیجان آمده	به نوعی
بی آگاهی	به هیچ روی	به واسطه
بی آرایش	به هیچ وجه	به‌ورز
بی آیشی	بهیار	به‌ورزی
بی آنکه	بهیاری	به وسیله
بی آوا	به یک بار، به یکبار	بهوش
بیابان پیما	بهین	به وضوح
بیابان پیمایی / بیابان پیمائی	بهینه سازی	به وقت تهران
بیابان زدایی / بیابان زدائی	بی آب	به وقت (قید)
بیابان‌گرد	بی آبرو(ی)	به ویژه
بیابان‌گردی	بی آبرویی / بی آبروئی	به هر تقدیر
بیابان‌نشین	بی آب و رنگ	به هر حال
بیابان‌نورد	بی آب و علف	به هم بافته
بی‌اتریس	بی آبی	به هم پیوسته
بی اثر	بی آتیه	به هم ریختگی
بی اجر	بی آزار	به هم ریخته
بی اجرت	بی آزاری	به هم ساییده شده /
بی احترامی	بی آزم	به هم سائیده شده

بی احتیاط	بی ارزش	بی اعتقاد
بی احتیاطانه	بی اساس	بی اعتقادی
بی احتیاطی	بی استخوان	بی اعتنا
بی احساس	بی استعداد	بی اعتنائی / بی اعتنائی
بی اختیار	بی استفاده	بی اغراق
بی اختیاری	بی اسم و رسم	بی اقبال
بی ادب	بی اشتها	بی اقبالی
بی ادبانه	بی اشتهایی / بی اشتھائی	بی اُکسید / بیوکسید
بی ادبی	بی اصالت	بی التفات
بی ادراک	بی اصل	بی التفاتی
بی ادعا	بی اصل و نسب	بی امان
بی اذیت	بی اضطراب	بی انتها
بی ارادت	بی اطلاع	بی انتھایی / بی انتھائی
بی ارادگی	بی اطلاعی	بی اندازه
بی اراده	بی اعتبار	بی انسجامی
بی ارتباط	بی اعتباری	بی انصاف
بی ارج	بی اعتدال	بی انصافی
بی ارز	بی اعتدالی	بی انضباط

بی بضاعت	بی بَدَل	بی انضباطی
بی بضاعتی	بی بدیل	بی انقطاع
بی بَلا	بی بَر	بیانگر
بی بُن	بی برادر	بیان نامه
بی بند	بی برق	بیاوبیین
بی بندوبار	بی برکت	بیا(و)برو
بی بندوباری	بی برگ	بی اهمیت
بی بنیاد	بی برگشت	بی ایمان
بی بُنیگی	بی برگ وساز	بی ایمانی
بی بُنیه	بی برگ ونوایی /	بی باباننه
بی بو	بی برگ ونوائی	بی بار
بی بها	بی برگی	بی باران
بی بهرگی	بی برنامگی	بی بازگشت
بی بهره	بی برنامه	بی باعث وبانی
بی بی زبیده	بی بُر و بُرگرد	بی باک
بی پا	بی بُر و خاصیت	بی باکانه
بی پاوسر	بی بَصَر	بی باکی
بی پایان	بی بصیرت	بی بخار

بی پایگی	بی پیرایگی	بی تحمّل
بی پایه	بی پیرایه	بی تدبیر
بی پایی / بی پائی	بی‌تا (اسم خاص)	بی تدبیری
بی پدر	بی تاب	بی تربیت
بی پدر (و) مادر	بی تابانه	بی تربیتی
بی پر	بی تاب و توان	بی تردید
بی پردگی	بی تاب و توش	بی ترس
بی پرده	بی تابی	بی تصمیمی
بی پرستیژ	بیت اللحم	بی تعادلی
بی پروا	بیت الله	بی تعارف
بی پروایی / بی پروائی	بیت المال	بی تعصّب
بی پروپا	بیت المقدّس	بی تغییر
بی پشت و پناه	بی تأثیر	بی تفاوت
بی پناه	بی تأمل	بی تفاوتی
بی پناهی	بی تجربگی	بی تقصیر
بی پول	بی تجربه	بی تقصیری
بی پولی	بی تحرّک	بی تکبر
بی پیر	بی تحرّکی	بی تکلف

بی تکیه	بی جرئت	بی چیز
بی تمیز	بی جلا	بی چیزی
بی تمیزی	بی جنبه	بی حاصل
بی تناسب	بی جواز	بی حاصلی
بی توان	بی جوهر	بی حال
بی توجّه	بی جهت	بی حالت
بی توجّهی	بی جهتی	بی حالی
بی ثبات	بی حیره و مواجب	بی حجاب
بی ثباتی	بیچارگی	بی حجابی
بی ثمر	بیچاره	بی حد
بی جا	بی چاک و بست	بی حدّ و اندازه
(= بدون جا و مکان)	بی چاک و دهن	بی حدّ و حساب
بیجا (= بی مورد)	بی چشم و زُرو	بی حدّ و حصر
بی جان	بی چشم و زُویی /	بی حرف
بی جانی	بی چشم و زُوئی	بی حرکت
بی جایگاه	بی چند و چون	بی حُرمت
بی جایی / بی جائی	بی چون	بی حُرمتی
بی جُریزه	بی چون و چرا	بی حس

بی حساب	بی خان ومان	بی خلیل
بی حساب و کتاب	بی خانه	بی خواب
بی حسّی	بی خبر	بی خوابی
بی حفاظ	بیخ بُر	بی خود (= بی اراده و از خودرهاشده)
بی حفاظی	بی خبرانه	بیخود (= بیهوده)
بی حقیقت	بی خبری	بیخودی (= بدون دلیل)
بی حقیقتی	بیخ دار	بی خودی (= بی ارادگی)
بی حکمت	بی خدشه	بی خورد و خواب
بی حمیت	بیخ دیواری	بی خونی
بی حمیتی	بی خرجی	بی خویش
بی حواس	بی خرد	بی خویشتن
بی حوصلگی	بی خردانه	بی خیال
بی حوصله	بی خردی	بی خیالی
بی حیا	بی خطا	بی خیانت
بی حیایی / بی حیائی	بی خطر	بیداد
بی خاصیت	بیخ کنی	بیدادگاه
بی خانمان	بیخ گوشی	بیدادگر
بی خانمانی	بی خلاف	

بیدگیاہ	بی درایت	بیدادگری
بیدل	بی درد	بیدارباش
بی دل و دماغ	بی دردسر	بیداربخت
بی دلیل	بی دردی	بیدارخوابی
بی دماغ	بی درو	بیدار دل
بیدمشک	بی درمان	بیدارشدگی
بیدمشکی	بی درنگ	بی دانش
بی دندان	بی درو بند	بیدانگبین
بی دوام	بی درو پیکر	بی دانه
بی دولت	بی دروغ	بیدبرگ
بی دهن	بی دریغ	بیدبُن
بی دیانت	بیدزار	بیدخت
بی دیدار	بیدزده	بیدخشت
بی دین	بیدستان	بی دَخل
بی دینی	بی دست و پا	بیدخوردگی
بی ذوق	بی دغدغه	بیدخورده
بثر	بی دفاع	بی در
بیراه	بیدگلی	بی درآمد

بی‌ریا	بی‌روح	بیراهه
بی‌ریایی / بی‌ریائی	بی‌رودربایستی	بی‌ربط
بی‌ریخت	بی‌روزی	بی‌رحم
بی‌ریختی	بیرون‌آمده	بی‌رحمانه
بی‌ریش	بیرون‌بر	بی‌رحمی
بی‌ریشگی	بیرون‌پوست	بی‌رغبت
بی‌ریشه	بیرون‌زوش	بی‌رغبتی
بیزار	بیرون‌زوی	بیرق‌دار
بیزاری	بیرون‌سو	بی‌رگ
بی‌زبان	بیرون‌شد	بی‌رگ‌وریشه
بی‌زبانی	بی‌رونق	بی‌رگی
بی‌زحمت	بی‌رونقی	بی‌رَمق
بی‌زر	بیرون‌نویس	بی‌رَمقی
بی‌زمینه	بی‌روی‌وریا	بی‌رنگ
بی‌زن	بی‌رویّه	بی‌رنگ‌ویو
بی‌زوال	بی‌رویّه‌کاری	بی‌رنگ‌وَرُو
بی‌زور	بی‌رَه	بی‌رنگ‌وریا
بی‌زوری	بی‌رهنما	بی‌رنگی

بی زیان	بی سرانجامی	بی سگه
بی زیانی	بی سرپرست	بی سلیقگی
بی زینت	بی سرپرستی	بی سلیقه
بی سابقه	بی سرپناه	بی سُنّت
بیسار/بیستار	بی سرپناهی	بی سواد
بی ساز	بی سررشته	بی سوادِی
بی سامان	بی سرزبانی	بی سود
بی سایه	بی سرمایه	بی سیاست
بیسَبال	بی سروپا(ی)	بی سیاستی
بی سبب	بی سروته	بی سیرت
بی ستاره	بی سروتهی	بی سیرتی
بیست سؤالی	بی سروزبان	بی سیم
بیست وجهی	بی سروزبانی	بی سیمچی
بیست و چهار ساعته	بی سروسامان	بی سیمی
بی سخاوت	بی سروسامانی	بی شاخ و دُم
بی سخن	بی سروصدا	بی شاخه
بی سر	بی سکون	بیش از پیش
بی سرانجام	بیسکویت	بی شام

بی شایله (و) پيله	بی شرمانه	بی شاهد
بیشینه سازی	بی شریک	بی شائبه
بی صاحب	بی شعور	بی شبان
بی صاحب مانده	بی شعورانه	بی شباهت
بی صاحبی	بی شفقت	بیش بر آورد
بی صبر	بی شک	بی شبیه
بی صبرانه	بی شکل	بی شتاب
بی صبری	بی شکوه	بیشتر وقت ها
بی صدا	بی شکیب	بی شخصیت
بی صداقت	بی شمار	بی شخصیتی
بی صدایی / بی صدائی	بی شماری	بی شر
بی صرفه	بی شوخی	بی شرافت
بی صفا	بی شوق	بی شرافتی
بی صفت	بیش و کم	بی شرط
بی صفتی	بی شوهر	بی شرف
بی صورت	بیشه زار	بی شرفانه
بی ضابطه	بیشه سار	بی شرفی
بی ضرر	بی شیلله (و) پیلگی	بی شرم

بیضه بند	بیعار	بی عقل
بیضی شکل	بیعار و بیکار	بی عقلی
بیضیگون/بیضیگون	بیعاری	بی عقیده
بیضی وار	بی عاطفگی	بی علاج
بی طاقت	بی عاطفه	بی علاقگی
بی طاقتی	بی عاقبت	بی علاقه
بی طالع	بیعت نامه	بی علّت
بی طالعی	بی عدالت	بی علمی
بی طراوت	بی عدالتی	بی عمق
بی طرح	بی عدیل	بی عمل
بی طرف	بی عرض	بیع نامه
بی طرفانه	بی عرضگی	بی عنایت
بی طرفی	بی عرضه	بیع و شری
بی طعم	بی عزّت	بی عوض
بی طمع	بی عزّتی	بی عیب
بی طنین	بی عصمت	بیغ/بیق
بی طهارت	بی عفت	بی غذا
بی ظرفیت	بی عفتی	بی غذایی/بی غذائی

بی قرار	بی فریب وریا	بی غرض
بی قراری	بی فضل	بی غرضانه
بی قرین	بی فکر	بی غرضی
بی قرینه	بی فکری	بی غش
بی قواره	بی فک و فامیل	بی غشی
بی قوت	بی قابلیت	بی غل و غش
بی قیاس	بی قابلیت	بی غم
بی قید	بی قاعدگی	بی غمی
بی قید و بند	بی قاعده	بی غیرت
بی قید و شرط	بی قافیه	بی غیرتی
بی قیدی	بی قانون	بی فاصله
بی قیمت	بی قانونی	بی فاصله نویسی
بیق ← بیغ	بی قباحت	بی فایده، بی فائده
بیکار	بی قدر	بی فرجام
بیکارالدوله	بی قدرت	بی فرزند
بیکارگی	بی قدر و مقدار	بی فروغ
بیکاروبار	بی قدمت	بی فرهنگ
بیکار و بیعار	بی قد و قواره	بی فرهنگی

بیگانه گریز	بی کلاه	بیکاره
بیگانه وار	بی کله	بیکاری
بیگاه، بی گاه	بی کم و زیاد	بی کتاب
بی گذار	بی کم و کاست	بی کران
بی گذر	بی کم و کسر	بی کرانگی
بی گذشت	بی کیف	بی کرانه
بی گفت و گو / بی گفتگو	بی کینگ پودر	بی کرئبات
بی گل	بی کینه	بی کردار
بی گلبرگ	بی گاری	بی کرمات
بی گمان	بیگانگی	بی کس
بی گناه	بیگانه	بی کس و کار
بی گناهی	بیگانه آمیزی	بی کس و کاری
بی لباس	بیگانه پرست	بی کسی
بیل بورد	بیگانه خوار	بی کفایت
بیلچه	بیگانه خواری	بی کفایتی
بیل خور	بیگانه رو	بی کفنی
بیل دار	بیگانه ستیز	بی کلاس
بیل داری	بیگانه ستیزی	بی کلاسی

بیل دسته	بیماریابی	بی محل
بیل زن	بیماریزا	بی مخ
بیل زنی	بیماری زایی / بیماری زائی	بی مدار
بی لطافت	بیماری شناختی	بی مداوا
بی لطف	بی مال	بی مدرک
بیل کار	بی مالک	بی مراد
بیل کاری	بی مانع	بی مرام
بی لگام	بی مانند	بی مرز
بی لیاقت	بی مایگی	بی مرّوت
بی لیاقتی	بی مایه	بی مرّوتی
بیلی روبین	بی مبالات	بی مرهم
بیلیون	بی مبالاتی	بی مزد
بیم آلود	بی مثال	بیم زدگی
بی مادر	بی مَثَل	بیم زده
بیمار	بی محابا	بی مزه
بیمار داری	بی محبّت	بی مزه بازی
بیمارستان	بی محبّتی	بی مُسمّا، بی مسمّی
بیمارگونه	بی محتوا، بی محتوی	بی مسئولیت

بی مسئولیتی	بی ملاحظه	بیمه گر
بی مشورت	بی منازع	بیمه گزار
بی مصرف	بی مناسبت	بیمه نامه
بی مضایقه	بیمناک	بی میل
بی مطالعه	بی منت	بی میلی
بی معارض	بی مُنتها	بی نا
بی معرفت	بی منزلت	بیناب سنج
بی معرفتی	بی منطق	بیناب نگار
بی معطلی	بی منظور	بیناب نما
بی معنا، بی معنی	بی منفعت	بی ناخن
بی معنی	بی مواجب	بینارشته ای
بی مغز	بی مورد	بین الملل
بی مقدار	بی موقع	بین النهرین
بی مقداری	بی مهر	بی نام
بی مقدمه	بی مُهرگان	بی ناموس
بی مقصد	بی مُهره	بی ناموسی
بی مکان	بی مهری	بی نام و نشان
بی ملاحظگی	بیمه گذار	بی نام و نشانی

بینِ مجموعه‌ای	بی نصیب	بی نان
(زبان‌شناسی)	بی نظام	بینایی/بینائی
بی نمک	بی نظر	بینایی سنج/بینائی سنج
بینِ نشانه‌ای	بی نظری	بینایی سنجی /
(زبان‌شناسی)	بی نظم	بینائی سنجی
بی ننگ	بی نظمی	بینِ بین
بی ننه و بابا	بی نظیر	بینِ جمله‌ای
بینوا	بی نعمت	(زبان‌شناسی)
بینوایی/بینوائی	بی نقاب	بینِ راهی
بی نوبت	بینِ قاره‌ای	بینِ رشته‌ای
بی نور	بی نقشه	بی نزاکت
بی نوکر	بی نقص	بی نزاکتی
بی نهایت	بی نقصان	بی نسب
بی نیاز	بی نقطه	بی نشاط
بی نیازی	بینِ گروهی	بی نشان
بینی سران	(زبان‌شناسی)	بی نشانه
بی وارث	بی نماز	بی نشانی
بی واسطگی	بی نمازی	بینِ شهری

بی واسطه	بی وقت	بی همتا
بی واک/بیواک	بی وقتی	بی همتی
بی واکی/بیواکی	بی وقفه	بی همه چیز
بی واهمه	بی وقوف	بی همه کس
بی وجدان	بیوکسید/بی اُکسید	بی هنجار
بی وجدانی	بیوگی	بی هنر
بی وجود	بیولوژی	بی هنری
بی وجودی	بیولوژیکی	بی هنگام
بی وجه	بیوه زن	بی هوا
بی وزن	بیوه مرگ	بیهودگی
بی وزنی	بی هدف	بیهوده
بی وسیلگی	بیهده	بیهوده کاری
بی وسیله	بیهده گویی/بیهده گوئی	بیهوده گو(ی)
بی وضو	بی هراس	بیهوده گویی/بیهوده گوئی
بی وطن	بی هُش	بی هوش
بی وعده	بی هَمال	(= بی هوش وحواس)
بی وفا	بی همباز	بی هوش و بی گوش
بی وفایی/بی وفائی	بی همّت	بی هوش وحواس

بیہوشی

(اصطلاحِ پزشکی)

بی ہوشی

(= بی ہوش و حواسی)

بی ہویت

بی ہیچ

بی ہیچ چی

بی ہیچ مشکلی

بی یار

بی یاور

پ

پاتیل دررفته	پاپوش دوز	پاباز
پاچری	پاپوش دوزی	پابرجا
پاجوش	پاپوش سازی	پابرجایی/پابرجائی
پاچراغ	پایی	پابرسران
پاچراغی	پاپیچ	پابرهنه
پاچه بُزی	پاتختی	پابند
پاچه پاره	پاتوق	پابوس
پاچه خواری	پاتوق دار	پابوسی
پاچه خیزک	پاتولوژی	پابه رکاب
پاچه دویل	پاتولوژیست	پابه ماه
پاچه شلوار	پاته دوزی	پاپتی
پاچه ورمالیده	پاتیل/پاطیل	پاپوش

پارچه فروش	پادماده	پاخور
پارچه فروشی	پادوچرخه	پاخوره
پارچه نویس	پادویی / پادوئی	پادارکش
پارچه نویسی	پاراالمپیک	پاداش ده
پارڈم سائیده /	پاراتیروئید	پادربند
پارڈم سائیده	پاراتیفوئید	پادرجا
پارسال	پارادکس	پادرختی
پارسایی / پارسائی	پاراسمپاتیک	پادرد
پارسچی	پارالل	پادررکاب
پارسنگ	پارامتر	پادرمیانی
پارسی تبار	پارامغناطیس	پادرهوا
پارسی زبان	پارانویایی / پارانویائی	پادری
پارسی زبانان	پارتی بازی	پادزهر
پارسی گو (ی)	پارتی تور	پادزیست
پارفت	پارتیشن بندی	پادژن
پارکابی	پارچه باف	پادساعت گرد
پارکبان	پارچه بافی	پادشاه نشین
پارک سوار	پارچه پارچه	پادشاه وزیری

پارکومتر	پاژلفی	پاسدارخانه
پارکینسن	پازن	پاسداری
پارلمان‌گرایی/پارلمان‌گرایی	پاسبان	پاسداشت
پاروپایان	پاس‌بخش	پاس‌کاری
پاروزن	پاسبک	پاسگاه
پاروزنی	پاس‌خانه	پاسنگ
پاروکش	پاسخ‌پذیر	پاسنگین
پاروکشی	پاسخ‌خواه	پاسوربازی
پارویی/پاروئی	پاسخ‌ده	پاسوز
پاره‌آجر	پاسخ‌دهی	پاسیاری
پاره‌پاره	پاسخگر	پاسیو
پاره‌پوره	پاسخ‌گو - پاسخگو	پاش‌پاش (شدن)
پاره‌جگر	پاسخ‌گویی -	پاشکسته
پاره‌خط	پاسخ‌گویی/پاسخ‌گوئی	پاشلک
پاره‌دوز	- پاسخ‌گوئی	پاشنه‌بخواب
پاره‌دوزی	پاسخ‌نامه	پاشنه‌بلند
پاره‌وقت	پاسخ‌نویس	پاشنه‌ترکیده
پارینه‌سنگی	پاسدار	پاشنه‌خوابیده

پاک دلی	پاک اندیش	پاشنه طلا
پاک دوزی	پاک باخته	پاشنه کش
پاک دهان	پاک باز	پاشنه کوتاه
پاک دهانی	پاک بازی	پاشنه نخواب
پاک دیده	پاک بین	پاشوره
پاک دین	پاک پرست	پاشویه
پاک دینی	پاک پرستی	پاشیر
پاک راه	پاکت بازگن	پاصفحه
پاک رأی	پاک تراش	پاطاق
پاک روان	پاک تراشی	پاطلایی / پاطلائی
پاک زو(ی)	پاک تن	پاطیل / پاتیل
پاک زاد	پاک چشم	پافشاری
پاک زاده	پاک خو	پافنگ
پاک زیستی	پاک داری	پاقدم
پاک سازی	پاک دامن	پاق وپوق
پاک سرشت	پاک دامنی	پاک اصل
پاکشان	پاک درون	پاک اعتقاد
پاک شلوار	پاک دل	پاک اندرون

پاکیزه طینت	پاک نظر	پاک شلواری
پاکیزه گوهر	پاک نَفَس	پاک صورت
پاگرد	پاک نَفَس	پاک ضمیر
پاگشا	پاک نویس	پاک طبع
پاگنده	پاک نویسی	پاک طینت
پاگوش	پاک نهاد	پاک طینتی
پاگون	پاک نیت	پاک عقیده
پاگون دار	پاک نیتی	پاک عورت
پاگیر	پاکوب	پاک فطرت
پالان بند	پاکوبی	پاک کردار
پالان دوز	پاک و پوست کننده	پاک کُن
پالان دوزی	پاکوتاه	پاک کنندگی
پالانگر	پاکیزه خو(ی)	پاک کننده
پالانگری	پاکیزه دامن	پاک گوهر
پالایشگاه	پاکیزه دل	پاک کلاغی
پالایشگر	پاکیزه رأی	پاک مرد
پالاییدن/پالائیدن	پاکیزه رُو	پاک مَنش
پالتویی/پالتوئی	پاکیزه سرشت	پاک نژاد

پالوده خوری	پانصدمی	پایان پذیر
پالتوز وئیک	پان عربیسم	پا(ی) انداز
پالتوژن	پانما	پایان ناپذیر
پالتوسن	پانوشته	پایان نامه
پالتوگرافی	پانوشته	پایان نگری
پامال	پانویس	پایایی / پایائی
پامرغی	پاورچین	پا(ی) برهنگی
پامسواکی	پاورقی	پا(ی) برهنه
پامنبری	پاورقی نویس	پای بست
پامنبری خوان	پاورقی نویسی	پایبند
پامنقلی	پاویون	پایبندی
پان اسلامیسیم	پایا	پای بوسی
پان اسلاویسم	پایاب	پای به راه
پان ایرانیسم	پایاپای	پای به گل
پان ترکیسم	پای افزار	پای پوش
پانتوگراف	پا(ی) افشان	پایتخت
پانسیون	پایان بخش	پایتخت نشین
پانصد	پایان بندی	پا(ی) جامه

پایین پوش / پائین پوش	پایور	پا(ی) چراغ
پایین تنه / پائین تنه	پایه استکان	پایدار
پایین دست / پائین دست	پایه بلند (میخ یا پیچ)	پا(ی) دربند
پایین رو / پائین رو	پایه دار	پا(ی) دررکاب
پایین رود / پائین رود	پایه ریزی	پای رکابی
پایین شهر / پائین شهر	پایه کوتاه (میخ یا پیچ)	پا(ی) شکسته
پایین شهری /	پایه گذار	پا(ی) کار
پائین شهری	پایه گذاری	پایک دار
پایین کشی / پائین کشی	پایه وران	پا(ی) کشان
پایین محله / پائین محله	پایه ومایه	پای کوب - پایکوب
پایین نشین / پائین نشین	پایه یک	پای کوبان - پایکوبان
پایینی / پائینی	پایی / پائی	پای کوبی - پایکوبی
پت پت	پاییدن / پائیدن	پایگاه
پت پت کنان	پاییز / پائیز	پایگاهی
پت پتو	پاییزه / پائیزه	پا(ی) گیر
پترزبورگ	پاییزی / پائیزی	پایمال، پای مال
پترکبیر	پایین / پائین	پایمردی
پتک دار	پایین به بالا / پائین به بالا	پایواره

پدرسالاری	پخش‌کن	پتک‌زن
پدرسگ	پخش‌وپلا	پتک‌زنی
پدرسگ‌بازی	پخ‌کاری	پت‌وپاره
پدرسوختگی	پدال‌بند	پت‌وپهن
پدرسوخته	پدال‌دار	پته‌دوزی
پدرسوخته‌بازی	پدرآمرزیده	پیچ‌پیچ
پدرشاهی	پدراندرپدر	پیچ‌پچ‌کنان
پدرشناس	پدربزرگ	پیچ‌پیچه
پدرشوهر	پدربیامر	پیخ‌پیخ
پدرصلواتی	پدرتباری	پیخت‌ویز
پدرکش	پدرجد	پیخته‌پیخته
پدرکشتگی	پدرخانم	پیخته‌خوار
پدرکشته	پدرخدایی / پدرخدائی	پیخته‌خواری
پدرکشی	پدرخوانده	پیخ‌دار
پدرمُرده	پدردار	پیخ‌زنی
پدرنامرد	پدردریبار	پخش‌پذیر
پدروار	پدرزن	پخش‌پذیری
پدر(و)مادردار	پدرسالار	پخش‌زاد

پُر اَوَلاد	پُر اَدَا	پدیدا اور
پُر باد	پُر اَدبار	پدیدا اورنده
پُر بار	پُر اَدادت	پدیدار شناسی
پُر باران	پُر اَز آب	پدیده شناسی
پُر بارش	پُر اَز دحام	پدیکوریست
پُر بَر	پُر اَشْتَغال	پذیرایی / پذیرائی
پُر برف	پُر اَشْتها	پذیره نویس
پُر برفک	پُر اَضْطراب	پذیره نویسی
پُر بَرکت	پُر اَفادَه	پُر اَب
پُر بَسامد	پُر اَفْتخار	پُر اَبْلَه
پُر بلا	پُر اَفْسوس	پُر اَب و تاب
پُر بَها	پُر اَفْشانی	پُر اَتش
پُر بَهره	پُر ا_کندَه کار	پُر اَشوب
پُر بَیندَه	پُر ا_کندَه کاری	پُر اَفْتاب
پُر بَیان	پُر ا_کندَه گویی /	پُر ا_وازَه
پُر بَیر	پُر ا_کندَه گوئی	پُر اَبْهت
پُر بَیر	پُر ا_تْهاب	پُر ا_حتیاط
پُر بَیرزده	پُر ا_نرْژی	پُر ا_حساس

پُرتوپ	پُرتحرک	پِرپرزان
پَرت وِپلا	پُرتخمه	پِرپرو
پَرت وِپلاگویی /	پُرتراکم	پُرپُشت
پَرت وِپلاگوئی	پُرتردد	پُرپُشتی
پرتودرمانی	پُرتره ساز	پُرپشم
پرتودهی	پرتره سازی	پُرپشم وپيله
پرتوزا	پرتکلف	پُرپنبه
پرتوزایی / پرتوزائی	پرتگاه	پُرپول
پرتوسنج	پَرتگو	پُرپی
پرتوشناس	پَرتگویی / پَرتگوئی	پُرپیچ و تاب
پرتوشناسی	پُرتلاش	پُرپیچ و خم
پُرتوقع	پرتلاطم	پُرپیچ و شکن
پُرتوقعی	پرتوافشان	پرتابِ دیسک
پرتوگیری	پرتوافشانی	پرتاب شناسی
پرتونگاری	پرتوافکن	پُرتابل
پرتوی آفتاب / پرتو آفتاب	پرتوافکنی	پُرتابی
پُرجرئت	پُرتوان	پَرت افتادگی
پُرجفا	پرتوبینی	پَرت افتاده

پُرخطر	پُر حادثه	پُر جگر
پُر خم	پُر حافظه	پُر جمعیت
پُر خواب	پُر حرارت	پُر جنب و جوش
پُر خوابی	پُر حَرَف	پُر جنبه
پُر خور	پُر حَرَفی	پُر جوش
پُر خوراک	پُر حوصلگی	پُر جوشش
پُر خوری	پُر حوصله	پُر جوش و خروش
پُر خوف	پُر خاش جو (ی)	پُر جوهر
پُر خونی	پُر خاش جویانه	پُر چانگی
پُر داخچی	پُر خاش جویی /	پُر چانه
پُر داخت کار	پُر خاش جوئی	پُر چ بُر
پُر داخت کاری	پُر خاش کنان	پُر چرب
پُر داخت کننده	پُر خاشگر	پُر چربی
پُر دار	پُر خاشگرانه	پُر چ کار
پُر دامنه	پُر خاشگری	پُر چ کاری
پُر داويز	پُر خرج	پُر چ کُن
پُر دخل	پُر خَرَد	پُر چم دار
پُر درآمد	پُر خشم	پُر چم داری

پُر زَرَق و بَرَق	پرده داری	پُردرد
پُر زَگیر	پرده دَری	پُردردسر
پَر زَنان	پرده دوز	پُردرس
پُر زور	پرده دوزی	پُردست انداز
پُر زوروزَر	پرده زنبوری	پُردل
پرسان پرسان	پرده سَرا	پُردلی
پُرس پُرسان	پرده کِرکِره	پُردمه
پرسپکتیو	پرده گشا	پُردندان
پرستشکده / پرستش کده	پرده گشایی / پرده گشائی	پُردوام
پرستشگاه / پرستش گاه	پُرفت و آمد	پُردور
پرستشگر / پرستش گر	پُر مزوراز	پرده برداری
پرستشگری / پرستش گری	پُرننگ	پرده بندی
پرسش آمیز	پُر زو	پرده پوش
پرسش شونده	پُروغن	پرده پوشی
پرسش کننده	پُرونق	پرده حصیری
پرسشگرانه / پرسش گرانه	پُر زوی / پُروئی	پرده خوان
پرسشگر / پرسش گر	پَر ریزان	پرده خوانی
پرسش گزین	پُر زدار	پرده دار

پُرسش‌گزینی	پَرش‌باچتر	پُر غلط
پرسش‌نامه	پَرش‌بانیزه	پُر غم
پرسش‌نما	پُر شتاب	پُر غوغا
پرسش‌وپاسخ	پُر شعور	پُر فتوح
پرس‌کار	پُر شکوه	پُر فراز
پرس‌کاری	پَر شگاه	پُر فراز‌ونشیب
پُر سکنه	پُر شنونده	پُر فراژ
پُر سلولی	پُر شور‌وشر	پُر فروش
پَر سمان	پُر شیب	پُر فروغ
پُر سو	پُر طاقت	پُر فریب
پُر س‌وجو	پَر طاووسی	پُر فسور/پروفسور
پُر سوز	پُر تراوت	پُر فشار
پُر سوز‌وگداز	پُر طرف‌دار	پُر فیس‌وافاده
پَر سه‌گردی	پَر طلابی/پَر طلائی	پُر فیض
پَر سیاوشان	پُر طمراق	پُر قوت
پَرش‌ازروی‌حرک	پُر طنین	پُر قوه
پَرش‌با‌اسب	پُر عائله	پُر قیچی
	پُر عیار‌سازی	پُر قیل‌وقال

پُر مو	پُرگیر و دار	پُر قیمت
پُر موی / پُر موئی	پُر ماجرا	پُر کار
پُر مهر	پُر مانند	پُر کاری
پُر ناز	پُر مایگی	پُر کردگی
پُر ناز و نعمت	پُر مایه	پُر کرده
پُر نده باز	پُر مخاطب	پُر کرشمه
پُر نده شناس	پُر مدعا	پُر ک زنان
پُر نده شناسی	پُر مدعایی / پُر مدعائی	پُر کلاغی
پُر نده ماهی	پُر مسئولیت	پُر کننده
پُر نشاط	پُر مشتری	پُر کننده
پُر نشیب	پُر مشغله	پُر کینه
پُر نشیب و فراز	پُر مشقت	پُر گداز
پُر نعمت	پُر معنا، پُر معنی	پُر گل
پُر نقش	پُر معنی	پُر گناه
پُر نقش و نگار	پُر مغز	پُر گو
پُر نم	پُر ملاط	پُر گوشت
پُر نمک	پُر ملال	پُر گویی / پُر گوئی
پُر نور	پُر منفعت	پُر گهر

پرونجا	پروتست / پرتست	پرنیرنگ
پرودان	پروتکل	پروار بند
پرورنده سازی	پروتوپلاست	پروار بندی
پُرهیاھو	پروتوپلاسم	پروازکنان
پُرهیبت	پروتئین	پروانگان
پُرهیجان	پروتئین سازی	پروانه داران
پرهیزدار	پروتئینی	پروانه وار
پرهیزکار	پرورش کار	پروانه ساختمان
پرهیزکاری	پرورشگاه	پروبال
پُریاخته	پروزن	پروبال زده
پری پیکر	پروژسترون	پروبال زنان
پری چهر	پروژکتور	پروپا
پری چهره	پرورات	پروپاچه
پری دُخت	پروسوسه	پروپاقرص
پریده رنگ	پروفرما / پرفرما	پروپاگیر
پری رخ	پروفوسور / پرفوسور	پروپیمان
پری رُو	پروقار	پروتز
پریروز	پرومیتئوس	پروتستان / پرتستان

پس آزمون	پریمتر	پری زاد
پس آهنگ	پریمتری	پری زاده
پساب	پریموس	پریسا
پساجین	پری وار	پریشان احوال
پس اُفت	پریش	پریشان حال
پس افتادگی	پزایی / پزائی	پریشان حالی
پسامدرن	پزشکیار	پریشان حواس
پسامدرنیست	پزشکیاری	پریشان خاطر
پسامدرنیستی	پژواک گونه	پریشان خیال
پسامدرنیسم	پژوهش خواسته	پریشان دل
پسان پریروز	پژوهش خوانده	پریشان روزگار
پس انداز	پژوهش خواه	پریشان فکر
پسان فردا	پژوهش خواهی	پریشان کار
پسان فردا شب	پژوهش کار	پریشان کاری
پس پریروز	پژوهشکده	پریشان گو
پس پریشب	پژوهشگاه	پریشان گویی / پریشان گوئی
پس پسکی	پژوهشگر	پری شاهرخ
پس پیرا سال	پژوهش نامه	پریشب

پستان بند	پُست مدرنیسم	پسر راند
پستاندار	پسته شام	پسرباز
پستانداران	پسته شامی	پسربازی
پستان درد	پسته فندق ترشی	پسر بیچه
پستایی/پستائی	پسته کاری	پسر به پسر
پستایی ساز/پستائی ساز	پست همّتی	پسر حاجی
پُست بانک	پستیز/پستیش/پوستیش	پسر خاله
پُست بندی	پستی ویلندی	پسر خواندگی
پُستچی	پس چَر	پسر خوانده
پُست خانه - پُستخانه	پس خرید	پسر خواهر
پس تخم	پس خور	پسر دایی/پسر دائی
پس تصویر	پس خوراند	پسرزا
پست فطرت	پس خورد	پسرزاده
پست فطرتی	پس خورده	پسرزنی
پست قامت	پس دادگی	پسر ساز
پست قد	پس درد	پسر سازی
پست مدرن	پس دست	پسر عمو
پست مدرنیست	پس دوزی	پسر عمه

پسرگش	پس کار	پس مرزی
پسر مدرسه	پس کاسه	پس نشین
پسر مدرسه ای	پس کام	پس نشینی
پس رو	پس کامی	پس نگرانه (زبان شناسی)
پس روار	پس کرایه	پس نگری
پس روی	پس کشیده (زبان شناسی)	پس نماز
پس زبانی (زبان شناسی)	پس کله ای	پس نوبتی
پس زده	پس کوچه	پس نهاد
پس زمینه	پس گرد	پس نیاز
پس سازی (زبان شناسی)	پس گردنی	پس واژه
پس سری	پس گیری	پس و پیش
پس سوخت	پس لرزه	پس و پیش دریده
پس سوز	پسله خور	پس و پیش نگر
پسغام	پس ماند	پسوند
پس غذا	پس ماندگی	پس ویرایش (زبان شناسی)
پس غذایی / پس غذائی	پس مانده	پسیکولوژی
پس فردا	پس مانده خور	پسیکولوژیست
پس فردا شب	پس ماهور	پسین شدگی (زبان شناسی)

پشتک چارگوش	پشت داری	پسین فردا
پشتک زن	پشت درپشت	پسین فردا شب
پشت کنکوری	پشت درد	پسینگاه
پشتک وارو	پشت دری	پسینگاهی
پشت گرم	پشت دست	پشت اندرپشت
پشت گرمی	پشت دستی	پشت باز
پشت گلی	پشت دُم	پشت بام
پشت گو	پشت رُو (ی) ← پشت و رُو	پشت بست
پشت گوش	پشت ریز	پشت بسته
پشت گوش انداز	پشت زدایی / پشت زدائی	پشت بند
پشت گوش اندازی	پشت سراندازی	پشت بندی
پشت گوش فراخ	پشت سرهم	پشت به پشت
پشت گوش فراخی	پشت سرهم اندازی	پشت به دیوار
پشت میز نشین	پشت سری	پشت پایزان
پشت میز نشینی	پشت سوزی	پشت تاپشت
پشت نما	پشت صحنه	پشت جبهه
پشت نویس	پشتکار	پشت خمیده
پشت نویسی	پشتکار دار	پشت دار

پشته کوره	پشم چین	پشتواره
پشه گیر	پشم چینی	پشتوانه
پشیمان دل	پشم ریخته	پشت و پناه
پُف آلود	پشم ریزان	پشت و رُو
پُف آور	پشم ریس	پشت و رُو یکی
پُفاب	پشم ریزی	پشته بندی
پفالو	پشم شانه	پُشته پُشته
پُف تَلنگر	پشم گزیدگی	پُشته کاری
پُف دار	پشم نما	پُشتِ هم
پُف کرده	پشم و پيله	پشتِ هم انداز
پفک کردگی	پشم و پیلی	پشتِ هم اندازی
پفک نمکی	پشمینه پوش	پشم آلود/پشمالود
پُف نم	پشه بند	پشمالو
پُف و پوف	پشه بندی	پشم انداز
پک و پوز	پشه پران	پشم بازکن
پک و پهلوی	پشه خوار	پشم باف
پلاتینوئید	پشه ریزه	پشم بافی
پلاژدار	پشه گش	پشم بُر

پلاژداری	پلنگ وار	پلیدکار
پلاستیک سازی	پلوپز	پلیس بازی
پلاستیک کار	پلوپزی	پلیس راه
پلاکارد	پلوخور	پلیس مخفی
پلاک کوبی	پلوخورش	پلیسه گیری
پل بندی	پلوخورشت	پلی کی
پل خربگیری	پلوخوری	پلی کلینیک
پل زنی	پلوقیمه	پلیمر
پل زیرگذر	پلویی / پلوئی	پلینزیایی / پلینزیائی
پل شکن	پله برقی	پلیور / پولیور
پل صراط	پله پله	پلتوزوئیک
پل عابر	پله خور	پلیوسن
پلغ پلغ / پلق پلق	پله دار	پمپاژ
پلغ / پلق	پلی آکریل	پمپ بنزین
پلک گیر	پلی امید	پنالتی زن
پلنگ افکن	پلی اتیلن	پناه آباد
پلنگ کش	پلی استر / پولیستر	پناه بر خدا
پلنگ مشک	پلی تکنیک	پناه جو

پناه جویی / پناه جوئی	پنبه کاری	پنج تن
پناهگاه	پنبه مانند	پنج تیغه
پناهنده پذیر	پنبه نما	پنج جلدی
پنبه آب	پنج انگشت	پنج چهارم
پنبه پاک‌کن	پنج انگشتی	پنج حواس
پنبه چینی	پنجاه پنجاه	پنج خانه
پنبه خیز	پنجاهم	پنج خط
پنبه دان	پنجاهمی	پنج در
پنبه دانه	پنجاهمین	پنج دری
پنبه دوز	پنجاه هزار	پنج دنده
پنبه دوزی	پنجاه یک	پنج رکنی (شعر)
پنبه ریزی	پنج بخشی	پنج روز
پنبه زار	پنج بر	پنج روزه
پنبه زده	پنج برگ	پنجره پوش
پنبه زن	پنج پا	پنج ریالی
پنبه زنی	پنج پایه	پنج ساله
پنبه فروش	پنج پهلو	پنج ستاره
پنبه کار	پنج تایی / پنج تائی	پنج سیری

پندنامه	پنجه برگ	پنجشنبه
پندنیوش	پنجه بوکس	پنجشنبه بازار
پنس	پنجه رکاب	پنجشنبه شب
پنکک/پنکیک	پنجه رو	پنج ضلعی
پنگوئن	پنج هزاری	پنج طبقه
پنهان بین	پنجه شعری	پنج قرانی
پنهان خانه	پنجه طلائی/پنجه طلائی	پنج گانه
پنهان کار	پنجه عروس	پنج گاه
پنهان کاری	پنجه کش	پنج گوش
پنیرمایه	پنجه گرگی	پنج گوشه
پوتین دوز	پنجه گرگیان	پنج لا
پوچ بنداز	پنچرگیری	پنج ماهه
پوچ گرا	پندآموز	پنج متر
پوچ گرایانه	پندآموزی	پنج متری
پوچ گرائی/پوچ گرائی	پندآمیز	پنجمین
پوچ گو	پندارگرا	پنج نفره
پوچ گوئی/پوچ گوئی	پندپذیر	پنج وجهی
پوچ مغز	پندشنو	پنجه افکن

پوست دار	پوزه گیر	پوچ مغزی
پوست ریزی	پوست آب	پودردان
پوست زا	پوست آکن	پودرکشی
پوست ساز	پوست آکنی	پوده رُست
پوست سوسماری	پوست انداخته	پوره کُن
پوست شناس	پوست انداز	پوزبند
پوست فروش	پوست اندازی	پوزخند
پوست کاری	پوست بازکرده	پوزش پذیر
پوست کاغذی	پوست بالان	پوزش خواه
پوست کرده	پوست پسته ای	پوزش خواهی
پوستک ساز	پوست پلنگی	پوزش کُن
پوست کُلفت	پوست پوست	پوزش کنان
پوست کُلفتی	پوست پوستی	پوزش ناپذیر
پوست کُن	پوست پهن	پوزش نامه
پوست کنده	پوست پیازی	پوزه باریک
پوست گستران	پوست تخت	پوزه بند
پوست گیر	پوست خردکُن	پوزه پهن
پوست ماری	پوست خواران	پوزه سا(ی)

پول‌کنی	پول توجیبی	پوست و استخوان
پول‌گرا	پول خرج‌کن	پوست و استخوانی
پول‌محور	پولِ خرد	پوسته پوسته
پول‌محوری	پول خردکن	پوسته دار
پول‌مول	پول دار	پوستین دوز
پول‌ندار	پول درآر	پوستین دوزی
پول‌نداری	پول درآری	پوستین شناس
پول‌ویله	پول دوست	پوستین شناسی
پولوس خلاص‌کن	پول ساز	پوستین فروش
پولستر/پلی استر	پول سازی	پوستین فروشی
پولیش‌کار	پول شمار	پوش برگ
پولیش‌کاری	پول شویی/پول شوئی	پوش سنگ
پولی‌کش	پولک بالان	پوشش دار
پویانما	پولک دار	پوشه پوشی
پویانمایی/پویانمائی	پولک داران	پوک سنگ
پویایی/پویائی	پولک دوز	پوکی استخوان
پویش شناسی	پولک دوزی	پول پرست
(زبان شناسی)	پول‌کن	پول پرستی

پیاچه	پهن پازنی	پویشگر/پویشگر
پیاذاغ	پهن دشت	پویدن/پوئیدن
پی افکن	پهن رُفت	پهلوان بچه
پی افکنی	پهن زیستا	پهلوان پنبه
پیاله داران	پهن ژرفا	پهلوان زاده
پیاله فروش	پهنک برگ	پهلوبندی
پیاله فروشی	پهن ماهیان	پهلوبه پهلوی
پیام آور	پهنه بندی	پهلودار
پیامبر	پهنه چینان	پهلودرد
پیامبرانه	پی آورد	پهلودیستی
پیامبر (= پیام رسان)	پیاب	پهلوگاه
پیامبرگونه	پیادگی	پهلوگیری
پیامبری	پیاده رو	پهلونشین
پیامد	پیاده روی	پهلویی/پهلوئی
پیام رسانی	پیاده سوار	پهناب
پیام گزار	پیاده نظام	پهن برگ
پیام گزاری	پیاز آب	پهن برگان
پیام گیر	پیاز ترشی	پهن پازن

پیام‌نگار	پیچ دستی	پیراپزشکی
پیام‌نما	پیچک‌دار	پیرارسال
پیانوزن	پیچ‌گوشتی	پیران‌سال
پی‌برداری	پیچ‌مهره	پیرانه‌سازی
پی‌بند	پیچ‌وتاب	پیرانه‌سر
پیترازن	پیچ‌وخم	پیرانه‌سری
پیتزافروش	پیچ (و) مهره	پیراهن‌خواب
پیتزافروشی	پیچ (و) واپیچ	پیراهن‌دوز
پیچر	پیچیده‌بالان	پیراهن‌دوزی
پی‌جو	پیچیده‌بند	پیراهن‌زیر
پی‌جویی / پی‌جوئی	پیچیده‌نویسی	پیرایشگاه
پیچ‌بال	پی‌دار	پیرایشگر / پیرایش‌گر
پیچ‌پیچ	پیدا‌ازادان	پیرایشگری / پیرایش‌گری
پیچ‌پیچک	پیدایی / پیدائی	پیربهار
پیچ‌خوردگی	پی‌درپی	پیرپاتال
پیچ‌خورده	پی‌درد	پیرپسند
پیچ‌دار	پیرابند	پیرچشم
پیچ‌درپیچ	پیراپزشک	پیرچشمی

پیسوار	پیروی	پیردختر
پی سوز	پیره دختر	پیرزا
پیش آزمون	پیره زن	پیرزن
پیش آگاهی	پیره سگ	پیرسگ
پیش آگهی	پیره ن خواب	پیرشدگی
پیش آمدگی	پیره ن دوز	پیر عقل
پیش آمده	پیره ن دوزی	پیر مرد
پیشاب	پی ریز	پی رنگ
پیشابدان	پی ریزی	پی رنگ دار
پیشاب راه	پیری شناسی	پیر نما
پیشاپیش	پیژری فروش	پیرو
پیش از این	پی زن	پیرو پاتال
پیشامد	پیزی افندی	پی رود
پیش امضا	پیزی گشاد	پیرو مند
پیش انداز	پیژامه	پیرو مندانه
پیش اندیش	پیژامه ای	پیرو مندی
پیش اندیشه	پی سازی	پیروزی بخش
پیش اندیشی	پی سنج	پیروزی رسان

پیشانی بلند	پیش پرداخت	پیش دبستانی
پیشانی بند	پیش پرده	پیش درآمد
پیشانی دار	پیشتاب	پیش درد
پیشانی سفید	پیشتاز	پیش درس
پیشانی نوشت	پیش تخته	پیش دستی
پیشاهنگ	پیش تختی	پیش ران
پیشباز/پیشواز	پیش تنیده	پیش رانه
پیش بخاری	پیش جویی/پیش جوئی	پیش رس - پیشرس
پیش بر	پیش خدمت	پیشرفت
پیش برد	پیش خدمتی	پیشرفتگی
پیش برگ	پیش خرید	پیشرفته
پیش بند	پیش خوان (خبر)	پیشرو
پیش بها	پیشخوان (مغازه)	پیش رونده
پیش بین	پیش خور	پیشروی
پیش بینی	پیش دامن	پیش زمینه
پیش بینی نشده	پیش دانشگاهی	پیش زنگوله
پیش پاافتادگی	پیش داوری	پیش زیوی
پیش پاافتاده	پیش دبستان	پیش ساخته

پیشگو	پیش قراول	پیش سخن
پیشگویی / پیشگوئی	پیش قراولی	پیش سَران
پیشگیر	پیش قسط	پیش سلام
پیشگیری	پیشکار	پیش سلامی
پیش لرزه	پیشکاری	پیش سینه
پیش لُنگ	پیش کاسه	پیش شرط
پیش مرگ	پیش کام	پیش شماره
پیش مزد	پیش کرایه	پیش صحنه
پی شناخت	پیش کِسوت	پیش طرح
پی شناس	پیش کِسوتی	پیش غذا
پیش نشین	پیشکش	پیش فاکتور
پیش نگاره	پیشکش نویس	پیش فرض
پیش نگری	پیشکشی	پیش فروش
پیش نماز	پیش گام	پیش فنگ
پیش نمازی	پیش گامان	پیش قبضه
پیش نویس	پیشگاه	پیش قدم - پیشقدم
پیش نهاد	پیشگفتار	پیش قدمی - پیشقدمی
پیش نیاز	پیش گفته	پیش قرارداد

پیکرآرای (ی)	پیغام دار	پیشواز/پیشباز
پیکرآرایی/پیکرآرائی	پیغام ده	پیش واژه
پیکربندی	پیغام رسان	پیش واقعه
پیکر تراش	پیغام گزار	پیشوایی/پیشوائی
پیکر تراشی	پیغام گیر	پیش و پس
پیکر ساز	پیغام (و) پسغام	پیشوند
پیکر سازی	پیغمبر	پیشوند واره
پیکر نگار	پیغمبر زادگی	پیش ویرایش
پی کن	پیغمبرزاده	پیشه ور
پی کنی	پیغمبری	پیشه وری
پیک نیک	پیف پاف	پیش یابی
پیک نیکی	پیف پیف	پیشین پدید
پی کوب	پیف پیفی	پیشینه دار
پی گزار	پیکار جو (ی)	پیشینه سازی
پیگرد	پیکار جویی/پیکار جوئی	پیشینه وار
پیگردی	پیکار گاه	پیغام آور
پی گفتار	پیکار گر	پیغامبر
پیگیر	پی کاوی	پیغام بر (= پیغام گزار)

پیوسته گلبرگ	پیمانکاری	پیگیرانه
پیوند	پیمان نامه	پیگیری
پیوندگاه	پیمبر	پیل افکن
پیه دار	پیمبرزادگی	پیل پیلی
پیه دارو	پیمبرزاده	پیل پیلی خوران
پیه سوز	پی نوشت	پیله بابا
پیه فروش	پینه بست	پیله دوزی
پی یاب	پینه بسته	پیله ور
	پینه دان	پیله (و) شیله
	پینه دوز	پیلی پیلی
	پینه دوزک	پیلی نما
	پینه دوزی	پیمان پذیر
	پی واژه	پیمان دار
	پی وپاچین	پیمان داری
	پیوست پذیر	پیمان سپار
	پیوست کار	پیمان شکن
	پیوستگاه	پیمان شکنی
	پیوسته کار	پیمانکار

ت

تابلونویس	تابش سنج	تا آخرین نفس
تابلونویسی	تابش کار	تا اندازه ای
تابناک	تابش کاری	تاب آوری
تابناکی	تابشگر	تاب بازی
تاب (نام رودی)	تابع دار	تاب خورده
تاب نمایی / تاب نمائی	تابع گیری	تاب داده
تاب وتب	تابع نمایی / تابع نمائی	تاب دار
تابوت کش	تاب کار	تاب دیده
تاب وتوان	تاب کاری	تابستان خوابی
تاب وتوانایی /	تاب گیری	تابستان نشینی
تاب وتوانائی	تابلوساز	تاب سوار
تابه تا	تابلوفرش	تاب سواری

تاجور	تاج خروس	تابه حال
تاجوری	تاج دار	تاپ تاپ
تاجد امکان	تاج داری	تاپ وتوپ
تاجدی که	تاج ده	تات نشین
تاختگاه	تاجرزاده	تاتی کنان
تاخت وتاز	تاجر ماب	تأثر
تأخر	تاجر مآبانه	تأثراًور
تاخوردگی	تاجر منیش	تأثر انگیز
تاخورده	تاج ریز	تأثر بار
تأخیر	تاج ریزی/تاجر ریزی	تأثیر بخشی
تأدب	تاج فروش	تأثیر پذیر
تأدیبی	تاجگاه	تأثیر پذیری
تأدیه	تاج گذار	تأثیر گذار
تأذی	تاج گذاری	تأثیر گذاری
تارآوا	تاج ناپذیر	تأثیر و تأثر
تاراپ (و) توروپ	تاج ناپذیری	تاج الملوک
تاراجگاه	تاج وتخت	تاج بخش
تاراجگر	تأخر	تاج برگ

تاریک خانه	تاریخ شناسی	تارزن
تاریک دل	تاریخ گذاری	تارساز
تاریک رأی	تاریخ گذشته	تار عنکبوت
تاریک رو	تاریخ گرایبی / تاریخ گرائی	تارک خواه
تاریک روز	تاریخگری / تاریخ گری	تارک دنیا
تاریک روشن	تاریخ گزار	تارک دنیایی / تارک دنیائی
تاریک شب	تاریخ گو(ی)	تارومار
تاریکی تاز	تاریخ گوئی / تاریخ گوئی	تاریخ ادبیات
تازده	تاریخ نامه	تاریخ باوری
تازه آباد	تاریخ نگار	تاریخ پژوهی
تازه احداث	تاریخ نگاری	تاریخ تمدن
تازه بالغ	تاریخ نویس	تاریخچه
تازه به تازه	تاریخ نویسی	تاریخ دار
تازه به دوران رسیده	تاریک اندیش	تاریخ دان
تازه پا	تاریک اندیشی	تاریخ دانی
تازه تازه	تاریک بخت	تاریخ زن
تازه جوان	تاریک بین	تاریخ ساز
تازه جویی / تازه جوئی	تاریک چشم	تاریخ شناس

تافته جدا بافته	تازی زبان	تازه چرخ
تاق تاق / تق تق	تازی گو(ی)	تازه داماد
تاق (در مقابل جفت)	تازی نژاد	تازه درآمد
تاق و تُرنب / طاق و طُرنب	تاژک دار	تازه دم
تاق و توق	تاژک داران	تازه دم کرده
تاقیام قیامت	تأسف	تازه رس
تاکتیک پذیر	تأسف آمیز	تازه رسته
تاک دار	تأسف انگیز	تازه رسیده
تاک دانه	تأسی	تازه زا
تاکرده	تأسیس	تازه ساخت
تاک ساز	تأسیسات	تازه ساز
تاک سازی	تأسیساتی	تازه سازی
تاکستان	تاشده	تازه سال
تاکسی بار	تاشو	تازه عروس
تاکسی برگشت	تاغ (نام درختچه)	تازه کار
تاکسی تلفنی	تافتون	تازه مسلمان
تاکسی خطی	تافتون پز	تازه نفس
تاکسی خور	تافتون پزی	تازه وارد

تاکیسی دار	تألیفی	تاویل ساز
تاکیسی رانی	تام الاختیار	تاویل
تاکیسی سرویس	تأمل	تاویل پذیر
تاکیسی سواری	تأمل انگیز	تاویلی
تاکیسی متر	تأمل برانگیز	تاھل
تاکن نشان	تأمل کُن	تایباد
تاکنون	تأمل کُنان	تائب، تایب
تأکید	تأمین	تایچه
تأکید آمیز	تأمینات	تایر
تالاب	تأمین کننده	تایر سازی
تالاب تالاب	تأئی	تأیید
تالاب تولوپ	تأنیث	تأیید نامه
تالار	تاوان دار	تأییدیه
تالش / طالش	تاوان نامه	تائیس
تألف	تاویل	تبار شناسی
تألم	تاویل دار	تبارک الله
تألم انگیز	تاویل زا	تبارک و تعالی
تألیف	تاویل زده	تبار نامه

تب‌گرفته	تبراً (= دوری جستن)	تباشیر
تب‌گیر	تبر تیشہ	تباہ‌ساز
تب‌لازم	تبر خون / طبر خون	تباہ‌کار
تب‌لازمی	تبردار	تباہ‌کاری
تبلرز	تبرزد / طبرزد	تباہگر
تبلیغاتچی	تبرزہ / طبرزہ	تباہی‌آور
تبلیغگر / تبلیغ‌گر	تبرزین	تباہی‌پذیر
تب‌نوبہ	تبرک	تباہی‌ناپذیر
تب‌وتاب	تبرک‌آمیز	تب‌بر
تبہکار	تبری / طبری	تب‌بند
تبہکاری	تبریک‌نامہ	تب‌خال
تپانچہ	تبرئہ	تبخیر سنج
تپش	تب‌زا	تبخیرکن
تپق	تب‌زدہ	تبخیرکنندہ
تپل	تبسم‌کنان	تب‌خیز
تپل‌میل	تب سنج	تب‌دار
تپلی	تبعیدگاہ	تبدیل‌پذیر
تپور	تبعیض‌آمیز	تبدیلگر / تبدیل‌گر

تپه ماهور	تجدید نظر خواهی	تجمّل پرست
تّماج	تجدید نظر طلب	تجمّل پرستی
تّته پّته	تجدید نظر طلبی	تجمّل طلب
تجارت خانه -	تجربه دار	تجمّل طلبی
تجارخانه	تجربه دیده	تجمّل گرا
تجارتگاه	تجربه شده	تجمّل گرای / تجمّل گرائی
تجاوزکار	تجربه گر	تجویزگرای / تجویزگرائی
تجاوزکارانه	تجربه گرا	(زبان شناسی)
تجاوزکاری	تجربه گرای / تجربه گرائی	تحت الحفظ
تجاوزگر	تجزیه به واحدها	تحت الحمايه
تجدّد خواه	تجزیه پذیر	تحت الشعاع
تجدّد خواهی	تجزیه طلب	تحت اللفظ
تجدّد طلب	تجزیه طلبی	تحت اللفظی
تجدّد طلبی	تجزیه کننده	تحت نظر
تجدّد گرا	تجزیه ناپذیر	تحرّک بخش
تجدید شدنی	تجزیه و تحلیل	تحرّیک آمیز
تجدید شونده	تجسسگر / تجسس گر	تحرّیک پذیر
تجدید نظر خواه	تجلیگاه / تجلی گاه	تحرّیک پذیری

تخت کش	تحمّل کنان	تحسین آمیز
تخت کشی	تحمّل ناپذیر	تحسین برانگیز
تخت گاز	تحمیقگر/تحمیق گر	تحصیل پذیر
تختگاه	تحوّل خواه	تحصیلدار/تحصیل دار
تخت نشین	تحویل پذیر	تحصیلداری/تحصیل داری
تخته ابزار	تحویل پذیری	تحصیل کرده
تخته باز	تحویل خانه	تحفه خانم
تخته بازی	تحویلدار/تحویل دار	تحقق پذیر
تخته بُری	تحویلداری/تحویل داری	تحقق ناپذیر
تخته بند	تحویل ناپذیر	تحقیر آمیز
تخته بندی	تخارستان/طخارستان	تحقیرکننده
تخته پاره	تخار/طخار	تحقیق گرای/تحقیق گرائی
تخته پاک کُن	تخت پایی/تخت پائی	تحقیق میدانی
تخته پوست	تخت جمشید	تحکم آمیز
تخته رسم	تختخواب	تحلیلگر/تحلیل گر
تخته روسی	تختخواب شو	تحمّل پذیر
تخته سنگ	تخت روان	تحمّل فرما
تخته سه لایی/تخته سه لائی	تخت طاووس	تحمّل کُن

تخمه ژاپنی	تخم‌زا	تخته سیاه
تخمه فروش	تخم سنگ	تخته شنا
تخمه فروشی	تخم کار	تخته کوبی
تخمه کدو	تخم کاری	تخته گوشت
تداخل سنج	تخمک‌بر	تخته ماهوتی
تداوم بخش	تخمک‌زا	(زبان‌شناسی)
تدبیرگر	تخم‌کشی	تخته‌نرد
تدبیرگری	تخم‌گذار	تخریبچی
تدوین‌کننده	تخم‌گذاری	تخریبگر
تدوینگر	تخم‌گیری	تخطی‌ناپذیر
تذکره‌نگار	تخم‌مرغ	تخطی‌ناپذیری
تذکره‌نگاری	تخم‌مرغ‌بازی	تخطئه
تذکره‌نویس	تخم‌مرغ‌پز	تخلف‌بردار
تذکره‌نویسی	تخم‌مرغ‌خوری	تخم‌افشانی
تذهیب‌کار	تخم‌مرغ‌زن	تخم‌پاشی
تذهیب‌کاری	تخم‌مرغ‌زنی	تخم‌دار
تراز	تخم‌مرغی	تخمدان
ترازِ آبی	تخم‌وترکه	تخم‌ریزی

تراز مالی	تراوشگر	مِهترین، کِهتر، کِهترین،
ترازنامه	تربت خانه	بیشتر، بیشترین، کمتر،
ترازودار	تُربتدان/تُربت دان	کمترین فقط به این صورت
ترازوداری	تُرِبچه	نوشته می شود)
ترازی	تُرِبچه نقلی	ترجمه پذیری
تراژدی نویس	تُرِب سیاه	(زبان شناسی)
تراش خورده	تربیت بدنی	ترجمه شده
تراش دار	تربیت پذیر	ترجمه شناسی
تراشکار/تراش کار	تربیت پذیری	(زبان شناسی)
تراشکاری/تراش کاری	تربیت دیده	ترجمه ناپذیری
تراکتورچی	تربیت شده	(زبان شناسی)
تراکتورسازی	تربیت کرده	ترجیع بند
ترانه خوان	تربیت معلّم	تَرچلو
ترانه خوانی	تربیت یافته	تَرحلوا
ترانه ساز	- تر، ترین	ترحّم آمیز
ترانه سازی	(بزرگ تر، بزرگ ترین،	ترحّم آور
ترانه سرا	وسیع تر، وسیع ترین اما	ترحّم انگیز
تراوایی/تراوائی	بِهتر، بهترین، مهتر،	ترحّم بار

ترخون	ترسیمگر	ترقی خواهی
ترخیص کار	ترش رُو	ترقی طلب
ترخینه ← تلخینه	ترش رُوئی / ترش رُوئی	تَرَک بردار
تَر دست	ترش طعم	تَرَک بند
تَر دستی	ترش کردگی	تُک تاز
تردیدناپذیر	ترش مزه	تُک تبار
تَر زبان	ترشی آلات	تُک جوش
تَرزبانی	ترشیجات	تُک چهره
ترس آور	ترشی خوری	تَرَک خورده
ترسابچه	تُرشیز	تَرَک دار
تَر سالی	ترشی فروش	تُک زاده
ترس انگیز	ترشی فروشی	تُک زبان
ترسایی / ترسائی	تُرقبه / طُرقبه	تَرَک سوار
ترس خورده	تَرَق تَرَق	تَرَکِش بند
ترسناک	ترقه	تَرَکِش دار
ترسناکی	ترقه بازی	تَرَکِش دوز
ترس ولرز	ترقی خواه	تُک نشین
ترسیم کننده	ترقی خواهانه	تُک وار

ترکه باف	ترنگبین/ترنجبین	تزلزل ناپذیر
ترکیب بند	ترنم کنان	تزیین
ترکیب بندی	تروتازه	تزیینات
ترکیب پذیر	تروتمیز	تزیینات کار
ترکیب پذیری	تروفِرز	تزییناتی
ترکیب سازی	تره بار	تسییح خوان
ترکیب گرای/ترکیب گرائی	تره فرنگی	تسییح ساز
ترکیبگر/ترکیب گر	ترياک سایی/ترياک سائی	تسییح شمار
ترکیب گیر	ترياک کاری	تسییح فروش
ترگل (و) ورگل	ترياک کش	تسییح کنان
ترمزاج	ترياک کشی	تسییح گوی
ترمز دستی	ترياک مال	تسییح گویان
ترمه دوزی	ترياک مالی	تسخیر پذیر
ترمیم پذیر	تريکوباف	تسخیرگر
ترمیم سنجی	تريکوبافی	تسخیر ناپذیر
ترمیم ناپذیر	تریلی کش	تسعیر پذیری
ترنابازی	تزریقا تچی	تسکین بخش
ترنج سازی	تزلزل پذیر	تسکین پذیر

تشکرکنان	تشتچه / طشتچه	تسکین‌ناپذیر
تشکرنامه	تشت ساز / طشت ساز	تسلّا
تشک زن / دشک زن	تشت / طشت	تسلّا بخش
تشکّل پذیر	تشتک بازی	تسلّط جوئی / تسلّط جوئی
تشنج آفرین	تشتک زن	تسلّی
تشنج آفرینی	تشخیص کار	تسلّی بخش
تشنج آمیز	تشدیدگر	تسلّیت آمیز
تشنج زا	تشریفاتچی	تسلّیت گو
تشنج زایی / تشنج زائی	تشریف فرما	تسلّیت نامه
تشنج زدایی / تشنج زدائی	تشریف فرمائی /	تسلّیم پذیر
تشنه جگر	تشریف فرمائی	تسلّیم‌ناپذیر
تشنه لب	تشریک مساعی	تسلّیم نامه
تشویق آمیز	تشفی بخش	تسلّی یاب
تشویق کننده	تشکچه / دشکچه	تسمه پروانه
تشویق نامه	تشک / دشک	تسمه نقاله
تشییع جنازه	تشک دوز / دشک دوز	تسوج / اطسوج
تصدیق نامه	تشک دوزی / دشک دوزی	تسویه حساب
تصریف پذیر	تشکر آمیز	تسهیم به نسبت

تظاهرکننده	تصویر برداری	(زبان شناسی)
تظلم کنان	تصویر پذیر	تصریف شده
تبادل جویی/تبادل جوئی	تصویر پذیری	(زبان شناسی)
تبادل زا	تصویر پردازی	تصریف ناپذیر
تعارف بردار	تصویر ساز	(زبان شناسی)
تعارف کنان	تصویر سازی	تصریف نشده
تعالی	تصویر گر	(زبان شناسی)
تعالی الله	تصویر گری	تصفیه حساب
تعالی بخش	تصویر گونگی	تصفیه خانه
تعالی شانه	(زبان شناسی)	تصمیم گیرنده
تعالی طلب	تصویر گونه	تصمیم گیری
تعالی طلبی	(زبان شناسی)	تصنیف خوان
تعالی گرای/تعالی گرائی	تصویر نگار	تصنیف خوانی
(زبان شناسی)	(زبان شناسی)	تصنیف ساز
تعالی و تقدس	تصویر نگاری	تصنیف سازی
تعبیر گر	(زبان شناسی)	تصنیف گر/تصنیف گر
تعجب آمیز	تضرع آمیز	تصویب نامه
تعجب آور	تضرع کنان	تصویر آفرینی
تعجب انگیز	تطابق پذیری	تصویر بردار

تعین کنندگی	تعصّب دار	تعجب کنان
تعین کننده	تعصّب گرایی / تعصّب گرایی	تعديل درگفتار
تغار	تعصّب گری / تعصّب گری	(زبان شناسی)
تغیّر آمیز	تعطیل بردار	تعديل شدنی
تغییر بردار	تعطیل پذیر	تعديل شده
تغییر پذیر	تعظیم کنان	تعديل نیرو
تغییر ناپذیر	تعلیم مگر / تعلیم گر	تعرض آمیز
تفاخر کنان	تعلیم و تربیت	تعریف پذیر
تفأل	تعلیم و تعلّم	تعریف نگار
تفاهم پذیری	تعلیم یاب	تعریف نگاری
تفاهم نامه	تعمیر کار	تعزیت نامه
تفحص کنان	تعمیر کاری	تعزیه خوان
تفرّج کنان	تعمیر گاه	تعزیه خوانی
تفرّج گاه	تعویض پذیر	تعزیه دار
تفرّغ آمیز	تعویض پذیری	تعزیه داری
تفرقه افکن	تعویض روغنی	تعزیه گردان
تفرقه افکنی	تعهد آور	تعزیه گردانی
تفرقه انداز	تعهد نامه	تعصّب آمیز

تقدّس نمائی	تفنگ بہ دوش	تفرقہ اندازی
تقدّم و تأخّر	تفنگچی	تفرقہ انگیز
تقدیرگرا	تفنگ دار	تفریح آور
تقدیرنامہ	تفنگ داری	تفریح کنان
تقدیم نامچہ	تفنگ ساز	تفریح گاہ
تقدیم نامہ	تفنگ سازی	تفسیر پذیر
تقدیم و تأخیر	تفنگ کشی	تفسیر پذیری
تقرّب جویی /	تفوّق جویی / تفوّق جوئی	تفضیل نامہ
تقرّب جوئی	تقاضا سنج	تفکّر آمیز
تقسیم بر	تقاضا نامہ	تفکّر کنان
تقسیم بندی	تقاضایی / تقاضائی	تفکیک پذیر
تقسیم پذیر	تقوّق	تفکیک پذیری
تقسیم پذیری	تقدّس فروش	تفکیک ناپذیر
تقسیم کار	تقدّس فروشی	تفکیک ناپذیری
تقسیم ناپذیر	تقدّس مآب	تّف مالی
تقسیم نامہ	تقدّس مآبی	تفنگ انداز
تقصیر کار	تقدّس نما	تفنگ اندازی
تقصیر کاری	تقدّس نمایی /	تفنگ بادی

تک پوش	تکبر آمیز	تقلید پذیر
تک پیشه	تک برگ	تقلیدناپذیر
تک تار	تک بلور	تقوا، تقوی
تک تاز	تک بند	تق و توق
تک تازی	تک به تک	تق و لُق
تک تک	تک بیت	تقویت شده
تک تیر	تک بی‌تی	تقویت‌کننده
تک تیرانداز	تکبیرگو	تقویم‌نویس
تکثیرنامه	تکبیرگویان	تَقّه نخورده
تک جداره	تکبیره الاحرام	تک آوا
تک جنس	تک پا	تکامل شناسی
تک چاپ	تک پایه	تکامل‌گرا
تک چرخ	تک پَر	تکامل‌گرایی / تکامل‌گرایی
تک چهره	تک پَران	تکامل یافته
تک حزبی	تک پَرانی	تکان دهنده
تک حلقه‌ای	تک پرچم	تکاور
تک خال	تک پرده (نمایش)	تک باف
تک خطی	تک پرور	تک بافه

تک شماره ای	تک ریشه	تک خوان
تک شیب	تک ریل	تک خوانی
تک صدایی / تک صدائی	تک زا	تک خور
تک صندلی	تک زبانه	تک خوری
تک ضرب	تک زبانی	تک دانه
تک ظرفیتی	تک زده	تک درخت
تک فام	تک زنگ	تک درس
تک فرزند	تک سائز	تک دسته
تک فروش	تک ستون	تک دفاع
تک فروشی	تک سرفه	تک دوز
تک قطبی	تک سر نشین	تک دوزی
تک قومی	تک سلولی	تک دیگری
تک کلام	تک سنگ	تک ذیب پذیر
تک کلمه	تک سوار	تک ذیب پذیری
تک گل	تک شاخ	تک ذیب نامه
تک گونه	تک شکل	تک رنگ
تک گویی / تک گوئی	تک شم	تک رو
تک لا	تک شماره	تک روی

تک و تا	تکمه قابلمه ای ←	تک لپه
تک و تنها	دکمه قابلمه ای	تک لپه ای
تک و تو	تکمه منگنه ←	تکلف‌گرا
تک و توک	دکمه منگنه	تک ماده
تکّه برداری	تکمه ← دکمه	تک محصول
تکّه به تکّه	تک نرخی	تک محصولی
تکّه پاره	تک نسخه	تک محور
تکّه تکّه	تک نفره	تک محوری
تکّه دوزی	تک نفری	تک مضراب
تک همسری	تک نگاری	تک موضوعی
تک یا خستگان	تک نگاشت	تکمه دار ← دکمه دار
تک یا خسته	تک نواز	تکمه دوزی ←
تک یا خسته ای	تک نوازی	دکمه دوزی
تکیه دار	تک واحد	تکمه دوز ← دکمه دوز
تکیه کلام	تک واحدی	تکمه سردست ←
تکیه گاه	تکواژ	دکمه سردست
تلاشگر	تک واژه	تکمه فشاری ←
تلافی پذیر	تکواند و کار	دکمه فشاری

تلفن گرام	تلخ گفتار	تلافی جو
تلفیق پذیر	تلخ گو	تلافی جویانه
تلفیق پذیری	تلخ گوشت	تلافی جویی / تلافی جوئی
تلفیق گرای / تلفیق گرائی	تلخ مزاج	تلاوت
تلقین به خویشتن	تلخ مزه	تلاؤ
تلقین خوان	تلخناک / تلخ ناک	تلخاب
تلقین گو	تلخوش / تلخ وش	تلخ بار
تلک (و) پلک	تلخ و شیرین	تلخ بیان
تلکه بگیر	تلخی چشم	تلخ دانه
تلکه بندی	تلخینه / ترخینه	تلخ دهنی
تلکه گیر	تل دار	تلخ رُو
تلکه گیری	تلطیف کننده	تلخ رُویی / تلخ رُوئی
تلگرافچی	تلف شده	تلخ زبان
تلگراف خانه	تلف کرده	تلخ زبانی
تلگراف نامه	تلفن بانک	تلخ سخن
تل ماسه	تلفنچی	تلخ صورت
تلمبه	تلفن خانه	تلخ کام
تلمبه خانه	تلفن عمومی	تلخ کامی

تمام رخ	تله گذاری	تلمبه دار
تمام رسمی	تله متر	تلمبه زن
تمام رنگ	تله متری	تلمبه زنی
تمام رویه	تله موش	تلنبار
تمام شدنی	تماشاچی	تلنبار شده
تمام صورت	تماشاخانه	تلنگل / تلنگر
تمام عیار	تماشاکنان	تلوتلو
تمام قد	تماشاگاه	تلویزیون رنگی
تمام قلم	تماشاگر	تله اسکی
تمام کار	تماشاگه	تله پاتی
تمام کُش	تماشایی / تماشائی	تله تایپ
تمام کمال	تمام اتومات	تله تکس
تمام کننده	تمام اندام	تله تکست
تمام نشدنی	تمام باخته	تله تئاتر
تمام نگار	تمام براق	تله فاکس
تمام نگاری	تمام تنه	تله فتو
تمام نما	تمام خودکار	تله کابین
تمام وقت	تمام دانه	تله کنفرانس

تمام هیكل	تمنّایی / تمنّائی	تبا کو
تمامیت خواه	تمنّی	تبا کو سب
تمامیت خواهی	تمیز دوز	تبا کو ساز
تمایز بخشی	تمیز دوزی	تبا کو فروش
تمبر باز	تمیز کاری	تبا کو کش
تمبر دار	تن آسان	تُنیک
تمثال ساز	تن آسای (ی)	تُنیک زن
تمثال سازی	تن آسایی / تن آسائی	تُنیک نواز
تمثالگر	تناب داران ←	تنبل خان
تمدّن آفرینی	طناب داران	تنبل خانه
تمرکز دایی / تمرکز دائی	تنابه	تنبور / طنبور
تمرکز گرای / تمرکز گرائی	تنازع بقا	تنبور نواز / طنبور نواز
تمسخر آمیز	تُناژ	تنبوره / طنبوره
تمغا / طمغا	تناسب اندام	تنبوری / طنبوری
تملّق آمیز	تناقض آلود	تن بها
تملّق گو	تناقض گویی / تناقض گوئی	تن به تن
تملّق گویی / تملّق گوئی	تناوبگر	تن پرست
تمنّا	تناور	تن پرستی

تندگیر	تندخُلق	تن پرور
تندمزاج	تندخُلقى	تن پرورانه
تندمزاجی	تندخوانی	تن پروری
تندمزه	تندخو(ی)	تن پوش
تندنویس	تندخویی/تندخوئی	تَن تَن
تندنویسی	تندذهن	تَن تَنانی
تندوتیز	تندذهنی	تن جامه
تندیس	تندراسا	تن چسب
تنزیل خور	تندرست	تَنخواه
تنش زا	تندرستی	تَنخواه دار
تنش زدا	تندرفتار	تَنخواه گردان
تنش زدایی/تنش زدائی	تندرفتاری	تُنداب
تنش گیری	تندرو	تُندابِه
تَن شناس	تندروی	تندباد
تَن شناسی	تندزبان	تندپرواز
تَن شو(ی)	تندزبانی	تندپز
تنظیم موتور	تندفهم	تندتاز
تنعم زدگی	تندکار	تندتند

تنگ‌گاه	تنگاب	تنعم زده
تنگ معاش	تنگ اندیش	تنفر آمیز
تنگ نظر	تنگ بین	تنفر انگیز
تنگ نظرانه	تنگ بینی	تن فرسا(ی)
تنگ نظری	تنگ چشم	تنفر نامه
تنگ نفس	تنگ چشمی	تن فروش
تنگ نفسی	تنگ حوصلگی	تن فروشی
تنگ وتا	تنگ حوصله	تنگ آب
تنگ و تروش	تنگ خلق	تنگ آبی
تنگ وتونگ	تنگ خلقی	تنگ بیز
تن لرزه	تنگ خو	تنگ پوست
تن ماهی	تنگ دست - تنگ دست	تنگ حوصله
تن نما	تنگ دستی - تنگ دستی	تنگ دل
تنورخانه	تنگ دل - تنگ دل	تنگ روزی
تنوردان	تنگ دلی - تنگ دلی	تنگ مایگی
تنوره کش	تنگ دوزی	تنگ مایه
تنوره کشان	تنگ سال	تنگ مو(ی)
تنوع بخش	تنگستانی	تنگ آبی

توبه فرما (ی)	تو امان	تنوع بخشی
توبه کار	توانایی / توانائی	تنوع طلب
توبه نامه	توان بخش	تنوع طلبی
توبیخ نامه	توان بخشی	تنوع گرای / تنوع گرائی
توپ بازی	توان جو	تنوع گریز
توپ پرتاب کن	توان خواه	تنهایی / تنهائی
توپ توپ	توان زاد	تنه دار
توپ جمع کن	توان زیستی	تنه دوز
توپچی	توان سنج	تنیس باز
توپ خانه - توپخانه	توان سوز	تنیس روی میز
توپ دار	توان فرسا	تو آب روی
توپر	توانگر	تواشیخ خوان
توپ رس	توانمند	تواشیخ خوانی
توپ رسانی	توانمند سازی	تواضع کنان
توپ ریزی	توانمندی	توافق نامه - توافقنامه
توپ زن	توبره کش	توالت فرنگی
توپ ساز	توبیخچه ای / توبیخچه ای	توالش / طولش
توپ گیر	توبه شکن	توأم

توپ‌گیری	تودرتو	توری‌باف
توپ‌وتَشَر	تودل‌برو	توری‌بافی
توت‌پزان	تودلی	توری‌ساز
توتزار/توت‌زار	تودماغی	توری‌سازی
توتستان	تودوزی	توری‌شکل
توت‌فرنگی	تودهنی	توزرد
توتون‌فروش	تودیع‌کنان	توزیع‌پذیر
توتون‌فروشی	تورات	توزیع‌پذیری
توجّه‌انگیز	توراهی	توزیع‌کننده
توجیه‌بردار	تورباف	توسرخ
توجیه‌پذیر	توربافی	توسری
توجیه‌گر/توجیه‌گر	توردار	توسری‌خور
توجیه‌نامچه	توردوزی	توسری‌خوردگی
توچال	تورفتگی	توسری‌خورده
توچتری	تورفته	توسری‌خوری
توخالی	تورمانند	توسری‌زن
توخشتی	تورم‌زا	توس/طوس
تودار	تورم‌زایی/تورم‌زدائی	توسعه‌طلب

توسعه طلبی	توفال کاری	توله سگ
توسعه نیافتگی	توفال کوب	تولیدکننده
توسعه نیافته	توفال کوبی	تولید مثل
توسه یافتگی	توفان خیز / طوفان خیز	تولّی (= کاری برای
توسینه ای	توفان زا / طوفان زا	عهده گرفتن)
توش و توان	توفان زده / طوفان زده	تون به تون
توشویی / توشوئی	توفان / طوفان	تون تاب
توشه بر	توقف سنج	تون تابی
توصندوقی	توقفگاه	توهم زا
توصیف پذیر	توقف مطلقاً ممنوع	توهین آمیز
توصیف گرا	توقف ممنوع	توهین نامه
توصیف ناپذیر	توقیفگاه	ته آواز
توضیح نامه	توکار	ته استکان
توطئه	توکلّت علی الله	ته استکانی
توطئه چین	توگوشی	ته انباری
توطئه چینی	تولّا (= دوستی)	ته بزک
توطئه گر	تولب	ته بساط
توطئه گری	تولک	ته بلیت

ته بند	ته دوخت	ته گیره
ته بندی	ته دوزی	ته گیلان
ته بُنه دار	تهدید آمیز	ته لهجه
ته پُر	ته دیگ	تهماسب / طهماسب
ته پیاله	تهران	ته مانده
ته تراز	تهرانی	ته مایه
ته تغاری	ته رنگ	تهمت آمیز
ته تو	ته ریش	تهمت زده
ته توپ (پارچه)	ته زن	ته مزه
ته جرعه	ته ستون	تهمورث / طهمورث
ته جوش	ته سفره	ته نشست
ته چسب	ته سفره خور	ته نشسته
ته چک	ته سوخته	ته نشین
ته چهره	ته سیگار	ته نشینی
ته چین	ته صدا	ته نقش
ته خانه	ته کاسه	تهنیت کنان
ته خورده	ته کیسه	تهنیتگر / تهنیتگر
ته دار	ته گرد	تهنیتگو (ی)

تیرکوب	تیپ سازی	تهنیت‌گویی / تهنیت‌گوئی
تیر و تخته	تیپ شناسی	ته و تو
تیر وئید	تی تیش مامانی	تهوَر آمیز
تیره بخت	تیر آهن	تهوع آور
تیره بختی	تیراژ آچار	تهویه مطبوع
تیره دل	تیراژ آچاره	تهی دست - تهیدست
تیره دلان	تیرانداز	تهی دستی - تهیدستی
تیره رنگ	تیراندازی	تهی دل
تیره روز	تیربار	تهی کیسه
تیره روزی	تیرباران	تهیگاه
تیره و تار	تیرپوش	تهی مایه
تیری در تاریکی	تیرچه	تهی مغز
تیزاب	تیرچه بلوک	تهیه کننده
تیزاب سلطانی	تیر خلاص	تئاتر
تیزاب کشی	تیر خورده	تیار / طیار
تیزبازی	تیررس	تی بگ
تیزبال	تیرکشیده	تیپا
تیزبین	تیرکمان	تیپاخورده

تیغ تراش	تیزگام	تیزبینی
تیغ تیزکن	تیزگوش	تیزپا(ی)
تیغچه	تیزنظر	تیزپایی/تیزپائی
تیغ دار	تیزنظری	تیزپر
تیغ دمان	تیزنگر	تیزپرواز
تیغ رانی	تیزوئز	تیزپی
تیغزار/تیغزار	تیزهوش	تیزتک
تیغ زن	تیزهوشی	تیزچشم
تیغ زنی	تیسفون	تیزچنگ
تیغستان	تیشه بری	تیزچنگال
تیغ کش	تیشه دار	تیزچنگی
تیغ گیر	تیشه روبه خود	تیزخو
تیغه ارّه	تیشه کاری	تیزخویی/تیزخوئی
تیغه چینی	تیشه کاری شده	تیزندان
تیغه خنجری	تیغ باز	تیزدو
تیغه فرز	تیغ بازی	تیزرو
تیفوئید	تیغ بردار	تیزفهم
تیک تاک	تیغ بند	تیزفهمی

تیول داری	تیک تیک
تیول نامچه	تیکه گیری
	تيله انگشتی
	تيله بازی
	تیمار داری
	تیمارستان
	تیمارکش
	تیمچه
	تیمسار
	تئودور
	تئودولیت
	تئوری
	تئوری باف
	تئوری دان
	تئوریزه
	تئورسین
	تئوریک
	تیول دار

ث

ثابت شده	ثبات‌گرایی / ثبات‌گرایی	ثمربخش
ثابت عقیده	ثبِتِ احوال	ثمربخشی
ثابت قدم	ثبِتِ اسناد	شناخوان
ثابت رأی	ثبت شده	شناخوانی
ثارالله	ثبِتِ نام	شناگو(ی)
ثامن‌الائمه	ثروت اندوز	ثواب‌اندوز
ثامین‌الحُجَج	ثروت‌اندوزی	ثواب‌جو(ی)
ثانیه شمار	ثروت‌مند	ثوابکار
ثانیه شماری	ثروت‌مندی	
ثبات‌گرا	ثقة الاسلام	

ج

جاغورابی	جابه جایی / جابه جائی	جاآشغالی
جاجیم باف	جاپا	جااستکانی
جاجیم بافی	جاپایی / جاپائی	جاافتادگی
جاچراغی	جاپودی	جاافتاده
جاحوله ای	جاتخم مرغی	جانداز
جاخالی	جائترگن	جابخاری
جاخالی با	جائتکمه ای ←	جابطری
جاخوردگی	جادکمه ای	جابلسا
جاخورده	جائتکمه ← جادکمه	جابه جا
جادار	جائنگگن	جابه جاپذیری
جاداری	جاجو	جابه جاشدگی
جادستمالی	جاجواهری	جابه جاشده

جاصابونی	جاروکشی	جادگمه‌ای / جادگمه‌ای
جاظرفی	جاروپارو	جادگمه / جادگمه
جاقلمی	جاروجنجال	جادوجنبیل
جاکاغذی	جارودستی	جادوشده
جاکبریتی	جاروزنامه‌ای	جادوگر
جاکتابی	جاروشارژی	جادوگرانه
جاکفشی	جاروعلفی	جادوگری
جاکلیدی	جاروکش	جادویی / جادوئی
جاگیر	جاروکشی	جاده‌بری
جاگیری	جازغالی	جاده‌سازی
جالباسی	جاسازی	جاده‌صاف‌کن
جالب‌توجه	جاسنگین	جاذبه‌انگیز
جالیزبان	جاسنگینی	جارچی
جالیزکاری	جاسوزنی	جارچی‌باشی
جاماندگی	جاسوس‌بازی	جارختی
جامانده	جاسوئیچی / جاسویچی	جاروبرقی
جام‌باز	جاسیگاری	جاروب‌کش ← جاروکش
جام‌جم	جاشمعی	جاروب‌کشی ←

جام خانه	جامعه گسلی	جانب دارانه
جامدادی	جامه دار	جانب داری
جام زن	جامه داری	جان برکف
جامسواکی	جامه دان	جان به سر
جامع الاطراف	جامه دران	جان به کف
جامع الشرايط	جامهر	جان بین
جامع العلوم	جامیز	جان پاس
جامع و مانع	جامیزی	جان پرور
جامعه پذیر	جامیوه ای	جان پناه
جامعه پذیری	جان آفرین	جان جانی
جامعه داری	جان افزا(ی)	جان خانی
جامعه ستیز	جان افشان	جان خراش
جامعه ستیزی	جانانی	جان خواه
جامعه شناختی	جانباز	جاندار
جامعه شناس	جانبازی	جان دارو
جامعه شناسانه	جان بخش	جان دانه
جامعه شناسی	جان بخشی	جان دریک قالب
جامعه گرا	جانب دار	جان دوست

جانماز آب‌کش	جان عزیز	جان دوستی
جانمازی	جان فرسا(ی)	جان‌ده
جان‌مایه	جان‌فزا(ی)	جان‌دهی
جانمایی/جانمائی	جان‌فزایی/جان‌فزائی	جان‌رُبا
جانمی جان	جان‌فشان	جان‌رُبایی/جان‌رُبائی
جان‌نثار	جان‌فشانی	جان‌سپار
جان‌نثاری	جان‌گاه - جانکاه	جان‌سپاری
جان‌نواز	جان‌کاهی - جانکاهی	جان‌ستان
جان‌نوازی	جان‌کن	جان‌ستانی
جان‌ودل	جان‌گداز	جان‌سخت
جانور	جان‌گرا	جان‌سختانه
جانورخو	جان‌گران	جان‌سختی
جانورشناس	جان‌گرانی	جان‌سوز
جانورشناسی	جان‌گرایی/جان‌گرائی	جان‌سیر
جان‌یافته	جان‌گزا(ی)	جان‌شناس
جانی‌خانی	جان‌گسل	جان‌شین‌ساز
جاودان‌ساز	جان‌گیر	جان‌شین‌سازی
جاه‌طلب	جان‌ماز	جان‌شین‌ناپذیر

جاه طلبی	جبران پذیر	جدانشدنی
جاهل پسند	جبران ناپذیر	جداندرجد
جاهیزمی	جبرائیل / جبرئیل	جدانشدنی
جایخی	جبرگرایبی / جبرگرائی	جدایی انداز / جدائی انداز
جائرانه / جایرانه	جبر و اختیار	جدایی اندازی /
جائر / جایر	جبریگری	جدائی سازی
جائری / جایری	جَبّه خانه	جدایی پذیر / جدائی پذیر
جایزالتصرف	جَبّه دار	جدایی / جدائی
جایز الخطا	جَبّه دارباشی	جدایی خواه /
جایز، جائز	جبهه بندی	جدائی خواه
جایزه	جبهه گیری	جدایی خواهی /
جایزه بگیر	جداجدا	جدائی خواهی
جایگاه	جداسازنده	جدایی طلب /
جایگزین، جایگزین	جداسازی	جدائی طلب
جایگزینی، جایگزینی	جداشدنی	جدایی طلبی /
جای گشت / جاگشت	جداگستگی	جدائی طلبی
جایگه	جداگشته	جدایی ناپذیر /
جای گیر / جاگیر	جداگُلبرگ	جدائی ناپذیر

جرم‌دار	جراحت رسیده	جدّ و آباد
جرم‌زدا	جراید، جرائد	جدّ و جهد
جرم‌زدایی / جرم‌زدائی	جرائم، جرایم	جدول‌بند
جرم‌شناس	جرّزه‌دار	جدول‌بندی
جرم‌شناسی	جرت قوز / چرت قوز	جدول‌سازی
جرم‌گرفته	جرح و تعدیل	جدول‌ضرب
جرم‌گیر	جرخوردگی	جدول‌کش
جرم‌گیری	جرخورده	جدول‌کشی
جرّ و بحث	جرزبندی	جدول‌گذاری
جر و واجر	جرزکوب	جدید الاحداث
جریان سنج	جرزکوبی	جدید التّاسیس
جرئت	جرزن	جدّی‌گو
جرّحه‌دار	جرزنی	جذام‌خانه
جریمه‌دار	جرق جرق	جذب‌شده
جزاک‌الله	جرم‌اندیش	جذرگشایی / جذرگشائی
جزایر	جرم‌بخش	جذرگیری
جزایی / جزائی	جرم‌پوش	جراثقال
جز جز	جرم‌دار	جراحت دیده

جشن نامه	جزئیات	جزّ جگرزده
جشنواره	جزئی فروش	جزّ جگرگرفته
جشن و سرور	جزئی فروشی	جزرومد
جعبه آچار	جزئی نگر	جزع کنان
جعبه آینه	جزئی نگری	جزع (و) فزع
جعبه ابزار	جزئیّه	جزغاله
جعبه پرگار	جسارت آمیز	جزم اندیش
جعبه تقسیم	جستار	جزم اندیشی
جعبه داشبورد	جست و جوگرانه /	جزّ و جز
جعبه دنده	جستجوگرانه	جزّ و وز
جعبه رنگ	جست و جوگر / جستجوگر	جزوه چی
جعبه فرمان	جست و جوگری /	جزوه کش
جعبه فیوز	جستجوگری	جزیره نشین
جعبه قرقره	جست و جو (ی) /	جزء
جعبه کنتور	جستجو (ی)	جزء به جزء
جعبه آچار	جست و خیز	جزء لاینفک
جعبه آینه	جست و خیزکنان	جزء نگری
جعبه ابزار	جسته (و) گریخته	جزئی

جُفتک زن	جفت بند	جعبه پرگار
جُفتک زنی	جفت بندی	جعبه فرمان
جفت گیری	جفت پا	جعد دار
جفت نیرو	جفت پایه	جعفری مذهب
جفت و جور	جفت جفت	جغ جغ
جفت یابی	جفت جویی / جفت جوئی	جغجغه / جقجقه
جَفنگ باف	جفت چرخ	جغرافیایی / جغرافیائی
جَفنگ بافی	جفت خواهی	جغرافی دان
جَفنگ گویی / جَفنگ گوئی	جفت دار	جغرافی نویس
جقجقه / جغجغه	جفت داران	جَغْرَبُغْر / جَغورَبَغور
جَقَّه / جَعَّه	جفت ساز	جَغْرَبُغْر / جَغورَبَغوری
جَک و جانور	جفت سران	جِغَل و پِغَل
جگر پاره	جفت طلب	جِغله پِغله
جگر خراش	جُفتک انداز	جَعَّه / جَقَّه
جگر خوار	جُفتک اندازی	جفا پیشه
جگر خواری	جُفتک پَران	جفا کار
جگر خون	جُفتک پَرانی	جفا کاری
جگر دار	جُفتک چارکش	جفت بردار

جلوبندی کار	جَل جَلاه	جگرداری
جلوبندی کاری	جلد دار	جگر سفید
جُل ویلاس	جلد ساز	جگر سوخته
جلوپنجره	جلد سازی	جگر سوز
جُل و پوست	جلد سخت	جگر سیاه
جلوخان	جُل دیزی	جگر گوشه
جلودار	جلز و ولز	جلادهی
جلوداری	جلغوزه	جلاکاری
جلوداشبورد	جلف بازی	جلالت مآب
جُل وَرَغ	جُل قاب	جل الخالق
جلوگرد	جُلُمبِر / جُلُنبر	جلب اطمینان
جلوگیر	جلوباز	جلب اعتماد
جلوگیری	جلوبرنده	جلب توجه
جلوه فروش	جلوبسته	جلبک شناس
جلوه کنان	جُل و بُنجل	جلبک شناسی
جلوه گاه	جلوبندی	جلبک کُش
جلوه گر	جلوبندی ساز	جُل بند
جلوه های ویژه	جلوبندی سازی	جُل بندی

جناغ	جمعیت شناسی	جلویی / جلوئی
جناغ شکن	جمعیت نگاری	جلیل القدر
جنایت آلود	جمله بندی	جمادی الآخر
جنایت آمیز	جمله پرداز	جمادی الاول
جنایت پیشه	جمله پردازی	جمادی الثانی
جنایت کار	جمله سازی	جمال باز
جنایت کارانه	جمله نما	جمال پرست
جنایتگر	جمله وارہ	جمال پرستی
جنایی / جنائی	جمهوری خواه	جمال شناس
جنایی نویس /	جمهوری خواهی	جمال شناسی
جنائی نویس	جمهوری طلب	جمع آوری
جنبش پذیر	جمهوری طلبی	جمع آوری شده
جنبش یاب	جمع جهات	جمع الجمع
جُنُب و جوش	جناب عالی - جناب عالی	جمع بندی
جَنَّت مکان	جناح بندی	جمع شو
جنتیانا / جنطیانا	جنازه برداری	جمع و جور
جنگال آفرین	جنازه کش	جمعه بازار
جنگال آفرینی	جنازه کشی	جمعه شب

جنگ نامه	جنگ دیده	جنگال برانگیز
جنگ ندیده	جن گرفته	جن زنا
جنگ وگریز	جنگ زده	جن زده
جن گیر	جنگ ساز	جنس یاب
جن گیری	جنگ طلب	جنطیانا ← جتینانا
جنون آمیز	جنگ طلبانه	جنگ آزما(ی)
جنون آور	جنگ طلبی	جنگ آزمایی / جنگ آزمائی
جَنَّة المأوی	جنگ کنان	جنگ آزموده
جنین شناس	جنگ گاه	جنگ افروز
جنین شناسی	جنگلبان	جنگ افروزی
جواب ده	جنگلبانی	جنگ افزار
جواب گو - جوابگو	جنگل بُری	جنگ افزارسازی
جواب گویی -	جنگل دار	جنگاور
جواب گویی /	جنگل داری	جنگاوری
جواب گوئی	جنگل شناس	جنگجو
- جواب گوئی	جنگل شناسی	جنگجویانه
جوال دوز - جوالدوز	جنگل کاری	جنگجویی / جنگجوئی
جوان بخت	جنگل نشین	جنگ خواهی

جوان پسند	جواهر ساز	جوجه ماشینی
جوان سازی	جواهر سازی	جودان
جوان سال	جواهر شناس	جودانه
جوان سَری	جواهر شناسی	جودوکار
جوان سیما	جواهر فروش	جوراب باف
جوان کُشی	جواهر فروشی	جوراب بافی
جوانمرد	جواهر نشان	جوراب شلواری
جوانمردانه	جواهر نگار	جوراب فروش
جوانمرد پیشگی	جوایز، جوائز	جوربالان
جوانمرد پیشه	جوجه تیغی	جوربه جور
جوانمردی	جوجه چینی	جورچین
جوان مرگ	جوجه خروس	جورکش
جوان مرگ شده	جوجه سرخ گن	جورواجور
جوان مرگی	جوجه سوخاری	جوریاخته
جوانه زن	جوجه فُکلی	(زیست: گیاهی)
جواهر آسا	جوجه کباب	جوز غند/جوزقند
جواهر آلات	جوجه کشی	جَوساز
جواهر تراش	جوجه گردان	جَوسازی

جَوسنج	جوهرافشان	جهان بین
جوش سنگ	جوهر دار	جهان بینی
جوش شیرین	جوهر فروش	جهان پسند
جوشکار/جوش کار	جوهرگین	جهان پناه
جوشکاری/جوش کاری	جوهر لیمو	جهان پهلوان
جوش کوره	جوهر نمک	جهان پهلوانی
جَوشناسی	جویایی/جویائی	جهان پیما
جوش و جَلا	جویبار	جهان تاب
جوش و خروش	جویده جویده	جهان جو(ی)
جوفروش	جهادگر	جهان خوار
جوکوب	جهادگونه	جهان دار
جوگندمی	جهاز بران	جهان داری
جولانگاه	جهازگیری	جهان دیده
جولانگه	جهان آرا(ی)	جهان سوز
جولق	جهان آفرین	جهان سوّمی
جون جونی	جهانبان	جهان شمول
جونم مرگ	جهانبانی	(زبان شناسی)
جونم مرگ شده	جهان بخش	جهان شناختی

جهان شناس	جهان وطن	جیب‌کن
جهان شناسی	جهان وطنی	جیب‌کنی
جهان طلب	جهانی سازی	جیب‌نما
جهان فروز	جهت بخش	جیر جیر
جهان‌گرایی / جهان‌گرایی	جهت بخشی	جیر و ویر
جهان‌گرد، جهان‌گرد	جهت دار	جیره‌بگیر
جهان‌گردی،	جهت دهی	جیره‌بندی
جهان‌گردی	جهت‌گیری	جیره‌خوار
جهان‌گشا(ی)	جهت‌نما	جیره‌خواری
جهان‌گشایی / جهان‌گشائی	جهت‌یابی	جیره‌خور
جهان‌گشته	جهل ستیز	جیره‌مواجب
جهان‌گیر	جهنم‌دره	جیغ جیغو
جهان‌گیری	جهودبازی	جیغ‌وداد
جهان‌مطاع	جیب‌بر	جیغ‌وویغ
جهان‌نگر	جیب‌بری	جیک جیک
جهان‌نگری	جیب‌دار	جیک‌وئیک
جهان‌نما	جیب‌زن	جیک‌وییک
جهان‌نورد	جیب‌زنی	جیم‌فنگ

چ

چادریوش	چاپزن	چابک اندیش
چادرچاقچور	چاپ سنگی	چابک اندیشی
چادرچاقچوری	چاپگر	چابک خیالی
چادردوز	چاتمه فنگ	چابک دست
چادردوزی	چاچول بازی	چابک دستی
چادرزن	چاچول سازی	چابک سوار
چادرشب	چاچول سازی	چابک سواری
چادرنشین	چاخان	چابک قدم
چادرنشینی	چاخان باز	چاپچی
چادرنماز	چاخان بازی	چاپخانه، چاپ خانه
چادرنمازی	چاخو	چاپخانه دار،
چارآینه ← چهارآینه	چادربه سر	چاپخانه دار

چارآئینه، چارآئینه ←	چارپادار ← چهارپادار	چارترک ← چهارترک
چهارآئینه	چارپاداری ←	چارترکیب ←
چارآئینه دار،	چهارپاداری	چهارترکیب
چارآئینه دار ←	چارپا(ی) ← چهارپا(ی)	چارتکبیر ← چهارتکبیر
چهارآئینه دار	چارپایان ← چهارپایان	چارچراغه ←
چارابرو ← چهارابرو	چارپایه ← چهارپایه	چهارچراغه
چاراخلاط ←	چارپایی/چارپائی ←	چارچرخه ←
چهاراخلاط	چهارپایی	چهارچرخه
چارارکان ← چهارارکان	چارپیر ← چهارپیر	چارچشم ← چهارچشم
چاراصل ← چهاراصل	چارپیری ← چهارپیری	چارچشمی ←
چارباغ ← چهارباغ	چارپهلو ← چهارپهلو	چهارچشمی
چاربخشی ←	چارتا ← چهارتا	چارچنگالی ←
چهاربخشی	چارتار ← چهارتار	چهارچنگالی
چاربیر ← چهاربیر	چارتاره ← چهارتاره	چارچنگولی ←
چاربُعدی ← چهاربُعدی	چارتاره زن ←	چهارچنگولی
چاربند ← چهاربند	چهارتاره زن	چارچنگی ← چهارچنگی
چاربندی ← چهاربندی	چارتخم ← چهارتخم	چارچوب ← چهارچوب
چاربیخ ← چهاربیخ	چارتخمه ← چهارتخمه	چارچوبه ← چهارچوبه

چارخانه ← چهارخانه	چارزانو ← چهارزانو	چارضلعی ← چهارضلعی
چارخشت ← چهارخشت	چارستون ← چهارستون	چارطاقی ← چهارطاقی
چارخلیفه ← چهارخلیفه	چارسوق ← چهارسوق	چارطاق ← چهارطاق
چارخواهر ← چهارخواهر	چارسو(ی) ← چهارسو(ی)	چارعنصر ← چهارعنصر
چاردانگ ← چهاردانگ	چارشاخ ← چهارشاخ	چارفصل ← چهارفصل
چاردرد ← چهاردرد	چارشاخ‌گاردان ←	چارفصلی ← چهارفصلی
چاردری ← چهاردری	چهارشاخ‌گاردان	چارق
چاردست‌وپا ←	چارشاخه ← چهارشاخه	چارقاج ← چهارقاج
چهاردست‌وپا	چارشانه ← چهارشانه	چارقدوز
چاردستی ← چهاردستی	چارشنبه ← چهارشنبه	چارقدوزی
چارده ← چهارده	چارشنبه‌بازار ←	چارقل ← چهارقل
چارده‌روایت ←	چهارشنبه‌بازار	چارکتاب ← چهارکتاب
چهارده‌روایت	چارشنبه‌سوری ←	چارگانه ← چهارگانه
چارده‌معصوم ←	چهارشنبه‌سوری	چارگاه ← چهارگاه
چهارده‌معصوم	چارشنبه‌شب ←	چارگوش ← چهارگوش
چاردهمین ← چهاردهمین	چهارشنبه‌شب	چارگوشه ← چهارگوشه
چاردیواری ← چهاردیواری	چارضرب ← چهارضرب	چارگوهر ← چهارگوهر
چارراه ← چهارراه	چارضربی ← چهارضربی	چارلاچنگ ← چهارلاچنگ

چارلولکش ← چهارلولکش	چاره ساز	چاق و چله
چارمغز ← چهارمغز	چاره گر	چاقوساز
چارمغز ← چهارمغز	چاره سازی	چاقودان
چارمغز ← چهارمغز	چاره گری	چاقوسازی
چارمغز ← چهارمغز	چاره ناپذیر	چاقوکاری
چارنعل ← چهارنعل	چاریک ← چهاریک	چاقوکش
چاروادار ← چهاروادار	چاشت بند	چاقوکشی
چاروادارگش ←	چاشت بندی	چاقوکه
چهاروادارگش	چاشنی دار	چاک برگ
چارواداری ← چهارواداری	چاشنی سازی	چاک بست
چاروجهی ← چهاروجهی	چاشنی گیر	چاک چاک
چاره اندیش	چاشنی گیری	چاک دار
چاره اندیشی	چاقالو	چاکرپرور
چاره بردار	چاق دماغ	چاکرپروری
چاره پذیر	چاق سلامتی	چاکرپیشه
چاره پذیری	چاق نفس	چاکرزادگی
چاره جو(ی)	چاقوتیزکن	چاکرزاده
چاره جویی / چاره جوئی	چاقوتیزکنی	چاکرنواز

چاهخو	چامه سرا(ی)	چاکرنوازی
چاه گن	چانه بازاری	چاکنای
چاه گنی	چانه بزن	چاکنایی / چاکنائی
چاه گرفتگی	چانه بند	چالاب
چایچی	چانه زنی	چالچی باشی
چای خانه - چایخانه	چانه گیر	چال حوض
چای خشک گن	چانه گیری	چالش انگیز
چای خشک گنی	چانه لق	چالشگر
چای خوری - چایخوری	چانه لقی	چالشگری
چای دارچین	چاودار	چاله پاشیر
چای دارچین فروش	چاوانامه	چاله حوض
چای دارچینی	چاووش / چاوش	چاله حوض بازی
چایدان	چاووش خوان /	چاله سرویس
چای صاف گن	چاوش خوان	چاله سیلابی
چای فروش	چاووش خوانی /	چاله کرسی
چای کار	چاوش خوانی	چاله میدان
چای کاری	چاه بست	چاله میدانی
چایمان	چاه جو(ی)	چاله(و) چوله

چترساز	چپ راست	چایی / چائی
چترسازی	چپ رو	چایی خوری / چائی خوری
چدن	چپ روی	چاییدن / چائیدن
چدن ریزی	چپق کش	چپ انداز
چدن کار	چپق کشی	چپ اندر قیچی
چدن کاری	چپ کوک	چپ اولچی
چرا (= آری)	چپ گرا	چپ اولگر
چرا (= برای چه؟)	چپ گرای / چپ گرائی	چپ اولگرانه
چراجویی / چرا جوئی	چپ گرد	چپ اولگری
چراغ افروز	چپ گوش	چپ بال
چراغ الکلی	چپ مضراب	چپ بُر
چراغ الله	چپ نما	چپ پا
چراغ باران	چپ نمایی / چپ نمائی	چپ چپ
چراغ بازی	چپ نویس	چپ چشم
چراغ برق	چپوچی	چپ چشمی
چراغ برق	چتر باز	چپ چین
چراغ بندی	چتر بازی	چپ دست
چراغ پایی	چتر دار	چپ دستی

چرب دست	چراغ قرمز	چراغ پایه
چرب دستی	چراغ قوه	چراغ ترمز
چرب زبان	چراغ کش	چراغ ترمز
چرب زبانی	چراغ کشان	چراغ توری
چرب کشی	چراغ کشی	چراغ توری
چرب و چیلی	چراغ کوره‌ای	چراغ خطر
چرب ونرم	چراغ گاز	چراغ خطر
چربی دار	چراغ گردان	چراغ خواب
چربی سوز	چراغ مطالعه	چراغ خواب
چربی گیر	چراغ موشی	چراغ دار
چربی گیری	چراغ نفتی	چراغ دستی
چُرت	چراغ نفتی	چراغ راهنما
چُرت آلودگی	چراغ وار	چراغ زنبوری
چُرت زنان	چراگاه	چراغ ساز
چرت قوز ← جرت قوز	چرایبی / چرائی	چراغ سازی
چُرتکه اندازی	چرب آخور	چراغ سبز
چرت و پرت	چرب آخوری	چراغ سبز
چرخاب	چرب بُر	چراغ سنگ

چرخ بال	چرخش نما	چرک دار
چرخ بری (شهری)	چرخ فلک	چرک زا
چرخ تسمه	چرخ کار	چرک زایی / چرک زائی
چرخ تیزکن	چرخ کاری	چرک گیری
چرخچی	چرخ کرده	چرک مُرد
چرخ خیاطی	چرخک زن	چرک مُرده
چرخ دار	چرخ کیش	چرک نویس
چرخ دستی	چرخ گوشت	چرم پاره
چرخ دنده	چرخ لنگر	چرم دوز
چرخ دوزی	چرخ وار	چرم دوزی
چرخ ریسک	چرخ و فلک	چرم ساز
چرخ ریزی	چرخه دار	چرم سازی
چرخ زن	چَرِقِ چَرِقِ	چرم فروش
چرخ زنان	چرک آلود	چرم فروشی
چرخ ساز	چرکاب	چرم مانند
چرخ سوار	چرکابه	چرند باف
چرخ سواری	چرک تاب	چرند بافی
چرخش سنج	چرک خشک کُن	چرندگو

چشم باز	چُس دماغ	چرند و پرند
چشم بستگی	چُس فیل	چرنده و پرنده
چشم بسته	چُس مِثقال	چروک خوردگی
چشم بلبلی	چُس محلّی	چروک خورده
چشم بند	چُس مگسی	چروک دار
چشم بندک	چُس نَفَس	چریک بازی
چشم بندی	چُس نَفَسی	چُس افاده
چشم به در	چشته خوار	چسان
چشم به راه	چشته خور	چسان فسان
چشم به راهی	چشته خوری	چسب خور
چشم به زیر	چشم آویز	چسب دار
چشم پاک	چشم آهوئی /	چسب دوقلو
چشم پاک کُن	چشم آهوئی	چسب زا
چشم پاکی	چشم افکن	چسب زخم
چشم پزشکی	چشم انتظار	چسب سازی
چشم پزشکی	چشم انتظاری	چسبناک
چشم پوشی	چشم انداز	چُس خور
چشم ترس	چشم بادامی	چُس خوری

چشم‌ترکیده	چشم‌زن	چشم‌کُشی
چشم‌تنگ	چشم‌زهره	چشم‌گاوی
چشم‌تنگی	چشم‌سبز	چشم‌گاه/چشم‌گاه
چشم‌چپ	چشم‌سرخ	چشم‌گر به
چشم‌چران	چشم‌سفید	چشم‌گر سنه
چشم‌چرانی	چشم‌سفیدی	چشم‌گیر
چشم‌خانه	چشم‌سیاه	چشم‌لوج
چشم‌خوانی	چشم‌سیر	چشم‌مانند
چشم‌خورده	چشم‌شور	چشم‌نواز
چشم‌داشت	چشم‌شو(ی)	چشم‌وچار
چشم‌درد	چشم‌شویی/چشم‌شوئی	چشم‌وچراغ
چشم‌دریده	چشم‌شیشه‌ای	چشم‌ودل‌پاک
چشم‌رس	چشم‌غُرّه	چشم‌ودل‌سیر
چشم‌رسیده	چشم‌فریب	چشم‌ودل‌سیری
چشم‌روشنی	چشمک‌پران	چشم‌ودل‌گر‌سنگی
چشم‌زاغ	چشمک‌پیرانی	چشم‌ودل‌گر‌سنه
چشم‌زخم	چشمک‌زن	چشم‌وگوش‌باز
چشم‌زد	چشمک‌زنان	چشم‌وگوش‌بستگی

چکش خوار	چفته بندی	چشم و گوش بسته
چکش خواری	چقال بقال	چشم وهم چشمی -
چکش خور	چقاله بادام ← چقاله بادام	چشم وهم چشمی
چکش خورده	چقاله ← چقاله	چشمه دوزی
چکش کاری	چق چق	چشمه زار
چکش کشی	چقدر	چشمه سار
چکش ماهی	چقر ← چقر	چشمه آبگرم
چکش میخ کش	چقرمگی ← چقرمگی	چطور
چکش یخ	چکامه سرا(ی)	چطوری
چک کارت	چک بانک	چقاله بادام /
چک کشی	چک پول	چقاله بادام
چک لیست	چک چک	چقاله / چقاله
چکمه پوش	چکش بادی	چقر / چقر
چکمه دوز	چکش بردار	چقرمگی / چقرمگی
چک و چانه	چکش برق	چغندر قند
چک و چوک	چکش پذیر	چغندر کار
چکیده نویسی	چکش پذیری	چغندر کاری
چگالی سنج	چکش پرانی	چفت و بست

چلو خورشت	چل چلی	چگونگی
چلو خورشی	چلستون ← چهل ستون	چگونه
چلو شیشلیک	چل طوطی ←	چلاق
چلو صاف کُن	چهل طوطی	چلاق شده
چلو صافی	چلغوز	چل بازی
چلو فروش	چلغوزکار	چل بسم الله ←
چلو کباب	چلغوزی	چهل بسم الله
چلو کبابی	چلفتیگری / چلفتی گری	چلپ چلپ
چلو کره	چل کلید ← چهل کلید	چل پله ← چهل پله
چلو گوشت	چل گُل ← چهل گُل	چلپ (و) چلوپ
چلو مرغ	چل گیس ← چهل گیس	چل تاج
چلویی / چلوئی	چل مرد	چل تکه ← چهل تکه
چله بُر	چلواریاف	چل توپ
چله بُران	چلواریافی	چلتوک ← شلتوک
چله بُری	چلوپز	چلتوکزار / چلتوکزار ←
چله بندی	چلوپزخانه	شلتوکزار
چله پیچ	چلوپزی	چلچراغ
چله پیچی	چلو خورش	چلچلک

چندان‌تخابی	چمن‌بُر	چله‌خانه ← چهله‌خانه
چندان‌حصاری	چمن‌پوش	چله‌دار ← چهله‌دار
چندان‌که	چمن‌درقیچی	چله‌داری ← چهله‌داری
چندبَر	چمنزار/چمن‌زار	چله‌کش
چندبرابر	چمن‌زن	چله‌کشی
چندبرگه	چمن‌زنی	چله‌گیر
چندبُعدی	چمن‌کاری	چله‌نشین
چندپایان	چَم‌وخم	چله‌نشینی
چندپهلوی	چنارانداز	چلیپا‌پرست
چندپیچ	چنارستان	چلیپا‌پرستی
چندپیشگی	چنان‌چون - چنانچون	چلیپا‌خانه
چندپیشه	چنانچه	چلیپائیان
چندجانبه	چنان‌که	چماق‌دار
چندجمله‌ای	چنان‌وچنین	چماق‌زن
چندحزبی	چنبر‌خورده	چماق‌لو
چندحواسی	چنبره	چم‌چاره
چندخدایی/چندخدائی	چندآوا	چمن‌آرا(ی)
چنددستیگی	چندآوایی/چندآوائی	چمن‌افروز

چند ماهه	چند صدایی / چند صدائی	چندرسانه ای
چند مایگی	چند ضلعی	چندرغاز / چندرقاز ←
چند مرده	چند طبقه	شندرغاز
چند معنا، چند معنی	چند فرهنگی	چندر قمی
چند معنایی / چند معنائی	چند قسمتی	چندروزه
چند ملیتی	چند قطبی	چندره / شندره
چند منظوره	چند قندی	چندزبانگی
چند موتور	چند کاره	چندزبان
چند نرخی	چندگانگی	چندزبانی
چند نفره	چندگانه	چندزنی
چند وجهی	چندگانه گرا	چند ساله
چند و چون	چندگانه گرای /	چند سیلابی
چند و چونی	چندگانه گرائی	چندش آور
چند هجایی / چند هجائی	چند گزینه ای	چندش انگیز
چند همسری	چند گوشه	چند شغلگی
چنگال تیز	چند گونه	چند شغله
چنگال دار	چند لا	چند شکلی
چنگ پشت	چند لایه	چند شناک / چندش ناک

چوب داری	چوب پا	چنگ چنگ
چوب دانه	چوب پاره	چنگ زن
چوب دست	چوب پر	چنگ ساز
چوب دستی	چوب پرده	چنگ سرا(ی)
چوب رخت	چوب پنبه	چنگ مالی
چوب رختی	چوب پنبه ای	چنگ نواز
چوب زن	چوب پنبه بازکن	چنگه چنگه
چوب ساب	چوب پنبه دار	چنین و چنان
چوب ساز	چوب پنبه کش	چوب اسکی
چوب سازی	چوب پوش	چوب الف ← چوق الف
چوب سیگار	چوب تراش	چوب انداز
چوب سیگاری	چوب جارو	چوب باز
چوب شکاف	چوب چپق	چوب بُر
چوب شکن	چوب چینی	چوب بُری
چوب شناس	چوب خشک کن	چوب بست
چوب شور	چوب خط	چوب بغل
چوب فرش	چوب خوار	چوب بلال
چوب فروش	چوب دار	چوب بندی

چوب فروشی	چوگان بازی	چهاربَر
چوب فلک	چوگان دار	چهاربُعدی
چوب کار	چون که	چهاربند
چوب کاری	چون و چرا	چهاربندی
چوب کبریت	چون و چرا بردار	چهاربیخ
چوبک دار	چون و چرایی / چون و چرائی	چهارپا
چوبک زن	چهار آخشیج	چهارپا دار
چوبک زنی	چهار آینه	چهارپا داری
چوب کش	چهار آینه، چهار آئینه	چهارپاره
چوب لباس	چهار آینه دار،	چهارپا (ی)
چوب لباسی	چهار آئینه دار	چهارپایان
چوب مانند	چهار ابرو	چهارپایه
چوب نوشته	چهار اخلاط	چهارپایی / چهارپائی
چوپان زاده	چهار ارکان	چهارپَر
چوخه گیر	چهار اصل	چهارپَره
چودار	چهار باغ	چهارپهلو
چوق الف	چهاربخش	چهارتا
چوگان باز	چهاربخشی	چهارتار

چهارده معصوم	چهار چوبه	چهار تاره
چهاردهمین	چهار چهار دو	چهار تاره زن
چهار دیواری	چهار چهارم	چهار تخم
چهار راه	چهار حرفی	چهار تخمه
چهار زانو	چهار خانه	چهار ترک
چهار ستون	چهار خشت	چهار ترکیب
چهار سوق	چهار خلیفه	چهار تکبیر
چهار سو (ی)	چهار خواهر	چهار جزئی
چهار سه سه	چهار دانگ	چهار چراغه
چهار شاخ	چهار درد	چهار چرخ
چهار شاخ گاردان	چهار دری	چهار چرخه
چهار شاخه	چهار دست و پا	چهار چشم
چهار شانه	چهار دستی	چهار چشمی
چهار شنبه	چهار دؤم	چهار چنگ
چهار شنبه بازار	چهار ده	چهار چنگالی
چهار شنبه سوری	چهار ده روایت	چهار چنگولی
چهار شنبه شب	چهار ده قرن	چهار چنگی
چهار ضرب	چهار دهم	چهار چوب

چهارضربی	چهار مغز	چهره آرا
چهارضلعی	چهار میخ	چهره آرای / چهره آرائی
چهارطاق	چهار میخه	چهره پرداز
چهارطاقی	چهار نعل	چهره پرداز
چهار عنصر	چهار نفری	چهره ساز
چهار فصل	چهار وادار	چهره سازی
چهار فصلی	چهار وادارگش	چهره گشای (ی)
چهار قاچ	چهار واداری	چهره گشایی /
چهار قل	چهار وجهی	چهره گشائی
چهار کتاب	چهار هزار	چهره نگار
چهار گانه	چهار هشتم	چهره نگاری
چهار گاه	چهار یک	چهره نما
چهار گوش	چه بسا	چهره نمایی / چهره نمائی
چهار گوشه	چه بهتر	چه عجب
چهار گوهر	چه چه	چه غلطها
چهار لاجنگ	چه چه چه	چه کار
چهار لولکش	چه حرفها / چه حرفها	چه کاره
چهار مضراب	چه را (= چه چیزی را؟)	چه کنم چه کنم

چین دار	چیره دستی	چهل بسم الله
چین سوزنی	چیز برگ	چهل پله
چین و چروک	چیز خوانده	چهل تکه
چینه بندی	چیز خور	چهل چراغ
چینه دان	چیز دار	چهل ستون - چهلستون
چینه سازی	چیز داری	چهل طوطی
چینه شناس	چیز فهم	چهل کلید
چینه شناسی	چیز فهمی	چهل گیس
چینی آلات	چیز میز	چهل
چینی بندزن	چیز نویس	چهل منار
چینی بندزنی	چیز نویسی	چهل منبر
چینی تبار	چیستان	چهله بُری
چینی جا	چین پلیسه	چهله دار
چینی خانه	چین چیلا	چهل یاسین
چینی ساز	چین چین	چه ها
چینی سازی	چین چینی	چیت ساز
چینی فروش	چین خوردگی	چیت سازی
چینی فروشی	چین خورده	چیتگر
		چیره دست

ح

حادثه	حاجی ارزانی	حاتم بخششی
حادثه آفرین	حاجی بابا	حاج آقا
حادثه آفرینی	حاجی بادام	حاج بابا
حادثه پرداز	حاجی حسنی	حاج بادام
حادثه پردازی	حاجی خانم	حاجت خواه
حادثه جو(ی)	حاجی خرناس	حاجت خواهی
حادثه جویی /	حاجی خوری	حاجت روا
حادثه جوئی	حاجی زاده	حاجت روایی / حاجت روائی
حاشالله	حاجی فیروز	حاجتمند
حاشا و کلا	حاجی لک لک	حاجتمندی
حاشیه بندی	حاجی نوروز	حاج خانم
حاشیه دار	حاجیه خانم	حاجی آقا

حاشیه دوزی	حاضر کردنی	حائز، حایز
حاشیه سازی	حاضریراق	حائض، حایض
حاشیه نشین	حافظ پژوه	حائط، حایط
حاشیه نشینی	حافظ پژوهی	حائل، حایل
حاشیه نویس	حافظ شناس	حابچه
حاشیه نویسی	حافظ شناسی	حاب دار
حاصل جمع	حافظ نامه	حاب گیر
حاصل چینی	حافظه مداری	حاب وار
حاصلخیز	حاکم نشین	حباب، حباب
حاصلخیزی	حاکمی از	حبابل، حبابل
حاصل ضرب	حال آنکه	حبس خانه
حاصلمند / حاصل مند	حالایی / حالائی	حبسگاه / حبس گاه
حاضر الذهن	حال به هم خوردگی	حَبْلُ اللَّهِ
حاضر جواب	حال به هم خورده	حَبْلُ الْمُتَمِّين
حاضر جوابی	حال پرسی - حالپرسی	حَبَّة دانه
حاضر خور	حال گیری	حَبَّةُ الْقَلْب
حاضر رکاب	حال ندار	حَتَّى
حاضر غایب	حائر (اسم خاص)	حَتَّى الامکان

حدیث ساز	حجله خانه	حَتَّى المَقْدُور
حدیث سازی	حجله گاه	حِجَامَتِجِی
حدیث شناس	حجله گیر	حِجَامَتِ دَار
حدیث شناسی	حجله نشین	حِجَامَتِ گَاه
حدیث گوئی /	حجم پذیر	حِجَامَتِ گَر
حدیث گوئی	حجم سنج	حِجَّتِ الْاِسْلَام
حَدیده کاری	حجم نمایی / حجم نمائی	حِجَّتِ الْاِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِیْنَ
حذف پذیر	حج نامه	حِجَّتِ الْحَقِّ
حذف ناپذیر	حَجَّه خَر	حِجَّتِ اللّٰه
حراجگاه	حَجَّه فروش	حِجَّتِ گویی / حِجَّتِ گوئی
حرارت زا	حِجَّة الوداع	حِجَّتِ نویس
حرارت زایی / حرارت زائی	حدائق، حدایق	حِجَّتِ نویسی
حرارت سنج	حدِّ فاصل	حُجَّجِ الْاِسْلَام
حرام پیشگی	حدِّ نصاب	حُجَّجِ الْاِسْلَام
حرام پیشه	حد و حدود	حِجْرُ الْاَسْوَد
حرام خوار	حدود الله	حِجْرَةُ دَار
حرام خواری	حد و مرز	حِجْ گِزَار
حرام خور	حدیث تراشی	حِجْ گِزَارِی

حرفه و فن	حرص و جوش	حرام خوری
حرکت دار	حرف برسان	حرام روزی
حرکت زا	حرف برگردان	حرام زادگی
حرکت شناس	حرف بری	حرام زاده
حرکت شناسی	حرف به حرف	حرام گوشت
حرکت نمایی /	حرف چین - حرف چین	حرام لقمگی
حرکت نمائی	حرف دان	حرام لقمه
حرمان زده	حرف دانی	حرام مغز
حرمان کشیده	حرف شنو	حرام نمک
حرمت پذیر	حرف شنوایی /	حرام نمکی
حرمت پذیری	حرف شنوائی	حرام (و) حلال شناس
حرمت خانه	حرف شنوی	حرایب، حرائب
حرمت دار	حرف گوش کُن	حرص آور
حرمت داری	حرف گیر	حرص آوری
حرمت دان	حرف نشنو	حرص خور
حرمت شکن	حرف نگار	حرص خوری
حرمت شکنی	حرف نگاری	حرص دار
حرمت گذار	حرف و حدیث	حرص داری

حساب جاری	حریص چشم	حرمت‌گذاری
حساب خُرده	حریف باز	حرم‌تگر
حساب خواهی	حریق زدگی	حَرَم‌خانه
حسابدار	حریق زده	حَرَم‌سَرادار
حسابداری	حزب الله	حَرَم‌سَراداری
حساب‌دان	حزب‌اللهی	حرم‌سَرا(ی)
حسابرس	حزب‌بازی	حروف‌برگردان
حسابرسی	حزب‌سازی	حروف‌چین - حروفچین
حساب‌سازی	حُزن‌آلود	حروف‌چینی -
حساب‌شده	حُزن‌آلوده	حروفچینی
حساب‌کتاب	حُزن‌آمیز	حروف‌ریزی
حساب‌کهنه	حُزن‌آور	حروف‌نگار
حسابگر	حُزن‌افزا	حروف‌نگاری
حسابگرانه	حُزن‌انگیز	حُرَیّت‌خواه
حسابگری	حس‌آمیزی	حُرَیّت‌خواهی
حساب‌نویسی	حساب‌بازگن	حریرباف
حسادت‌برانگیز	حساب‌بندی	حریربافی
حسادت‌برانگیزی	حساب‌تراشی	حریره‌بادام

حَسْرَتِ زَا	حسرت زده	حَشْرَكِشِي
حَسَايِيتِ زِدَايِي /	حسرت کش	حَشْرِگَاه
حَسَايِيتِ زِدَايِي	حسرت مند	حشیره خوار
حَسَبِ الْاَمْرِ	حسرت مندی	حشیره خور
حَسَبِ حَالِ	حسرت ناک	حشیره شناس
حِسْبَةُ اللَّهِ	حس سنج	حشیره شناسی
حس بین	حس گرای / حس گرائی	حشیره کُش
حَسَدِ الْوَدِّ	حسگر / حس گر	حشیره کُشی
حسد آلوده	حُسن آمیز	حشمت الدَّوْلَه
حسد ناک	حُسن آمیزی	حشمت پرست
حسد ورزی	حَسَن دَلَه	حَشْمِ دَار
حسرت آمیز	حُسن شناس	حَشْمِ دَارِي
حسرت افزا (ی)	حُسن شناسی	حِصَّه دَار
حسرت انگیز	حُسن فروش	حصیر باف
حسرت بار	حُسن فروشی	حصیر بافی
حسرت به دل	حَسَن كِچَل	حصیر پوش
حسرت به دلی	حُسنِ يوسِف	حصیر فرش
حسرت خور	حسین قلی خانی	حصیر مال

حقایق شنو	حَقُّ التَّأْلِيفِ	حضرتِ آقا
حق بدہ	حَقُّ التَّحْقِيقِ	حضرتِ اعلا
حق بہ جانب	حَقُّ التَّدْرِيسِ	حضرتِ حق
حق بہ جانبی	حَقُّ التَّدْرِيسِی	حضرتِ عالی -
حق بین	حَقُّ الزَّحْمِہ	حضرتِ تعالیٰ
حقِ پا	حَقُّ السَّكْوَتِ	حضرتِ عباسی
حق پذیر	حَقُّ السَّهْمِ	حضرتِ علیہ
حق پرست	حَقُّ العَمَلِ	حضرتِ فیل
حق پرستی	حَقُّ العَمَلِ کَارِ	حضرتِ مستطاب
حق پژوه	حَقُّ العَمَلِ کَارِی	حضرتِ والا
حق پوشی	حَقُّ القَدَمِ	حضور و غیاب
حقِ تالیف	حَقُّ القَلَمِ	حظ انگیز
حق تعالیٰ	حَقُّ النَّاسِ	حفاظت و اطلاعات
حق تقدّم	حَقُّ الوِکَالِہ	حفرہ خشکی
حق جو (ی)	حَقَائِقِ	(دندان پزشکی)
حق جوئی / حق جوئی	حَقَائِقِ سِنِجِ	حفظ الصّحہ
حق حساب	حَقَائِقِ شِنَاسِ	حقارت انگیز
حق خواه	حَقَائِقِ شِنَاسِی	حقارت بار

حق خواهی	حق گستر	حقّه بازانه
حق دار	حق گو(ی)	حقّه بازی
حق دوست	حق گوئی / حق گوئی	حقیقت بین
حق دوستی	حق ناشناس	حقیقت بینی
حق دِه	حق ناشناسی	حقیقت پرست
حق شکن	حق شناس	حقیقت پرستی
حق شکنی	حق شناسی	حقیقت پرور
حق شناس	حق نگهدار - حق نگه دار	حقیقت پروری
حق شناسانه	حق و حساب	حقیقت پژوه
حق شناسی	حق و حساب دان	حقیقت پژوهی
حق طلب	حق و حساب دانی	حقیقت جو(ی)
حق طلبانه	حق و حقوق	حقیقت جویی /
حق طلبی	حقوق بگیر	حقیقت جوئی
حق کُش	حقوق دان	حقیقت خواه
حق کُشی	حقوق دانی	حقیقت خواهی
حق گرا	حقوق شناس	حقیقت شناس
حق گزار	حقوق شناسی	حقیقت شناسی
حق گزارِی	حقّه باز	حقیقت طلب

حکومت داری	حکمت آمیز	حقیقت طلبی
حکومتگر	حکمت الهی	حقیقت گو
حکومت‌گزاری	حکمت بافی	حقیقت‌گویی /
حکومت مدار	حکمت پرور	حقیقت‌گوئی
حکومت مداری	حکمت پروری	حقیقت‌نگار
حکومت نشین	حکمت دان	حقیقت‌نگاری
حکومت نظامی	حکمت دانی	حقیقت‌نما
حکومت نظامی	حکم دار	حقیقت‌نمایی /
حکیم‌الحکما	حکم داری	حقیقت‌نمائی
حکیم باشی	حکمران	حقیقت‌نویس
حکیم فرموده	حکمرانی	حقیقت‌نویسی
حلاج باشی	حکمروا	حقیقت‌یاب
حلاج‌خانه	حکمروایی / حکمروائی	حقیقت‌یابی
حلال بخور	حکم فرما	حکایت‌شنو
حلال بودی	حکم فرمایی / حکم فرمائی	حکایت‌نگر
حلال خوار	حکم‌نویس	حکایت‌گو
حلال خواره	حک و اصلاح	حکایت‌نویس
حلال خور	حکومت‌پذیری	حکمت‌آموز

حلواارده	حل شونده	حلال زادگی
حلواپز	حلق آویز	حلال زاده
حلواپزی	حلق گیر	حلال طلب
حلواجوزی	حلقه آستین	حلال طلبی
حلواچوبه	حلقه به گوش	حلالگر
حلواشکری	حلقه به گوش	حلال گوشت
حلواماهی	حلقه دار	حل المسائل
حلوائی / حلوائی	حلقه درگوش	حلال وار
حلیم	حلقه ربا(ی)	حلال واری
حلیم آب	حلقه ربایی / حلقه ربائی	حلال یابی
حلیم بادمجان /	حلقه ریزه	حلالیل
حلیم بادنجان	حلقه زن	حَلَبُ بُر
حلیم پز	حلقه گشالی(ی)	حلبی آباد
حلیم پزی	حلقه گشایی / حلقه گشائی	حلبی ساز
حلیم روغن	حلقه گل	حلبی سازی
حماسه آفرین	حلقه مانند	حل پذیری
حماسه آفرینی	حلقه نشین	حلزون سنگ
حماسه پرداز	حلقه وار	حل شدنی

حواسه پردازی	حمل پذیر	حوایج / حوائج
حواسه خوانی	حمل ناپذیر	حوایج دار / حوائج دار
حواسه سرا(ی)	حمل ونقل	حوایجی / حوائجی
حواسه سرایی /	حمله آور	حوایل ، حوائل
حواسه سرائی	حمله بر	حورالعین
حماقت آمیز	حمله دار	حورزاد
حَمَّال بند	حمله ور	حوصله سوز
حَمَّال زاده	حنابندان	حوضچه
حَمَّالَةُ الحطب	حناسب	حوض خانه
حمام زنانه	حنایی / حنائی	حول وحوش
حمام زنانه	حوادث نگار	حوله
حمام عمومی	حواس پرت	حوله ای
حمایت طلب	حواس پرتی	حومه نشین
حمایت طلبی	حواس جمع	حیات
حمایتگر	حواس جمعی	حیات بخش
حَمَّایل	حواله جات / حوالجات	حیات بخشی
حَمَّایل فنگ	حواله کرد	حیاتی
حَمَّایل کش	حواله نامه	حیاط خلوت

حیره گری	حیرت آباد
حیوان خور	حیرت آمیز
حیوان داری	حیرت آور
حیوان دوست	حیرت افزا
حیوان دوستی	حیرت انگیز
حیوان شناس	حیرت زا
حیوان شناسی	حیرت زدگی
حیوان صفت	حیرت زده
حیوان صفتی	حیرت کده
حیة الحوا	حیص (و) بیص
(صورتِ فلکی)	حیلت آموز
حیة الماء (جانوری)	حیلت باز
	حیلت ساز
	حیلتگر / حیلت گر
	حیلتگری / حیلت گری
	حیله بازی
	حیله ساز
	حیله گر

خ

خارادل	خاتمه یافته	خاتم الانبیا
خارانداز	خاتمة الامر	خاتم الاوصیا
خاریازکن	خاتون پنجره	خاتم الاولیا
خاریست	خاج پرست	خاتم الشعرا
خارین	خاج پرستی	خاتم المرسلین
خاریشت	خاج شوران	خاتم النبیین
خاریشت ماهی	خاج شویان	خاتم بند
خاریشته	خادم باشی	خاتم بندی
خارینبه	خادم باشیگری /	خاتم ساز
خاریوست	خادم باشیگری	خاتم سازی
خاریوستان	خادمزاده	خاتم کار
خارییرزن	خاراتراش	خاتم کاری

خارج کش	خارج چه دیده	خارجت خارت
خارج کن	خارجی شکل	خارجت نان
خارج کنی	خارجی مذهب	خارجت و خورت
خارج گیر	خارج چین	خارج آهنگ
خارج گیری	خارج چینه	خارج آهنگی
خارج لنگری	خارج چینی	خارج از حد
خارج ماهی	خارج خار	خارج از موضوع
خازن دار	خارج خاسک	خارج از نزاکت
خاستگاه	خارج دار	خارج از نوبت
خاصه بخشی	خارج درآر	خارج خوان
خاصه تراش	خارج زار	خارج خوانی
خاصه تراشی	خارج زنی	خارج دیده
خاصه خرجی	خارج ستان	خارج رفته
خاصیت دار	خارج شتر	خارج سازی
خاطر آزرده	خارج شتری	خارج شده
خاطر آسوده	خارجش دار	خارج قسمت
خاطر آشفته	خارج شکر	خارج جمع گن
خاطر پریش	خارج العاده	خارج نویس

خاک پاشی	خاک آهک	خاطر پسند
خاک پلا(ی)	خاک آهن	خاطر جمع
خاک پرست	خاک ازّه	خاطر جمعی
خاک پوش	خاک انداز	خاطر جوئی / خاطر جوئی
خاک جوش	خاک باز	خاطر خواه
خاک خوار	خاک بازی	خاطر خواهی
خاک خور	خاک بردار	خاطر فریب
خاک خورد	خاک برداری	خاطر نشان
خاک دار	خاک برسر	خاطر نشین
خاکدان	خاک برسری	خاطر نگهدار -
خاک دوست	خاک برگ	خاطر نگه دار
خاک رُست	خاک بوس	خاطر نواز
خاک رنگ	خاک بوسی	خاطر ه انگیز
خاک روب	خاک به سر	خاطر ه نویس
خاک روبه	خاک به سری	خاطر ه نویسی
خاک روبه دانی	خاک بیز	خاک آب
خاک روبه کش	خاک بیزی	خاک آلود
خاک روبه کشی	خاک پاش	خاک آلوده

خاکه اژه	خاک شناس	خاک رویی
خاکه برگ	خاک شناسی	خاک ریز، خاکریز
خاکه زغال	خاک شویی / خاک شوئی	خاک ریزی
خاکه زغالی	خاکشی / خاکشیر	خاک زاد
خاکه سنگ	خاکشیر مزاج	خاک زایی / خاک زائی
خاکه شپش	خاکشیر یخ مال	خاک زی / خاکزی
خاکه نهاد	خاک کش	خاک زیست‌مند
خال باز	خاک کشی	خاکسار
خال جوش	خاک کنی	خاکساری
خال خال	خاک گیر	خاک سپاری
خال خالی	خاک گیری	خاکستر دان
خال دار	خاک لیزی	خاکستر مال
خال زده	خاک مال	خاکستر مالی
خال زن	خاک مالی	خاکستر نشین
خال سیاه بند	خاک نشین	خاکستری پوش
خال سیاه بندی	خاک نمک	خاکستری رنگ
خالصاً مخلصاً	خاک و خُل	خاک سنگ
خالصجات / خالصه جات	خاک ورزی	خاک شناختی

خام اندیشه	خاله خواب رفته	خالص سازی
خام اندیشی	خاله رورو	خالص شده
خام بافی	خاله زاده	خالص طلبی
خام پز	خاله زَنک	خالصه دار
خام پزی	خاله زَنک بازی	خالق پسند
خام پندار	خاله زَنکی	خال قزی
خام پنداری	خاله سوسکه	خال کوب
خام پوش	خاله شلخته	خال کوبی
خام جوش	خاله گردن دراز	خال گذاری
خام خوار	خاله وارس	خال مخالی
خام خواری	خاله وارسِی	خالواش
خام خیال	خالِی از احساس	خالوزاده
خام دست	خالِی از لطف	خاله بازی
خام دستی	خالِی الذَّهن	خاله بی بی
خام سخن	خالِی بند	خاله پیرزَنک
خام سوز	خالِی بندی	خاله خان باجی
خام سوزی	خالِی شده	خاله خانم
خام طبع	خام اندیش	خاله خرسه

خام طمعی	خان خرده	خانم بازی
خام کار	خان داداش	خانم بزرگ
خام کاری	خاندان	خانم جان
خام گفتار	خان دایی / خان دائی	خانم جلسه ای
خام گیاه خوار	خان زادگی	خانم درسی
خام گیاه خواری	خان زاده	خانم رئیس
خاموش کُن	خان عمو	خانم منش
خاموش لب	خانقاه	خانم والده
خاموش نشین	خانقاه دار	خان نشین
خامه پرداز	خانقاه داری	خانوادگی
خامه دار	خانقاه نشین	خانواده
خامه دوزی	خانقاه نشینی	خانواده دار
خامه زن	خان کشی	خانوار
خامه غسل	خانمان	خان ومان
خامه کاری	خانمان برانداز	خانه آبادان
خامه گیری	خانمان سوز	خانه بر
خان بالغی	خانم باجی	خانه بُر
خان خانی	خانم باز	خانه برافکن

خانه گن	خانه داری	خانه برانداز
خانه گیر	خانه درآمد	خانه بند
خانه گیری (زبان شناسی)	خانه درآمد	خانه بندی
خانه ماندگی	خانه روب	خانه به خانه
خانه مانده	خانه روشنی	خانه به دوش
خانه مانند	خانه زاد	خانه به دوشی
خانه نشین	خانه زاده	خانه پا
خانه نشینی	خانه ساز	خانه پایی / خانه پائی
خانه نگهدار -	خانه سازی	خانه پرداز
خانه نگه دار	خانه سوز	خانه پردازی
خانه وارس	خانه شاگرد	خانه پرور
خانه واریسی	خانه شاگردی	خانه پرورد
خانه یکی	خانه شمار	خانه تکانی
خانه کلنگی	خانه شور	خانه خراب
خانه من	خانه شوری	خانه خراب گن
خانیه	خانه فروش	خانه خرابی
خاورزمین	خانه فروشی	خانه خواه
خاورشناس	خانه کاوی	خانه دار

ختم‌خالی / خط‌مخالی	خبردار	خاورشناسی
ختم‌گذاری	خبرده	خاورمیانه
ختمی مآب	خبررسان	خایب، خائب
ختمی مرتبت	خبررسانی	خائف
ختنه‌سوران	خبرساز	خائفانه
ختنه‌کرده	خبرسازی	خائن
ختنه‌گاه	خبرکش	خائن‌صفت
ختنه‌گر	خبرکشی	خائنی
ختنه‌نکرده	خبرگزار	خاییدن / خائیدن
خجالت‌آور	خبرگزاری	خبّازباشی
خجالت‌زدگی	خبرگیر	خبّازخانه
خجالت‌زده	خبرگیری	خبایث، خباث
خجالت‌کشی	خبرنامه	خبرآور
خجالت‌آور	خبرنگار	خبربر
خجالت‌زدگی	خبرنگاری	خبرپراکنی
خجالت‌زده	خبرنویس	خبرچین
خدابرکت	ختا	خبرچینی
خدابنده	ختایی / ختائی	خبرخوان

خدا(ی) شناس	خدازده	خدا به دور
خدا(ی) شناسی	خدا شناس	خدا به همراه
خدا(ی) ناکرده	خدا شناسی	خدا بیامرز
خدا(ی) نخواسته	خدا نگهدار -	خدا بیامرزی
خدا(ی) نکرده	خدا نگه دار	خدا پدر بیامرز
خدایی / خدائی	خدا نگهداری -	خدا پسندانه
خداایش / خدائیش	خدا نگه داری	خدا تومان
خدا شه بردار	خدا و کیلی	خدا جو
خدا شه پذیر	خدا و نندزاده	خدا جویی / خدا جوئی
خدا شه دار	خدا و نگار	خدا حافظ
خدا شه ناپذیر	خدا(ی) بین	خدا حافظی
خدا شه آمیز	خدا(ی) بینی	خدا خواهی
خدمات پس از فروش	خدا(ی) پرست	خدا خوب کرده
خدمات رسانی	خدا(ی) پرستی	خدا خیر داده
خدمتکار	خدا(ی) پسند	خدا داد
خدمتکاری	خدا(ی) پسندی	خدا داده
خدمت‌کن	خدا(ی) ترس	خدا دادی
خدمتگزار	خدا(ی) ترسی	خدا دوست

خدمتگزاری	خراش بردار	خرت و پرت
خراب آباد	خراش دار	خر تو خر
خرابات خانه	خراش کاری	خرت و خورت
خرابات نشین	خراطی شده	خرج بُران
خراب اندر خراب	خرافات پرست	خرج بردار
خراب اندرون	خرافات پرستی	خرج بُری
خراب شدنی	خرافه پرست	خرج بیار
خراب شده	خرافه پرستی	خرج تراش
خراب کارانه -	خرَباز	خرج تراشی
خرابکارانه	خرَبازار	خرج خانه
خراب کار - خرابکار	خرَبازی	خرج خور
خراب کاری -	خرَبگیری	خرج در رفته
خرابکاری	خریبیاری	خرج و دخل
خرابه نشین	خرپا	خرجی ده
خراج گزار	خرپایی / خرپائی	خرچال
خراج گذاری	خرپشت	خرچران
خرّازی فروش	خرپُشته	خرچرانی
خرّازی فروشی	خرپول	خرچُسانه

خرچنگ سانان	خرد چمن	خرد و خمیر
خرچنگ قورباغه	خرد سال	خرد و ر
خرچنگ نویس	خرد سالگی	خرد و رزی
خر حمال	خرد ساله	خرد و ری
خر حمالی	خرد سالی	خرد بخر
خر خاکی	خرد سنج	خرد برده
خر خرنان	خرد کاری	خرد بورژوا
خر خوان	خرد کن	خرد بورژوازی
خر خوانی	خرد گرا	خرد بورژوایی /
خرد اندیش	خرد گرای / خرد گرائی	خرد بورژوائی
خرد انگار	خرد خوری	خرد بین
خرد باور	خرد مند	خرد بینی
خرد باوری	خرد مندانه	خرد پا
خرد پا	خرد مندی	خرد پاره
خرد پذیر	خرد نقش	خرد حساب
خرد پرور	خرد نگرش	خرد خرجی
خرد پسند	خرد نگرشی	خرد دان
خرد پیشه	خرد وانی	خرد دانی

خُرد ریز	خَرزهره	خِرَقه پوش
خُرد ریزه	خرس باز	خِرَقه پوشی
خُرد سنگ	خرس بچه	خِرَقه دار
خُرد شناس	خرس رقصانی	خِرَقه دوز
خُرد شیشه	خرسک باز	خَرکار
خُرد فرمایش	خِر سَنبگ / خِر سَن بگ	خَرکاری
خُرد فروش	خَر سنگ	خَرکچی
خُرد فروشی	خَر سوار	خَرکچیگری / خَرکچی گری
خُرد فرهنگ	خَر سواری	خَرکش
خُرد کار	خَر طبع	خَرکمان
خُرد کاری	خَر طبعی	خَرکیف
خُرد گیر	خَرطوم دار	خَرکیفی
خُرد گیری	خِرِف شده	خَرگاه
خُرد مالک	خِرِف گشته	خَرگردن
خُرد مردم	خَر فهم	خَرگوش
خُرد نان	خِرَقه باز	خَرگوشی
خُرد رنگ کُن	خِرَقه بازی	خَرگیر
خُرد زور	خِرَقه به دوش	خُرمانگور

خرس قندی	خرمن برداری	خُرمابُن
خرس وزن	خرمن پا	خُرمایَزان
خُره کشان	خرمن پایبی / خرمین پائی	خُرمایِلو
خریدار	خرمن جا	خُرمایِخَرک
خریداری شده	خرمن سوخته	خُرمایِگون
خرید و فروش	خرمن سوز	خُرمایِمالو
خزان دیده	خرمن کوب	خُرمایِبی / خرمائی
خزان رسیده	خرمن کوبی	خرمایِبی رنگ / خرمائی رنگ
خزان رنگ	خرمنگاه	خُرمِدل
خزان زده	خرمن گرد	خُرمِدین
خزان کرده	خرمهره	خُرمِدرند
خزانه چچی	خُرناس کیش	خرمُرده
خزانه دار	خِرَوخِر	خُرمِست
خزانه داری	خُروخِر	خُرمِستی
خزاین / خزائن	خروس باز	خُرمِقدّس
خزفروش	خروس بازی	خُرمِقدّسی
خزفروشی	خروس جنگی	خُرمِگس
خزَف فروش	خروس خوان	خُرمِگسی

خزّه پوش	خسته و کوفته	خشت در بهشت
خزّه شناس	خسته و هلاک	خشت زن
خزّه شناسی	خس خانه	خشت زنی
خزینه دار	خس خس	خشت فروش
خزینه داری	خسرالدنيا والآخره	خشت کار
خسارت بین	خسران دیده	خشت کاری
خسارت زن	خسر و نژاد	خشتک در آرزو
خسارت نامه	خسر و نشان	خشت مال
خسایس / خسائس	خسایس بازی	خشت مالی
خس بگیر	خشاب	خشخاش کار
خس پوش	خس پذیر	خشخاش کاری
خستگی آور	خشت انداز	خس خس
خستگی ناپذیر	خشت اندازی	خس دار
خسته جگر	خشت پز	خشک آخور
خسته خاطر	خشت پزی	خشکار
خسته دل	خشت چین	خشک اندیش
خسته روان	خشت خرابه	خشک اندیشی
خسته کننده	خشت خستی	خشکبار

خشک جان	خشک طینت	خشکی زایی /
خشکِ خالی	خشک‌گن	خشکی زائی
خشک دامن	خشک لب	خشکی زده
خشک دست	خشک مزاج	خَش گیر
خشک دهان	خشک مغز	خَش گیری
خشک رود	خشک مغزی	خشم آگین
خشک رُوی	خشک مقدّس	خشم آلود
خشک ریخت	خشک نای	خشم‌زا
خشک ریشه	خشک و خالی	خشم‌زدا
خشکزار / خشک زار	خشکه بار	خشم‌زده
خشکسار / خشک سار	خشکه پز	خشم‌گیر
خشک سازی	خشکه پزی	خشمناک
خشک سال، خشکسال	خشکه چین	خشمناکی
خشک سالی،	خشکه چینی	خَشین پوست
خشکسالی	خشکه زار	خَشین پوش
خشک شونده	خشکه کاری	خَشین خو
خشک شویی / خشک شوئی	خشکه مقدّس	خشنود
خشک طبیعت	خشکه مقدّسی	خشنوت آمیز

خط خط	خصومت‌گری	خشونت‌بار
خط خطی	خضاب‌کرده	خشونت‌طلب
خط خوان	خط‌آهن	خشونت‌طلبی
خط خوانی	خطاب‌آمیز	خشونت‌گرا
خط خوردگی	خطاب‌بخش	خشونت‌گرایانه
خط خورده	خطابه‌خوان	خشونت‌گرایی /
خط دار	خطابه‌خوانی	خشونت‌گرایی
خط‌آفرین	خط‌پوش	خشونت‌ورزی
خط‌پذیر	خط‌پوشی	خصایص
خط‌پذیری	خط‌کار	خصایل
خط‌ساز	خط‌کاری	خصم‌افکن
خط‌گاه	خط‌الرأس	خصم‌افکنی
خط‌ناک	خط‌یاب	خصم‌وار
خط‌ناکی	خط‌یابی	خصوصی‌سازی
خط‌زده	خط‌بُر	خصوصی‌گرایی /
خط‌زن	خط‌پرداز	خصوصی‌گرایی
خط‌ساز	خط‌تراش	خصومت‌آمیز
خط‌شکن	خط‌چین	خصومت‌گری /

خط شکنی	خط و نشان	خفی نویسی
خط شناس	خط هوایی / خط هوائی	خفی نویسی
خط شناسی	خطیئه	خلاص بخشی
خط فاصله	خفت آمیز	خلاص جویی /
خط فقر	خفت آور	خلاص جوئی
خط کش	خفت بار	خلاصه سازی
خط کشی	خفت کش	خلاصه نویسی
خط مخالی / ختم خالی	خفت کشی	خلاصه نویسی
خط مشی	خفت کشیده	خلاف انگیزی
خط ممتد	خفتنگاه / خفتنگاه	خلاف بردار
خطمی (گل)	خفته دل	خلاف شرع
خط نگار	خفته و راسته	خلاف کار
خط نگاری	خفقان آور	خلاف کاری
خط نگهدار - خط نگه دار	خفقان دار	خلاف گوئی /
خط نویسی	خفقان زده	خلاف گوئی
خط نویسی	خفنچه	خالل دان
خط و خال	خفه خون	خالل دندان
خط و ربط	خفه کننده	خالق / خلائق

خلیفه اللهی	خلنگزار / خلنگزار	خلأ
خلیل الله	خلوت پرست	خلائی
خلیل وار	خلوت خانه	خُل بازی
خمارآلود	خلوت سرا	خلخال پوش
خمارآلوده	خلوت کده	خُل خُل بازی
خمارشکن	خلوتگاه	خُلداشیان
خُمارکش	خلوت گزیده	خِلط آور
خُمپاره	خلوت گزین	خَلق آزار
خُمپاره افکن	خلوت گه	خَلق الساعه
خُمپاره انداز	خلوت نشین	خَلق الله
خُمپاره چی	خُل و چل	خَلق پسند
خُم پذیر	خُل وضع	خُلقتنگ
خُمچه	خلیج فارس	خُلقتنگی
خُم خانه	خلیفه زاده	خُل گیری
خُم دار	خلیفه گری	خلل پذیر
خُمس بگیر	خلیفه نشین	خلل ناپذیر
خمسه خمسه	خلیفه الخلفا	خُل مَشنگ
خم شده	خلیفه الله	خلنجزار / خلنجزار

خُنیاگری	خندان رُو (ی)	خُم شکن
خواب آلو	خندان رُو ویی / خندان رُوئی	خَم کار
خواب آلود	خندان لب	خَم کاری
خواب آلودگی	خنده آور	خُمکده / خُم کده
خواب آلوده	خنده بازار	خَم کُن
خواب آور	خنده دار	خمیازه کشان
خواب انگیز	خنده درمائی	خمیده قد
خواب بند	خنده رُو	خمیر تُرش
خواب بندی	خنده زنان	خمیر دندان
خواب بین	خنده کنان	خمیر ریش
خواب ترس	خِنزِر (و) پِنزِر	خمیر گیر
خواب جالی (ی)	خِنزِر (و) پِنزِر ی	خمیر گیری
خواب دار	خِنس و فِنس	خمیر مایه
خواب درمائی	خنک دل	خنتی
خواب دیده	خنک سازی	خنتی ساز
خواب ربا	خنک کُن	خنتی سازی
خواب رفتگی	خنک کننده	خنجریازی
خواب رفته	خنیاگر	خندان دل

خواب زدا	خواب و بیدار	خواری کش
خواب زدایی / خواب زدائی	خواب و خوراک	خواست اندیشی
خواب زدگی	خواب و خیال	خواست برگ
خواب زده	خوابیده گردی	خواستگار
خواب سنگین	خواجه امام	خواستگاری
خوابگاه	خواجه باشی	خوالیگر
خواب گرد	خواجه باشیگری /	خوالیگری
خواب گردی	خواجه باشیگری	خوانایی / خوانائی
خواب گزار	خواجه برانداز	خوانچه
خواب گزاری	خواجه تاش	خوانچه زن
خواب گو	خواجه تاشی	خوانچه کش
خواب گوشی	خواجه زاده	خوان دار
خواب نادیده	خواجه سرا	خوان داری
خوابناک	خواجه نشین	خوان سالار
خوابناکی	خوار داشت	خوان سالاری
خواب نامه	خوار (و) بار فروش	خوانین زاده
خواب نما	خوار (و) بار فروشی	خواهر برادری
خواب واره	خواری پسند	خواهر خانم

خواهرخوانده	خوب‌رخ	خودآزمایی / خودآزمائی
خواهرزاده	خوب‌رُو(ی)	خودآگاه
خواهرزن	خوب‌رُویی / خوب‌رُویی	خودآگاهی
خواهرشوهر	خوب‌شکل	خودآموخته
خواهروار	خوب‌صورت	خودآموز
خواهش‌پذیر	خوب‌کردار	خودآموزی
خواهشگر	خوب‌کرداری	خودآتکا
خواهشمند	خوب‌گفتار	خودآتکایی / خودآتکائی
خواه‌نخواه	خوب‌گمان	خودارزیابی
خواه‌نخواهی	خوب‌گویی / خوب‌گوئی	خوداشتغالی
خواه(و)ناخواه	خوب‌نویس	خودالقا
خواهی‌نخواهی	خوپذیر	خودالقایی / خودالقائی
خوب‌چهر	خوپذیری	خوداندیشیده
خوب‌چهره	خودآرا	(زبان‌شناسی)
خوب‌خواهی	خودآرایی / خودآرائی	خودانگاره
خوب‌خوری	خودآزار	خودانگیختگی
خوب‌دل	خودآزاری	خودانگیخته
خوب‌دلی	خودآزما	خودباختگی

خودباخته	خودپرداز	خوددخوری
خودباور	خودپرست	خوددار
خودباوری	خودپرستانه	خودداری
خودبرانگیختگی	خودپرستی	خوددرمانی
خودبرترین	خودپسند	خوددوستی
خودبرترینی	خودپسندی	خودرأی
خودبزرگ‌بین	خودپنداری	خوددرایی
خودبزرگ‌بینی	خودتراش	خوددُرست
خودبِسا	خودتنظیم‌ساز	خوددُرسته
خودبَسایی / خودبَسائی	(زبان‌شناسی)	خوددرنگ
خودبسندگی	خودجوش	خوددرو
خودبسنده	خودجوشی	خوددروبر
خودبه‌خود	خودچسب	خوددروساز
خودبیمارانگاری	خودخواسته	خوددروسازی
خودبین	خودخواه	خوددُرُو(ی)
خودبینی	خودخواهانه	خوددُرُوئی / خوددُرُوئی
خودپایا	خودخواهی	خوددزن
خودپرداخت	خودخور	خودزندگی‌نامه -

خوددفریفتگی	خودسوز	خودزندگی‌نامه
خوددفریفته	خودسوزی	خودزنی
خوددکار	خودشکن	خودزیست‌نامه
خوددکار آبی / قرمز / ...	خودشکنی	خودساخته
خوددکافت	خودشمول	خودساز
خوددکافتی	(زبان‌شناسی)	خودسازگار
خوددکام	خودشناس	خودسازی
خوددکامگی	خودشناسی	خودسامان
خوددکامه	خودشیرین	خودسامانی
خوددکامی	خودشیرینی	خودسانسور
خوددکاوی	خودشیفتگی	خودسانسوری
خوددکرده	خودشیفته	خودسپاری
خوددکشان	خوددفرمان	خودستا
خوددکشانی	خوددفرمانی	خودستایی / خوددستائی
خوددکشی	خوددفروخته	خوددسر
خوددکفا	خوددفروش	خوددسرانه
خوددکفایی / خوددکفائی	خوددفروشی	خوددسرپرست
خوددکم‌بین	خوددفریبی	خوددسری

خورد و خوراک	خوردنگری	خودکم بینی
خورده بُرده	خودنما(ی)	خودکنترل
خورده ریزه	خودنمایی / خودنمائی	خودگردان
خورش خوری	خودنوشت	خودگردانی
خورشیدپرست	خودنویس	خودلقاحی
خورشیدپرستی	خودهدادی (نجوم)	خودمحور
خورشیدسوار	خودیابی	خودمحورانه
خورشیدگرفتگی	خودیاری	خودمحوری
خورشیدگرفته	خودیافت	خودمختار
خوره زده	خوراک پز	خودمختاری
خوش آب و رنگ	خوراک پزی	خودمداری
خوش آب و هوا	خوراک دهی	خودمصرف
خوش آمیز	خوراک شناس	خودمصرفی
خوش آواز	خوراک شناسی	خودنظم بخشی
خوش آوازی	خوراکی فروش	(زبان شناسی)
خوش آهنگ	خورجین دار	خودنگاره
خوش آیین / خوش آئین	خوردنی پز	خودنگاری
خوش آیینی / خوش آئینی	خورد و خواب	خودنگر

خوش بُرش	خوشایند	خوشاب
خوش برُوَرُو	خوشایندگویی /	خوش احوال
خوش بشره	خوشایندگوئی	خوش اخلاق
خوش بُنیه	خوشباد	خوش ادا
خوش بو - خوشبو	خوشباش	خوش ادایی / خوش ادائی
خوش بوکننده -	خوشباش گویان	خوش استقبال
خوشبوکننده	خوشباشی	خوش اشتها
خوش بویی -	خوش باطن	خوش اغور / خوش اوقور
خوشبویی /	خوش بالا	خوش اقبال
خوش بوئی -	خوش باور	خوش اقبالی
خوشبوئی	خوش باوری	خوش الحان
خوش بیار	خوشبخت	خوشامد
خوش بیاری	خوشبختانه	خوشامدگو
خوش بیان	خوشبختی	خوشامدگویی /
خوش بین	خوش بدن	خوشامدگوئی
خوش بینانه	خوش بده	خوش اندام
خوش بینی	خوش بدهی	خوش اندامی
خوش پرداخت	خوش برخورد	خوش انگشت

خوش پرواز	خوش چهره	خوش خط و خال
خوش پُز	خوش حالت	خوش خطّی
خوش پنجه	خوش حال - خوشحال	خوش خُلق
خوش پوز	خوش حالی -	خوش خُلقی
خوش پوش	خوشحالی	خوش خنده
خوش پوشی	خوش حرکات	خوش خو
خوش پی	خوش حساب	خوش خواب
خوش پیام	خوش حسابی	خوش خواب (تشک)
خوش پیغام	خوش حنجره	خوش خوابی
خوش تخم	خوش خبیر	خوش خوان
خوش تراش	خوش خبری	خوش خوانی
خوش ترکیب	خوش خدمت	خوش خور
خوش ترکیبی	خوش خدمتی	خوش خوراک
خوش تکنیک	خوش حرام	خوش خوراک‌ی
خوش تیپ	خوش خرید	خوش خوشان
خوش جنس	خوش خصال	خوش خوشک
خوش چاپ	خوش خصلت	خوش خویبی /
خوش چشم و ابرو	خوش خط	خوش خوئی

خوش سر و زبان	خوش رکابی	خوش خیال
خوش سر و وضع	خوش رنگ	خوش خیالی
خوش سفر	خوش روزگار	خوش خیم
خوش سلوک	خوش روزی	خوش دست
خوش سلوکی	خوش رُوش	خوش دست و پنجه
خوش سلیقگی	خوش رُوی (ی)	خوش دل
خوش سلیقه	خوش رُویی /	خوش دلی
خوش سماع	خوش رُویی	خوش دوخت
خوش سودا	خوش ریخت	خوش ذات
خوش سیرت	خوش زبان	خوش ذائقه،
خوش سیما	خوش زبانی	خوش ذایقه
خوش شانس	خوش سابقه	خوش ذوق
خوش شانسی	خوش ساخت	خوش راه
خوش شکل	خوش سایه	خوش رفتار
خوش شگون	خوش سخن	خوش رفتاری
خوش شمایل	خوش سخنی	خوش رقص
خوش شیر	خوش سرا (ی)	خوش رقصی
خوش صحبت	خوش سرود	خوش رکاب

خوش گذران -	خوش فطرت	خوش صحبتی
خوش گذران	خوش فکر	خوش صفات
خوش گذرانی -	خوش قدم	خوش صوت
خوش گذارانی	خوش قد و بالا	خوش صورت
خوش گفتار	خوش قد و قامت	خوش طالع
خوش گل	خوش قد و قواره	خوش طبع
خوش گلی	خوش قریحه	خوش طرح
خوش گو	خوش قلب	خوش طعم
خوش گوار - خوش گووار	خوش قلبی	خوش طینت
خوش گوشت	خوش قلیق	خوش ظاهر
خوش گوئی / خوش گوئی	خوش قلم	خوش عادت
خوش لباس	خوش قوارگی	خوش عاقبت
خوش لقا	خوش قواره	خوش عقیده
خوش لگام	خوش قول	خوش علف
خوش لهجه	خوش قولی	خوش عیار
خوش محضر	خوش قیافه	خوش غیرت
خوش مرام	خوش کام	خوش فرجام
خوش مزگی -	خوش کلام	خوش فُرم

خوش نویسی -	خوش نشان	خوشمزگی
خوشنویسی	خوش نشین	خوش مزه - خوشمزّه
خوش نهاد	خوش نشینی	خوش مسلک
خوش نیّت	خوش نظر	خوش مسیر
خوش ویش	خوش نغمه	خوش مشرب
خوش وعده	خوش نَقَس	خوش مشربی
خوش وقت	خوش نقش	خوش مَطَلع
خوش وقتی	خوش نقش ونگار	خوش معاشرت
خوشه انگوری	خوش نقشی	خوش معامله
خوشه چین	خوش نگار	خوش مغز
خوشه چینی	خوش نما(ی)	خوش مغزی
خوش هضم	خوش نمایی /	خوش مِش
خوش هوا	خوش نمائی	خوش مِشی
خوش هیکل	خوش نمک	خوش مَنظَر
خوش هیئت	خوش نمود	خوش منظره
خوش یمن	خوش نوا	خوش نام
خوش یمنی	خوش نویس -	خوش نامی
خوف زده	خوشنویس	خوش نسیم

خون خواهی	خونابه	خوفناک
خون خور	خون ادراری	خوف ورجا
خون دار	خون افشان	خوکبان
خون دل	خون بار	خوکبانی
خون دماغ	خون بست	خوک بینی
خون ده	خون بند	خوک چران
خون دیده	خون بها	خوکچه
خون رسانی	خون به جگر	خوکچه هندی
خون رنگ	خون پرور	خوک خور
خون روش	خون جگر	خوکدان
خون روی	خون جگری	خوکدانی
خون ریز	خون چکان	خوکرده
خون ریزش	خون خوار - خونخوار	خوک صفت
خون ریزی	خون خوارگی -	خوگیر
خون زا	خونخوارگی	خون آشام
خون زی	خون خواری -	خون آلود
خون ساز	خونخواری	خون آلوده
خون سازی	خون خواه	خوناب

خویشتن شناس	خون نگار	خون سرد - خونسرد
خویشتن شناسی	خون هراسی	خون سردی -
خویشتن نگر	خونی رنگ	خونسردی
خویشتن نگری	خونین بدن	خون سنگ
خویش فرما	خونین جگر	خون شناس
خیابان بندی	خونین دل	خون شناسی
خیابان پیما	خونین کفن	خون فام
خیابان سازی	خونین و مالین	خون فروش
خیابان کشی	خویش آمیزی	خون فشان
خیابان گرد	خویش بین	خون فشانی
خیابان گردی	خویش پرست	خون کافت
خیار بُن	خویشتن	خون گرفته
خیار ترشی	خویشتن بینی	خون گرم - خونگرم
خیار چنبر	خویشتن پرور	خون گرمی - خونگرمی
خیار زار	خویشتن پسند	خون گیر
خیارستان	خویشتن خواه	خون گیری
خیار شور	خویشتن دار	خون مُردگی
خیاط باشی	خویشتن داری	خون مُرده

خیاط‌خانه	خیال‌سازی	خیربند
خیاط‌دوز	خیام‌شناس	خیرپیش
خیال‌آمیز	خیام‌شناسی	خیرخانه
خیال‌اندیش	خیانت‌آمیز	خیرخواه
خیال‌انگیز	خیانت‌پیشگی	خیرخواهانه
خیال‌باز	خیانت‌پیشه	خیرخواهی
خیال‌بازی	خیانت‌درامانت	خیرگرد
خیال‌باف	خیانت‌کار - خیانتکار	خیرگویی / خیرگوئی
خیال‌بافی	خیانت‌کاری -	خیرگی‌انگیز
خیال‌بند	خیانتکاری	خیرمقدم
خیال‌بندی	خیانتگر	خیرندیده
خیال‌پرداز	خیانتگری	خیروبرکت
خیال‌پردازی	خیانت‌ورز	خیروخوشی
خیال‌پرست	خیانت‌ورزی	خیره‌خیره
خیال‌پرستانه	خیرات‌ده	خیره‌سر
خیال‌پرستی	خیراندیش	خیره‌سری
خیال‌پرور	خیراندیشی	خیره‌کننده
خیال‌پروری	خیربینی	خیره‌گرد

خیزاب

خیزگاه

خیس خورده

خیش خان

خیش خانه

خیشومی شده

(زبان‌شناسی)

خیکچه

خیک دوز

خیلی وقت پیش

خیمه دوز

خیمه شب باز

خیمه شب بازی

خیمه گاه

خیمه گر

د

دائُ الثَّعَلَب	دادپرست	دادرسی
دائُ الرقص	دادپرور	دادستان
دائُ الكلب	دادپروری	دادستانی
دائبة الارض	دادپیشه	دادسرا
دادآفرید	دادجو(ی)	دادگان
دادآفرین	دادجویی / دادجوئی	دادگاه
دادائیسم	دادخواست	دادگاهی
دادباخته	دادخوانده	دادگر
دادبخش	دادخواه	دادگرانه
دادبخشی	دادخواهی	دادگری
دادبُرده	دادده	دادگستر
دادبیگی	دادرس	دادگستری

دارچینی	دارالادب	دادنامه
دارحلقه	دارالأماره	دادویداد
داردار	دارالتأدیب	دادور
داردوست	دارالتجاره	دادورز
دارزن	دارالترجمه	دادورزی
دارکشی (= چله کشی)	دارالحکومه	دادوری
دارکوب	دارالخلافه	دادوستد
دارکوب شکلان	دارالسلام	دادوفریاد
دارنمک	دارالشفاء	داده آمایی / داده آمائی
داروخانه	دارالشوری / دارالشورا	داده بنیاد
داروخانه دار	دارالقضا	داده پرداز
دارودرخت	دارالمجانین	داده پردازی
دارودرمانی	دارالمساکین	داده کاوی
دارودسته	دارالمؤمنین	داده ورزی
داروساز	دارالوکاله	داده ونداده
داروسازی	دارایی / دارائی	دادپار
داروشناس	داربست	دادپاری
داروشناسی	دارجلینگ	داراشکنه

داغمه بسته	داستان نویس	داروغه خانه
دالامب (و) دولومب	داستان نویسی	داروفروش
دالانچه	داشبورد	داروگر
دالان دار	داش مَشْتی بازی /	داروندار
دالان داری	داش مَشْدی بازی	دازونما
دالبر	داش مَشْتی / داش مَشْدی	داروینست
دالبردار	داش مَشْتیگری /	داروینسم
دالبردوزی	داش مَشْتیگری /	دارویی / داروئی
دالبرکرده	داش مَشْدیگری	داریه زنگی
دامادسرخانه	داعی الدُّعَاة	داستان پرداز
دامب (و) دومب	داغاب	داستان پردازی
دامپابند	داغاداغ	داستان سرا (ی)
دامپر	داغ پیشانی	داستان سرایان
دام پرور - دامپرور	داغ دار - داغدار	داستان سرایی /
دام پروری - دامپروری	داغ دیدگی - داغدیدگی	داستان سرائی
دام پزشک - دامپزشک	داغ دیده - داغدیده	داستان گو (ی)
دام پزشکی - دامپزشکی	داغ کرده	داستان گویی /
دامت افزایش	داغگاه	داستان گوئی

دانش پرست	دامن‌گیر - دامنگیر	دامت ایامه
دانش پرور	دامنه دار	دامت برکاته
دانش پروری	دامیار	دامت تأییداته
دانش پژوه	دامیاری	دامت توفیقاته
دانش پژوهی	دان آب	دام چاله
دانشجو(ی)	دانادل	دامدار
دانشجویی/دانشجوئی	دانادلی	دامداری
دانش دوست	دانایی/دانائی	دام دام
دانش دوستی	دان پاش	دام ظلّه
دانش ستیز	دان پاشی	دامگاه
دانش سرا - دانشسرا	دانش آموخته	دام گستر
دانش طلب	دانش آموز	دامن آلوده
دانش فروز	دانش آموزی	دامن افشان
دانشکده	دانش افزایی/دانش افزائی	دامن پاک
دانشگاه	دانش اندوز	دامن چاک
دانشگاه دیده	دانش اندوزی	دامن شلواری
دانشگاهی	دانش پایه	دامن کشان
دانش گستر	دانش پذیر	دامن گستر

دانش‌گستری	دانه کار	دایره وار
دانشمند	دانه کاری	دایکاست کار
دانشنامه	دانه کش	دائم
دانشور	دانه نشان	دائماً
دانشوری	داورکنار	دائم الاوقات
دانشیار	داوروسط	دائم الخمر
دانشیاری	داوود/داود	دائم الذکر
دانه افشان	داوودی/داودی	دائم السفر
دانه افشانی	دایر، دائر	دائمه
دانه بندی	دایره، دائره	دائمی
دانه چین	دایرة البروج،	دائن، داین
دانه خوار	دائرة البروج	دایی/دائی
دانه خواری	دائرة المعارف،	دایی زاده/دائی زاده
دانه دار	دایرة المعارف	دایی قزی/دائی قزی
دانه درشت	دایره ای، دائره ای	دبّاغ خانه
دانه زن	دایره ای شکل	دبّاغ دار
دانه فشان	دایره زن، دائره زن	دبّاغی شده
دانه فشانی	دایره زنگی، دائره زنگی	دبیرخانه

دبیرکل	دخترکُش	درازدامن
دبیروار	دختر مدرسه	دراز دست
دختر باز	دختر مدرسه‌ای	دراز دستی
دختر بازی	دختر وار	دراز روده
دختر بیچه	دَخل دار	دراز قد
دختر پز	دَخل زن	دراز کش
دختر حاجی	دَخل زنی	دراز گوش
دختر خاله	دَخل و خرج	دراز گویی / دراز گوئی
دختر خانم	دخمه گاه	دراز مدّت
دختر خواندگی	دَدمنش	دراز نویس
دختر خوانده	دَدمنشی	دراز نویسی
دختر خواهر	دَده برزنگی	درا سرعِ وقت
دختر دار	دَده سیاه	دُرافشان
دختر دایی / دختر دائی	درآمدزایی / درآمدزائی	دُرافشانی
دختر زرا	درآن واحد	درام نویس
دختر زاده	درائتای	دراندر دشت
دختر عمو	درازای	دراندشت / درندشت
دختر عمّه	دراز بالان	دراین ارتباط

درِ خانه بازی	در به در	در این بین
درخت افکن	در به دری	در این خصوص
درختچه	در پوش	در این رابطه
درخت دار	در ثانی	در این سینما
درختزار / درخت زار	درج شده	در ایه الحدیث
درخت سازی	درجه بندی	در باز
درختستان	در جهت	در بازگن
درخت شناس	درجه حرارت	در بان
درخت شناسی	درجه دار	در بانی
درخت کار	درجه داری	در بردارنده
درخت کاری	درجه یک / دو / ...	در برگیرنده
درخت گن	در حال توسعه	در بست
درخت کوب	در حال خدمت	در بسته
درخت مانند	در حال رشد	در بستنی
درخواست	در حالی که	در بندان
درخواست نامه	در حقی	در بندی
درخواستی	در حقیقت	در ب و داغان
در خور	در خانه باز	در ب و داغون

درزجوش	دردشناسی	درداشنا
درزدوزی	دردکش	درداشنایی / درداشنائی
درزگیر	دردکشی	درداگین
درزگیری	دردکشیده	دردآلود
درزمان	دردم	دردامیز
درزمانی	دردمند	درداور
درزمینه	دردمندانه	درداده
درزودورز	دردمندی	دردافزا(ی)
درزیگر	دردناک	دردانگیز
درزیگری	دردناکی	دردبار
درس آموز	درذات خود	دردخورده
درس آموزی	دررابطه با	درددار
درس افزار	دررفت	دردزدگی
درست آیین / درست آئین	دررفتگی	دردزده
درست اعتقاد	دررفته	دردسر
درست بشو	دررو	دردسرساز
درست پیمان	دررودار	دردسنبج
درست خوان	درزبندی	دردشناس

درست دین	درس گوئی / درس گوئی	درشت گوئی
درست زبان	درس گیر	درشت نما
درست شدنی	درس نامه	درشت نمایی /
درست شده	درس و مشق	درشت نمائی
درست عهد	درشت استخوان	درشت نویسی
درستکار	درشت اندام	درشت نی
درستکاری	درشت بازو	درشت هیکل
درست کردار	درشت باف	درشکه چی
درست گفتار	درشت بافت	درصدانه
درست گو	درشت بُر	درصدگیری
درست نامه	درشت بین	در صورتی که
درست نویس	درشت بینی	درضمن
درست نویسی	درشت تراش	درضمن آنکه
درست و حسابی	درشت خو	در عمل
درس خانه	درشت خوار	درعین حال
درس خوان	درشت سخن	دُرفروش
درس خوانده	درشت گو(ی)	دُرفروشی
درس خوانی	درشت گوئی /	دُرفشان

دَرْزَنگِ دَوْرَوَنگ	درمان شناس	دُرْفشانی
درنهایت	درمان شناسی	دَرَق (و) دَوْرَق
دروازه بان	درمانگاه	دَرَق و دَوْرَق
دروازه بانی	درمانگاهی	درکل
دروازه دار	درمانگر	درگاه نشین
درواکن	درمانگری	درگذشت
دروپنجره ساز	درمان ناپذیر	درگذشته
دروپنجره سازی	در مجموع	درگشا
دروپیکر	دِرَم خرید	درگشاده
دروتخته	دِرَم دار	درگشایی / درگشائی
دروجه حامل	درملاء عام	درگوشی
درو دگر	درمورد	درگیر
درو دگری	دُرنا بازی	درگیری
درو دهاتی	در نتیجه	درمان بخش
درو دیوار	درندشت ← دراندشت	درمان بخشی
دروغ آمیز	درنده خو	درمان پذیر
دروغ باف	درنده خویی /	درمان جو
دروغ بافی	درنده خوئی	درمانده

دروغ پراکنی	درون بین	درون سلولی
دروغ پرداز	درون بینی	درون سنج
دروغ پردازی	درون پرده	درون سوخته
دروغ زن	درون پرور	درون سوز
دروغ زنی	درون پوست	درون سو(ی)
دروغ ساز	درون پوش	درون شامه
دروغ سنج	درون پیوندی	درون شهری
دروغ سنجی	درون تراوا	درون فکنی
دروغ فروش	درون حزبی	درون کاو
دروغ گو(ی)	درون دل	درون کاوی
دروغ گویی / دروغ گوئی	درون ده	درون گرا
دروغ نما	درون ذاتی	درون گرای / درون گرائی
دروغ یاب	درون راند	درون گرد
دروغ کن	درون ریز	درون گروهی
دروغ گر	درون زا	(زبان شناسی)
دروغ گری	درون زاد	درون لا
درون بر	درون زهر	درون لنف
درون بوم	درون سازمانی	درون مایگی

درون مایه	درویش سیرت	درهم پیچیدگی
درون مدار	درویش صفت	درهم پیچیده
درون مرزی	درویش صفتی	درهم تنیده
درون نگر	درویش مآب	درهم جوش
درون نگری	درویش مسلک	درهم چپیده
درون هاگ	درویش مسلکی	درهم رفته
درون همسری	درویش منش	درهم ریختگی
درون یابی	درویش نما	درهم ریخته
درونی سازی	درویش نواز	درهم شکستگی
دروهمسایه	درویش نوازی	درهم شکسته
درویش بازی	درویش نهاد	درهم فرورفته
درویش بخشا(ی)	درویش وار	درهم فشر دگی
درویش پرور	دُرّة التّاج	درهم فشرده
درویش حال	درهر حال	درهم کشیدگی
درویش خو	درهر صورت	درهم کشیده
درویش داری	درهم آمیختگی	درهم (و) برهم
درویش دل	درهم آمیخته	درهم (و) برهمی
درویش دوست	درهم آمیزی	دریابان

دُزِ مِتر	دِریانشین	دِریابانی
دِزخیم	دِریانورد	دِریادار
دِزدار	دِریانوردی	دِریاداری
دُزکام	دِریایی / دِریائی	دِریادل
دُزکامگی	دِریبلزن	دِریادلی
دُزکامه	دِریچه	دِریازدگی
دُزکامی	دِریغاگو(ی)	دِریازده
دُزوار	دِری وری	دِریازن
دُزواری	دِریوزه گر	دِریازنی
دست آلود	دِریوزه گری	دِریاسالار
دست آموز	دزدبازار	دِریاسالاری
دستاب	دزدخانه	دِریاسر
دست ابزار	دزدزده	دِریافت کننده
دستار	دزدگاه	دِریافتگر
دستار بند	دزدگیر	دِریافتگری
دستار دار	دزدی (و) دَغلی	دِریاکنار
دستار داری	دزدی (و) گرگی	دِریاگرفتگی
دست ازپادرازتر	دُزسِنج	دِریاگرفته

دست به سینه	دست بر سر	دست از جان شسته
دست به عصا	دست بر قضا	دستاس
دست به فرمان	دست بریده	دست افزار
دست به کار	دست بسته	دست افشار
دست به کمر	دست بچه /	دست افشان
دست به گریبان	دست بچه	دست افشانی
دست به نقد	دست بخت	دست انداز
دست به هم	دست بند - دستبند	دست اندازی
دست به یقه	دست بوس	دست اندرکار
دست به یکی	دست بوسی	دستاورد
دستپاچگی	دست به آب	دست اول
دستپاچه	دست به جیب	دستاویز
دست پاک	دست به خیر	دست باف
دست پاک‌کن	دست به دامن	دست بافت
دست پاکی	دست به دست	دستبرد
دست پخت	دست به دهان	دست بردار
دست پُر	دست به دهن	دست بردل
دست پُرکن	دست به سر	دست برده

دست پرور	دستدان / دست دان	دست ساخت
دست پرورد	دستدانی / دست دانی	دست ساخته
دست پرورده	دست درازی	دست ساز
دست پیچ	دست درکار	دستش ده
دست تنگ	دست دست	دست شسته
دست تنگی	دست دستی	دست شکسته
دست تنها	دست دلبر	دست شو (ی)
دست تُو	دست دوز	دست شویی /
دستجات / دسته جات	دست دوزی	دست شوئی
دست چین	دست دوّم	دست فرمان
دست خالی	دست دوّم فروشی	دست فروش
دست خشک	دسترس	دست فروشی
دست خشک کُن	دسترسی	دست فشان
دست خشکی	دست رسیدنی	دست فنگ
دستخط	دست رشته	دست کار
دست خوردگی	دسترنج	دست کاری
دست خورده	دست زده	دست کج
دستخوش	دست زن	دست کجی

دستک دار	دست گشاده	دست انبو(ی)
دستک دُمبک	دستگیر	دست نخورده
دستک دُنَبک /	دستگیره	دست نشان
دستک دُمبک	دستگیری	دست نشاندگی
دست کُش	دستلاف	دست نشانده
دستکش	دستمال	دست نگار
دست کِشت	دستمال بازی	دست نما
دست کشیدگی	دستمال بسته	دست نماز
دست کم	دستمال پیچ	دست نوشت
دست کوب	دستمال سفره	دست نوشته
دست کوتاه	دستمال کاغذی	دست نویس
دستگاه	دستمال گردن	دست نیافتنی
دست گردان	دست مالی	دستوار
دست گردانی	دستمال یزدی	دستواره
دست گرمی	دست مایه	دستوانه
دست گزار	دست مریزاد	دست و بال
دست گزین	دستمزد	دست و پابسته
دست گشادگی	دستنبو(ی) /	دست و پاچلفتی

دست وپادار	دست وُرُوشویی /	دسته کیش
دست وپاشکسته	دست وُرُوشوئی	دسته کلید
دست وپاگیر	دسته بُکس	دسته کوک
دست وپاگیره	دسته بند	دسته گردان
دست وپنجه	دسته بندی	دسته گردانی
دست وپنجه دار	دسته به دسته	دسته گُل
دست و دل	دسته پیستون	دسته گلِ محمدی
دست و دل باز	دسته جغجغه /	دسته موتور
دست و دل بازی	دسته جقجقه	دسته هاون
دست و دل پاک	دسته جمعی	دسته هاونگ
دست و دل پاکی	دسته چک	دسته هونگ
دستور العمل	دسته دار	دستیاب
دستور شناس	دسته دنده	دستیابی
دستور مند	دسته دیزی	دستیار
دستور مندی	دسته راهنما	دستیاری
دستور نویس	دسته سازی	دست یازی
دستور نهاد	دسته فرمان	دست یافت
دست وُرُوشسته	دسته کائوچویی / فلزی / ...	دست یافته

دشمن شکار	دشت نورد	دستی باف
دشمن شکاری	دُش کام	دستی بده
دشمن شکن	دُشک / تشک	دستی بگير
دشمن شکنی	دُشکچه / تشکچه	دستی دستی
دشمن شناس	دشمن افکن	دستی دوز
دشمن فریب	دشمن پرور	دستینه
دشمن فکن	دشمن تراش	دسیسه باز
دشمن کام	دشمن تراشی	دسیسه بازی
دشمن کامی	دشمن خبرکن	دسیسه چینی
دشمن کُش	دشمن خو(ی)	دسی گرم
دشمن کُشی	دشمن خوئی / دشمن خوئی	دسی لیتر
دشمن کوب	دشمن دار	دسی متر - دسیمتر
دشمن کورکن	دشمن رُو(ی)	دشتبان
دشمن گداز	دشمن رُوئی / دشمن رُوئی	دشت پیمای(ی)
دشمن گیر	دشمن زاده	دشت خوار
دشمن وار	دشمن ستیز	دشت خواری
دشنام	دشمن ستیزی	دشتستان
دشنام آلود	دشمن شاد	دشتگون

دشنام آمیز	دعانویسی	دغل کاری
دشنام ده	دعاة	دفاع نامه
دشنام گونه	دعایم	دفاین
دشنام گو(ی)	دعایی	دفترچه
دشنام گوئی / دشنام گوئی	دعوایی / دعوائی	دفترخانه
دشوار	دعوت خواهی	دفتر دار
دشوار پسند	دعوتگاه	دفتر داری
دشوار نویسی	دعوتگر	دفتر نویس
دشوار یاب	دعوت نامه	دفتر نویسی
دشواژه	دعوی پرست	دفتر (و) دستک
دعاخوان	دعوی دار	دفتر یادداشت
دعافروش	دعوی داری	دفز ن
دعافروشی	دعوی نامه	دفزنان
دعاگر	دغل باز	دفع شدنی
دعاگو(ی)	دغل بازی	دفع فروش
دعاگویان	دغل پیشه	دفع گردان
دعاگوئی / دعاگوئی	دغل سازی	دفع نواز
دعانویس	دغل کار	دقایق

دگمه منگنه	دکتر بعد از این	دَق دَق
دَک وِئز	دکتر علفی	دِق دلی
دَک وِپوز	دکتر مهندس	دِق کُش
دک و دنده	دکتری	دِق مرگ
دَک و دهن	دِکَلمه	دقیقه به دقیقه
دکور ساز	دکمه دار/دگمه دار	دقیقه سنج
دکور سازی	دکمه /دگمه	دقیقه شمار
دِکولته	دکمه دوز/دگمه دوز	دقیقه شماری
دگه دار	دکمه دوزی/دگمه دوزی	دقیقه یاب
دگر آزار	دکمه سردست /	دکا گرم
دگر آزاری	دگمه سردست	دکالیترا
دگر اندیش	دکمه فروشی /	دکامتر
دگر اندیشی	دگمه فروشی	دکان
دگر بار	دکمه فشاری /	دکان آرایبی /دکان آرائی
دگر باره	دگمه فشاری	دکانچه
دگر باش	دکمه قابلمه ای /	دکان دار
دگر پذیری	دگمه قابلمه ای	دکان داری
دگر دیسی	دکمه منگنه /	دکترا

دَلال وار	دل آشوب	دگر سازی
دل انگینخته	دل آشوبه	دگر سان
دل انگیز	دل آشوبی	دگر سانی
دل انگیزی	دل آگاه	دگرگون ساز
دل اور	دل آگنده	دگرگون سازی
دل اورانه	دلارا	دگرگونه
دل اوری	دلارام	دگم اندیش
دل اویز	دلارامی	دگم اندیشی
دل اویزی	دلارایی / دلارائی	دل آراسته
دلایل ، دلایل	دل از دست داده	دل آزار
دل باختگی - دل باختگی	دل از دست رفته	دل آزاری
دل باخته - دل باخته	دل از کف داده	دل آزدگی
دل باز - دل باز	دل افروز	دل آزرده
دل بازی - دل بازی	دل افروزی	دل آسا
دل بالا	دل افسردگی	دل آسایی / دل آسائی
دلخواهانه ،	دل افسرده	دل آسوده
دلخواهانه	دلّال بازی	دل آشفته
دلخواه ، دلخواه	دلالت گر	دل آشنا

دلخواه	دل پُر	دلخواهی، دل بخواهی
دلخواهانه	دل پرور	دلبر
دلخور، دل خور	دل پروری	دل برده
دلخوری، دل خوری	دل پُری	دلبری
دل خوش، دلخوش	دل پسند	دل بزرگی
دل خوش کُنک،	دل پسندی	دل بستگی، دل بستگی
دلخوش کُنک	دل پیچه	دل بسته، دل بسته
دل خوش کُنکی،	دل تنگ، دل تنگ	دل بند
دلخوش کُنکی	دل تنگی، دل تنگی	دل بندی
دل خوشی، دلخوشی	دلجو	دل به نشاط
دل خون	دلجویی / دلجوئی	دل به هم خوردگی
دلدادگی	دل چرکین	دل به هم خورده
دل داده	دل چرکینی	دل به هم زن
دلدار	دل چسب، دلچسب	دل بیداری
دل داری	دل خراش، دلخراش	دل پاک
دل درد	دل خستگی	دل پاکی
دل دل	دل خسته	دل پذیر
دل دل زنان	دل خنک کُن	دل پذیری

دل شکسته	دل ستان	دل دل‌کنان
دل شناس	دل ستانی	دل دوز
دل شوره	دل سخت	دل دوزی
دل شیر	دل سرد، دل سرد	دل‌با
دل شیفته	دل سردی، دل سردی	دل‌بیانه
دل ضعفه	دل سنگ	دل‌بایی/دل‌بائی
دل غشه	دل سنگ	دل‌رحم
دل فارغ	دل سوختگی	دل‌رحیم
دل فارغی	دل سوخته	دل‌رنجور
دل فروز	دل‌سوزانه، دل‌سوزانه	دل‌ریش
دل فروزی	دل‌سوز، دل‌سوز	دل‌زدگی
دل فروش	دل‌سوزه، دل‌سوزه	دل‌زده
دل فریب	دل‌سوزی، دل‌سوزی	دل‌زندگی
دل فریبی	دل‌سیاه	دل‌زنده
دل فز(ای)	دل‌سیاهی	دل‌ساده
دل قرص	دل‌شاد، دل‌شاد	دل‌سپاری
دل قرصی	دل‌شده	دل‌سپردگی
دل‌لق‌بازی	دل‌شکستگی	دل‌سپرده

دل نگون	دلگشائی، دلگشائی	دلک مآب
دل نمک	دلگندگی	دل قوی
دل نواز - دلنواز	دلگنده	دلکش
دل نوازی - دلنوازی	دلگی	دلکنده
دل واپس / دلواپس	دلگیر	دلکو
دل واپسی / دلواپسی	دلگیری	دلکور
دل واز - دلواز	دل مُردگی	دل کوری
دلُوبند	دل مُرده	دل گداز
دل و جان	دل مشغول	دل گدازی
دل و جرئت	دل مشغولی	دل گران
دلُوچه	دلمه بادمجان	دل گرانی
دل و دماغ	دلمه فلفل	دل گرفتگی
دل و روده	دل نازک	دل گرفته
دل و زبان یکی	دل نازکی	دلگرم، دل گرم
دل و قلوه	دل نرم	دلگرمی، دل گرمی
دلُو کیش	دل نشین، دل نشین	دل گشاد
دلُو گیر	دل نگران	دلگشا، دلگشا
دلّه دزد	دل نگرانی	دلگشایی، دلگشایی /

دَم پُختکی	دماغ سوختگی	دله دزدی
دَم پُختی	دماغ سوخته	دلهره
دَم پهن	دماغ کوفته	دلهره آمیز
دَم تخت	دماغ کوفته ای	دلهره آور
دُم جنبان	دماگره	دله کار
دُم جنبانک	دمانگار	دلیروار
دُم چلیچله	دَم باریک	دلیل تراشی
دَمخور	دُم برگ - دُمبرگ	دَمابان
دَم خوردگی	دُم بریده	دَماپا
دَم خورده	دُمبک زن	دُم اردکی
دمخوری	دمبلیچه / دنبلیچه	دُم اسب
دَم دار	دم به دم	دُم اسبی
دُم دار	دم به ساعت	دُم اسپان
دُم داران	دَمپایی انگشتی /	دما سپهر
دُم دراز	دَمپائی انگشتی	دما سنج
دَم دستی	دَمپایی / دَمپائی	دماغ چاقی
دمدمه	دَم پُخت	دَماغ دار
دمدمی	دَم پُختک	دماغ دراز

دمدمی مزاج	دمکرات /دموکرات	دمگوشی
دُم رویاه	دمکراتیک /دموکراتیک	دمگیر
دُم رویاهمی	دمکراسی /دموکراسی	دُم موشی
دُم ریز	دم کردگی	دم نگار
دم زن	دم کردنی	دموکرات ← دمکرات
دمساز	دم کرده	دموکراتیک ← دمکراتیک
دمسازی	دم کش	دموکراسی ← دمکراسی
دم سرد	دُم کلفت	دموی مزاج
دم سردی	دم کُن	دمه دار
دم سنج	دُم کننده	دمی باقالا (باقالی)
دُم سیاه	دم کُنی	دنانت
دُم سیاه (برنج)	دُم کوتاه	دنبال بریده
دُم طاووسی	دُم گاه	دنبالچه
دُم عقربی	دُم گربه	دنبال رو
دمغ /دمق	دُم گربه ای	دنبال روی
دم قیچی	دم گرد	دنباله جنیان
دم کباب	دم گرفته	دنباله دار
دم کج	دُم گل - دُم گل	دنباله رو

دندان موشی	دندان شکسته	دنباله رَوی
دندان نما(ی)	دندان شکن	دنبلان
دندان نمایی/دندان نمائی	دندان شویہ	دنبه دار
دندانہ ای	دندان شویی /	دنبه گداز
دندانہ دار	دندان شوئی	دندان پزشکی -
دندانہ دندانہ	دندان شیری	دندانپزشک
دندہ اتومات	دندان طلا	دندان پزشکی -
دندہ اتوماتیک	دندان عقل	دندانپزشکی
دندہ استارت	دندان قروچہ	دندان تیز
دندہ برنجی	دندان کروچہ	دندان دار
دندہ پنج	دندان کش	دندان درد
دندہ پهن	دندان کشی	دندان ریخته
دندہ تراشی	دندان کن	دندان ریزک
دندہ جلو	دندان گراز	دندان زده
دندہ خلاص	دندان گرد	دندان ساز، دندان ساز
دندہ خور	دندان گردی	دندان سازی،
دندہ رُودندہ	دندان گیر	دندان سازی
دندہ سبک	دندان مصنوعی	دندان سپید

دواخانه	دنیا زده	دنده سنگین
دواخانه چی	دنیا طلب	دنده عقب
دواخطاره	دنیا طلبی	دنده فرمانی
دواخور	دنیا گرد	دنده گیر بکسی
دوادرمان	دنیا گردی	دنده معکوس
دوار آور	دنیا گیر	دنیا آفرین
دوار انگیز	دنیا یی / دنیا ئی	دنیا بین
دوارزشی	دو آتسه	دنیا پرست
دوازده امام	دو آتسه پز	دنیا پرستی
دوازده امامی	دو آتسه پزی	دنیا پسند
دوازده انگشتی	دو ابخش	دنیا خواه
دوازده برج	دو ا پذیر	دنیا دار
دوازده پرده	دوات خانه	دنیا داری
دوازده چهارم	دوات دار	دنیا دوست
دوازده شانزدهم	دوات داری	دنیا دوستی
دوازده صدایی /	دوات دان	دنیا دیدگی
دوازده صدائی	دوات ساز	دنیا دیده
دوازده علم	دوات گر	دنیا زدگی

دوازده گانه	دَوَالک بازی	دوبخته
دوازدهم	دَوَالکه	دوبخشی
دوازده وجهی	دوالیست	دویر
دوازده هشتم	دوالیسم	دویرابر
دواساز	دوام پذیر	دویرادران
دواسازی	دوام پذیری	دویرجه
دوآسبه	دوام دار	دویرجی
دواستقامت	دواملایی / دواملاتی	دویرگه
دوافروش	دوان دوان	دویرگی
دوافروشی	دوانگشتی	دویره
دواکاری	دوایر، دوائر	دویرهمزن
دَوَاکُن	دوباره پز	دویرعدی
دَوَاگُلِی	دوباره دوز	دوینده (کشتی)
دَوَال باز	دوباره کار	دویندی
دَوَال بازی	دوباره کاری	دوبه دو
دَوَال بُری	دوباله	دوبه سازی
دَوَال پا(ی)	دوبامانع	دوبه شک
دَوَالک باز	دوبامبی	دوبه همزن

دوبه هم‌زنی	دوبیکر	دوچرخه چی
دوبیتی	دوتا	دوچرخه رو
دوپا	دوتادوتا	دوچرخه ساز
دوپارگی	دوتار	دوچرخه سازی
دوپاره	دوتایکی	دوچرخه سوار
دوپایه	دوتایی/دوتائی	دوچرخه سواری
دوپایی/دوپائی	دوترکه	دوچندان
دوپرگار	دوتیغه	دوچهارم
دوپشته	دوتیغه باز	دوحوالته
دوپُل	دوتیغه بازی	دوخت و دوز
دوپوست	دوجانبه	دوخته فروش
دوپوسته	دوجداره	دوخته فروشی
دوپوستی	دوجنسه	دوخت
دوپوشه	دوجنسی	دوختی
دوپولی	دوجنسیتی	دوخم
دوپهلو	دوجهان	دوخوابه
دوپیازه	دوجهانی	دوخواهران
دوپیس	دوجین	دودآلود

دوداندود	دودکردنی	دوده گیری
دودانگیز	دودکش	دوده‌نه
دودچراغ خوردگی	دودکله	دودید
دودچراغ خورده	دودگرفته	دودی شکل
دودخان	دودل	دودیگر
دوددار	دودلی	دُورادُور
دودر	دودم	دورافتادگی
دودره	دودناک	دورافتاده
دودره باز	دودنیا	دورانداختنی
دودره بازی	دودو	دورانداز
دودزا	دودوتا چهارتا	دوران دیده
دودزدگی	دودودم	دوراندیش
دودزده	دودوزه	دوراندیشی
دودست	دودوزه باز	دوران ساز
دودستگی	دودوزه بازی	دورانگاه
دودستماله	دودوم	دوراه
دودسته	دودویی/دودوئی	دوراهی
دودستی	دوده گیر	دُوربُرد

دورگردان	دورکوچه‌ای	دُورودراز
دُوربین	دورگه	دوروزه
دُوربین‌دار	دورگیر	دورُوی (ی)
دوربین‌مخفی	دُورماندگی	دورُویه
دُوربینی	دُورمانده	دورُویی / دورُوئی
دُورپرواز	دورنگ	دوره‌دیده
دورتادور	دُورنگار	دوره‌فروش
دُورخیز	دُورنگاری	دوره‌گرد
دُوردست	دُورنگر	دوره‌گردی
دوررس	دُورنگری	دوری‌کن
دُورریختنی	دورنگه	دوزانو
دُورریز	دورنگی	دوزباز
دُورزن	دُورنما	دوزبازی
دورسنج	دُورنماد	دوزبانگی
دورشمار	دُورنماساز	دوزبانه
دُورفرمان	دُورنویس	دوزبانی
دورکار	دوروبر	دوزخ‌سرا (ی)
دورکاری	دوروبری	دوزخ‌نشین

دو شخصیتی	دوست دشمنی	دوزرده
دوش فنگ	دوست‌گش	دوزنجیره
دوشقی	دوست‌نما(ی)	دوزنه
دوشنبه بازار	دوست نواز	دوزوگلک
دوشنبه شب	دوست نوازی	دوزیست
دوشیزه خانم	دوست وار	دوزیستان
دو صدایی / دو صدائی	دوسر	دوزیستی
دو ضرب	دوسریچ	دو ساعته
دو ضربی	دوسره	دو سالانه
دو طبقه	دو سطحی	دو ساله
دو طرفه	دو سوزنه	دوست باز
دو عالم	دو سویگی	دوست پرست
دو غاب	دو سویه	دوست پرور
دو غاب ریزی	دو شاخ	دوست پسر
دو غ خوری	دو شاخه	دوستدار
دو غ فروش	دو شادوش	دوستداری
دو غ فروشی	دوش به دوش	دوست داشتنی
دو غ کشک	دوش جنبان	دوست دختر

دوغ و دوشاب	دوک ساز	دُولا بچه
دوغورت ونیم /	دوکفه ای	دُولا بگردان
دوقورت ونیم	دوکلاسی	دُولا بگردانی
دوفاق	دوکلمه	دولا پهنای
دوفتيله ای	دوکله	دولا چنگ
دوفصلنامه	دوک نشین	دولا خط
دوفوریتی	دوکوهانه	دولا خه
دوقبضه	دوکوهه	دولا دولا
دوقطبی	دوگانگی	دولایی / دولائی
دوقلو	دوگانه	دولبی
دوقورت ونیم ←	دوگانه پرست	دولپه
دوغورت ونیم	دوگانه پرستی	دولپه ای
دوکابینه	دوگانه سوز	دولُپی
دوکاره	دوگاه	دولت پرست
دوک تراشی	دوگروهی	دولت پناه
دوکدان	دوگوشی	دولت خانه
دوک رشته	دولا	دولت خواه
دوکریس	دُولا ب	دولت خواهانه

دولت خواهی	دو مرتبه	دو نم
دولت سرا(ی)	دو مرده	دونماز
دولت شهر	دو موتور	دون مایه
دولت مدار - دولتمدار	دونای	دون همّت
دولتمرد	دُون باز	دون همّتی
دولتمند	دُون بازی	دونیم
دولتمندی	دونبش	دونیمه
دولت منزل	دون پایه	دووجهی
دُولچه	دون پرور	دوومیدانی
دولختی	دون پروری	دوهجایی / دوهجائی
دولک	دونخ	دوهزاری
دولنگه	دوندگی	دوهشتم
دولو	دون رتبه	دوهفته
دولوکس	دونرخی	دوهفته نامه
دولول	دون ژوان	دوهوا
دولهجه ای	دون صفت	دوهوایی / دوهوائی
دوماهنامه	دونفره	دوئل
دوماهه	دونقطه	دوئیت

دهاتی بازی	دهان زده	ده پنج
دهاتی پسند	دهان سوز	ده پنج زنی
دهاتیگری	دهان سوزی	ده پنجی
دهان آژدر	دهان شو(ی)	ده چندان
دهان آژدری	دهان شویه	ده حواس
دهان باریک	دهان قرص	ده خدا
دهان بند	دهان کجی	ده خدایی / ده خدائی
دهان بندی	دهان گردان	ده دار
دهان به دهان	دهان گشاد	ده داری
دهان بین	دهان گیره	ده دهی
دهان بینی	دهان لق	ده روزه
دهان پُرکن	دهان لقی	دهری مذهب
دهان تنگ	دهانه گشاد	ده زیان
دهان دار	دهبان	ده زبانی
دهان داری	دهبانی	دهستان
دهان درّه	ده بَریک	دهشت آلوده
دهان دریده	ده پانزده	دهشت آور
دهان دولچه ای	ده پایان	دهشت بار

دهشت‌زا	دَه‌مَرده	دهن سوز
دهشت‌زایی / دهشت‌زائی	دَه‌نامه	دهن شویه
دهشت‌زدگی	دهن‌باز	دِه‌نشین
دهشت‌زده	دهن‌بسته	دهن قرص
دهشتناک	دهن‌بند	دهن‌کجی
دهقان‌زاده	دهن‌بین	دهن‌گرم
دهقان‌نژاد	دهن‌بینی	دهن‌گشاد
دهکده	دهن‌پُر	دهن‌گنده
دِه‌کوره	دهن‌پُرکن	دهن‌گیره
دَه‌گان	دهن‌پُرکنی	دهن‌لق
دَه‌گانه	دهن‌خوانی	دهن‌لقی
ده‌لاپهنا	دهن‌دار	دَه‌نیم
دُه‌لچی	دهن‌داری	ده‌هزار
دُه‌ل‌زن	دهن‌درّه	ده‌هزارم
دُه‌ل‌ساز	دهن‌دریده	دِه‌یار
دُه‌ل‌شکم	دهن‌دوخته	دَه‌یک
دُه‌ل‌نواز	دهن‌دولچه‌ای	دی‌باربکر
دَه‌لو	دهن‌زده	دی‌اکسید

دیر پسند	دیدگاه	دی اکسید کربن
دیر جنب	دید و باز دید	دیاگرام
دیر جوش	دیده بان	دیالوگ نویسی
دیر خشم	دیده بانی	دیالوگ نویسی
دیر خواب	دیده بوسی	دیانت دار
دیر دم	دیده ور	دیاباف
دیر دیر	دیده وری	دیباپوش
دیر رس	دیر آشنا	دیاگر
دیر رنج	دیر آشنایی / دیر آشنائی	دیاگری
دیرزا	دیر آموز	دیپلمات
دیر زمان	دیر باز	دیپلماتیک
دیر ساز	دیر باور	دیپلماسی
دیر سوز	دیر باوری	دیجیتال
دیر فهم	دیر به دیر	دیدار به قیامت
دیر فهمی	دیر پا (ی)	دیدار کننده
دیرک / تیرک	دیر پز	دید بان
دیر کرد	دیر پزا	دید بانی
دیر گاه	دیر پزایی / دیر پزائی	دیدرس

دیگچه	دیرین شناسی	دیرگاهی
دیگدان	دیرین نگاری	دیرگداز
دیگرآزار	دیرینه سنگی	دیرگذر
دیگرآزاری	دیزل ژنراتور	دیرگذشت
دیگران‌دیش	دیزی‌پز	دیرنشین
دیگران‌دیشی	دیزی‌پزی	دیرنشینی
دیگربار	دیسک‌خوان	دیروز
دیگرباره	دیسک‌درایو	دیروز عصر
دیگرپذیری	دیسک‌گردان	دیروزود
دیگرکس	دیسک‌من	دیروزه
دیگرکُشی	دیشب	دیروزی
دیگرگونه	دیفرانسیل جلو	دیروقت
دیگ‌زودپز	دیفرانسیل عقب	دیرهضم
دیلاق	دیفن‌باخیا	دیرهنگام
دی‌ماه	دیگ‌بر/دیگ‌بر	دیریاب
دیمبل و دیمبو	دیگ‌به‌سر	دیریازود
دیم‌دیم	دیگ‌پایه	دیرین‌زاد
دیمزار/دیم‌زار	دیگ‌چال	دیرین‌شناس

دینور	دین خواهی	دیم کار
دین ورز	دین دار	دیم کاری
دینیار	دین داری	دیمه زار
دیوار بست	دین دبیره	دیمی کار
دیوار به دیوار	دین دبیری	دیمی کاری
دیوار پوش	دین دوست	دین آور
دیوار چسب	دین زا	دین آوری
دیوار چینی	دین ساز	دین باور
دیوار کشی	دین سالاری	دین باوری
دیوار کن	دین فروز	دین پذیر
دیوار کوب	دین فروزنده	دین پرست
دیوار نگاره	دین فروش	دین پرستی
دیوار نگاری	دینگ دینگ	دین پرور
دیوار نوشته	دین گستر	دین پروری
دیوار نویس	دین مدار	دین پژوه
دیوار نویسی	دین مداری	دین پناه
دیوان باشی	دین ندار	دین تباہ
دیوان باشیگری /	دین وایمان	دین خواه

دیوان‌باشی‌گری	دیوزده
دیوانبان	دیوسر
دیوان‌بیگی	دیوسیرت
دیوان‌خانه	دیوسیما
دیوان‌سالار	دیوصفت
دیوان‌سالاری	دیوگرفته
دیوان‌نویس	دیوگوهر
دیوانه‌بازی	دیومنش
دیوانه‌خانه	دیومنشی
دیوانه‌وار	دیونهاد
دیوباد	دیوهم‌بخش
دیوچه	دیوهم‌جو(ی)
دیوپا	دیوهم‌دار
دیوپرست	
دیوچهر	
دیوخانه	
دیودار	
دیوزاده	

ذ

ذات الرّیّه	ذرت چین	ذکوراً و اناثاً
ذاق و ذوق	ذرت فرنگی	ذلتّ بار
ذایب، ذائب	ذرت کار	ذلتّ کش
ذایق، ذائق	ذره بین	ذلیل شده
ذائقه	ذره بینی	ذلیل مُرده
ذبایح	ذره پرور	ذلیل مرگ شده
ذبیح الله	ذره پروری	ذمائم، ذمائم
ذخایر، ذخائر	ذُقْ ذُقْ / ذُقْ ذُقْ	ذوالجلال والاكرام
ذخیره سازی	ذُقْ، ذُقْ	ذوالحجّه
ذخیره شده	ذکرخوان	ذوالقعدّه
ذرایر	ذکرگو	ذوائب
ذرایع	ذکرگویان	ذوب آهن

ذوب‌بحرین	ذهن‌گرایی / ذهن‌گرایی	ذی‌شأن
ذوب‌کاری	ذهنی‌سازی	ذی‌شرافت
ذوب‌کننده	ذهنی‌گرایی / ذهنی‌گرایی	ذی‌شعور
ذوحدّین	ذی‌الجلال	ذی‌صلاح
ذو‌حیاتین	ذی‌الحجّه	ذی‌صلاحیت
ذو‌شرافتین	ذی‌القعهه	ذی‌علاقه
ذوفنون	ذئب	ذی‌فنون
ذوق‌انگیز	ذی‌حجّه، ذیحجّه	ذی‌قدر
ذوق‌پرور	ذی‌حس	ذی‌قعهه، ذیقعهه
ذوق‌زدگی	ذی‌حساب، ذیحساب	ذی‌قیمت
ذوق‌زده	ذی‌حسابی، ذیحسابی	ذی‌نظر
ذوق‌کنان	ذی‌حق	ذی‌نفع
ذوقمند / ذوق‌مند	ذی‌حیات	ذی‌نفوذ
ذووجهین	ذی‌دخل	ذی‌وجود
ذهن‌باوری	ذی‌ربط	
ذهن‌پرور	ذی‌روح	
ذهن‌گرا	ذی‌سهم	

ر

راکتور	راحت رسان	فرهنگ /...
رایتس بند	راحت طلب	رادیو پخش
رایتس بندی	راحت طلبی	رادیو تراپی
راپرت	راحتکده	رادیو تلسکوپ
راپرتچی	رادمرد	رادیو چی
راتبه خوار	رادمردی	رادیو ساز
راتبه گیر	رادیات ساز	رادیو سازی
راجع به	رادیات سازی	رادیو ضبط
راحت افزا(ی)	رادیاتور ساز	رادیو گرافی
راحت الحلقوم	رادیاتور سازی	رادیو گرام
راحت باش	رادیو آکتیویته	رادیو گوشی
راحت بخش	رادیو ایران / تهران /	رادیو لوژی

راست رفتار	راست بینی	رادیولوژیست
راست رو	راست پا(ی)	رادیوم
راست روده	راست پنج‌گاه	رادیومتر
راست روش	راست پهلو	رادیویی / رادیوئی
راست روی	راست پیشه	رازآلود
راست زبان	راست پیمان	رازپوش
راست شکاف	راست پیوند	رازدار
راست قامت	راست تخمک	رازداری
راست قد	راست چین	رازطلبی
راست قلم	راست دست	رازگویی / رازگوئی
راست قلمی	راست دستی	رازناک
راست قول	راست دل	رازنگهدار - رازنگه دار
راست کار	راست دلی	رازونیاز
راست کاری	راست راست	رأس
راست کردار	راست راستکی	رأس الجدی
راست کرداری	راست راستی	رأس السرطان
راست کوک	راست راه	راست بالا
راستگر	راست راهی	راست بالان
		راست بُر

راست‌گرا	راسته‌باف	راننده‌تاکسی
راست‌گرایی / راست‌گرایی	راسته‌بافی	راه‌آب
راست‌گرد	راسته‌دوز	راه‌آبه
راست‌گردان	راستی‌پذیر	راه‌آورد
راست‌گفتار	راستی‌جو(ی)	راه‌آهن
راست‌گمان	راسخ‌قدم	راه‌انداز
راست‌گوشه	رافائل	راه‌اندازی
راست‌گو(ی)	رأفت	راهبان
راست‌گویی / راست‌گوئی	رأفت‌آمیز	راهبانه
راست‌مانند	رافضی‌مذهب	راهبر
راست‌مضرب	راکت‌بال	راه‌بر
راست‌نشین	رام‌شدنی	راهبرد
راست‌نما	رامشگر	راهبردی
راست‌نمایی / راست‌نمائی	رامشگری	راهبری
راست‌وپوست‌کنده	رام‌نشدنی	راه‌بلد
راست‌وحسینی	ران‌بند	راه‌بند
راست‌وریس	رانت‌خوار	راه‌بندان
راسته‌بازار	رانت‌خواری	راه‌به‌راه

راه‌بیا	راه‌سازی	راه‌نمون
راه‌بین	راه‌سنج	راه‌نورد
راه‌پله	راه‌شناس	راه‌وار
راه‌پیمای(ی)	راه‌شناسی	راه‌واری
راه‌پیمایی / راه‌پیمائی	راه‌کار	راه‌ویراه
راه‌توشه	راه‌کشی	راه‌وترابری
راه‌حل	راه‌گاه	راه‌ورسم
راه‌دار	راه‌گذر	راه‌یاب
راه‌دارخانه	راه‌گرد	راه‌یابی
راه‌داری	راه‌گشا، راه‌گشا	راه‌یافت
راه‌دان	راه‌گشایی، راه‌گشایی /	راه‌یافته
راه‌دست	راه‌گشائی، راه‌گشائی	راه‌ی
راه‌راه	راه‌گم‌کرده	راه‌ی‌العین
راه‌رفته	راه‌گیر	راه‌یج
راه‌رو	راه‌نما(ی)	راه‌ی‌دهنده
راه‌روی	راه‌نمایی / راه‌نمائی	راه‌یزن
راه‌زن	راه‌نمایی‌ورانندگی	راه‌یزنی
راه‌زنی	راه‌نمود	راه‌ی‌سازی

رأى شماری	ربیع الاول	رحمان
رأى فروش	ربیع الثانی	رحم برداری (پزشکی)
رأى فروشی	رتبه بندی	رحمت
رایگان خور	رتوش کار	رحمت الله (اسم خاص)
رأى گیری	رتیل / رطیل	رحم دل
ریاب زن	رجال شناس	رحم کُن
ریاخوار	رجاله بازی	رحم کُننی
ریاخواره	رجاله پسند	رحمة العالمین
ریاخواری	رجب المرجب	رَحِمَهُ اللهُ
ریاخوری	رَج بند	رحیم دل
ریادهنده	رَج بندی	رحیم دلی
رباعی گوی	رَجَز خوان	رُخ بام
رباعی گویی / رباعی گوئی	رَجَز خوانی	رُخ به رُخ
رَبّ العالمین	رَج زن	رخت آویز
رَبّ الناس	رَج زنی	رخت پهن کُن
رَبّ النوع	رَج شمار	رختخواب
رُباییدن / رُبائیدن	رَج شماری	رختخواب پیچ
رُبد و شامبر	رحایی / رحائی	رختخواب دار
رَبّة النوع		

رزق رسان	رخوتناک	رخت دار
رزق و روزی	ردخور	رخت شور
رَزکار	ردکردنی	رخت شورخانه
رزم آرا(ی)	ردگیری	رخت شوری
رزم آزمای(ی)	ردوبدل	رخت شو(ی)
رزم آور	رده بالا	رخت شوی خانه
رزمایش	رده بندی	رخت شویی / رخت شوئی
رزم جو(ی)	رده شناختی	رخت کَن
رزم خواه	رده شناسی	رخت و پخت
رزم دار	ردیاب	رخداد
رزم دیده	ردیابی	رخسار
رزم ساز	ردیف سازی	رخ سایه
رزمگاه	ردیف کار	رخ نما
رزمگه	ردیف کاری	رخنه دار
رزم نامه	ردیف نوازی	رخنه گاه
رزم ناو	ردایل ، ردائل	رخنه گر
رزمی کار	رَزبُر	رخنه ناپذیر
رژیم درمانی	رَزستان	رخوت انگیز

رسول دار	رسم و رسوم	رسالجات / رساله جات
رسوم بر	رسمی بندی	رسانایی / رسانائی
رسوم گیر	رسمیت بخشی	رسانه جمعی
رسیده و نرسیده	رسمی دوز	رسایل ، رسائل
رشته بُری	رسمی ساز	رسایی / رسائی
رشته به رشته	رسمی سازی	رستاخیز شناس
رشته پایان	رَسَن باز	رستاخیز شناسی
رشته پز	رسو ابازی	رستخیز
رشته پلو	رسوایی / رسوائی	رستگار
رشته تابی	رسوب زدایی / رسوب زدائی	رستگاری
رشته خشکار	رسوب شناس	رُستن گاه / رُستن گاه
رشته فرنگی	رسوب شناسی	رستوران دار
رشته گر	رسوب گذار	رستوران داری
رَشک آمیز	رسوب گذاری	رُس ماسه
رَشک آور	رسوب گیر	رسم الخط
رَشک بر	رسوب گیری	رسم پرداز
رَشک کِشی	رسول الله	رسم شکن
رَشک کن	رسول خانه	رسم فنی

رعیت پذیر	رضایتمندی	رشوه خوار
رعیت پرور	رضایت نامه	رشوه خواری
رعیت پروری	رضوان الله	رشوه خور
رعیت دار	رضی الله عنه	رشوه خوری
رعیت داری	رضی الله عنهم	رشوه گیر
رعیت دوست	رطب چین	رشوه گیری
رعیت زاده	رطب خورده	رصدبان
رعیت مآب	رطب ریز	رصدبانی
رعیت نواز	رطوبت سنج	رصدبین
رعیت نوازی	رطوبت گیر	رصدخانه
رعیت وار	رطوبت گیری	رصددار
رغبت انگیز	رطوبت نما	رصدگاه
رغبت پذیر	رُعب آور	رضاجو(ی)
رفاه زدگی	رُعب افکن	رضاجویی / رضاجوئی
رفاه زده	رُعب انگیز	رضامندی
رفاه طلب	رعد آسا	رضایت آمیز
رفاه طلبی	رغشه دار	رضایت بخش
رَف بند	رعنایی / رعنائی	رضایتمند

رفتاردرمانی	رفیق باز	رَقَم کار
رفتارشناس	رفیق بازی	رَقَم نویس
رفتارشناسی	رفیق سازی	رَقَم نویسی
رفتارگرا	رفیق نیمه راه	رقیق القلب
رفتارگرایی / رفتارگرایی	رفیق (و) رفقا	رقیق سازی
رُفتگر	رقابت جوئی / رقابت جوئی	رکاب خانه
رفت و برگشت	رقاص خانه	رکاب دار
رُفت (و) رُوب	رِقْت آمیز	رکاب داری
رفته رفته	رِقْت آور	رکاب زنان
رفع احتیاج	رِقْت انگیز	رکاب کش
رفع اختلاف	رِقْت بار	رکاب گیری
رفع حاجت	رقص انگیز	رُک زده
رفع ورجوع	رقص کنان	رکعت شمار
رفوکار	رقم بندی	رُک گو (ی)
رفوکاری	رَقَم دار	رُک گوئی / رُک گوئی
رفوگر	رَقَم زده	رکن الدّوله
رفوگری	رَقَم زن	رکن الدّین
رفیع مقام	رَقَم سنج	رُک و پوست کنده

رمزگذاری	رگ وپی	رگورد دار
رمزگرای / رمزگرائی	رگ وریشه	رگورد زنی
رمزگردانی	رگولاتور	رگورد شکن
رمزگشا	رگه بندی	رگورد شکنی
رمزگشایی / رمزگشائی	رگه دار	رگوردگیری
رمزنویس	رگه رگه	رگبار
رمزنویسی	رگه مانند	رگ بالان
رمه بان	رمان	رگ برگ - رگبرگ
رمه دار	رمانتیسیم	رگ بند
رمه داری	رمانتیک	رگ بندی
رمیده دل	رمانتیک مآب	رگ به رگ
رنج آور	رمان نویس	رگ چین
رنجبر	رمان نویسی	رگ چینی
رنج بردار	رمز آمیز	رگ دار
رنج بُرده	رمز خوان	رگ زن
رنجبری	رمز خوانی	رگ زنی
رنج دیده	رمز دار	رگ سنگ
رنج زا	رمز گذار	رگ شناس

رنگ‌ز	رنگ‌بندی	رنجش‌آمیز
رنگ‌زدا	رنگ‌به‌رنگ	رنج‌کش
رنگ‌زدایی / رنگ‌زدائی	رنگ‌پاش	رنج‌کشیده
رنگ‌زردی	رنگ‌پاشی	رنج‌نامه
رنگ‌زن	رنگ‌پذیر	رنج‌وردار
رنگ‌زنی	رنگ‌پرداز	رنجیده‌خاطر
رنگ‌ساز	رنگ‌پدیدگی	رنده‌برقی
رنگ‌سازی	رنگ‌پزیده	رنده‌کار
رنگ‌سایی / رنگ‌سائی	رنگ‌پزی	رنده‌کاری
رنگ‌شناس	رنگ‌تابی	رنگ‌آمیز
رنگ‌شناسی	رنگ‌دار	رنگ‌آمیزی
رنگ‌فروش	رنگ‌دانه	رنگ‌ابه
رنگ‌فروشی	رنگ‌رز	رنگ‌باخته
رنگ‌کار	رنگ‌ریزی	رنگ‌باز
رنگ‌کاری	رنگ‌رنگ	رنگ‌بر
رنگ‌کوری	رنگ‌روغن	رنگ‌برداری
رنگ‌گرفته	رنگ‌ریز	رنگ‌بری
رنگ‌مایه	رنگ‌ریزی	رنگ‌بندان

روان خسته	روابط عمومی	رنگ مردگی
روان خوانی	رواج پذیر	رنگ وارنگ
روان خواه	رَوادار	رنگ ورو
روانداز	رَواداری	رنگ وروباخته
روان درمانگر	رَوادید	رنگ ورورفته
روان درمانی	رَواناب	رنگ وروغن
روان ساز	روان بخش	رنگ وروغن زده
روان سنجی	روان برق	رنگ وروغنی
روان شاد - روانشاد	روان بوق	رنگ ووارنگ
روان شناختی	روان پرور	رنگین پوست
روان شناس	روان پروری	رنگین تن
روان شناسی	روان پریش	رنگین گره
روان کاو - روانکاو	روان پریشی	رنگین کمان
روان کاوی - روانکاوی	روان پزشکی -	رنگین نامه
روان کاه	روان پزشکی	روآتی
روان کرده	روان پزشکی -	روآور
روان گردان	روان پزشکی	روآورد
روان گردانی	روان تنی	روآوری

روان‌گفتار	رو بسته	رو بید یوم
روان‌گفتاری	رو بگیر	رو پالانی
روان‌گویی / روان‌گوئی	رو بند	رو پایی / رو پائی
روان‌نژند	رو بنده	رو پوست
روان‌نژندی	رو بوسی	رو پوش
روان‌نویس	رو به بالا	رو پوشانی
روایت‌پرداز	رو به تحول	رو پوش دار
روایت‌پردازی	رو به خرابی	رو بیچ تُ بیچ
روایتگر	رو به راه	رو تختی
روایی / اروائی	رو به رشد	رُ و تُشکی / رو دُشکی
روبات / ربوت	رو به رو - رو برو	رو توش
روباتیک / ربوتیک	رو به رویی / رو به روئی -	روح افزا (ی)
رو باز	رو برویی / رو بروئی	روح الاطلس
رو بازبازی	رو به زوال	روح الامین
رو بالش	رو به صفت	روح القدس
رو بالشی	رو به قبله	روح الله
رو باه‌بازی	رُ و به مزاج	روح انگیز
رو باه‌صفت	رُ و به مزاجی	روحانی نما

روح بخش	رُودَررُوم	رودِیوم
روح پرور	رُودَررُوی / رُودَررُوی	رُوراست
روح دار	رُودَری	رُوراستی
روح فرسا	رُودَسْت	رورِکابی
روح گداز	رُودَسْت خورده	روزآمد
روح گرای / روح گرائی	رودسرا(ی)	روزآمدسازی
روح نواز	رودُشکی / روتُشکی	روزافزون
روحوضی	رودکی وار	روزبازار
روحاکی	رودگردی (گردشگری)	روزبه
روحشککن	رودل	روزبه خیر
رُوخوانی	رودنواز	روزبھی
رُودار	رُودوزی	روزپرواز
رُوداری	رُودوشی	روزرو
رودبار	روده بُر	روزشمار
رودپیچ	روده بند	روزشماری
رودخانه	روده پیچ خورده	روزکار
رُودربایستی	روده دراز	روزکور
رُودربایستی دار	روده درازی	روزکوری

روزگار دیده	روزن رانی	روزی ده
روزگرد	روزه بگیر	روزی رسان
روزگردی	روزه خوار	روزی نامه
روزمرگی	روزه خواری	رؤسا
روزمره	روزه خور	روساخت
روزمزد	روزه خوری	روسازی
روزنامهجات / روزنامه جات	روزه دار	روسبی خانه /
روزنامهچه	روزه داری	روسبی خانه
روزنامه چی	روزه گشایی / روزه گشائی	روسبی / روسپی
روزنامه خوان	روزه گیری	روسپیگری /
روزنامه خوانی	روزی آور	روسبی گری /
روزنامه فروش	روزی بخش	روسپیگری /
روزنامه فروشی	روزی پرست	روسپی گری
روزنامه نگار	روزی جو	روستازاده
روزنامه نگاری	روزی خوار	روستاگردی
روزنامه نویس	روزی خواره	(گردشگری)
روزنامه نویسی	روزی خور	روستامنش
روزن داران	روزی دار	روستانشین

روشن فکری / روشن فکری	رَوشمند	روستانشینی
روشن کُن	روشن اندیش	روستایی / روستائی
روشنگر	روشنایی بخش /	روستائیان
روشنگری	روشنائی بخش	روستائیانہ
روشن نهاد	روشنایی / روشنائی	روستاییگری /
روشنی بخش	روشن بیان	روستائیگری
روشنی زا	روشن بین	رُوسخت
رُوشور	روشن بینانہ	رُوسری
رُوشوفازی	روشن بینی	رُوسفره ای
رُوشویه	روشن چراغ	رُوسفید
روشنوی / روشنوی	روشن دان	رُوسیاه
رُوصندلی	روشن دل / روشن دل	رُوسیاهی
رُوصورتی	روشن رأی	روسی تراش
روضه خوان	روشن رای	رَوش پژوهی
روضه خوانی	روشن روان	روش دار
روغن بری	روشن ضمیر	رَوش شناختی
روغن ترمز	روشن فکرانہ / روشن فکرانہ	رَوش شناس
روغن جلا	روشن فکر / روشن فکر	رَوش شناسی

رُوگرسی	روغن کار	روغن چراغ
رُوکش	روغن کاری	روغن خور
رُوکش دار	روغن کرچک	روغن خورده
رُوکش کاری	روغن کش	روغن دار
رُوکفشی	روغن کشی	روغن داغ‌گن
رُوکم‌گنی	روغن گیر	روغندان
رُوکوب	روغن گیری	روغن ریز
رُوکوبی	روغن مالی	روغن ریزی
رُوگذر	روغن مایع	روغن زده
رُوگردان	روغن موتور	روغن زیتون
رُوگردانی	روغن نباتی	روغن ساز
رُوگرفت	رُوفرشی	روغن سازی
روگستر (زبان شناسی)	رُوفرمان	روغن سوخته
رُوگشا	رُوفرمانی	روغن سوز
رُوگشایی / روگشائی	رُوفندانی	روغن سوزی
رُوگوشی	رُوفوری	روغن شکن
رُوگیر	رُوکار	روغن فروش
رُوگیری	رُوکاری	روغن فروشی

رُولباسی	روی آور	روی درکشیده
روماتیسم / رماتیسم	رؤیا	رُوی زرد
روماتیسمی / رماتیسمی	رؤیاآلود	روی زردی
رُومالی	رؤیاانگیز	رویشگاه
رومانیایی / رومانپائی	رؤیاپرداز	رُوی شناس
رومبلی	رؤیاپردازی	رویگرد
رومیزی	رؤیاپروری	رویگر
روناس	رُویازو(ی)	رویگردان
رونق پذیر	رُویازویی / رُویازوئی	رویگردانی
رونق شکن	رویال پرگر	رویگری
رونما(ی)	روی اندود	رویه کوب
رونمایی / رونمائی	رویانشناسی	رویه کوبی
رُونوشت	رؤیایی / رویائی	روی هم
رُونویس	روی بند	روی هم رفته
رُونویسگر	روی پوشیده	روییدن / روئیدن
رُونویسی	رؤیت	روییدنی / روئیدنی
رُوهم	رویداد	رُویی / رُوئی
روهم روهم	رویدادنکاری	رویین تن / روئین تن

ریاست طلبی	رهگذر	رویین تنی / روئین تنی
ریاست مآب	ره گرا، رهگرا	ره آورد / رهاورد
ریاضت پیشه	ره گیر، رهگیر	رهاب
ریاضت کش	ره گیری، رهگیری	رهاسازی
ریاضتگر / ریاضتگر	رهنما	رهاشدگی
ریاضی دان	رهنمایی / رهنمائی	رهاشده
ریاضی وار	ره نمود	رهایی / رهائی
ریاکار	ره نمون	رهایی بخش / رهائی بخش
ریاکارانه	ره نمونی	رهبان
ریاکاری	رهنورد	رهبانی
رئال	رهنوردی	رهبر
رئالیست	رهوار	رهبری
رئالیسم	رهواری	ره توشه
ریباس / ریواس	ره یافت	رهرو
ریخت زایی / ریخت زائی	ریاست جو (ی)	رهزن
ریخت زدایی /	ریاست خواه	رهزنی
ریخت زدائی	ریاست دوست	رهسپار
ریخت شناسی	ریاست طلب	رهگذار

ریسمان بازی	ریز سنج	ریختگرخانه
ریسمان باف	ریز فیلم	ریخت وپاش
ریسمان بافی	ریز موج	ریخته پاشیدگی
ریسمان تاب	ریز نقش	ریخته پاشیده
ریسمان تابی	ریز نویس	ریخته گر
ریسمان ریزی	ریز نویسی	ریخته گری
ریسه داران	ریز ودرشت	ریخته واریخته
ریش بابا	ریزه خوار	ریزابه
ریش بُز	ریزه خواری	ریزافشانی (متالوژی)
ریش بُزی	ریزه خوانی	ریزیاف
ریش بلند	ریزه خور	ریزیافت
ریش پروفیسوری /	ریزه ریزه	ریزبرگه
ریش پرفسوری	ریزه ساز	ریزبه ریز
ریش پهن	ریزه کاری	ریزبین
ریش تپه	ریزه کوبی	ریزبینی
ریش تراش	ریزه میزه	ریزپردازنده
ریش تراشی	ریزه نقش	ریز تراشه
ریش حنایی /	ریسمان باز	ریزریز

ریگ بازی	ریشه دار	ریش حنائی
ریگ پشته	ریشه درمانی	ریشخند
ریگ جوش	ریشه ریشه	ریشخند آمیز
ریگ ریزی	ریشه شناختی	ریشخندی
ریگزار	ریشه شناس	ریش دار
ریگ زده	ریشه شناسی	ریش دراز
ریگسار	ریشه کُپه	ریش ریش (شدن)
ریگستان	ریشه کِش	ریش سفید
ریگ شور	ریشه کَن	ریش سفیدی
ریگ شو(ی)	ریشه کنی	ریش سیاه
ریگ فرش	ریشه گرایبی،	ریش قرمز
ریل گذاری	ریشه گرائی	ریش کوبی
ریمل زده	ریشه گیری	ریش ویشم
رینگ اسپرت	ریشه نما	ریشه برانداز
رینگ جمع کُن	ریشه یابی	ریشه پوش
رئوس	ریغماسی / ریقماسی	ریشه پیرایی / ریشه پیرائی
رئوف	ریغو / ریقو	(جنگل)
رئوفانه	ریغونه / ریقونه	ریشه چه

رئيس

رئيس الرعايا

رئيس الرؤسا

رئيس الوزرا

رئيس جمهور

رئيس جمهورى

رئيس رؤسا

رئيس كل

ز

زاویه بند	زاغچه	زابه راه
زاویه خانه	زاغ وزوغ / زاق وزوق	زاج سنگ
زاویه سنج	زاغه نشین	زادبوم
زاویه گزین	زاغه نشینی	زادروز
زاویه نشین	زال تن	زادگاه
زاویه یاب	زال تنی	زادوبوم
زاهد مآب	زالویی / زالوئی	زادورود
زایایی / زایائی	زانوبند	زادوولد
زائد، زاید	زانوزنان	زارزار
زائدات، زایدات	زانوقفلی	زاروزندگی
زائد الوصف،	زانوکشان	زاری کنان
زاید الوصف	زانویی / زانوئی	زاغ چشم

زبان در قفا	زبان بازی	زائده، زائیده
زبان ریزی	زبان بره	زائر، زایر
زبانزد	زبان بریده	زائرسرا، زایرسرا
زبان زده	زبان بستگی	زایشگاه
زبان سوز	زبان بسته	زایل، زائل
زبان شناختی	زبان بند	زاییدن/زائیدن
زبان شناس	زبان بندی	زاییده/زائیده
زبان شناسی	زبان پریشی	زباله دان
زبان فهم	زبان پس قفا	زباله دانی
زبان گرفتگی	زبان تلخی	زباله سوز
زبان گرفته	زبان تیز	زباله کش
زبان گنجشک	زبان چرب	زباله کشی
زبان گنجشکی	زبانچه	زبان آموز
زبان لرزانی (موسیقی)	زبان دار	زبان آموزی
زبان مرغی	زبان دان	زبان آور
زبانم لال	زبان دانی	زبان آوری
زبان نفهم	زبان دراز	زبان اصلی
زبان نفهمی	زبان درازی	زبان باز

زرافشان	زخم خورده	زبان نگاره
زرافشانی	زخم دار	زبان نگهدار -
زراندود	زخم دیده	زبان نگه دار
زراندوده	زخم رسیده	زبانور/زبان ور
زراندوز	زخم زبان	زبانۀ دار
زراندوزی	زخم زن	زبردنگار
زرباف	زخم وزیلی	زبردست
زربافت	زخمه زن	زبردستی
زربفت	زخمه سازی	زبردنجیری
زرخرید	زدایش پذیر	زبروزرنگ
زرخیز	زداییدن/زدائیدن	زبون شده
زرداب	زدوبند	زبون کش
زردابه	زدو خورد	زجرآور
زردالو/زردآلو	زردخانه	زجرکش
زردآنبو/زردنبو/زردمبو	زراعت پیشه	زجرکش
زردپوست	زراعت کار	زحمت دیده
زردپی	زراعت کاری	زحمت کش
زردجوش	زراعتگاه/زراعت گاه	زخم بندی

زردچوبه	زَرَق و بَرَق دار	زَرَوَرَق پیچیده
زردچوبه‌ای	زرق و برقی	زروزور
زردرُو(ی)	زرکش دوز	زروزیور
زردرُوئی / زردرُوئی	زرکش دوزی	زره پوش
زردزخم	زرکشی	زره دار
زردشت وار	زرکوب	زره داران
زردشتیگری / زردشتی‌گری	زرکوبی	زره ساز
زردوز	زرگر	زری باف
زردوزی	زرگرباشی	زری بافی
زرده پلو	زرگرخانه	زری دوز
زرده چوبه	زرگری	زری دوزی
زرده زخم	زرگون	زرین بال
زرسالار (سیاسی)	زرم‌دار	زرین پَر
زرسالاری (سیاسی)	زرم‌داری	زرین کمر
زرشک پلو	زر نشان	زرین ماهی
زرشناس	زرنگار	زرین نگار
زرشناسی	زرنگاری	زشت چهره
زَرَق و بَرَق	زَرَوَرَق	زشت خو(ی)

زکات خوار	زغال اخته	زشت خویی / زشت خوئی
زکاتی	زغال چوب	زشت زو (ی)
زکوة (قرآنی)	زغال چین	زشت سیرت
زُل	زغالدان	زشت شماری
زُل زده	زغالدانی	زشت صورت
زُل زُل	زغال سنگ	زشت کار
زلزله خیز	زغال سنگی	زشت کاری
زلزله زده	زغال سوز	زشت کردار
زلزله سنج	زغال فروش	زشت گفتار
زلزله سنجی	زغال فروشی	زشت گو (ی)
زلزله شناس	زغال گیر	زشت گویی / زشت گوئی
زلزله شناسی	زغبوت / زغبود /	زشت منظر
زلزله نگار	زغبوت / زغبود	زشت نام
زلزله نگاری	زفت انداز	زشت نامی
زلف دار	زَفَره دوزی	زعفران رنگ
زلم زیمبو	زِق زِق	زعفران سایی / زعفران سائی
زلوبیا / زلیبیا / زولبیا	زُق زُق / ذُق ذُق	زعفران گونه
زمامدار	زکات	زغال

زمین‌شوی (ی)	زمین‌باز	زماداری
زمین‌شهری	زمین‌بازی	زمان‌بر
زمین‌شیمی	زمین‌بر	زمان‌بری
زمین‌فرسا	زمین‌به‌زمین (نظامی)	زمان‌بندی
زمین‌فیزیک	زمین‌به‌هوا (نظامی)	زمان‌سنج
زمین‌کار	زمین‌پیما (ی)	زمان‌سنجی
زمین‌کن	زمین‌چینی	زمان‌شناسی
زمین‌کوب	زمین‌خوار	زمان‌گیر
زمین‌گرایبی / زمین‌گرائی	زمین‌خوردگی	زمان‌گیری
زمین‌گر / زمین‌گر	زمین‌خورده	زمانمند
زمین‌گیر	زمین‌دار	زمان‌نگار
زمین‌گیری	زمین‌داری	زُختی
زمین‌لرزه	زمین‌ریخت‌شناسی	زمزمه
زمین‌لغزه	زمین‌ساخت	زمزمه‌کنان
زمین‌مانده	زمین‌شناختی	زمزمه‌گر
زمین‌نشین	زمین‌شناس	زمزمه‌ناک
زمین‌نما	زمین‌شناسی	زمستان‌خواب
زمین‌وزمان	زمین‌شور	زمستان‌خوابی

زمینه چینی	زن باز	زن پوش
زمینه دار	زن بازی	زنجاب
زمینه ساز	زن بَر	زنجیلی / زنجفیلی
زمینه سازی	زن برادر	زن جَلَب
زمینه لاکه	زنبورخوار	زن جَلَبی
زمینی کار	زنبوردار	زنجموره / زنجه موره
زن آقا	زنبورداری	زنجیرباف
زنازاده	زنبورستان	زنجیربافی
زن استاد	زنبورِ عسل	زنجیرِ چرخ
زناشویی / زناشوئی	زنبورکچی	زنجیرخانه
زناکار	زنبورک خانه	زنجیرزن
زناکاری	زنبه کش	زنجیرزنی
زنانه دوز	زنبه کشی	زنجیر ساز
زنانه دوزی	زنبیل باف	زنجیر سفت کُن
زن اوستا	زنبیل بافی	زنجیره بافی
زن بابا	زن پدر	زنجیره دار
زن بارگی	زن پرست	زن حاجی
زن باره	زن پسند	زن خدان

زن خوان	زن ذلیلی	زنگ زدایی / زنگ زدائی
زن داداش	زن سالار	زنگ زدگی
زن دار	زن سالاری	زنگ زده
زن داری	زن ستیز	زنگ نزن
زندانبان	زن ستیزی	زنگوله به پا
زن دایی / زن دائی	زن سیرت	زنگی دارو
زندخوانی	زن صفت	زن وشوهری
زندگی بخش	زن صفتی	زنون
زندگی نامه - زندگینامه	زن عمو	زواربندی
زن دوست	زن فرمان	زوارخانه
زنده باد	زن فروش	زوار دررفته
زنده به گور	زنگاب	زوال پذیر
زنده به گوری	زنگ اخبار	زوال ناپذیر
زنده دل	زنگار	زوائد، زواید
زنده دلی	زنگار خورده	زوبین افکن
زنده زا	زنگ تفریح	زوج جمله
زنده زایی / زنده زائی	زنگ خوردگی	(زبان شناسی)
زنده یاد	زنگ خورده	زوج سُمان
زن ذلیل	زنگ دار	زود آشنا

زُودبازده	زودیب	زُورقبان
زودباور	زورآزمای (ی)	زُورقچی
زودباوری	زورآزمایی /	زورگو
زودبهزود	زورآزمائی	زورگویی / زورگوئی
زودپز	زورآور	زورگیر
زودجوش	زورآوری	زورگیری
زودجوشی	زورافزایی / زورافزائی	زورمند
زودرس	زوربازو	زورمندی
زودرشد	زورپیچ	زورورزی
زودرنج	زورتپان	زوزه کنان
زودرنجی	زورچپان	زونبندی
زودشکن	زورچپانی	زویی / زوئی
زودکش	زورخانه	زهاب
زودگذر	زورخانه کار	زهبند
زودگیر	زورخانه کاری	زهتاب
زودمیر	زوردار	زهتابی
زودهضم	زورزورکی	زهدان
زودهنگام	زورزوری	زُهدفروش

زیاده خواه	زهرشناسی	زهدفروشی
زیاده خواهی	زهرکش	زهدگرایی / زهدگرایی
زیاده روی	زهرکشی	زهدمآبانه
زیاده طلب	زهرگیاه	زهرآگین
زیاده طلبی	زهرمار	زهرآلود
زیاده گو(ی)	زهرمارخوری	زهرآلوده
زیاده گوئی / زیاده گوئی	زهرماری	زهرآمیز
زیارت خانه	زهرناک	زهراب
زیارت خوان	زهره ترک	زهرابه
زیارت تکه	زهره چشم	زهرپاش
زیارتگاه	زهره چشم گیری	زهرپاشی
زیارت نامه	زهره دان	زهرچشم
زیارت نامه خوان	زهکش	زهرچشم گیری
زیارت نامه خوانی	زهکشی	زهرخند
زیان آور	زهگیر	زهرخند زنان
زیان انگیز	زهوار	زهرخنده
زیان بار	زهواربندی	زهردار
زیان بخش	زهوار دررفته	زهرشناس

زیان‌دار	زیتون‌کار	زیرپاکشی
زیان‌دیده	زیتون‌کاری	زیرپایی / زیرپائی
زیان‌کار - زیانکار	زیرآبی	زیرپله
زیان‌کاری - زیانکاری	زیرابرو	زیرپوست
زیانمند	زیراتمی	زیرپوستی
زیابین	زیراستکانی	زیرپوش
زیارُخ	زیرافکن	زیرپیراهن
زیارُو(ی)	زیرافکند	زیرپیراهنی
زیاسازی	زیراکه	زیرپیکره
زیاشناسی	زیرانداز	زیرتبری
زیبایی / زیبائی	زیربخش	زیرتُشکی / زیردُشکی
زیبایی اندام / زیبائی اندام	زیربشقابی / لیوانی	زیرجامه
زیبایی شناختی /	زیربغل	زیرجلدی
زیبائی شناختی	زیربغلی	زیرجُلکی
زیبایی شناسی /	زیربنا	زیرچاق
زیبائی شناسی	زیربنایی / زیربنائی	زیرچشمی
زیپ‌دار	زیربند	زیرحوله‌ای
زیتون‌پرورده	زیربندی	زیرخاکی

زیرگوش	زیرساز	زیرخانواده
زیرگوشی	زیرسازی	زیرخواب
زیرگیری	زیرسبیلی	زیرخوابی
زیرلاکی	زیرسری	زیردار
زیرلبکی	زیرسطح	زیردامنی
زیرلبی	زیرسماوری	زیردریایی/زیردریائی
زیرلفظی	زیرسیگار	زیردست
زیرلیوانی	زیرسیگاری	زیردستی
زیرمجموعه	زیرشاخه	زیردشکی/زیرتَشکی
زیرمدخل	زیرشلوار	زیردوشی
زیرمیزی (=رشوه)	زیرشلواری	زیرراسته
زیرنوشت	زیرشویی/زیرشوئی	زیررده
زیرنویس	زیرصابونی	زیرزبانی
زیروبال	زیرکاری	زیرزمین
زیرویم	زیرگذر	زیرزمینی
زیرورو	زیرگزینه	زیرزیرکی
زیرورزُکننده	زیرگلدانی	زیرساخت
زیروزبَر	زیرگوشی	زیرساختی

زیره آب	زیست مکانیک	زینت آلات
زیره پلو	زیستمند	زینت افزا
زیست اقلیمی (جو)	زیستمندی	زینت بخش
زیست بوم	زیست نامه	زینت ده
زیست پیدایی /	زیگزاگ دوز	زینت کاری
زیست پیدائی	زیگزاگ دوزی	زین دار
زیست تکنولوژی	زیگزاگ ← زیگزال	زین دوز
زیست ساخت	زیگزال دوز	زین ساز
زیست سنجی	زیگزال دوزی	زین فروش
زیست شناختی	زیگزال ← زیگزاگ	زینگر
زیست شناس	زیلوباف	زیور آلات
زیست شناسی	زیلوبافی	ژئوس
زیست شیمی	زین افزار	
زیست فیزیک	زینب خوان	
زیست گره	زینب زیادی	
زیستگاه	زین بند	
زیست گرا	زین پس	
زیست محیطی	زین پوش	

ژ

ژاپنی	ژرف‌نگری	ژوپون ← ژپن
ژاژخا(ی)	ژرف‌نما	ژوردار
ژاژخایی/ژاژخائی	ژرف‌یاب	ژوردوزی
ژامبون/ژانبون	ژرمانیوم	ژورنال‌یست
ژپن/ژوپون	ژست‌گیر	ژورنال‌یستی
ژرف‌سنج	ژلاتینی شکل	ژورنال‌یسم
ژرف‌اندیش	ژله‌زده	ژوری
ژرف‌اندیشی	ژله‌دار	ژوکر
ژرف‌بین	ژله‌مانند	ژوئن
ژرف‌بینی	ژن‌درمانی	ژیمناستیک‌باز
ژرف‌زی	ژنده‌پوش	ژئوپلیتیک
ژرف‌زیوی	ژنده‌پوشی	ژئوشیمی
ژرف‌ساخت	ژنده‌پیل	ژئوفیزیک
ژرف‌کاو	ژن‌شناختی	ژئولوژی
ژرف‌نا(ی)	ژن‌شناس	
ژرف‌نگر	ژن‌شناسی	

س

ساخت واژی	ساحل نشین	ساب خور
ساخت وپاخت	ساحل نشینی	ساب رفته
ساخته سخن	ساختار شکنی	سابق الذکر
ساخته کار	ساختارگرا	سابق براین
ساخته وپرداخته	ساختارگرایی / ساختارگرایی	سابقه دار
سادگی سنجی	ساخت بندی	ساب کار
ساده اندیش	ساخت کار	ساجمه پلو
ساده اندیشی	ساخت گرا	ساجمه دان
ساده انگار	ساخت گرایی / ساخت گرایی	ساحلبان
ساده انگاری	ساختمان ساز	ساحلبانی
ساده پوش	ساختمان سازی	ساحل سرا
ساده پوشی	ساخت واژه	ساحل گیری

سازمان بندی	سار دین سازی	ساده دل
سازمان دهی،	ساروج سازی	ساده دلانه
سازماندهی	ساروج فروش	ساده دلی
سازمان گیری	سازبندی	ساده زو(ی)
سازمان یافته	ساز تراشی	ساده زیستی
سازمند	سازدهنی	ساده سازی
سازمندی	ساززن	ساده گردانی
سازو آواز	ساززنی	ساده گردانی شده
سازواره	سازسازی	ساده لوح
سازو برگ	سازش پذیر	ساده لوحانه
سازو ضرب	سازش کار	ساده لوحی
سازو ضربی	سازش کارانه	ساده نگری
سازو کار	سازش کاری	ساده نویسی
سازو نقاره	سازش ناپذیر	سارافون/سارافن
سازه سازی	سازشناس	ساربان
ساعت به ساعت	سازشناسی	ساریانگ
ساعت جیبی	سازش نامه	ساریانی
ساعتچی	سازمان بخشی	سار دین ساز

ساعت دیواری	ساقدوشی	سال شماری
ساعت ساز	ساق شلواری	سالگرد
ساعت سازی	ساق کوتاه	سالگشت
ساعت ساعت	ساقه دوزی	سال مرگ
ساعت شمار	ساقه عروس	سالم سازی
ساعت شماری	ساقیگری	سالمند
ساعت شناس	ساقی نامه	سالنامه
ساعت شناسی	سالادخوری	سالنچی
ساعت فروش	سال به سال	سالن سازی
ساعت فروشی	سال تا سال	سالنما
ساعت گرد	سال تحویل	سالوس پیشه
ساعت مچی	سال خشکی	سالوسگر / سالوسگر
ساعت بند	سال خوردگی -	سالهای سال
ساق آب	سالخوردگی	سال یابی
ساق بند	سال خورده - سالخورده	سامان دهی - ساماندهی
ساق پوش	سال دار	سامانمند
ساق پیچ	سالروز	سامورایی / سامورائی
ساقدوش	سال شمار	سانتی گراد - سانتیگراد

سبب ساز	سایه پرورده	سانتی گرم
سبب سازی	سایه خشک	سانتی لیتر
سبب سوزی	سایه دار	سانتی متر - سانتیمتر
سبحان الله	سایه دست	سانسور
سبحانه و تعالیٰ	سایه دوزی	سانسورچی
سبذافی	سایه رس	ساوج بلاغ
سبذچین	سایه زو	ساولون
سبز اندر سبز	سایه روشن	سایبان / سایه بان
سبز پوش	سایه ساز	سایدکار
سبز چمنی	سایه سر	سائل
سبز چهره	سایه گرمی	سائله
سبز خط	سایه گزین	سایه آفتاب
سبز در سبز	سایه گستر	سایه افکن
سبز فرش	سایه نشین	سایه انداز
سبز فروش	ساییدگی / سائیدگی	سایه بالا
سبز قبا	ساییدن / سائیدن	سایه به سایه
سبز کاهویی / سبز کاهوئی	ساییده / سائیده	سایه پرور
سبزه آرائی / سبزه آرائی	سبأ (قرآنی)	سایه پرورد

سبک رکاب	سبک استخوان	سبزه دمیده
سبک رکابی	سبک اسلحه	سبزه رو
سبک رو	سبک بار	سبزه زار
سبک روح	سبک باری	سبزه قبا
سبک روحی	سبک بال	سبزه میدان
سبکسار	سبک پالی	(اسم خاص)
سبکساری	سبک پَر	سبزی پاک‌کن
سبک سازی	سبک پی	سبزی پاک‌کنی
سبک سر	سبک جان	سبزی پلو
سبک سری	سبک خرد	سبزی پلو ماهی
سبک سنگ	سبک خواب	سبزیجات
سبک شناختی	سبک خیز	سبزی خردکن
سبک شناسی	سبک دار	سبزی خوردن
سبک عقل	سبک دست	سبزی شور
سبک فکر	سبک دستی	سبزی فروش
سبک فکری	سبک دل	سبزی فروشی
سبک فهم	سبک رأی	سبزی کار
سبک کار	سبک رفتار	سبزی کاری

سپهد	سپاه سالار	سَبک‌کاری
سپهدار	سپاه سالاری	سَبک‌مایه
سپهرانگیز	سپاه‌کشی	سَبک‌مزاج
سپهرشناس	سپاهیگری	سَبک‌مغز
سپهسالار	سپرباز	سَبک‌مغزی
سپهسالاری	سپربه‌سپر	سَبک‌وار
سپیداب	سپردار	سَبک‌وزن
سپیدار	سپرداری	سَبک‌وزنی
سپیددندان	سپرده‌گذار	سبک(و) سنگین
سپیده‌دم	سپرده‌گذاری	سیوس‌دار
سَتَّار العیوب	سپرزنی	سبیل‌کُلفت
ستاره‌باران	سپرساز	سبیل‌گنده
ستاره‌پرست	سپرسازی	سپاس‌دار
ستاره‌دار	سپرکوبی	سپاسگزار
ستاره‌شمار	سپستان	سپاسگزاری
ستاره‌شماری	سپلشت/سه‌پلشت	سپاس‌نامه
ستاره‌شناس	سپلشک/سه‌پلشک	سپاه‌آرایی/سپاه‌آرائی
ستاره‌شناسی	سُپور/سوپور	سپاه‌دار

ستاره مانند	ستم پیشه	ستون بند
ستاره نشان	ستم چشیده	ستون پنجم
ستاره یاب	ستم دیدگی،	ستونچه
ستاک ساز	ستم دیدگی	ستون چین
(زبان شناسی)	ستم دیده، ستم دیده	ستون دار
ستایش آمیز	ستم زدایی / ستم زدائی	ستون کاری
ستایش انگیز	ستم شاهی	ستون نویسی
ستایش کنان	ستمکار	ستوه آور
ستایشگاه	ستمکاری	ستیزه جو
ستایشگر	ستم کش	ستیزه جویی / ستیزه جوئی
ستایشگری	ستم کشی	ستیزه گر
ستایش گوئی / ستایش گوئی	ستم کشیده	سجاده نشین
ستایش نامه	ستم گن	سجده گاه
ستبر / سطر	ستمگر	سجع سرا (ی)
ستر پوش	ستمگری	سجع گو (ی)
ستر پوشی	ستم نامه	سجع گوئی / سجع گوئی
سترون سازی	ستوانیار	سجودگاه
ستم آمیز	ست و سیر	سحر آمیز

سخت‌گیر	سخت پیمان	سِحرانگیز
سخت‌گیری	سخت جان	سَحرخیز
سختی‌کش	سخت جانی	سَحرخیزی
سختی‌کشی	سخت خو	سِحرزده
سخن‌آرا(ی)	سخت دل	سِحرکار
سخن‌آرایی / سخن‌آرائی	سخت دلی	سِحرکاری
سخن‌آفرین	سخت‌زا	سَحَرگاه
سخن‌آفرینی	سخت‌زایی / سخت‌زائی	سَحَرگاهی
سخن‌آوری	سخت‌زور	سِحرنما(ی)
سخن‌پذیر	سخت‌سَر	سخا و تمند
سخن‌پراکنی	سخت‌سَری	سخا و تمندانه
سخن‌پرداز	سخت‌شامه	سخت‌افزار
سخن‌پردازی	سخت‌کام	سخت‌بازو
سخن‌پرور	سخت‌کامه	سخت‌پا
سخن‌پروری	سخت‌کننده	سخت‌پشت
سخن‌پیرا(ی)	سخت‌کوش	سخت‌پوست
سخن‌پیرایی / سخن‌پیرائی	سخت‌کوشی	سخت‌پوستان
سخن‌تراش	سخت‌گوشت	سخت‌پی

سرخاغاز	سخن‌گویی -	سخن‌جو
سرخآمد	سخنگویی /	سخن‌چین
سرخاگوش	سخن‌گوئی -	سخن‌چینی
سرخا(ی)	سخنگوئی	سخن‌دان
سرخا پرده	سخن‌نشنو	سخن‌دانی
سرخا فراز	سخنور	سخنران
سرخا فرازی	سخنوری	سخنرانی
سرخا فکندگی	سخن‌یاب	سخن‌ساز
سرخا فکنده	سدبندی	سخن‌سرا(ی)
سرخا گروز	سِدْرَةُ الْمُنتَهَى	سخن‌سرایی / سخن‌سرائی
سرخا انداز	سدسازی	سخن‌سنج
سرخا اندازی	سدشکن	سخن‌سنجی
سرخا نگشت	سدیگر	سخن‌شناس
سرخا نگشتی	سرخا‌بپاش	سخن‌شناسی
سرخا بیان	سرخا‌خور	سخن‌شنو
سرخا ایدار	سرخا‌ستین	سخن‌گستر
سرخا ایداری	سرخا‌سیاب	سخن‌گستری
سرخا ایدن / سرائیدن	سرخا‌شپز	سخن‌گو - سخنگو

سربا تری / سرباطری	سربلند	سربه هوا
سربار	سربلندی	سربی رنگ
سربازخانه	سربند	سرپا
سربازرس	سربندی	سرباسبان
سربازگیری	سربندی	سربایان
سرباز معلم	سربنده	سربایی / سربائی
سربالا	سربه تُو	سربایین / سربائین
سربالا گوئی / سربالا گوئی	سربه دار	سربایینی / سربائینی
سربالایی / سربالائی	سربه راه	سربُر
سربخاری	سربه راهی	سربپرستار
سربخشی	سربه زیر	سربپرستی
سرب دار	سربه زیری	سربپرستانک
سرب برگ	سربه سر	سربپناه
سرببرهنگی	سربه فلک کشیده	سربپنجه
سرببرهنه	سربه گریبان	سربپوش
سرببریده	سربه گریبانی	سربپوش دار
سرببزنگاه	سربه مُهر	سربپوشی
سرببسته	سربه نیست	سربپوشیده

سَر پِیچ	سَر جوخه	سَر حدّی
سَر پیچی	سَر جوش	سَر حلقه
سَر پِیشخدمت	سَر جهازی	سُرخاب
سَر تاپا(ی)	سَر جهیزی	سَرخاب(و) سفید آب
سَر تا سَری	سَر چاق کُن	سُرخابی
سَر تحویل دار /	سَر چاق کُنی	سَر خالی
سَر تحویلدار	سَر چُقی	سَر خانه
سَر تراشی	سَر چر	سَر خ باد
سَر تُرنج	سَر چراغ	سَر خ بال
سَر تق / سَر تیغ	سَر چراغی	سَر خ بید
سَر تناب داران ←	سَر چسب	سَر خ پوست
سَر طناب داران	سَر چشمه	سَر خ ترشی
سَر تپ	سَر چین	سَر خ چشم
سَر تیر	سَر حال	سَر خ چهره
سَر تیزی	سَر حد دار	سَر خ دار
سَر جمع	سَر حد داری	سَر خ دانه
سَر جنبان	سَر حد (کمال)	سَر خَر
سَر جو خگی	سَر حد نشین	سَر خ رگ - سَر خ رگ

سردَر	سرخ‌نای	سرخ‌رگچه - سرخرگچه
سردرخت	سرخود	سرخ‌رمن
سردرختی	سرخودی	سرخ‌رنگ
سردرد	سرخوردگی	سرخ‌زوی (ی)
سردرگربان	سرخورده	سرخ‌زویی / سرخ‌زویی
سردرگم	سرخوش	سرخ‌سَر
سردرگمی	سرخوشی	سرخ‌شک‌کن
سردرها	سرخ‌هاگ	سرخ‌خط
سردسازی	سرخه‌دار	سرخ‌خط‌نویس
سردست	سرداب	سرخ‌عَلَم
سردستگی	سردار	سرخ‌فام
سردسته	سرداری	سرخ‌کرده
سردستی	سردانه	سرخ‌کن
سردسخن	سرداور	سرخ‌گل
سردسیر	سردبیر	سرخ‌گون
سردسیری	سردبیری	سرخ‌لبان
سردفتر	سردچانه	سرخ‌لوتیان
سردگن	سردخانه	سرخ‌مو

سر ساز	سر رسید	سر دکننده
سر سام آور	سر رسید نامه	سر دم
سر سام زده	سر رشته	سر دماغ
سر سایه	سر رشته دار	سر دماغی
سر سبد	سر رشته داری	سر دمدار
سر سبز	سر ریز	سر دمزاج
سر سبزی	سر زبان	سر دمزاجی
سر سبک	سر زبان دار	سر دندان
سر سبکی	سر زبانی	سر دنفس
سر سپاری	سر زده	سر دودمان
سر سپر	سر زن	سر دوزی
سر سپردگی	سر زندگی	سر دوسیر
سر سپرده	سر زندگی و نشاط	سر دوشی
سر ستون	سر زنده	سر دوگرم
سر سخت	سر زنش آمیز	سر دوگرم چشیده
سر سختی	سر زنشگر	سر راست
سر سرا	سر زنی	سر راهی
سر سُرّه بازی	سر زیر بغل	سررسی

سرطان‌زا	سر شکستگی	سر سَری
سر طناب داران ←	سر شکسته	سر سلامت‌گویی /
سر تناب داران	سر شکن	سر سلامت‌گوئی
سر طویله	سر شمار	سر سلامتی
سر طویله دار	سر شماری	سر سلسله
سرعت پیمان	سر شمع	سر سنگین
سرعت دهنده	سر شناس	سر سنگینی
سرعت سنج	سر شناسی	سر سوپاپ
سرعت شکن	سر شو(ی)	سر سوزن
سرعت‌گیر	سر شویی / سر شوئی	سر سیری
سر عمله	سر شیر	سر سیلندر
سر عنوان	سر شیشه	سر سیم
سر غزل	سر شیلنگ	سر سینه
سر ف‌داری	سر صفحه	سر شاخ
سرفراز	سر ضرب	سر شاخه
سرفرازی	سر طاس‌نشان	سر شانه
سر فرصت	سر طاقی	سر شکارچی
سرفرمانده	سرطان	سر شک‌بار

سرکه انگیبین	سرکتاب	سرفرماندهی
سرکه ساز	سرکج	سرفصل
سرکه سازی	سَرک دار	سرفکندگی
سرکه شیره	سَرکر دگی	سرفکنده
سرکه فروش	سَرکر ده	سُرفه خشکه
سرکه فروشی	سرکش	سُرفه ریزه
سرکیسه	سَرکشی	سرفایمی
سرگاز	سرکشیک	سرفبیله
سرگذشت	سرکشیکچی /	سرفلی
سرگران	سرکشیکچی	سرفلیان
سرگرانی	سرکنسول	سرکابل
سرگرد	سرکنسولگری	سرکارِ عالی
سرگردانی	سرکنگبین	سرکارِ علیّه
سرگردی	سرکوبگر	سرکارگر
سرگرم‌کنک	سرکوبگری	سرکارگری
سرگرم‌کننده	سرکوبی	سَرکاری
سَرگروه	سرکوفت	سرکاسه
سرگروهبان	سرکوفته	سرکاغذ

سرماچی / سرمائی	سرماچا	سرگروهبانی
سرمدخل	سرماخوردگی	سرگشاده
سرم درمانی	سرماخورده	سرگشتگی
سر مُرَبّی	سر مادرمائی	سرگشته
سر مُرَبِّیگری	سر مادوست	سَرگُل
سِرْم سازی	سرما ریزه	سَرگَله
سر مست	سرمازا	سرگنجشکی
سر مستی	سرمازدگی	سَرگُنده
سر مشق	سرمازده	سَرگوشی
سر م شناسی	سَرمازه داران	سرگیجه
سر مقاله	سرما سرما	سرگیس
سر ممیز	سرما یه بر	سرگین غلتان
سر منزل	سرما یه برداری	سرگین گردان
سر منشأ	سرما یه بری	سرلشکر
سر مه / سورمه	سرما یه دار	سرلوح
سُر مه دان / سورمه دان	سرما یه داری	سرلوحه
سِر مه دوزی	سرما یه گذار	سرلوله
سر مه سنگ	سرما یه گذاری	سرما پیرزن

سرودگو(ی)	سرنوشت سازی	سُرمه کش / سورمه کش
سرورو	سَرنوشته	سرمهماندار
سروزبان	سَرنهاد	سرمهندس
سروزبان دار	سرنیزه	سُرناچی / سورناچی
سروسامان	سرنیزه ای	سُرناگر / سورناگر
سَرِوستان	سرنیزه دار	سرنامه
سَرِویر	سرنیزه داری	سرناوی
سر و سراغ	سرواژه	سرنخ
سر(و) سوغات	سروانی	سرنسخه
سر(و) شاخ	سروبالا	سرنشین
سروشکل	سروته	سرنشین دار
سرو صدا	سروته یک کرباس	سرنگونسار
سرو صورت	سرودخوان	سرنگونساری
سروقت	سرودخوانان	سرنگونی
سروکار	سرودخوانی	سَرنگهدار - سَرنگه دار
سروکله	سرودست	سَرنگهداری -
سر و گردن	سَرودست شکسته	سَرنگه داری
سر و گوش	سرودسرا(ی)	سرنوشت ساز

سست پیوند	سره نویسی	سرومروگنده
سست پیوندی	سرهوایی / سرهوائی	سرووضع
سست تدبیر	سیری تراش	سروهمسر
سست حالی	سیری دوز	سرویراستار
سست رأی	سیری دوزی	سرویس دهی
سست رایبی	سیریشم پزی	سرویس رسانی
سست عقیده	سریع الانتقال	سرویس زن
سست عنصر	سریع السیر	سرویس کار
سست عنصری	سیری کار	سرویس کاری
سست عهد	سیری کاری	سرهیم
سست قدم	سست اراده	سرهیم بند
سست کار	سست اندیشه	سرهیم بندی
سست کاری	سست بازو	سرهیم بندی کار
سست گونه	سست بنیاد	سرهیم رفته
سست مایه	سست بنیانی	سرهیم نویسی
سست مهر	سست پای (ی)	سرهیمی
سست مهری	سست پایبی / سست پائی	سرهنگ
سست نهاد	سست پیمان	سره نویسی

سفت سازی	سعه صدر	سست وفا
سفت کار	سغد	سست وفایی / سست وفائی
سفت کاری	سفارتخانه	سس خوری
سفت وسخت	سفارش دهنده	سطبر / ستبر
سفته باز	سفارش گیرنده	سطح بندی
سفته بازی	سفارش نامه	سطحی نگر
سفته جات	سُفال پز	سطحی نگری
سفر به خیر	سُفال پزی	سطربندی
سفر ساز	سُفال پوش	سطل آشغال
سفر کرده	سُفال چین	سعادت بار
سفر کشته	سُفال ساز	سعادت بخش
سفر نامه	سُفال سازی	سعادت گستر
سفره آرایشی / سفره آرائی	سُفال فروش	سعادت مند
سفره انداز	سُفال فروشی	سعادت مندی
سفره چی	سُفالگر	سعادت نامه
سفره چی باشی	سفالگری	سعایت پیشه
سفره خانه	سفاهت آمیز	سعدی صفت
سفره دار	سفاین، سفائن	سعدی وار

سَقَط پاره	سفیدزُو(ی)	سفره ماهی
سَقَط جنین	سفید شویی / سفید شوئی	سفره نشین
سَقَط فروش	سفیدکاری	سُفلا، سفلی
سَقَط فروشی	سفیدکننده	سُفله پرور
سَقَط کار	سفیدگر	سُفله نواز
سَقَط کاری	سفیدگری	سفیداب
سقف آویز	سفیدمو	سفیدبالان
سقف دار	سفیدمُهر	سفیدبخت
سِقْلاب / صِقْلاب	سفیدمُهره	سفیدبختی
سِقْلابی / صِقْلابی	سفیدهاگ	سفیدبرفی
سُقلمه ← سُقرمه	سفیرکبیر	سفیدپَر
سُکَّان دار	سفیل و سرگردان	سفیدپَز
سُکَّان داری	سَقَّاباشی	سفیدپَزی
سکایی / سکائی	سَقَّاخانه	سفیدپوست
سُکراور	سَقَّایی / سَقَّائی	سفیدچشم
سُکمه دوزی	سُقلمه / سُقلمه / سو قولمه	سفیدران
سکنجبین	سَق سیاه	سفیدرگ
سِکَنگبین	سَقط آور	سفیدروز

سگ محلی	سگ دلی	سکونتگاه
سگ مذهب	سگ دندان	سکوی پرتاب
سگ مُرده	سگ دو	سگه خانه
سگ مسب / سگ مصب	سگ دوی	سگه دار
سگ مگس	سگ ران	سگه شناس
سگ مگسان	سگ زبان	سگه شناسی
سگ مینش	سگ زن	سکه نوشته
سلاح دار	سگ سانان	سگ انگور
سلاخ باشی	سگ سیرت	سگ باز
سلاخ خانه	سگ صاحب	سگبان
سلام الله علیه	سگ صفت	سگ پدر
سلامت جو (ی)	سگک دار	سگ توله
سلامت جویی /	سگک دوز	سگ جان
سلامت جوئی	سگکُش	سگ خُلق
سلامت خواهی	سگکُشی	سگ خور
سلام رسان	سگ گزیده	سگدانی
سلام علیک	سگ لرز	سگ دست
سلام (و) صلوات	سگ ماهی	سگ دل

سلیم القلب	سلطه گرانه	سَلانَه سَلانَه
سلیم النَّفس	سَلَف خَر	سلائق، سلائق
سلیمان وار	سَلَف خَری	سلحشور
سلیم دل	سَلَفدان / سَلَف دان	سلحشوری
سلیم دلی	سَلَفدانی / سَلَف دانی	سلسله جنبان
سلیم رأی	سَلَف سرویس	سلسله جنبانی
سلیم طبع	سَلَف فروش	سلسله مراتب
سلیم نفس	سَلَفون	سلسله مراتبی
سَمَا	سلمانیگری /	سلطان زاده
سماق پاش	سلمانی گری	سلطان نشین
سماقدان	سلنیوم	سلطنت ران
سماور ساز	سلول کُش	سلطنت طلب
سماور سازی	سلولوئید	سلطه پذیر
سمایی / سمائی	سلونوئید	سلطه پذیری
سَمبَل	سلیطه بازی	سلطه جو (ی)
سَمبَل کار	سلیطه گری	سلطه جویی / سلطه جوئی
سَمبَل کاری	سلیقه دار	سلطه طلب
سمبولیک	سلیم الطبع	سلطه گر

سَم پاش	سمن برگ	سنتگر / سنت گر
سَم پاشی	سمنزار / سمن زار	سنت گریز
سَم تراش	سمن سینه	سنت گریزی
سَم ت گیری	سمنوپزان	سنتورزن
سَم چال	سمورپوش	سنتورزنی
سَم خور	سناریونویس	سنجاق ته دار
سَم دار	سنباده زنی	سنجاق ته گرد
سَم دار	سنبلیچه	سنجاق سر
سَم رو	سنبل طیب	سنجاق سینه
سَم زدایی / سَم زدائی	سنبه نشان	سنجاق قفلی
سَم ساییدگی / سَم سائیدگی	سنت پرست	سنجاق کراوات
سَم شناس	سنت پرستی	سنجاق کش
سَم شناسی	سنت شکن	سنجاق میخی
سَم ضربه	سنت شکنی	سنجدزار
سَم طلا	سنت کنان	سینج زن / سینج زن
سَمعاً و طاعتاً	سنت گذار	سنجش ازدور
سَمفونی / سَمفونی	سنت گرا	سنجشگر / سنجشگر
سمن بر	سنت گرایبی / سنت گرائی	سینج / سینج

سنگ چین	سنگ بُر	سندرم/سندروم
سنگ خرده	سنگ بُری	سند ساز
سنگ خور	سنگ بستر	سند سازی
سنگ داغ	سنگ بند	سند نویس
سنگدان	سنگ بندی	سند نویسی
سنگ دانه	سنگ پا	سند یکایی/سند یکائی
سنگ دل - سنگدل	سنگ پاره	سنفونی ← سمفونی
سنگ دلی - سنگدلی	سنگ پایه	سنگوب
سنگ دوزی	سنگ پرانی	سنگ آسیا
سنگر بندی	سنگ پرستی	سنگ آسیایی /
سنگ رس	سنگ پستان	سنگ آسیائی
سنگ ریز	سنگ پشت	سنگاب
سنگ ریزه	سنگ پوشش	سنگ افکن
سنگ زن	سنگ تاب	سنگ انداز
سنگ زنان	سنگ تراش	سنگ اندازی
سنگ زنی	سنگ تراشی	سنگ انگشتی
سنگ ساب	سنگ جان	سنگ باران
سنگ سابی	سنگ چال	سنگ باری

سنگین دست	سنگ کن	سنگسار
سنگین دل	سنگ کنی	سنگ ساز
سنگین رنگین	سنگ کوب	سنگ سازی
سنگین سرانه	سنگ گیر	سنگ سا(ی)
سنگین قیمت	سنگ گیری	سنگ سپهر
سنگین کار	سنگلاخ	سنگستان
سنگین کاری	سنگ نبشته	سنگ سر
سنگین وزن	سنگ نورد	سنگ شکن
سن و سال	سنگ نوردی	سنگ شکنی
سُنیگری / سنی گری	سنگ نوشته	سنگ شناس
سوء	سنگواره	سنگ شناسی
سوء اثر	سنگ واکنی	سنگ شور
سوء استفاده	سنگ وکلوخ	سنگ فرش
(سوء استفاده)	سنگین بار	سنگ قلاب
سوء استفاده چی	سنگین بخت	سنگ کار
(سوء استفاده چی)	سنگین پا(ی)	سنگ کاری
سوء پیشینه	سنگین تراش	سنگک پزی
سوء تربیت	سنگین تراشی	سنگ گره

سوت سوتک	سوارہرو	(سوء تربیت)
سوت وکور	سوارہ نظام	سوء تعبیر
سوت وکوری	سؤال	سوء تغذیہ
سوتہ دل	سؤال برانگیز	سوء تفہم
سوخت پاش	سؤال پیچ	سوء سابقہ
سوخت جان	سؤال نامہ	سوء ظن
سوخت رسانی	سؤال و جواب	سوء قصد
سوخت ساز	سوائم، سوائم	سوء نظر
سوخت کش	سو پاپ اطمینان	سوء نیت
سوخت گیری	سو پاپ تراشی	سوء ہاضمہ
سوخت و ساز	سو پ خوری	سواد آموز
سوخت و سوز	سو پر جام	سواد آموزی
سوختہ حال	سو پر دولوکس	سواد دار
سوختہ خرمن	سو پر سونیک	سواد کار
سوختہ دل	سو پر لوکس	سواد کاری
سود آور	سو پر مارکت	سواد کورہ
سود آوری	سو پر / سپور	سوار کار
سود آزدگی	سوت زنان	سوار کاری

سوزن‌ساز	سوراخ (و) سُمبِه	سوداژده
سوزآور	سورین (اسم خاص)	سوداگر
سوزدار	سورتمه‌ران	سوداگری
سوزش‌دار	سورتمه‌رانی	سودایی / سودائی
سوزناک	سورتمه‌سوار	سودایی مزاج /
سوزناکی	سورتمه‌سواری	سودائی مزاج
سوزن‌انداز	سورچران	سودبخش
سوزن‌بان	سورچرانی	سودبری
سوزن‌بانی	سوردار	سودجو
سوزندان	سوررئال	سودجویی / سودجوئی
سوزن‌دوزی	سوررئالیستی	سودده
سوزن‌زن	سوررئالیسم	سوددهی
سوزن‌زنی	سورساتچی	سودمند
سوزن‌سوزن	سورمه / سورمه	سوراخ‌بخاری
سوزن‌فرفره	سورمه‌ای / سورمه‌ای	سوراخ‌سوراخ
سوزن‌قفلی	سورمه‌کش / سورمه‌کش	سوراخ‌کاری
سوزن‌کاری	سورناچی / سورناچی	سوراخ‌کن
سوزن‌کش	سورناگر / سورناگر	سوراخ (و) سُنْبِه /

سوزن منگنه	سوفسطایی / سوفسطائی	سولنوئید
سوزن نخ	سوفسطائیان	سِون آپ
سوزن نخ کُن	سوق الجیشی	سوندگذاری
سوزنی برگ	سوقولمه ← سُقرمه	سونوگرافی
سوز و سرما	سوک دار / سوگ دار	سوهان پز
سوسمار خوار	سوک سرود / سوگ سرود	سوهان پزی
سوسمار خور	سوکناک / سوکناک /	سوهان خور
سو سنبر	سوگناک / سوگناک	سوهان عسلی
سو سو	سوکناک / سوگنامه	سوهان کار
سوسول بازی	سوکوار / سوگوار	سوهان کاری
سوسیال دمکرات /	سوکواره / سوگواره	سوهانگر
سوسیال دموکرات	سوکواری / سوگواری	سویافته
سوسیال دمکراسی /	سوگندنامه	سویچ ← سوئیچ
سوسیال دموکراسی	سوگیری	سوئد
سوسیالیست	سولدانی	سوئدی
سوسیالیستی	سولدوش	سوئز
سوسیالیسم	سولفات دوزنگ	سویس / سوئیس
سوغات	سولفات دوسود	سوئی

سه شاخه	سه تفنگدار	سوئیت
سه شنبه بازار	سه تیغه	سوئیچ / سویچ
سه شنبه شب	سه چرخه	سوئیچ مخفی /
سه صدایی / سه صدائی	سه چهارسه	سویچ مخفی
سه ضربی	سه چهارم	سه آبه
سه ضلعی	سه خوابه	سه اختاره
سه طلاقه	سه خواهران	سهام دار
سه فتیله	سه درچهار	سه بر
سه قلو	سه دری	سه برگه
سه کاری	سه دوّم	سه بُعدی
سه کله	سه دهنه	سه پایه
سه کُنج	سه راه	سه پشته
سه کُنجی	سه راهی	سه پلشت / سپلشت
سه گام	سه ربع	سه پلشک / سپلشک
سه گان	سه ربعی	سه پنج دو
سه گانگی	سه زمانه	سه پهلو
سه گانه	سه سانتی	سه تار
سه گاه	سه ستونه	سه تایی / سه تائی

سیاست‌گذار	سه‌مناکی	سه گوش
سیاست‌گذاری	سه‌می وار	سه گوشه
سیاستگر	سه‌میه‌بندی	سه گوشه
سیاست‌مدار -	سه‌نبش	سه لا
سیاستمدار	سه‌نظام	سه لاچنگ
سیاست‌مداری -	سه‌هشتم	سهل الحصول
سیاستمداری	سه‌یک	سهل العبور
سیاسی‌کار	سیاحت‌باز	سهل الوصول
سیاسی‌کاری	سیاحت‌کنان	سهل الهضم
سیاق‌نویس	سیاحتگاه	سهل انگار
سیاقه‌الاعداد	سیاحت‌نامه	سهل انگاری
سی‌ام	سیاست‌باز	سه لایی / سه لائی
سئامت	سیاست‌بازی	سهل گیری
سی‌امین	سیاست‌باف	سهل الارث
سئانس	سیاست‌بافی	سهل الشراکه
سیاه‌آب	سیاست‌پیشه	سهل بندی
سیاه‌آبه	سیاستچی / سیاست‌چی	سهل دار
سیاه‌اندرون	سیاست‌زده	سهل‌مناک

سیاه‌باز	سیاه‌چاله	سیاه‌زویی / سیاه‌زویی
سیاه‌بازی	سیاه‌چرده	سیاه‌زخم
سیاه‌بخت	سیاه‌چشم	سیاه‌زمستان
سیاه‌بختی	سیاه‌خاک	سیاه‌سال
سیاه‌برزنگی	سیاه‌دانه	سیاه‌سرفه
سیاه‌بند	سیاه‌داوران	سیاه‌سرکه
سیاه‌بندی	سیاه‌درخت	سیاه‌سفید
سیاه‌بهار	سیاه‌درون	سیاه‌سوخته
سیاه‌بیشه	سیاه‌دست	سیاه‌قلم
سیاه‌بین	سیاه‌دفتر	سیاه‌کار
سیاه‌پوست	سیاه‌دل	سیاه‌کاری
سیاه‌پوش	سیاه‌دلی	سیاه‌کاسه
سیاه‌تابه	سیاه‌رگ - سیاهرگ	سیاه‌گلیم
سیاه‌تخمه	سیاه‌روز	سیاه‌گلیمی
سیاه‌توه	سیاه‌روزگار	سیاه‌گوش
سیاه‌جامه	سیاه‌روزگاری	سیاه‌مست
سیاه‌چادر	سیاه‌روزی	سیاه‌مستی
سیاه‌چال	سیاه‌زوی (ی)	سیاه‌مشق

سیاه‌نامه	سیخ سیخی	سیر خوابی
سیاه‌نی	سیخ (و) سه پایه	سیر خوردگی
سیاه و سفید	سید السادات	سیر خورده
سیاهی کوب	سید الشهدا	سیر داغ
سیاهی کوبی	سیراب	سیرمانی / سیرمونی
سیاهی لشکر	سیراب شیردان	سیر و سرکه
سیب آدم	سیراب فروش	سیر و سفر
سیب درختی	سیراب فروشی	سیر و سلوک
سیب درختی	سیرابی	سیر و سیاحت
سیب زمینی	(= سیراب شدن)	سیره نویس
سیب زمینی	سیرابی پز	سیری پذیر
سیب زمینی سرخ کرده	سیرابی خور	سیری ناپذیر
سی پاره	سیرابی فروش	سیزده بدر
سیتار	سیرابی فروشی	سیزدهمین
سیت (و) سماقی	سیرترشی	سی سال (کنایه از هرگز)
سیتی سماقی	سیرچشم	سیستم عامل
سیخ داغ	سیرچشمی	سیسمونی
سیخ سیخ	سیر خواب	سیصد

سیمبان	سیل خیز	سی صنار
سیمبانی	سیل زده	سیف الدوله
سیم بُر	سیل گردان	سیف الدین
سیمِ بکسل	سیل گیر	سیف الله
سیم بکسل	سیلندر پُرکُنی	سیفون
سیم پیچ	سیلندر تراش	سیگار پیچ
سیم پیچی	سیلندر تراشی	سیگار پیچی
سیم تن	سیلندر دوزی	سیگار فروش
سیم جمع کُن	سیلیسیوم	سیگار فروشی
سیم چین	سیماب	سیگارکش
سیم خاردار	سیماب کاری	سیگارکشی
سیم دار	سیمان پاش	سیل آسا
سیم دوزی	سیمان تگری	سیلاب
سیمِ رابط	سیم اندام	سیلابه
سیمرغ	سیمان سفید	سیلابی
سیم ساق	سیمان سفید	سیل بار
سیم فام	سیمان کار	سیل برگردان
سیم کارت	سیمان کاری	سیل بند

سیم‌کش	سینماگر	سینه‌کش
سیم‌کشی	سینمایی / سینمائی	سینه‌کشی
سیمگر	سینه‌باز	سینه‌کفتری
سیمگری	سینه‌بند	سینه‌مال
سیم‌گل	سینه‌به‌سینه	سینی‌کشی
سیمگون	سینه‌پهلوی	سی‌وسه‌پل
سیم‌گیر	سینه‌تنگی	سئول
سیم‌لخت‌گن	سینه‌چاک	سیه‌بخت
سیم‌لوله	سینه‌خیز	سیه‌پستان
سیم‌نقاله	سینه‌دار	سیه‌پوش
سیمین‌بر	سینه‌درد	سیه‌جامه
سیمین‌تن	سینه‌راما	سیه‌چُرده
سین‌جیم	سینه‌ریز	سیه‌چشم
سینما‌تک	سینه‌زن	سیه‌دل
سینماچی	سینه‌زنان	سیه‌دلی
سینما‌دار	سینه‌زنی	سیه‌رُو
سینمارو	سینه‌سرخ	سیه‌روز
سینما‌سکوپ	سینه‌سوز	سیه‌روزگار

سیه روزی

سیه رویی / سیه روئی

سیه ضمیر

سیه طالع

سیه فام

سیه کار

سیه کاری

سیئات

سیئه

ش

شاخه نبات	شاخ به شاخ	شائگبین
شاداب	شاخچه	شاباجی
شادابی	شاخ حسینی	شاباش
شادباد	شاخ دار	شابلون
شادباش	شاخسار	شابلون زن
شادبود	شاخک داران	شابلون زنی
شادبهر	شاخک دوزی	شابلون کار
شادرَوان	شاخ وبرگ	شاپیزک
شادکام	شاخ و دُم	شاپسند / شاه پسند
شادکامی	شاخ (و) شانه	شاپویی / شاپوئی
شادگونه	شاخ و شانه کشی	شاتوبریان
شادملک آغا	شاخه زنی	شاخ بُزی

شادوشنگول	شاعر مَنش	شال (و) کلاه
شادی آفرین	شاعر نواز	شالی پوش
شادی آور	شاعر نوازی	شالیزار
شادی افزا (ی)	شاگردانگی	شالی کار
شادی بخش	شاگرد اول / دوم / ...	شالی کاری
شادی ده	شاگرد اولی / دومی / ...	شالی کوبی
شادی فزا	شاگرد پیشه	شام خوری
شادی کنان	شاگرد راننده / شاگرد شوfer	شامگاه
شارت و شورت	شاگرد مدرسه	شامگاهان
شاسی بلند	شالاپ شلوپ	شامگاهی
شاسی کشی	شال باف	شامور تی بازی
شاسی کوتاه	شال بافی	شامی کباب
شاش بند	شال بند	شامی لپه
شاش بندی	شال فروش	شان
شاش خالی	شال فروشی	شانزده یک
شاطر باشی	شال کلاه	شانه بافی
شاطر خانه	شال گردن	شانه بند
شاعر پیشه	شالوده ریزی	شانه به سر

شاه حسین	شاه بیت	شانه به شانه
شاه خطایی / شاه خطائی	شاه بیزک	شانه زده
شاه دارو	شاه پَر	شانه زنی
شاه داماد	شاه پرست	شانه کاری
شاهدانگان	شاه پرستی	شانه کش
شاهدانه	شاه پَرک	شانه گاه
شاهدباز	شاه پَرکی	شاهاب
شاهدبازی	شاه پسر	شاه اسپرغم
شاه دُخت	شاه پسند / شاپسند	شاه اسپرم
شاه دختر	شاهپور	شاه اندازی
شاهدزُوی (ی)	شاه تَرگان	شاه انگبین
شاه دزد	شاه تره	شاه باجی
شاه دزدوزیر	شاه توت	شاه باز
شاه دوست	شاه تهماسب /	شاه بازی
شاه دوستی	شاه طهماسب	شاه بال
شاه دیوار	شاه تهماسبی /	شاه بانگ
شاه راه - شاهراه	شاه طهماسبی	شاه بلوط
شاه رخ - شاهرخ	شاه تیر	شاه بلوطی

شاهنشاه	شاه‌فتر	شاه‌رگ - شاه‌رگ
شاهنشاه‌زاده	شاه‌کار	شاه‌رود
شاه‌نشین	شاه‌کلید	شاه‌رود (نام شهر)
شاهوار	شاه‌لوله	شاهزادگی
شاه‌وزیر	شاه‌مات	شاهزاده
شاهین‌صفت	شاه‌ماهی	شاه‌زن
شائبه	شاه‌مقصود	شاه‌سپرم
شایسته‌سالاری	شاه‌مقصودی	شاه‌سون
شایعه‌پراکن	شاه‌مهره	شاه‌سیم
شایعه‌پراکنی	شاه‌میوه	شاه‌طهماسب /
شایق، شائق	شاهنامه	شاه‌تهماسب
شائول	شاهنامه‌پژوهی	شاه‌طهماسبی /
شب‌اداری	شاهنامه‌خوان	شاه‌تهماسبی
شب‌افروز	شاهنامه‌خوانی	شاه‌عباس
شب‌افروزی	شاهنامه‌سرا	شاه‌عباسی
شبانروز / شبان‌روز	شاهنامه‌سرای	شاه‌عبدالعظیمی
شبانگاه	شاهنامه‌سرائی	شاه‌غزل
شبانگاهان	شاه‌نشان	شاه‌فرد

شب‌زندی	شب‌پوش	شب‌انگاهی
شب‌زنده‌دار	شب‌پیما	شب‌انه‌روز
شب‌زنده‌داری	شب‌تاب	شب‌انه‌روزی
شبستان	شب‌ت‌پلو	شب‌اویز
شب‌شماری	شب‌چراغ	شب‌هانگ
شب‌فروز	شب‌چره	شب‌بند
شب‌کار	شب‌زده	شب‌بو(ی)
شب‌کاری	شب‌خواب	شب‌به‌خیر
شب‌کلاه	شب‌خوابی	شب‌به‌شب
شب‌کور - شب‌کور	شب‌خوان	شب‌بیدار
شب‌کوری - شب‌کوری	شب‌خوش	شب‌بیداری
شب‌که‌دار	شب‌خیز	شب‌پا
شب‌که‌گذاری	شب‌خیزی	شب‌پَر
شب‌گاه	شب‌در	شب‌پرست
شب‌گذرانی	شب‌دزد	شب‌پَرک
شب‌گرد	شب‌دیز	شب‌پرواز
شب‌گردی	شب‌رنگ	شب‌پروانه
شب‌گیر	شب‌رو	شب‌پَره

شتاب‌زا	شُبّه‌ناکی	شب‌گیری
شتاب‌زدگی	شبیخون	شب‌مانده
شتاب‌زده	شبیّه‌خوان	شب‌نامه
شتاب‌سنج	شبیّه‌خوانی	شب‌نامه‌نویس
شتاب‌کار	شبیّه‌ساز	شب‌نشینی
شتاب‌کاری	شبیّه‌سازی	شب‌نم
شتابگر	شبیّه‌کش	شب‌نما
شتاب‌گیر	شبیّه‌کشی	شب‌نم‌زده
شتابناک	شبیّه‌گردان	شب‌نمگون
شتاب‌نگار	شبیّه‌گردانی	شب‌ورغان
شتاب‌نما	شپشک‌دار	شبه‌الوهی
شتربان	شپشک‌زده	شبه‌جزیره
شتربانی	شپش‌کش	شبه‌جمله
شترچران	شپش‌کشی	شبه‌قاره
شترچرانی	شپشه‌زده	شبه‌نظامی
شترخار	شتاب‌انگیز	شب‌هنگام
شترخان	شتاب‌دار	شبه‌واجی
شترخانه	شتاب‌دهنده	شُبّه‌ناک

شترخدا	شتر مرغسانان	شُخم خورده
شتردار	شتروار	شُخم زن
شتردل	شتره شلخته	شُخم زنی
شتردلی	شتل بر	شداید، شدائد
شترسوار	شتلی بگیر	شدت جریان
شترسواری	شته زده	شدت وری (موسیقی)
شتر شلخته	شجرة النسب	شدیدالرحن
شترقربانی	شجره نامه	شرآفرین
شترکشان	شجره نامه نویس	شرآفرینی
شترکینه	شجره نامه نویسی	شرآمیز
شترگاوپلنگ	شخص پرست	شراب اندازی
شترگره	شخص پرستی	شراب باره
شترگردن	شخصیت بخشی	شراب بها
شترگلو	شخصیت پرداز	شراب خانه
شترگیاه	شخصیت پردازی	شراب خوار
شترمآب	شخصی دوز	شراب خواره
شترمآبی	شخصی دوزی	شراب خوری
شترمرغ	شخصی ساز	شراب دار

شرط نامچه	شربت آلات	شرابدان
شرط نامه	شربت خوری	شراب ساز
شرط و پی	شربت دار	شراب سازی
شرط و شروط	شربت سینه	شراب فروش
شرفه دوزی	شربت سینه	شراب فروشی
شرفیاب	شربه پاکن	شراب نوشی
شرفیابی	شربت و پرتی	شرابه دار
شرق شناس	شرجو (ی)	شرارت آمیز
شرق شناسی	شرح دار	شرارت بار
شرق گرا	شرحه نویسی	شراره بار
شرق گرای / شرق گرائی	شَرخَر	شراره زن
شِرک آمیز	شَرخری	شرافتمند
شرکت پذیری	شَرآلود	شرافتمندانه
شرکت تعاونی	شَرآمیز	شراکت نامه
شرکت تعاونی	شَرربار	شراکت گیز
شرکت کننده	شُرشر	شراکت گیزی
شرکت نامه	شِرشر	شرایط، شرائط
شرم آگین	شرط بندی	شرایین، شرائین

شش حرفی	شست تیر	شرم آلوده
شش خانه	شستنگاه / شستن‌گاه	شرم آمیز
شش دانگ	شست و شو / شستشو	شرم آور
شش دانگه	شسته رفتگی	شرم زدگی
شش در	شسته (و) زفته	شرم زده
شش درچهار	شستی دار	شرمسار
شش دره	شش انداز	شرمساری
شش دری	شش انگشتی	شرمگاه
شش / دوازده متری	شش پا	شرمناک
(قالی)	شش پایه	شرمندگی
شش روزه	شش پر	شروشور
شش سالگی	شش پهلو	شروور
شش ساله	شش تار	شریان بند
شش صد	شش تا (ی)	شریانچه
شش ضلعی	شش ترک	شریعت پرور
شش قدم	شش تیغه	شریعت داری
شش گانه	شش جهت	شریعت مآب
شش گوش	شش چهارم	شریعتمدار

شعر فروشی	شعارگرا	شش گوشه
شعرگویی / شعرگوئی	شعارگرایی / شعارگرایی	شش لول بند -
شعف انگیز	شعارنویسی	شش لول بند
شعله پخش کن	شعایر / شعائر	شش لول - ششلول
شعله پوش	شعبده باز	شش ماهه
شعله زن	شعبده بازی	شش میخه
شعله ور	شعرا	شش وجهی
شعوبیگری / شعوبی گری	شعرباف	شش هشتم
شعوردار	شعربافی	شش یک
شغال بازی	شعرخوان	شصت پاره
شغال دست	شعرخوانان	شصت تیر
شغال گرگی	شعرخوانی	شصت ساله
شغال مُردگی	شعر دزد	شصت عروسان
شغال مرگی	شعر دوست	شصت گانه
شغال مستی	شعر دوستی	شصت یک
شفابخش	شعر شناس	شطرنج باز
شفابخشی	شعر شناسی	شطرنج بازی
شفاخانه	شعر فروش	شطرنجی باف

شکایت‌گونه	شق شق	شفاعت خواه
شکایت‌نامه	شق‌کمان	شفاعت‌کن
شکایت‌نویسی	شق‌کمانی	شفاعتگر
شک‌بردار	شَق وِرَق	شفاعتگری
شک‌دار	شک‌آلود	شفاعت‌نامه
شک‌راب	شکارافکن	شفاف‌سازی
شِکر بار	شکارافکنی	شفتالو
شکرپاره	شکاربان	شِفته آهک
شِکر پاش	شکاربانی	شِفته ریزی
شِکر پَینیر	شکاربند	شِفته کاری
شِکر تغار	شکارگاه	شفقت‌آمیز
شکر تیغال	شکارگر	شفقت‌بار
شِکر خنده	شکارگری	شَقّ القمر
شِکر دان	شکاری بمب‌افکن	شقاوت‌آمیز
شِکر دهان	شکافته‌کار	شقاوت‌پیشه
شِکر ریز	شکاف‌دار	شقاوت‌زده
شِکر ریزی	شک‌اندیشی	شقاوت‌کاری
شِکر سایی / شِکر سائی	شکایت‌آمیز	شقایق‌پوش

شکل زایی / شکل زائی	شکسته حال	شکر سخن
شکل شناسی	شکسته خاطر	شکر شکن
شکلک سازی	شکسته دل	شکر فروش
شکل گرا	شکسته دلی	شکر فشان
شکل گرای / شکل گرائی	شکسته زبان	شکر گزار
شکل گیری	شکسته نستعلیق	شکر گزاری
شکل نگاری	شکسته نفس	شکر گفتار
شکل نمایی / شکل نمائی	شکسته نفسی	شکر نبات
شکل نویس	شکسته نویس	شکست پذیر
شکل یابی	شکسته نویسی	شکست پذیری
شکم بارگی	شکلات	شکست خورده
شکم باره	شکل بخشی	شکست ناپذیر
شکم بند	شکل بندی	شکستنی فروش
شکم به آب زن	شکل پذیر	شکسته بال
شکم پایان	شکل پذیری	شکسته بالی
شکم پُر	شکل پرستی	شکسته بسته
شکم پرست	شکل پسند	شکسته بند
شکم پرستی	شکل دهی	شکسته بندی

شکوهمندی	شکم سیرگُنک	شکم پُرگُن
شکوہ نامہ	شکم سیری	شکم پرور
شکیب آور	شکم شُل	شکم پروری
شکیبایی / شکیبائی	شکم کوچک	شکم تغار
شگفت آفرین	شکم کوچکی	شکم چران
شگفت آفرینی	شکم گرسنه	شکم چرانی
شگفت آور	شکم گُنده	شکم خالی
شگفت انگیز	شکم نرم کننده	شکم خوار
شگفت زدگی	شکنجه گاه	شکم خوارگی
شگفت زده	شکنجه گر	شکم خواره
شگون بختی	شکن دار	شکم خواری
شُلاب	شکن گیر	شکم داده
شلاق خور	شکوائیه	شکم دار
شلاق زن	شکوفایی / شکوفائی	شکم درد
شلاق زنان	شکوفه زار	شکم دریده
شلاق کاری	شکوہ آمیز	شکم دلہ
شلاق کش	شکوہ پذیر	شکم رَوش
شلال دار	شکوہمند	شکم سیرگُن

شلال دوزی	شِلنگ زنان	شُل وولی
شَلان شَلان	شِلنگ (و) تخته	شُله بریان
شُل بازی	شِلنگ (و) تخته اندازان	شُله بریانی
شَلپ شَلپ	شَلوار پیژامه	شُله زرد
شِلپ (و) شَلوپ	شَلوار دوز	شُله قلمکار
شَلتوک کار	شَلوار دوزی	شَلیته
شَلتوک کاری	شَلوار رکابی	شَماتت آمیز
شَلتوک کوبی	شَلوار کابویی / شَلوار کابوئی	شَماتت بار
شَلتوک ← چَلتوک	شَلوار کِش	شَماته / شَماطه
شَلخته بازی	شَل وِپَل	شَماته ای / شَماطه ای
شَل شَل زنان	شُل و شِفته	شَماته دار / شَماطه دار
شُل شُلکی	شَلوغ بازار	شَمارخوان
شَلغم فرنگی	شَلوغ بازی	شَمارش پذیر
شَل کُن سفت کُن	شَلوغ پلوغی	شَمارش پذیری
شُل مَشلی	شَلوغ کار	شَمارشگر
شَلم شوربا	شَلوغ کاری	شَمارگر
شِلنگ انداز	شَلوغ (و) پلوغ	شَماره اشتراک
شِلنگ اندازی	شُل وول	شَماره انداز

شمشیر ماهی	شمایل ساز	شماره پرواز
شمع آجین	شمایل سازی	شماره تلفن
شمعدان	شمایل کش	شماره حساب
شمعدانی	شمایل گردان	شماره دار
شمعدانیان	شمِرخوان	شماره دوزی
شمع دزد	شمِرخوانی	شماره زن
شمع ریز	شمِره دار	شماره زنی
شمع ریزی	شمسه دوزی	شماره سریال
شمع زنی	شمش ریزی	شماره گذاری
شمع ساز	شمِشه کشی	شماره گیر
شمع سازی	شمِشه گیری	شماره گیری
شمع سوز	شمشیر باز	شماطه ← شماته
شمع فروش	شمشیر بازی	شماطه ای ← شماته ای
شمع کوب	شمشیر بند	شماطه دار ← شماته دار
شمع کوبی	شمشیر زن	شمال رو
شمع وار	شمشیر زنی	شمال نما
شمع (و) پلاتین	شمشیر ساز	شمایل
شمن پرست	شمشیر کش	شمایل پرستی

شوت زن	شِن پوش	شمن پرستی
شوت زنی	شِندر پندر	شنا بَر
شوخ چشم	شِندر پندری	شناخت شناسانه
شوخ چشمی	شِندره پندره	شناخت شناسی
شوخ طبع	شِن ریزه	شناخته شده
شوخ طبعی	شِن ریزی	شنا ساگر
شوخ و شنگ	شِنزار	شناسایی / شناسائی
شوخی آمیز	شِن کش	شناسنامه
شوخی باردی	شِنگول و منگول	شنا کنان
شوخی بَر دار	شِن مال	شناگر
شوخی شوخی	شِنوایی / شِنوائی	شناگری
شوخی نویس	شِنوایی سنج / شِنوائی سنج	شناور سازی
شوخی نویسی	شِنوایی سنجی /	شِن بازی
شور آفرین	شِنوائی سنجی	شِن بَر
شور آفرینی	شِنوایی شناسی /	شِن بَر داری
شور آور	شِنوائی شناسی	شِن به بازار
شوراب	شِنیسل مرغ	شِن به شب
شورابه	شَوایب، شَوائب	شِن به یکشنبه

شور انگیز	شور گز	شو ک در مانى
شورای عالی	شور مزه	شوم اختر
شورایی / شورائی	شور نرو	شوم بخت
شور بخت	شور و اشور	شومیز
شور بختی	شور و شعف	شوهر خواهر
شور برو	شوره بسته	شوهر دار
شور بلال	شوره دار	شوهر داری
شور چشم	شوره زار	شوهر دوست
شور چشمی	شوره زده	شوهر دوستی
شور خاطر	شوره سازی	شوهر کرده
شور خانه	شوریده بخت	شوهر مادر
شور رفته	شوریده حال	شوهر مُرده
شورش طلب	شوشکه کشی	شوهر ننه
شورش طلبی	شوفاز خانه	شوید باقالی
شور شگر	شوفاز کار	شوید پلو
شورش گرا	شوق انگیز	شهاب سنگ
شورش گرایانه	شوق زده	شهاب وار
شور طلب	شوق و ذوق	شهادت طلب

شهرداری	شهر اه/شه راه	شهادت طلبانه
شهرسازی	شهریازی	شهادت طلبی
شهر فرنگ	شهربان	شهادتگاه
شهرک سازی	شهربانو	شهادتگو(ی)
شهرگرد	شهربانی	شهادت نامه
شهرنشین	شهربانیچی	شهپاز
شهرنشینی	شهربند	شهبال
شهرود	شهربندان	شهبانو
شهروند	شهرپناه	شه بیت
شهروندی	شهرت پرست	شهپر
شهره‌رت	شهرت پرستی	شه پرست
شهریاری	شهرت جو	شهد آلوده
شهزادگی	شهرت جویی /	شهد آمیز
شهزاده	شهرت جوئی	شهرآرا(ی)
شهسوار	شهرت طلب	شهرآرایی / شهرآرائی
شهله‌کنی	شهرت طلبی	شهر آشوب
شهناز	شهرخ / شه رخ	شهر آشوبی
شهنامه	شهردار	شهر انگیز

شیدایی / شیدائی	شیاردار	شهنامه خوان
شیرآلات	شیارزنی	شه‌نای
شیرآور	شیارکش	شه‌نشان
شیرآهک	شئامت	شه‌نشاه
شیراب	شئامت آمیز	شه‌نشاهی
شیرابه	شئامت انگیز	شهوار / شه‌وار
شیرازه بافی	شیب‌دار	شهوت‌آلوده
شیرازه بند	شیب‌راه	شهوت‌آمیز
شیرازه بندی	شیب‌راهه	شهوت‌انگیز
شیرازه دار	شیب‌سنج	شهوت‌بار
شیرازه دوزی	شیب‌گیر	شهوت‌پرست
شیرازه زنی	شیپورچی	شهوت‌پرستی
شیرافکن	شیپورزن	شهوت‌دار
شیراندام	شیخ‌الاسلام	شهوت‌ران
شیربچه	شیخ‌الشیوخ	شهوت‌رانی
شیربرنج	شیخ‌المشایخ	شهوت‌گش
شیربرنجی	شیخ‌زاده	شهید‌پرور
شیربلال	شیخ‌نشین	شیاربندی

شیربها	شیرخوارگی	شیرفروش
شیربه شیر	شیرخواره	شیرفروشی
شیرپاکتی	شیرخودکار	شیرفلکه
شیرپاک خورده	شیرخور	شیرفهم
شیرپاک‌کن	شیرخوره	شیرقهوه
شیرتوشیر	شیرخوری	شیرقهوه‌ای
شیرجوش	شیردار	شیرکاکائو
شیرچای	شیردان	شیرکچی
شیرخام خورده	شیردل	شیرکخانه
شیرخدا	شیردلی	شیرگیر
شیرخشت	شیردوش	شیرگیری
شیرخشت مزاج	شیردوشی	شیرمال
شیرخشت مزاجی	شیرده	شیرماهی
شیرخشتی	شیردهی	شیرمرد
شیرخشتی مزاج	شیررگ	شیرمردی
شیرخشتی مزاجی	شیرزاد	شیرمست
شیرخوار	شیرزار	شیرناپاک خورده
شیرخوارگاه	شیرزن	شیروانی کوب

شیرینی پز	شیرین زبان	شیروانی کوبی
شیرینی پزی	شیرین زبانی	شیره به شیر
شیرینیجات	شیرین سخن	شیره پز
شیرینی خانگی	شیرین سخنی	شیره پزخانه
شیرینی خوران	شیرین عسل	شیره چی
شیرینی خورده	شیرین عقل	شیره چی باشی
شیرینی خوری	شیرین قلم	شیره کش
شیرینی سازی	شیرین کار	شیره کش خانه
شیرینی فروش	شیرین کاری	شیره کشی
شیرینی فروشی	شیرین کام	شیری رنگ
شیشکی بند	شیرین کامی	شیرین ادا
شیشه آلات	شیرین گن	شیرین ادایی / شیرین ادائی
شیشه اندازی	شیرین گفتار	شیرین بازی
شیشه بالابر	شیرین گو(ی)	شیرین بیان
شیشه بُر	شیرین لب	شیرین پلو
شیشه برقی	شیرین مزه	شیرین حرکات
شیشه بُری	شیرین نواز	شیرین دانه
شیشه پاک‌کن	شیرین نوازی	شیرین دهان

شیشه خانه	شیشه نيزه‌ای	شیمی درمانی
شیشه خرده	شیطان پرست	شیمی فیزیک
شیشه خور	شیطان صفت	شینون‌کار
شیشه ساز	شیطان وار	شیوایی / شیوائی
شیشه سازی	شیطنت آمیز	شئون
شیشه شور	شیطنت بار	شیون زنان
شیشه فروش	شیعه مذهب	شیون‌کنان
شیشه فروشی	شیعی مذهب	شیوه‌نامه
شیشه کار	شیفته دل	شیء
شیشه کاری	شیفته رأی	شیئی
شیشه گر	شیک پوش	
شیشه گر خانه	شیک پوشی	
شیشه گرفته	شیک و پیک	
شیشه گرم‌کن	شیلان‌کشان	
شیشه گری	شیلان‌کشی	
شیشه مانند	شيله (و) پيله	
شیشه مشجر	شیمیایی / شیمیائی	
شیشه نویسی	شیمی دان	

ص

صاحب جمعی	صاحب اختیاری	صابت پیشه
صاحب چراغ	صاحب الامر	صابون برگردان
صاحب حاجت	صاحب الزمان	صابون پز
صاحب حال	صاحب امتیاز	صابون پزخانه
صاحب حالت	صاحب بیان	صابون پزی
صاحب خانه -	صاحب تجربه	صابون خورده
صاحبخانه	صاحب ترجمه	صابون زنی
صاحب خبر	صاحب تشریف	صابون ساز
صاحب خرج	صاحب تصرّف	صابون سازی
صاحب خرد	صاحب توقّع	صابون فروش
صاحب دار	صاحب جمال	صابون کاری
صاحب داری	صاحب جمع	صاحب اختیار

صاحب دکان	صاحب عنوان	صاحب منزل
صاحب دل - صاحب دل	صاحب فرض	صاحب منصب
صاحب دولت	صاحب فکر	صاحب منصبی
صاحب دیوان	صاحب فن	صاحب مؤدی
صاحب دیوانی	صاحب قدم	صاحب نام
صاحب ذوق	صاحب قرابت	صاحب نظر
صاحب رأی	صاحبقران	صاحب نفَس
صاحب زیان	صاحبقرانی	صاحب نفوذ
صاحب زمان	صاحب قرض	صاحب واقعه
صاحب سَبک	صاحب قلم	صاحب ولایت
صاحب سخن	صاحب کار	صاحب همت
صاحب سفره	صاحب کلام	صاحب هنر
صاحب سلیقه	صاحب کمال	صادرکننده
صاحب سهم	صاحب مال	صادق دم
صاحب شریعت	صاحب مجلس	صادق کلام
صاحب صدا	صاحب مُرده	صادق نفَس
صاحب عزا	صاحب مقام	صاعقه زده
صاحب عقیده	صاحب ملک	صاف دل

صاف صاف	صائم	صحرانشین
صاف ضمیر	صائم الدهر	صحرانشینی
صافکار/صافکار	صائن، صاین	صحرانورد
صافکاری/صافکاری	صبح اول صبح	صحرانوردی
صاف کرده	صبح اول صبحی	صحرائی/صحرائی
صاف و پوست کنده	صبح خوان	صحنه آرا
صاف و ساده	صبح دم	صحنه آرای/صحنه آرائی
صاف و صادق	صبح کار	صحنه پرداز
صاف و صوف	صبحگاه	صحنه پردازی
صافی درون	صبحگاهان	صحنه ساز
صافی دل	صبحگاهی	صحنه سازی
صافی ضمیر	صبحی زده	صحنه گردان
صافی مشرب	صحاف باشی	صحنه گردانی
صائب	صحایف، صحائف	صحیح الاخلاق
صائبه	صحبت کنان	صحیح الارکان
صائبین	صحت و سقم	صحیح نگار
صائد	صح ذلک	صحیح و سالم
صائغ، صایغ	صحراگرد	صخره نورد

صدرنشین	صدالرزان	صخره‌نوردی
صدرنشینی	صداوسیما	صدابتر
صدسال	صداوندا	صدابردار
صدف‌خور	صدبخشی	صدابرداری
صدف‌دار	صدبرگ	صدابندی
صدف‌ریخت	صدپاره	صداخفه‌کن
صدف‌شناس	صدپر	صدادار
صدف‌مانند	صدپله	صدادهی
صدقه‌خوار	صدتایک‌غاز	صدارت‌جو
صدقه‌خور	صدتایکی	صدارت‌طلب
صدقه‌ده	صدتومانی	صداسنج
صدقه‌سر	صدچندان	صداق‌نامه
صدقه‌سری	صددرجه	صدانگذاری
صدگان	صددرصد	صدانگرفتگی
صدگانه	صددل	صدانگرفته
صدم‌مرد	صدراعظم	صدانگیر
صدمه‌دیدگی	صدراعظمی	صدانگیری
صدمه‌دیده	صدالدین	صدالبته

صد هزار	صفایح، صفائح	صفدر
صَرَاف خانہ	صف بندی	صَفْرَائِر
صرع دار	صفت گونه	صَفْرَاشْکَن
صرفِ نظر	صف جمع	صَفْرَائِبِ / صَفْرَائِی
صرفه جو	صفحه آرا	صَفْرَائِبِ مِزَاج /
صرفه جویی / صرفه جوئی	صفحه آرای / صفحه آرائی	صَفْرَائِی مِزَاج
صریح اللہجہ	صفحه بند	صِفْرَبِنْد
صعب الحصول	صفحه بندی	صِفْرَکِیلومِتر
صعب العبور	صفحه پرداز	صَفْ شْکَن
صعب العلاج	صفحه پردازي	صَفْ نَشِین
صعب الوصول	صفحه پُرکُن	صَفِیرْخَوَان
صغایر، صغائر	صفحه تراش	صَفِیرْزَنَان
صغرا، صغری	صفحه تصویر	صَفِیرْکِشَان
(= کوچک)	صفحه ستون	صِقْلَاب / سِقْلَاب
صغرا و کبرا	صفحه کلاج	صَلَات
صف آر(ی)	صفحه کلید	صَلَاتِ ظَهْر
صف آرای / صف آرائی	صفحه نمایش	صَلَاتِی
صفابخش	صف دار	صَلَا حِ اَنْدِیش

صندوق داری	صلح نامه	صلاح اندیشی
صندوق ساز	صلوات الله علیه	صلاح بینی
صندوق سازی	صلوات گو(ی)	صلاح پذیر
صندوق عقب	صلوات گویان	صلاح جو(ی)
صندوق کش	صلواتی	صلاح جویی / صلاح جوئی
صندوق کشی	صلوة (قرآنی)	صلاح دید
صنعت پرداز	صلی الله	صلاح (و) مصلحت
صنعت پردازی	صلیب شکل	صلاحیت دار
صنعت دار	صلیبی شکل	صلح آمیز
صنعت داری	صمغ کشی	صلح بان / صلح بان
صنعت شناس	صمغ گیری	صلح جو(ی)
صنعت کار	صنج / سنج	صلح جویانه
صنعتگر	صندلی ساز	صلح جویی / صلح جوئی
صنعتگرا	صندلی سازی	صلح خواه
صنعتگرایی /	صندوقچه	صلح دوست
صنعتگرایی	صندوق خانه	صلح طلب
صنعتگری	صندوق دار / صندوق دار	صلح طلبی
صنعت نمایی /	صندوق داری /	صلح گونه

صورت‌نگری	صورت‌پذیر	صنعت‌نمائی
صورت‌مجلس	صورت‌پرست	صواب‌اندیش
صورت‌مسئله	صورت‌پرستی	صوابدید
صورت‌نگار	صورت‌پسند	صواب‌کار
صورت‌نگاری	صورت‌تراش	صواب، صوایب
صورت‌نما(ی)	صورت‌تراشی	صوت‌شناختی
صورت‌نویس	صورت‌جلسه	صوت‌شناس
صورت‌وضعیت	صورت‌حساب	صوت‌شناسی
صوف‌باف	صورت‌خوانی	صورت‌آرا
صوف‌بافی	صورت‌دار	صورت‌آرایی /
صوف‌پوش	صورت‌ساز	صورت‌آرائی
صوفی‌افکن	صورت‌سازی	صورت‌آفرین
صوفیگری	صورت‌کشی	صورت‌باز
صوفی‌مَشرَب	صورت‌گر	صورت‌بَر‌دار
صوفی‌مَنش	صورت‌گرا(ی)	صورت‌بَر‌داری
صومعه‌دار	صورت‌گرایانه	صورت‌بند
صهیونیست	صورت‌گرایی /	صورت‌بندی
صهیونیستی	صورت‌گرایی	صورت‌بین

صهیونیسم

صیحه زنان

صید آزموده

صید افکن

صیدگاه

صیدیاب

صیغه رو

صیغه روی

صیفی جات

صیفی کار

صیفی کاری

صیقل کاری

ض

ضامن دار	ضدِ اطلاعات	ضدِ نفر
ضامن گیر	ضدِ برق	ضد و نقیض
ضایر، ضائر	ضدِ چروک	ضدِ بیخ
ضبط شده	ضدِ خش	ضربِ آب خانه
ضبطِ صوت	ضدِ خوردگی	ضرایب
ضبط و ربط	ضدِ دولتی	ضربِ آهنگ
ضَجَّه کنان	ضدِ رنگ	ضربِ الاجل
ضَجَّه مویه	ضدِ زنگ	ضربِ المثل
ضخیم دوزی	ضدِ شورش	ضربت خورده
ضدِ آب	ضدِ شوره	ضرب خانه
ضدِ آفتاب	ضدِ ضربه	ضرب خور
ضدِ ارزش	ضدِ عفونی کننده	ضرب خوردگی

ضرب خورده	ضعیف چزانی
ضرب دار	ضعیف حال
ضربدر/ضرب در	ضعیف دل
ضربدری/ضرب دری	ضعیف کُش
ضرب دیدگی	ضعیف کُشی
ضرب دیده	ضعیف نواز
ضرب زن	ضعیف نوازی
ضرب شست	ضلع دار
ضرب گیر	ضمانت نامه
ضرب نواز	ضمایر
ضربه فنی	ضمائم
ضربه گیر	ضوء
ضربه مغزی	ضیاء الدین
ضُعفاء العقول	ضیافت خانه
ضعیف الجثّه	ضیا گستر
ضعیف الحال	
ضعیف النفس	
ضعیف چزان	

ط

طارم	طاعون زده	طاق واز
طاس	طاق	طاق وجفت
طاس بازی	طاق باز	طاقه شال
طاس بافی	طاق بندی	طالب علم
طاس بین	طاق بین	طالع بین
طاس بینی	طاقت فرسا(ی)	طالع بینی
طاس کباب	طاقچه	طاووس
طاس گردان	طاقچه پوش	طاووس دار
طاس گردانی	طاق دار	طاووسی
طاس گیر	طاقدیس	طایر، طائر
طاس ماهی	طاق شال	طایف، طائف
طاعت پیشه	طاق نما	طایفه، طائفه

طایفه دار، طائفه دار	طبق کشی	طبیعت گردی
طایل، طائل	طبقه بالایی / طبقه بالائی	طبیعی دان
طایله، طائله	طبقه بندی	طخار / تخار
طایی / طائی	طبقه پایینی / طبقه پائینی	طخارستان / تخارستان
طباطبایی / طباطبائی	طبقه طبقه	طربالس
طبر خون / تبر خون	طبلچی	طراز اول
طبرزد / تبرزد	طبل زن	طراز (= نگار جامه)
طبرزه / تبرزه	طبل زنان	طرائق، طرائق
طبری / تبری	طبل نواز	طرب آرا
طبع آزما	طبله کرده	طرب آور
طبع آزمایی / طبع آزمائی	طبیعت پرستی	طرب افزا (ی)
طبقچه	طبیعت زاد	طرب انگیز
طبق دار	طبیعت ساز	طرب خیز
طبق زن	طبیعت شناس	طربناک
طبق زنی	طبیعت گرا	طرح پردازی
طبق ساز	طبیعت گرایانه	طرح دار
طبق طبق	طبیعت گرایی / طبیعت گرایی	طرح دوزی
طبق کش	طبیعت گرد	طرح ریزی

طلاکوب	طفره روی	طرح ریزی شده
طلاکوبی	طفیلی و غفیلی /	طرح کشی
طلایه دار	طفیلی و قفیلی	طرح واره ای (زبان شناسی)
طلایه داری	طلاآلات	طرف دار
طلایی / طلائی	طلاندازی	طرف داری
طلب خواه	طلاباف	طرفه العین
طلب خواهی	طلاپوش	طُرْقه / تُرقبه
طلبکار	طلاجات	طسوج / تسوج
طلبکاری	طلاخیز	طشت / تشت
طلسم بند	طلاساز	طشتچه / تشتچه
طلسم بندی	طلاسازی	طشت ساز / تشت ساز
طلسم گشالی	طلافروش	طعم دار
طلسم گشایی /	طلافروشی	طعم دهنده
طلسم گشائی	طلاق کشی	طعنه آمیز
طلیعه گر	طلاق گرفته	طعنه زن
طمطراق	طلاق نامه	طعنه زنان
طمع خامی	طلاق و طلاق کشی	طغرائی / طغرائی
طمع کار	طلاکار	طغیانگر
طمع کاری	طلاکاری	طفره آمیز

طولانی مدت	طنین بخش	طمع ورز
طول و تفصیل	طنین دار	طمع ورزی
طول یاب	طواف کنان	طمغا/تمغا
طولی، طولاً	طوالش/توالش	طناب بازی
طومار نویسی	طوایف، طوائف	طناب باف
طومار نویسی	طوایل	طناب بافی
طویل المدت	طوبی (اسم خاص)	طناب پیچ
طهماسب/تهماسب	طوبی/طوبا	طناب خور
طهمورث/تهمورث	طوبیقا	طناب داران ← تناب داران
طیار/تیار	طوبی لک	طناب کش
طیب و طاهر	طوسی (اسم یا لقب)	طناب کشی
طیف سنج	طوطی وار	طنبور/تنبور
طیف سنجی	طوطی واری	طنبور نواز/تنبور نواز
طیف نگار	طوفان/توفان	طنبوره/تنبوره
طیف نگاری	طوفان خیز/توفان خیز	طنبوری/تنبوری
طیف نگاشت	طوفان زا/توفان زا	طنز آمیز
(زبان شناسی)	طوفان زده/توفان زده	طنز پرداز
طیف نما	طوق دار	طنین افکن
	طوقه چینی	طنین انداز

ظ

ظالم بلا	ظرفِ آشغال	ظلّ اللهی
ظالم پرور	ظرف دررفته	ظلمت زدا
ظاهرین	ظرف شور	ظلمت زده
ظاهرپرست	ظرف شو(ی)	ظلمت سرا
ظاهرپرستی	ظرف شویی / ظرف شوئی	ظلمت سوز
ظاهر ساز	ظرف وظروف	ظلمتکده / ظلمت کده
ظاهر سازی	ظریف کار	ظلم زدا(ی)
ظاهر فریب	ظریف کاری	ظهر نویس
ظاهر فریبی	ظفر مند	ظهر نویسی
ظرافت کاری	ظفر مندی	ظهیرالدوله
ظرافت نگاری	ظلّ آفتاب	ظهیرالدین
ظرایف، ظرائف	ظلّ الله	

ع

عابد فریب	عاری از میکروب	عاقبت الامر
عابر بانک	عاشق پرست	عاقبت اندیش
عاجزگوش	عاشق پسند	عاقبت اندیشی
عاجزگوشی	عاشق پیشگی	عاقبت به خیر
عاجز نواز	عاشق پیشه	عاقبت به خیری
عاجز نوازی	عاشق گش	عاقبت به شر
عادت پذیر	عاشق گشی	عاقبت به شری
عادت پذیری	عاشق نواز	عاقبت بین
عادت شکنی	عاشورایی / عاشورائی	عاقبت بینی
عادت ماهانه	عاشورائیان	عاقبت خواه
عادی سازی	عاطل و باطل	عاقبت نگر
عارف مسلک	عافیت طلب	عاقبت نگری

عاقلم‌بندى شده	عالى تبار	عاقلم‌پسند
عاقلم‌دار	عالى جناب	عاقلم‌زن
عاقلم‌سازى	عالى رتبه	عاقلم‌فريب
عاقلم‌كارى	عالى شأن	عاقلم‌مرد
عاقلم‌كارى شده	عالى قدر	عاقلم‌نما
عائله	عالى مرتبه	عاقلم‌زن
عائله‌مند	عالى مقام	عالم‌آرا(ى)
عائله‌مندى	عالى مقدار	عالم‌آشكار
عباباف	عالى نسب	عالم‌آشوب
عبابافى	عالى همّت	عالم‌افروز
عبادت‌خانه	عام‌الفيل	عالم‌آ(و)عامداً
عبادتگاه	عام‌المنفعه	عالم‌بين
عبارت‌آرايى /	عام‌پسند	عالم‌تاب - عالم‌تاب
عبارت‌آرائى	عامّه‌پسند	عالم‌سوز
عبارت‌پرداز	عامّه‌فهم	عالم‌گشايى / عالم‌گشائى
عبارت‌پردازى	عامّه‌گرايى / عامّه‌گرائى	عالم‌گير - عالم‌گير
عبارت‌سازى	عايد	عالم‌نما
عبافروش	عاقلم‌بندى	عالم‌وآدم

عدالت خواهانه	عتاب آمیز	عبایی / عبائی
عدالت خواهی	عتبات عالیات	عبث کار
عدالت دوستی	عتیقه جات	عبث کاری
عدالت طلب	عتیقه شناس	عبد و عبید
عدالت طلبی	عتیقه شناسی	عبرت آموز
عدالت گستر	عتیقه فروش	عبرت آموزی
عدالت گستری	عتیقه فروشی	عبرت آمیز
عدالت محور	عجایب، عجائب	عبرت انگیز
عدالت محوری	عجایز، عجائز	عبرت بین
عدد شمار	عجب آور	عبرت پذیر
عدد شماری	عجز و لابه	عبرت گیری
عدد نویسی	عجیب الخلقه	عبرة الابصار
عدد دوار	عدالت پرور	عبرة الناظرین
عدس پلو	عدالت پروری	عبور از چراغ قرمز
عدل بند	عدالت پیشه	عبور ممنوع
عدل بندی	عدالت جو	عبیر آگین
عدل پرور	عدالت خانه	عبیر آمیز
عدل پروری	عدالت خواه	عبیر افشان

عربی الاصل	عراہہ / اراہہ	عدلگرا
عربی تبار	عراہہ چچی / اراہہ چچی	عدلگستر
عربی دان	عراہہ ران / اراہہ ران	عدلگستری
عربی مآب	عراہہ رانی / اراہہ رانی	عدلی مذهب
عرض اندام	عراہہ رو / اراہہ رو	عدم موازنہ
عرعرکنان	عراہیس، عرائس	عدہ دار
عرفان باف	عراہیض، عرائض	عذاب آور
عرفان بافی	عرب بافت	عذابناک
عرق آلود	عربدہ جو (ی)	عذر آوری
عرق بُر	عربدہ جویی / عربدہ جوئی	عذرائی / عذرائی
عرق پوش	عربدہ کش	عذر پذیر
عرق جوش	عربدہ کشان	عذر پذیری
عرقچین	عربدہ کشی	عذر تراش
عرقچین دوز	عربدہ کنان	عذر تراشی
عرق خور	عرب زبان	عذرخواہ
عرق خوری	عرب شناس	عذرخواہی
عرق دار	عرب نژاد	عذرناپذیر
عرق ریز	عرب نشین	عذری (اسم خاص)

عریضه نویسی	عروسک باز	عرق ریزان
عزاخانه	عروسک بازی	عرق ریزی
عزادار	عروسک دوزی	عرق سگی
عزاداری	عروسک زن	عرق سوز
عزاگرفته	عروس کشان	عرق سوزی
عزب اوغلی	عروسک فرنگی	عرق فروش
عزب خانه	عروسک کوکی	عرق فروشی
عزب خواه	عروسک گردان	عرق کش
عزب دفتر	عروسک گردانی	عرق کشی
عزب طلب	عروسک نخودی	عرق گز
عزت افزا	عروسک نخعی	عرق گیر
عزت الله	عروس وار	عرق گیری
عزت مند	عروسی خانه	عرقوب (جانوری)
عزل پذیر	عروۃ الوثقی	عروس بازی
عُزلت جو(ی)	عریض و طویل	عروس بران
عُزلتگاه	عریضه جات	عروس بینی
عُزلت گیری	عریضه خوان	عروس داری
عزلت نشین	عریضه نویس	عروسک انداز

عصا سازان	عشق آلود	عزّ و التماس
عصا سازی	عشق انگیز	عزیز النَّفس
عصاقورت دادگی	عشق باز	عزیز دردانگی
عصاقورت داده	عشق بازی	عزیز دُرْدانه
عصاکش	عشق پرست	عزیز کرده
عصاکشی	عشق پرستی	عزیز مُرده
عصبانی مزاج	عشق نامه	عزیز نَفْسی
عصب دار	عشق ورز	عسلی رنگ
عصب شناس	عشق ورزی	عشرت پرست
عصب شناسی	عشوه آمیز	عشرت پرستی
عصب کشی	عشوه پرست	عشرت خانه
عصب کُشی	عشوه پرستی	عشرت سَرا
عصیگری / عصبی گری	عشوه کار	عشرت طلب
عصبی مزاج	عشوه گر	عشرت طلبی
عصرگاه	عشوه گرانه	عشرتکده
عصرگاهی	عشوه گری	عشرتگاه
عصیانکده	عصازنان	عشق آفرین
عصیانگر	عصا ساز	عشق آفرینی

عقب ماندگی	عظائم، عظام	عطا بخش
عقب مانده	عظیم الجثه	عطار باشی
عقب نشینی	عظیم الشأن	عطار خانه
عقبی، عقبا	عظیم جثه	عطایی / عطائی
عقدبندان	عفت طلبی	عطر آگین
عقدرو	عفونت زا	عطرافشان
عقدکردگی	عفونی شده	عطرافشانی
عقدکرده	عق آور	عطر دان
عقدکنان	عقاب بینی	عطر فروش
عقدنامچه	عقاید، عقائد	عطر فروشی
عقدنامه	عقایل، عقائل	عطرگردان
عقدہ دار	عقب افتادگی	عطرگیری
عقدہ گشا(ی)	عقب افتاده	عطرمایه
عقدہ گشایی /	عقب دار	عطسه آور
عقدہ گشائی	عقب رفتگی	عطسه زنان
عقرب زده	عقب رفته	عطش آور
عقرب گزیده	عقب سری	عطشناک
عقلایی / عقلائی	عقب گرد	عطف به ماسبق

عقل پسند	عکس دار	علامت گردانی
عقل رس	عکس ساز	علامت نویسی
عقل زدا	عکس سازی	علاوه بر آن
عقل ستیزی	عکس نما	علائق / علائق
عقل گرا	علاج بردار	علائم، علایم
عقل گرای / عقل گرائی	علاج پذیر	علت العلل
عقل گرد	علاج ناپذیر	علت شناسی
عقلمند / عقل مند	علاقبند	علت یابی
عقیده مند	علاقه مند	علف بر
عقیده مندی	علاقه مندی	علف چَر
عقیق تراش	علامت دار	علف چین
عقیق تراشی	علامت دهی	علف چینی
عقیق رنگ	علامت شناس	علف خرس
عکاس باشی	علامت شناسی	علف خوار
عکاس خانه	علامت کش	علف خور
عکس العمل	علامت گذار	علفدان
عکس برداری	علامت گذاری	علفزار
عکس برگردان	علامت گردان	علف فروش

علفکش	عَلَم صلات ← اَلَم سرات	علی الحساب
علفکش	عَلَم کَش	علی الخصوص
علفکن	عَلَم کَشی	علی الدوام
علفکنی	عَلَم گردانی	علی السویه
علم آموزی	علم نما	علی الطلوع
علما	عِلْم (و) اشاره	علی الظاهر
علم الاجتماع	عَلَم وکُتَل	علی العجاله
علم الادیان	علمی پژوهشی	علی القاعده
علم الاشیا	علوفه دان	علی الله
علم الیقین	علوم انسانی	علی اللمهی
عَلَم بازی	علوم تجربی	علیامخدره
عَلَم بَر	علویگری / علویگری	علی ای حال
عَلَم دار	علی	علیایی / علیائی
عَلَم دارباشی	علی الله	علی بابا
عَلَم داری	علیاحضرت	علی چپ
علم دوستی	علی الاصول	علی حده
علم زده	علی البدل	علی رغم
علم شناسی	علی الحال	علیک السلام

عمونوروز	عُمدہ خَر	علیک الصلوٰۃ
عمویادگار	عُمدہ فروش	علی کَلّ حال
عمہ جزو	عُمدہ فروشی	علی گلابی
عمہ زاده	عمدۃ العلما	علی مرادخان
عمہ قزی	عَم زاده	علی موجود
عنا برنگ	عَم قزی	علی وَرَجہ
عنان دار	عمق سنج	علیہ الرّحمہ
عنان داری	عملکرد	علیہ السّلام
عنان کشیده	عمل گرایبی / عمل گرائی	علیہ الصّلوٰۃ
عنان گسسته	عملہ خفہ کُن	علیہ اللّعنہ
عنان گسیختگی	عملہ (و) آکرہ	علی هذا
عنان گسیخته	عمو اعلی	علیہم السّلام
عنبر آگین	عمود پرواز (هواپیما)	عمارت ساز
عنبر آلود	عمود منصف	عمامہ بہ سر
عنبر افشان	عموزاده	عمامہ پیچ
عنبر بو (ی)	عموزنجیر باف	عمامہ پیچی
عنبر فروش	عموقزی	عم اوغلی
عنبر ماهی	عموم فہم	عم جُزء

عہدنامہ	عوام نامہ	عنترقصان/انتررقصان
عہدوعیال	عوامیگری	عنترقصانی/انتررقصانی
عہدہ دار	عواید	عنداللزوم
عیاذاً باللہ	عوایق	عندالمطالبہ
عیار بندی	عودسوز	عن قریب
عیارپیشگی	عودنواز	عنوان بندی
عیارپیشہ	عوذاً باللہ	عنوان دار
عیاردار	عورت پوش	عوام الناس
عیارسنج	عورواطوار ← اورواطوار	عوام پسند
عیارسنجی	عوروعشوه	عوام زدگی
عیال پرست	عوض بدل	عوام زدہ
عیال پرستی	عوض شدہ	عوام فریب
عیال دار	عوض (و) بدل	عوام فریبانہ
عیال دوست	عہد بوق	عوام فریبی
عیال مند	عہد بوقی	عوام فہم
عیالوار	عہد شکن	عوام گرا (سیاسی)
عیالواری	عہد شکنی	عوام گرای /
عیب بین	عہد گسل	عوام گرائی

عینک ته استکانی	عید دیدنی	عیب پوش
عینکدان	عید مبارکی	عیب پوشی
عینک دودی	عیسای مریم	عیب تراش
عینک ذره بینی	عیسای مسیح	عیب جو(ی)
عینک ساز	عیسو	عیب جویی / عیب جوئی
عینک سازی	عیسی	عیب دار
عینک طبی	عیسی دم	عیب شمار
عینک فروش	عیسی رشته مریم بافته	عیب گو(ی)
عینک فروشی	عیش پرور	عیب گویی / عیب گوئی
عینک نیمه	عیش خانه	عیب گیر
عین گرا	عیشگاه / عیش گاه	عیب گیری
عین گرای / عین گرائی	عیش ونوش	عینا ک / عیب ناک
عینیت گرا	عین الحیات	عینا کی / عیب ناکی
عینیت گرای /	عین الرضا	عیب نما
عینیت گرائی	عین الله	عیب نمایی / عیب نمائی
عینی سازی	عین المال	عیب و ایراد
عینی نگر	عین الیقین	عیب و علت
عینی نگری	عینک آفتابی	عیب یاب
	عینک پَنسی	عیب یابی

غ

غارت زدگی	غارنوردی	غایب موشک
غارت زده	غاز ایاقی / قازیاقی	غایت گرایبی / غایت گرائی
غارت شده	غازچران	غائله / غایله
غارتگر	غاغاله خشکه / قاقاله خشکه	غایی / غائی
غارتگری	غافل دل	غبارآلود
غارچرانی	غافل گیر - غافلگیر	غبارآلوده
غارشناس	غال / قال (گذاشتن)	غبارآمیز
غارشناسی	غال گذاری / قال گذاری	غبارروبی
غار غارک / قار قارک	غالگر / قالگر	غبارزدایی / غبارزدائی
غارنشین	غالگری / قالگری	غبارناک
غارنشینی	غان و غون / قان و قون	غبطه انگیز
غارنورد	غایب باز	غبغب دار

غرض جو	غربت دیده	غدغن
غرض رانی	غربت زدگی	غذاخوری
غرض وِرز	غربت زده	غذایی/غذائی
غرض وِرسی	غربتکده	غذائیت
غرض ومرض	غربتگرا	غرامت خانه
غُرغُر/قُرُقُر	غربتی بازی	غرامت زده
غُرغُرکنان/قُرُقُرکنان	غرب زدگی	غرامت نامه
غرفه دار	غرب زده	غرایب، غرائب
غَرَقاب	غرب ستیز	غرایز، غرائز
غرقابه	غرب ستیزی	غربال باف
غرق شده	غربگرا(ی)	غربال بافی
غرق گشته	غرب گرایبی/غرب گرائی	غربال بند
غرقه به خون	غربیل بند	غربال بندی
غرقه گاه	غرچ/قرچ	غربال ساز
غروب کوک	غرّش کنان	غربال سازی
غروبگاه	غرض آلود	غربال شده
غروچ غروچ/قروچ قروچ	غرض آلوده	غربالگر
غروآفرین	غرض آمیز	غربالگری

غش وریسه	غزل باف	غرورامیز
غش وضعف	غزل بافی	غرورانگیز
غَشَه رَشَه / قَشَه رَشَه	غزل پرداز	غرو لندکنان
غصه آمیز	غزل پردازی	غریب آشنا
غصه خور	غزل خوان	غریب پرست
غصه خوری	غزل خوانی	غریب پرستی
غصه دار	غزل سرا(ی)	غریب پرور
غصه ناک	غزل سرایی / غزل سرائی	غریب پروری
غضب آلود	غزل گونه	غریب شناس
غضب شده	غزل گو(ی)	غریب کُش
غضبناک	غزل گوئی / غزل گوئی	غریب گز
غُفران پناه	غزن قفلی ← قزن قفلی	غریب گور
غُفران مآب	غِزْ غِزْ	غریب نواز
غفلت پیشه	غسالخانه	غریب نوازی
غفلت کار	غُسل خانه	غریب وار
غفلت کاری	غُسلگاه	غریب (و) غربا
غلاف داران	غَش غَش	غریزه گرا(ی)
غلامزاده	غش گیر	غزال چشم

غلام سیاه	غلط فهمی	غله دان
غلام گردش	غلط کار	غله کشان
غلام گردشی	غلط کاری	غم آلود
غلطان	غلط کُن	غم آلوده
غلتبان	غلط گویی / غلط گوئی	غم آمیز
غلت غلتان	غلط گیر	غم آور
غلطک	غلط گیری	غم افزا
غلطک زنی	غلط نامه	غم انگیز
غلطک کشی	غلط نویس	غم باد
غلنگاه / غلت گاه	غلط (و) غلوط	غم بار
غَلت (و) واغلت	غلط یاب	غم باره
غلتیدن	غل غل / قل قل / غلغل	غمبرک / قنبرک
غلط انداز	غَلِغَلک / قَلِقَلک	غم پرور
غلط اندازی	غلغله	غُمپز / قُمپز
غلط بین	غِلْفَتی / قِلْفَتی	غم خانه
غلط بینی	غُل وزنچیر	غم خوار - غمخوار
غلط پندار	غله جات	غم خوارگی -
غلط خوانی	غله خیز	غمخوارگی

غوره افشاری	غم کش	غم خواره - غمخواره
غوره گیل	غم گرا	غم خواری - غمخواری
غوز/قوز	غم گسار - غمگسار	غم خور - غمخور
غوزک/قوزک	غم گساری - غمگساری	غم خورک - غمخورک
غوطه ور	غمناک	غم خوری - غمخوری
غوطه وری	غمناکی	غم دار
غو غاچی	غم نامه	غم درکنک
غو غا سالاری	غمیش/قمیش	غم دیده
غو غا گر	غنائم، غنائیم	غم رسیده
غو غایی/غو غائی	غنائی، غنایی	غم زا
غو غولی/غو غو/	غنچه	غم زدا(ی)
قو قولی قوقو	غنچه دهان	غم زدگی
غول آسا	غنچه لب	غم زده
غول بیابانی	غنی سازی	غمزه دار
غول پیکر	غنی شده	غم سرا(ی)
غول تشنگ	غوائل، غوایل	غم سوز
غیاث الدین	غوررسی	غم فزا
غیب بین	غوره افشار	غمکده

غیر طبیعی	غیرت دار	غیب بینی
غیر عادی	غیر تصریفی	غیبت شنو
غیر عاقلانه	غیر تقلبی	غیبت گن
غیر عرب	غیرت کش	غیبتگاه / غیبت گاه
غیر عملی	غیر تمند	غیب دان
غیر فارسی زبان	غیر تمندی	غیب دانی
غیر قابل اجرا	غیر حرفه ای	غیب گو (ی)
غیر قابل اعتماد	غیر حضوری	غیب گوئی / غیب گوئی
غیر قابل انتظار	غیر داستانی	غیب نما (ی)
غیر قابل انکار	غیر دانشگاهی	غیر اخلاقی
غیر قابل برگشت	غیر دولتی	غیر ارادی
غیر قابل تجدید	غیر ذلک	غیر اقتصادی
غیر قابل تحمل	غیر ذی زرع	غیر الفبایی / غیر الفبائی
غیر قابل تصور	غیر رسمی	غیر انتفاعی
غیر قابل تقسیم	غیر زنده	غیر انسانی
غیر قابل رویت	غیر سیاسی	غیر ایرانی
غیر قابل سرقت	غیر صرفی	غیر بهداشتی
غیر قابل شکستن	غیر ضروری	غیر تخصصی

غیر قابل علاج	غیر ممکن
غیر قابل فروش	غیر منتظره
غیر قابل قبول	غیر منطقی
غیر قابل کنترل	غیر منقول
غیر قابل وصول	غیر موجه
غیر قانونی	غیر نظامی
غیر مادی	غیر نفتی
غیر ما و ضعه	غیر نگری
غیر مترقبه	غیر واقعی
غیر مُجاز	غیر واگیر دار
غیر مذهبی	غیر همجنس
غیر مستقیم	غیظ آلود
غیر مسئول	
غیر مسئولانه	
غیر مشخص	
غیر معمول	
غیر معیار	
غیر مفید	

ف

فاتحه چی	فارسی بُری	فازمتر
فاتحه خوان	فارسی به انگلیسی	فازنما
فاتحه خوانی	فارسی خوان	فاصله گذاری
فاتحة الكتاب	فارسی زبان	فاصله یاب
فاجعه آسا(ی)	فارسی گو(ی)	فاضلاب
فاجعه آفرین	فارسی مآب	فاضل نمایی / فاضل نمائی
فاجعه آفرینی	فارسی نما	فاطمه اژه
فاجعه آمیز	فارغ البال	فاق دار
فاجعه بار	فارغ التحصیل	فاکتور سازی
فارسی آموزی	فارغ الذهن	فاکتورگیری
فارسی باف	فارغ بال	فاکسیمیله
فارسی بُر	فارغ دل	فال بین

فال بینی	فائح	فتنه انگیزی
فالچی	فائحه	فتنه بار
فال زن	فایده بخش	فتنه جو (ی)
فال شناس	فایده جو	فتنه جویی / فتنه جوئی
فال شناسی	فایده، فائده	فتنه خیز
فال فال	فایده گرایی،	فتنه گر
فال گوش	فائده گرایی /	فتنه گری
فال گوشه	فایده گرایی،	فتوشیمی
فال گو (ی)	فائده گرایی	فت و فراوان
فال گویی / فال گوئی	فایز، فائز	فتومتر
فال گیر	فائزه (اسم خاص)	فتیله پیچ
فال گیری	فایض، فائض	فُجَاه
فال نامه	فائق، فایق	فحش کاری
فالوده خوری / پالوده خوری	فائقه	فحوا، فحوی
فام سپهر	فایل بندی	فخرالسادات
فام نمایی / فام نمائی	فتح نامه	فخر فروش
فامیل دار	فتق بند	فخر فروشی
فانت	فتنه انگیز	فدایی / فدائی

فرابخشی	فراساختار (زبان‌شناسی)	فراملّی
فرابنفش	فراسازمانی	فراملّیتی
فرابورس	فراسوی	فراموسیقایی /
فراپارینه‌سنگی	فراش‌باشی	فراموسیقائی
(باستان‌شناسی)	فراصورت	فراموش‌خانه
فراتاب	فراطبیعی	فراموش‌شده
فراجناحی	فراعلیّت	فراموش‌کار
فراخ‌اندیش	فراخ‌بال	فراموش‌کاری
فراخ‌اندیشی	فراَفکنی	فراموش‌نشدنی
فراخ‌بال	فراق‌نامه	فراورده
فراخ‌بالی	فراکرد	فراوری
فراخ‌دامن	فراگشت	فراهمایی / فراهمائی
فراخ‌دست	فراگویی / فراگوئی	فرایافت
فراخوان	فراگیر	فرايض، فرائض
فراخوانی	فراگیری	فرايند
فرا‌دستگاهی	فرا‌متن	فربه‌سازی
فراز و فرود	فرا‌مُدرن	فِرْت (و) فِرْت
فرازیاب (جو)	فرا‌مرزی	فرجام‌خواسته

فرش شناسی	فِرزکپی	فرجام خواننده
فرش فروش	فرزندخواندگی	فرجام خواه
فرش فروشی	فرزندخوانده	فرجام خواهی
فرش کار	فرزندزاده	فرچه مالی
فرصت جو	فرزندکُشی	فرح آور
فرصت ساز	فرزندمدار	فرح افزا(ی)
فرصت سوز	فرزندمُرده	فرح انگیز
فرصت طلب	فرساب	فرح بخش
فرصت طلبانه	فرساییدن/فرسائیدن	فرح ز(ا)ی
فرصت طلبی	فُرس ماژور	فرحناک
فرضیه ساز	فرش انداز	فَرخ پی
فرضیه سازی	فرش باف	فرداعلا
فرعی به اصلی	فرش بافی	فردگرایی/فردگرایی
فرغون/فرقون	فرش تکانی	فردوسی شناس
فرقانچی	فرشته خو(ی)	فردوسی شناسی
فرقدان	فرشته ماهی	فِرز زده
فرقه گرا	فرشچی	فِرز کار
فرقه گرایی/فرقه گرایی	فرش شناس	فِرزکاری

فرکانس متر	فرمان فرما	فرو بسته
فرمالدئید	فرم بندی	فرو پاشی
فرمالیته	فرم شناسی	فرو خورده
فرمالیستی	فرمول	فرو دست
فرمالیسم	فرمول بندی	فرو دگاه
فرمان بر	فرمول وار	فرو دگاه گردی
فرمان بردار	فرنگ دیده	(گردشگری)
فرمان برداری	فرنگ رفته	فروردین / اردیبهشت / ...
فرمان بری	فرنگی باف	ماه
فرمان پذیر	فرنگی دوز	فرورفتگی
فرمان پذیری	فرنگی ساز	فرورفته
فرماندار	فرنگی سازی	فرورونده
فرمانداری	فرنگی کار	فروریخته
فرمانده	فرنگی مآب	فروسرخ
فرماندهی	فرنگی مآبی	فروشگاه
فرمانروا	فرنی پز	فروغ بخش
فرمانروایی / فرمانروائی	فرنی پزی	فروغ دار
فرمان شنو	فرو آلیاژ	فرو کاهی

فریادکشان	فرهنگ جوئی / فرهنگ جوئی	فروکش
فریادکن	فرهنگ دار	فروکوفته
فریادکنان	فرهنگ دوست	فروگذار
فریب پذیر	فرهنگ دوستی	فروگونه (زبان شناسی)
فریب خورده	فرهنگ زدایی / فرهنگ زدائی	فروماندگی
فریب کار	فرهنگ ساز	فرومانده
فریب کارانه	فرهنگ سازی	فرومایگی
فریب کاری	فرهنگ سرا	فرومایه
فزون خواه	فرهنگ شناس	فرونشانی
فزون خواهی	فرهنگ مدار	فرهنگ آفرین
فزون ساز	فرهنگ مداری	فرهنگ آفرینی
فزون کاری	فرهنگ نامه	فرهنگ آموز
فساد آلود	فرهنگ نویس	فرهنگ آموزی
فساد آلوده	فرهنگ نویسی	فرهنگ پذیر
فساد پذیر	فرهنگ واره	فرهنگ پذیری
فساد پذیری	فریاد خواهی	فرهنگ پرور
فسخ پذیر	فریادرس	فرهنگ پروری
فسخ ناپذیر	فریاد زنان	فرهنگ جو

فصل دوست	فصل به فصل	فسفرتابی
فصل دوستی	فصلنامه	فس فس کار
فصل فروش	فضایما	فس فسی
فصل فروشی	فضایمایی / فضایپیمایی	فسونگر
فضول آقا	فضاحت آور	فسیل شده
فضول آقاسی	فضاحت بار	فسیل شناس
فضول باشی	فضاسازی	فسیل شناسی
فضیلت تراشی	فضاگردی (گردشگری)	فشار خون
فضیلت مآب	فضانورد	فشار سنج
فعال سازی	فضانوردی	فشار سنجی
فعال مایشاء	فضایل خوان /	فشار شکن
فعالیت پذیری	فضائل خوان	فشار ضعیف
فعل پذیر	فضایل خوانی /	فشار قوی
فقرزدایی / فقرزدائی	فضائل خوانی	فشرده سازی
فقرزده	فضایل / فضائل	فشفشه
فقیرنشین	فضایی / فضائی	فشنگدان
فقیرنواز	فضل پرور	فشنگ سازی
فقیرنوازی	فضل پروری	فصل بندی

فلوتچی	فلزکار	فقیر (و) فقرا
فلوت زن	فلزکاری	فکاهی نویس
فلورسانس،	فلزنگاری	فک جوش
فلوئورسانس	فلزیاب	فکربرانگیز
فلورسان، فلوئورسان	فلس بالان	فکروذکر
فلوسنج	فلس داران	فُکُل بند
فلوئور	فلسفه باف	فُکُل کراوات
فلّه بر	فلسفه بافی	فُکُل کراواتی
فلهدا	فلفل دار	فک وفامیل
فناپذیر	فلفلدان/فلفل دان	فلاکت آمیز
فناورانہ	فلفل دانه	فلاکت بار
فناوری	فلفل دلمه ای	فلاکت زده
فنجان (و) نعلبکی	فلفل زرد چوبه	فلان جا
فندق شکن	فلفل سبز	فلان کس
فتربندی	فلفل نمکی	فلان و بیسار
فترکشی	فلک الأفلاک	فلز تراش
فن سالار	فلک زدگی	فلز تراشی
فن سالاری	فلک زده	

فینس‌کشی	فوق‌الذکر	فی البدیهه
فن‌شناخت	فوق‌العاده	فی الجمله
فن‌شناس	فوق‌برنامه	فی الفور
فنقلی	فوق‌تخصص	فی المثل
فن‌کوئل	فوق‌تخصصی	فی المجلس
فن‌ورز	فول‌اتوماتیک	فی المجموع
فن‌ورزی	فولادریزی	فی الواقع
فواید، فوائد	فولادساز	فی امان‌الله
فوتبال‌بازی	فولادسازی	فی حدّ ذاته
فوتبال‌دستی	فولکلورشناسی	فی حده
فوتسال	فهرست‌بها	فیروزمند
فوت‌فوت	فهرست‌نامه	فیروزمندی
فوت‌فوتک	فهرست‌نگار	فیروزه‌تراش
فوت‌کاسه‌گری	فهرست‌نگاری	فیروزه‌نشان
فوت‌وفن	فهرست‌نویس	فیزیک‌دان
فورج‌شده	فهرست‌نویسی	فیزیوتراپ
فورمیکا، فرمیکا	فهرست‌وار	فیزیوتراپی
فوری‌فوتی	فی‌البداهه	فیزیولوژی

فیله استیک	فیلسوف‌نما	فی سبیل الله
فیله سوخاری	فیل‌گوش	فیس فیس
فیله کباب	فیل ماهی	فیش بردار
فی مابعد	فیل ماهیان	فیش برداری
فی مابین	فیلم بردار	فیض بخش
فی نفسه	فیلم برداری	فیض بخشی
فیء	فیلم برگردان	فیض گیری
فتودال	فیلم خانه	فیلبان
فتودال نشین	فیلم ساز، فیلمساز	فیل پایی / فیل پائی
فتودالی	فیلم سازی، فیلمسازی	فیل پیکر
فتودالیته	فیلم گذار (سینما)	فیلتردار
فتودالیسم	فیلم مانند	فیل چران
	فیلم نامه، فیلمنامه	فیل دندان
	فیلم نامه نویسی،	فیلرکشی
	فیلمنامه نویسی	فیلرگیری
	فیلم نامه نویسی،	فیل سوار
	فیلمنامه نویسی	فیل سواری
	فیل و فنجان	فیلسوف مآبانه

ق

قاب آینه	قابل اجرا	قابل انتقاد
قاب بازی	قابل احتراق	قابل انتقال
قاب بالان	قابل احترام	قابل انجماد
قاب بند	قابل استفاده	قابل انحلال
قاب بندی	قابل اشتعال	قابل انعطاف
قاب پرداز	قابل اطمینان	قابل انفجار
قاب دستمال	قابل اعتماد	قابل انکار
قاب ساز	قابل اعتنا	قابل بحث
قاب سازی	قابل اغماض	قابل بررسی
قاب شور	قابل انبساط	قابل برگشت
قاب شو(ی)	قابل انتشار	قابل پرداخت
قاب کوب	قابل انتظار	قابل پیش بینی

قابلمه ساز	قابل خوردن	قابل پیگیری
قابلمه سازی	قابل دار	قابل تأمل
قابل وصول	قابل درک	قابل تجدید
قاب باز	قابل ذکر	قابل تجزیه
قاب بازی	قابل رؤیت	قابل تجلیل
قائغ/قائغ	قابل سکونت	قابل ترحم
قاتی	قابل شارژ	قابل تردید
قاتی پاتی	قابل شست و شو	قابل ترکیب
قاچاقچی	قابل شمارش	قابل تعارف
قاچاقچیگری /	قابل عرض	قابل تعمق
قاچاقچی گری	قابل فهم	قابل تعمیر
قاچاق فروش	قابل قبول	قابل تغییر
قاچاق فروشی	قابل قسمت	قابل تفسیر
قاچ خورده	قابل قیاس	قابل تقدیر
قاچ قاچ	قابل لمس	قابل تکثیر
قارچ برگر	قابل مصرف	قابل تمجید
قارچ شناس	قابل معاشرت	قابل توجه
قارچ شناسی	قابل ملاحظه	قابل حمل

قالب بند	قاضی القضاات	قارچ کُش
قالب بندی	قاطردار	قارچ کُشی
قالب تراش	قاط قاط	قارقار
قالب تراشی	قاعده دان	قارقارک / غار غارک
قالب تنه	قاعده دانی	قاروقور
قالب ریز	قاعده مند	قاره پیما
قالب ریزی	قاعده مندی	قازیاقی / غاز یاقی
قالب زده	قاغ / قاق	قاشق پستایی /
قالب زن	قافله سالار	قاشق پستائی
قالب ساز	قافله سالاری	قاشق تراش
قالب سازی	قافیه باف	قاشق تراشی
قالب شکن	قافیه بافی	قاشق چای خوری /
قالب شکنی	قافیه بندی	قاشق چایخوری
قالب کش	قافیه پرداز	قاشق چنگال
قالب گرا(ی)	قافیه پردازی	قاشق زن
قالب گرای / قالب گرائی	قافیه دار	قاشق زنی
قالب گیر	قافله خشکه / قاغاله خشکه	قاشق ساز
قالب گیری	قاغ / قاق	قاشق سازی

قایق‌ران	قان وقون / غان و غون	قالپاچی
قایق‌رانی	قانون خواه	قالپاق دزد
قایق‌سوار	قانون خواهی	قال / غال (گذاشتن)
قایق‌سواری	قانون دان	قال‌گذاری ← غال‌گذاری
قائل ، قایل	قانون دانی	قالگر ← غالگر
قائم	قانون شکن	قالگری ← غالگری
قائم‌الزویه	قانون شکنی	قال‌مقال
قایم‌باشک	قانون‌گذار	قالی باف
قایم‌باشک‌بازی	قانون‌گذاری	قالی بافی
قایم‌کار	قانون‌گریز	قالیچه
قایم‌کاری	قانون‌گریزی	قالیچه شویان
قایمکی	قانون‌مانند	قالیچه کوبی
قائم‌مقام ، قایم‌مقام	قانون‌مند	قالی شو
قائم‌مقامی ، قایم‌مقامی	قانون‌مندی	قالی شویی / قالی شوئی
قایم‌موشک	قانون‌نامه	قالی فروش
قایم‌موشک‌بازی	قانون‌نویس	قالی فروشی
قائمه	قاووت‌خوری	قالی کوبی
قائمی (= قائم بودن)	قائد	قانع‌کننده

قدرت طلبی	قحط زده	قایمی (= پنهانی)
قدرت مدار	قحط سال	قباد
قدرت مداری	قحط سالی	قباسوختگی
قدرتمند	قحطی زدگی	قباسوخته
قدرتمندانه	قحطی زده	قبالجات
قدرتمندی	قَدّاره	قباله نامچه
قدرت نمایی /	قَدّاره بند	قبایل / قبائل
قدرت نمائی	قَدّاره بندی	قبرکن
قدرت یابی	قَدّاره کش	قبرکنی
قدردان	قُدبازی	قُبُل مَنْقَل
قدردانی	قدبلند	قبله گاه
قدرشناس	قدرانداز	قبله نما
قدرشناسی	قدراندازی	قپان دار
قدرمسلم	قدرت پرست	قپان داری
قدرناشناس	قدرت پرستی	قتل عام
قدرناشناسی	قدرت خواه	قتلگاه
قدرندانی	قدرت خواهی	قحط الرّجال
قدرنشاس	قدرت طلب	قحط زدگی

قرائت	قدونیم قد	قدرشناسی
قرائت خانه	قدیم الایام	قدروقیمت
قراین	قدیم ساز	قُدس سِرِه
قُرایی / قُرائی	قدیم وندیم	قدسنج
قربان صدقه	قدیم (و) ندیما	قُدسی مآب
قربانگاه	قدیمی ساز	قُدقُد
قربۀ الی اللہ	قرآن پڑوه	قدکوتاه
قرتی	قرآن پڑوهی	قُدگری
قرتی باز	قرآن خوان	قدم آهسته
قرتی بازی	قرآن خوانی	قدم به قدم
قرتی قشمشم	قرآن شناس	قدم دو
قرتیگری / قرتی گری	قرآن شناسی	قدم رو
قرچ / غرچ	قرارداد	قدم زنان
قرچ قوروج	قراردادی	قدم شمار
قُرشدگی	قرارگاه	قدمگاه
قُرشده	قرار (و) مدار	قدنما
قِرشمال	قراقروت	قدوبالا
قِرشمالگری	قراوات	قدوقواره

قرص نصف‌کن	قرقره، غرغره	قزلباش
قرض الحسنه	قَرَلق	قزلباشی
قرض پس‌نده	قرمز دانه	قرن قفلی، غرن قفلی
قرض خواه	قروت خور	قسط بندی
قرض دار	قروچ قروچ / غروچ غروچ	قسطی فروش
قرض گیری	قروغریله	قس علی ذلک
قرضمند	قروغمزه	قس علی هذا
قرضمندی	قروفر	قسمت بندی
قرض و قوله	قروقمیش	قسمت پذیر
قِرطاس بازی	قرون وسطا / قرون وسطی	قسمت پذیری
قِرطاس شناسی	قره آغاج	قسمت‌کن
قرعه کشی	قره العین	قَسَم خورده
قُرُق	قره قروت /	قسم نامه
قراقول	قره قوروت	قَسَم و آیه
قُرُقچی	قریب الوقوع	قسى القلب
قُرُقُر / غُرُغُر	قریب به یقین	قشربندی
قُرُقُرکنان / غُرُغُرکنان	قَزَقان	قشقرق
قِرقره بازی / غرغره بازی	قزل آلا	قشقرق بازی

قشلاق	قصیده پرداز	قطب داری
قشلاقگاه	قصیده ساز	قطب نما
قشنگ سازی	قصیده سرا(ی)	قطره چکان
قشو، غشو	قصیده سرایی /	قطره طلا
قشون کشی	قصیده سرائی	قطره قطره
قشه ر شه / غشه ر شه	قصیده گو(ی)	قطعه نامه
قصاب خانه	قضات	قطع نظر
قصابید / قضائد	قضا قور تکی	قطعه بندی
قصر نشینی	قضا و قدر	قطعه سازی
قصبه پرداز	قضایی / قضائی	قطعه قطعه
قصبه پردازی	قضائیه	قطعه قطعه شده
قصبه خوان	قطار بندی	قطعه نویسی
قصبه خوانی	قطار فشنگ	قطعه نویسی
قصبه سرا(ی)	قطار کش	قفایی / قفقائی
قصبه سرایی / قصبه سرائی	قطاع الطریق	قفس
قصبه گو	(نسخه شناسی)	قفس ساز
قصبه گوئی / قصبه گوئی	قطّاعی شده	قفس سازی
قصبه نویسی	(نسخه شناسی)	قفسه بندی
قصبه نویسی	قطب بندی	

قفسه ساز	قَلَابِ سَنَگ	قُلُّ قُلُّ ← عُلُّ عُلُّ
قفسه سازی	قَلَابِ شَکَل	قُلُّک
قفسه فلزی / چوبی	قَلَاوِیز	قُلُّک دَار
قفل آجین	قَلَب رِیَا	قَلَم اَندَاز
قفل بند	قَلَب شَنَاس	قَلَم اَندَازِی
قفل چسبی	قَلَب شَنَاسِی	قَلَم بَنَد
قفل خورده	قَلَب فَرُوشِی	قُلْمِبِه بَافِی ، قُلْنِبِه بَافِی
قفل دار	قَلَب نِگَار	قُلْمِبِه پَر دَازِی ،
قفل زده	قَلَب نِگَارِی	قُلْنِبِه پَر دَازِی
قفل ساز	قُلُّب	قُلْمِبِه سُلْمِبِه ،
قفل سوئیچی / قفل سویچی	قُلْتِشَن بَازِی	قُلْنِبِه سُلْمِبِه
قفل مرکزی	قُلْجِمَاق	قُلْمِبِه ، قُلْنِبِه
قفل ویراق	قَلْع کَش	قُلْمِبِه گُو ، قُلْنِبِه گُو
قَلَاب بَاف	قَلْع وَقْمَع	قُلْمِبِه گُویِی / قُلْمِبِه گُوثِی ،
قَلَاب بَافِی	قَلْفَتِی / غَلْفَتِی	قُلْنِبِه گُویِی / قُلْنِبِه گُوثِی
قَلَاب دَار	قِلُّ قِلُّ	قَلَم تَرَاش
قَلَاب دُوز	قُلُّ قُلُّ	قَلَم خُود نُوِیس
قَلَاب دُوزِی	قَلْقَلِک / غَلْغَلِک	قَلَم خُور دِگِی

قلم خورده	قلمکار ساز	قلیان گردانی
قلمداد	قلمکاری	قلیایی / قلیائی
قلمدان	قلمگیری	قلیل الاستعمال
قلمدان ساز	قلم مو	قمار باز
قلمدانگر / قلمدانگر	قلم مویی / قلم موئی	قمار بازی
قلمدانگری / قلمدانگری	قلم نی	قمارخانه
قلم دوات	قلمه زار	قمارخانه دار
قلمدوش	قلمه کاری	قمارخانه داری
قلمدوش سواری	قلوه سنگ	قُمپُز / عُمپُز
قلم ران	قُلوه کَن	قمر در عقرب
قلمرو	قلوه گاه	قَمه بند
قلم ریز	قله بُر	قَمه زن
قلم زده	قلیاب	قَمه زنی
قلم زن	قلیاب سرکه	قَمه کش
قلم زنی	قل یاسین	قمه کشی
قلمستان	قلیان	قناری باز
قلم فرسایی / قلم فرسائی	قلیان ساز	قناری داری
قلمکار	قلیان کش	قناعت پیشه

قو طی سیگار	قوام بخش	قناعت کار
قو طی کبریت	قوام یافته	قند آب
قو طی کبریتی	قوایم، قوائم	قنداغ/قنداغ/قنداغ
قو قو لی قو قو /	قو ت دار	قنداغ پیچ
غو غو لی غو غو	قو چ باز	قنداغ ← قنداغ
قو ل نامه	قو ر با غه	قندان
قو م پرست	قو رت	قند پهلو
قو م پرستی	قو رت انداز	قندچی
قو م شناس	قو ر خانه	قنداغ ← قنداغ
قو م شناسی	قو ر مه	قندریزی
قو م مدار	قو ز با لا قو ز	قند سازی
قو م مداری	قو ز دار/غو ز دار	قند شکن
قو م نگار	قو ز/غو ز	قند عسل
قو م نگاری	قو زک/غو زک	قند گیر
قو م و خویش	قو س وار	قندیل وار
قو م و خویش بازی	قو س و قزح	قنسلگری
قو ی الاراده	قو ش باز	قنطره بازی
قو ی الجته	قو طی	قوا

قیاسگر	قهقهه	قوی بازو
قیاس‌گرا	قهقهه‌زنان	قوی بُنیه
قیاس‌گرایی /	قهوه‌ای‌رنگ	قوی پنجه
قیاس‌گرایی	قهوه‌ترک	قوی جُتّه
قیافه‌شناس	قهوه‌جوش	قوی حال
قیافه‌شناسی	قهوه‌چی	قوی دست
قیامت‌سرا	قهوه‌خانه	قوی دل
قیامتگاه	قهوه‌خانه‌ای	قوی هیکل
قیام‌وقعود	قهوه‌خانه‌دار	قهرآلود
قیچی بُر	قهوه‌خور	قهرمانانه
قیچی قیچی	قهوه‌خوری	قهرمان‌بازی
قیدساز	قهوه‌ریز	قهرمان‌پرست
قیدگونه	قهوه‌ساب	قهرمان‌پرستی
قیدوبند	قهوه‌فروش	قهرمان‌پرور
قیدوشرط	قهوه‌فروشی	قهرمان‌پروری
قیراندود	قهوه‌فوری	قهرمان‌دوست
قیرپاشی	قی‌آلود	قهرمان‌دوستی
قیرریز	قی‌آور	قهقرایی / قهقرائی

قیمت‌گذار	قیریزی
قیمت‌گذاری	قیرمالیده
قیم‌نامه	قیر(و)گونی
قیمه بادمجان /	قیسی
قیمه بادنجان	قیطان باف
قیمه پلو	قیطان دوز
قیمه ریزه	قیطان دوزی
قیمه شوربا	قیقاج
قیمه قیمه	قی کردگی
قیمه کدو	قی کرده
قیمه لاپلو	قی گرفته
	قیل و قال
	قیلی ویلی
	قیماق
	قیمت دار
	قیمت سنجی
	قیمت شکن
	قیمت شکنی

ک

کارآشوبی	کابینت سازی	کابل بُر
کارآفرین	کاپیتالیستی	کابل برگردان
کارآفرینی	کاپیتالیزم	کابل برگردانی
کارآگاه	کاتالوگ	کابل شو
کارآمد	کات کبود	کابل کش
کارآمدی	کاخ موزه	کابل کشی
کارآموز	کاخ نشین	کابل گذار
کارآموزی	کادر بندی	کابل گذاری
کارآیند	کادوپیچ	کابوس زده
کاراته باز	کادویی / کادوئی	کابوس گرفته
کاراته بازی	کارآزمودگی	کابویی / کابوئی
کاراته کار	کارآزموده	کابینت ساز

کارتنک	کاربین	کارافتادگی
کارتنک بسته	کاربینی	کارافتاده
کارتون ساز	کارپذیر	کارافزا(ی)
کارتون سازی	کارپرداز	کارافزایی/کارافزائی
کارجو(ی)	کارپردازی	کاراندوز
کارچاق کُن	کارپوشه	کارایی/کارائی
کارچاق کُنی	کارت بانک	کاربر
کارخانجات	کارت پارک	کاربر
کارخانه چی	کارت پخش کُن	کاربراتور
کارخانه دار	کارت پُستال	کاربراتورساز
کارخانه داری	کارت پول	کاربراتورسازی
کارخانه گردی	کارت تبریک	کاربرد
(گردشگری)	کارت خوان	کاربردی
کارخرابی	کارت دعوت	کاربرگ
کاردار	کارت زن	کاربرگه
کارداری	کارت زنی	کاربری
کاردان	کارتن خواب	کاربند
کاردانش	کارتن سازی	

کارکن	کارراه اندازی	کاردان فنی
کارکنی	کاررفته	کاردانی
کارگاه	کارزار	کاردتیزکن
کارگذار	کارزاری	کاردخورده
کارگذاری	کارساز	کارد درست
کارگردان	کارسازی	کاردرمانی
کارگردانی	کارسنج	کاردستی
کارگروه	کارشکنی	کاردکشی
کارگزار	کارشناس	کاردوپنیر
کارگزاری	کارشناسی	کاردیدگی
کارگزینی	کارفرما(ی)	کاردیده
کارگشایی/کارگشائی	کارفرمایی/کارفرمائی	کاردیوگراف (پزشکی)
کارما	کارکرد	کاردیوگرام (پزشکی)
کارمایه	کارکردگرایی/کارکردگرایی	کاردیولوژی
کارمزد	کارکرده	کاردیولوژیست
کارمزدی	کارگشتگی	کارراستی
کارناده	کارگشته	کارراه انداز

کارنامه	کاریاب	کاسه سیاه
کارنامه خوان	کاریابی	کاسه شو (ی)
کارندان	کاریار	کاسه قرمز
کارنکرده	کاریزگن	کاسه کوزه
کارنما	کاریزگنی	کاسه کوزه دار
کارواش	کاریزماتیک /	کاسه گر
کاروان دار	کاریسماتیک	کاسه گردان
کاروان رو	کاریزما / کاریسما	کاسه گری
کاروان زن	کاسبرگ	کاسه لیس
کاروان سالار	کاسب کار	کاسه لیبسی
کاروان سردار	کاسب کاری	کاسه نبات
کاروان سرا (ی)	کاسه بشقاب	کاسه نمد
کاروان کُش	کاسه بشقابی	کاسه نواز
کاروانگاه	کاسه پشت	کاسه یکی
کارویار	کاسه ترمز	کاشکُل
کارورز	کاسه چراغ	کاشی پز
کارورزی	کاسه زن	کاشی پزی
کاروکاسبی	کاسه ساچمه	کاشی پوش

کاشی تراش	کاغذ خوان	کافر دلی
کاشی تراشی	کاغذ خوانی	کافر کیش
کاشی ساز	کاغذ دیواری	کافر کیشی
کاشی سازی	کاغذ روغنی	کافور بار
کاشی کار	کاغذ ساز	کافور باری
کاشی کاری	کاغذ سازی	کافور بو(ی)
کاشیگر	کاغذ سفید	کافه تریا
کاغذ باز	کاغذ سیگار	کافه چی
کاغذ بازی	کاغذ شناس	کافه رستوران
کاغذ باطله	کاغذ شناسی	کافه قنادی
کاغذ بُر	کاغذ کادو	کافه گِلاسه
کاغذ بُری	کاغذ کاهی	کافه نشین
کاغذ پاره	کاغذ کشی	کافی شاپ
کاغذ پُرانی	کاغذ گِلاسه	کافی شناسی
کاغذ پیچ	کاغذ گیر	کافی نِت
کاغذ توالِت	کاغذ نویس	کافئین
کاغذ خرید	کاغذ نویسی	کا کابرنگی
کاغذ خشک‌کن	کافر دل	کا کاسیاه

کامران	کالبدگشایی /	کاکائو
کامرانی	کالبدگشائی	کاکائویی / کاکائوئی
کامروا	کالجوش	کاکایی / کاکائی
کامروایی / کامروائی	کالری متر	کاک پز
کامستانی	کالسکه بان	کاک پزی
کام طلب	کالسکه چی	کاکل به سر
کام طلبی	کالسکه ران	کاکل زری
کامکار	کالسکه رانی	کالابریگ
کامکاری	کالسکه رو	کالانما
کامگیری	کالسکه ساز	کالباس بُر
کامل الاقترار	کالسکه سازی	کالباس ساز
کامل العیار	کالسکه سوار	کالباس سازی
کامل الوداد	کال کال	کالباس فروش
کامل عیار	کاله دزد	کالباس فروشی
کامل مرد	کام بخش	کالبد شکاف
کامل الوداد	کام بخشی	کالبد شکافی
کامله زن	کام جو (ی)	کالبد شناس
کامو اباف	کام جویی / کام جوئی	کالبد شناسی

کامو بافی	کانی ساز (زمین شناسی)	کاهو پیچ
کاموادوزی	کانی سازی	کایت سوار
کاموایی / کاموایی	(زمین شناسی)	کایت سواری
کامیاب	کانی شناسی	کأن لم یکن
کامیابی	کاوشگر	کائن
کامیار	کاوشگری	کائنات
کامیاری	کاووس	کائنامن کان
کامیون دار	کاه برگ	کائوچو
کانادایی / کانادائی	کاه خردکن	کائوچویی / کائوچوئی
کانال کش	کاهدان	کباب بختیاری
کانال کشی	کاهدانی	کباب برگ
کانتینر دار	کاه دود	کباب بره
کانسار	کاه فروش	کباب پز
کان سنگ	کاه کش	کباب پزی
کان شناس	کاهگل	کباب ترکی
کان شناسی	کاهگل مالی	کباب تنوری
کان کن	کاهگلی	کباب چنچه
کانگ فو / کونگ فو	کاهل رو	کبابخانه

کباب خور	کبک مانند	کُپی برداری
کباب دیگی	کبوتر باز	کُپی رایت
کباب سَرا	کبوتر بازی	کُپی سازی
کباب فروش	کبوتر بند	کتاب آرایبی / کتاب آرائی
کباب کوبیده	کبوتر پَرانی	کتاب الله
کباب لقمه	کبوتر چاهی	کتاب باز
کباده کش	کبوتر خان	کتاب بین
کبرا، کبری (= بزرگ)	کبوتر خانه	کتاب بینی
کبرای قیاس	کبوتر دُم	کتاب پرداز
کبره بسته	کبوتر شکلان	کتاب پردازی
کبری (اسم خاص)	کبود جامه	کتابچه
کبریایی / کبریائی	کپَر نشین	کتابخانه
کبریت بازی	کپَر نشینی	کتاب خوان
کبریتدان	کپک زدگی	کتاب خوانده
کبریت ساز	کپک زده	کتاب خوانی
کبریت سازی	کپَنک پوش	کتابدار
کبریت فروش	کُپه شده	کتابداری
کبریت فروشی	کُپی بردار	کتاب درسی

کُت وشلوار	کُت بین	کتاب دوست
کُت وکلفت	کُت چرمی	کتاب سازی
کُت وکول	کتخدا	کتاب سرا
کُت وگنده	کتخدایی /کتخدائی	کتاب سوزی
کتیبه بندی	کُت دامن	کتاب شناس
کتیبه نگار	کُت دوز	کتاب شناسی
کتیبه نویس	کتری برقی	کتاب فروش
کتیبه نویسی	کُت زنی (جنگل)	کتاب فروشی
کثافت کار	کُت شلوار	کتاب گردی
کثافت کاری	کُت شلواری	(گردشگری)
کثرت گرا	کتف بند	کتاب گیر
کثرت گرای /کثرت گرائی	کتف خوان	کتابنامه
کثیرالاستعمال	کتفگاه	کتاب نگاری
کثیرالاضلاع	کتک خور	کتاب نویس
کثیرالانتشار	کتک خورده	کتاب نویسی
کثیرالاولاد	کتک زن	کتابیار
کثیرالتألیف	کتک کاری	کُت بسته
کثیرالسهُو	کُت ودامن	کُت بند

کج رفتار	کج تخمک	کثیرالشک
کج رفتاری	کج تنان	کثیرالوقوع
کج رو	کج حساب	کج انداز
کج روش	کج حسابی	کج اندیش
کج روی	کج خُلق	کج اندیشی
کج سلیقگی	کج خُلقى	کجاوه خانه
کج سلیقه	کج خو	کجاوه نشین
کج شکافت	کج خیال	کجایی / کجائی
کج فکر	کج خیالی	کج باطن
کج فکری	کج دارومریز	کج بنیاد
کج فهمی	کج دستی	کج بیل
کج کاری	کج دل	کج بین
کج کج	کج دلی	کج بینی
کج کلاه	کج دُم	کج پالان
کج مدار	کج راه	کج پسند
کج معامله	کج راهه	کج پسندی
کج نظر	کج راهی	کج تاب
کج نظری	کج رأی	کج تابی

کج نمایی / کج نمائی	کد خدا (ی)	کذایی / کذائی
کج نهاد	کدخدایی / کدخدائی	کِرالِ پشت
کج وکوله	کُد دار	کِرالِ سینه
کج و معوج	کُد گذاری	کِرام الکاتبین
کچل تنوری	کُد نویسی	کرامت بخش
کچلک باز	کد و تنبل	کران ماسه
کچلک بازی	کد و حلوایی / کد و حلوائی	کرانه دار
کچلک تنوری	کد و خورشی	کراحت آمیز
کچل کرکس	کد ورت آمیز	کراحت انگیز
کچل کلاچه	کد ورت آور	کرایه خانه
کُچول مُچول	کد ورت انگیز	کرایه نشین
کدام یک	کد ورت زدا (ی)	کرایه نشینی
کد بانو	کد و سبز	کرباس باف
کد بانوگری	کد و قلیایی / کد و قلیائی	کرباس بافی
کُد بندی	کد و مربایی / کد و مربائی	کرباس پیچ
کد خدا منش	کد و مسمّایی / کد و مسمّائی	کرباسچی
کد خدا منشانه	کد وویی / کد وئی	کرباس فروش
کد خدا منشی	کدئین	کرباس محلّه

کرنومتر	کُرک دار	کرب دوشین / کرب دوشین
کروج کروج / کروج کروج	کِرکِرکنان	کربلایی / کربلائی
کَرَوَفَر	کِرکس طبع	کربن دی اکسید
کِرَوکثیف	کِرگوشی	کربوهیدرات
کروماتوگرافی (شیمی)	کُرْم بندی	کرب دوشین / کرب دوشین
کروموزوم	کرم پرور	کرب ژورژت
(زیست شناسی)	کِرْم پودر	کرجیان / کرجی بان
کُرّه الاغ	کُرْم پیشه	کرجی کش
کُرّه بُز	کِرْم خوار	کِر دارگرا
کُرّه بَعْدَ اِخْرَى	کرم خوردگی	کِر دندی / کِر ت بندی
کُرّه خَر	کرم خورده	کرده کار
کره عسل	کِرْم دار	کُر سیچه
کُرّه گیری	کِرْم زده	کرسى چینی
کره گیری	کِرْم سانان	کرسى خانه
کریم الطبع	کِرْم کُشی	کرسى دار
کریم النفس	کِرْم مانند	کرسى داری
کریم طبع	کِرْمی شکل	کرسى نشین
کریم طبعی	کُرْنش کنان	کرشمه کنان

کشتارگاه	کژفهمی	کریه الصوت
کشت افزا	کژنظر	کریه المنظر
کشتزار	کژنهاد	کریه منظر
کشت کار	کسالت آمیز	کژخورده
کشت کاری	کسالت آور	کژداده
کشتگاه/کشتگاه	کسالت افزا	کژکرده
کشتگر	کسالت انگیز	کژتابی
کشتگاه/کشتن‌گاه	کسالت بار	کژدار و مریز
کشت وزرع	کسب و کار	کژدم
کشت و کشتار	کسرا، کسری	کژذوقی
کشته کشی	کسل کننده	کژراهه
کشته و مُرده	کس و کار	کژرایبی
کشتیان/کشتی بان	کشاله کنان	کژرو
کشتیبانی/کشتی بانی	کشان کشان	کژروی
کشتی دار	کش بازی	کژسخن
کشتی رانی	کش باف - کشباف	کژطبع
کشتی ساز	کش بافی - کشبافی	کژطبعی
کشتی سازی	کشتار جمعی	کژفکر

کشوی /کشوئی	کشک ماله	کشتی سوار
کشیش خانه	کشک مالی	کشتی شکسته
کشیش نشین	کشکول ساز	کُشتی گیر
کشیک خانه	کشمش	کُشتی گیری
کشی منی	کشمش پلو	کشتی نشسته
کعب الاخبار	کشمنی	کشتی نشین
کف آلود	کشواری	کش دار
کف آمیز	کشودار	کشف الآیات
کفالت نامه	کشوداری	کشف الابیات
کف انداخته	کشورآرا(ی)	کش فروش
کفایی /کفائی	کشورآرایی /کشورآرائی	کشف شدنی
کف باز	کشورداری	کشکاب
کف بسته	کشورگشا(ی)	کشک بادمجان /
کف بین	کشورگشایی /کشورگشائی	کشک بادنجان
کف بینی	کشورگیر	کشک ساب
کف پایی /کف پائی	کشورگیری	کشک سابی
کف پوش	کش وقوس	کشک ساز
کف تراش	کش(و)واکش	کشک سازی

کف تراشی	کف ساز	کف شناس
کفچه	کف سازی	کف شناسی
کفچه مار	کف ستیز	کف شور
کفچه نوک	کفش پاک‌کن	کف صابون
کف چین	کفش جفت‌کن	کفک زده
کف خواب	کفشدار	کفکشی
کف دار	کفشداری	کفک‌کشی
کف دستی	کفش دوزخانه -	کفک‌گیر
کفر آمیز	کفش دوزخانه	کف‌گرگی
کفراژبندی	کفش دوزک	کف‌گیر
کُفر ستیز	کفش دوز (کفش دوزک)	کف‌گیرک
کفرو	کفش دوز - کفش دوز	کف مال
کف زدا	(= کف‌اش)	کف‌مُشتی
کف‌زدایی / کف‌زدائی	کفش دوزی، کفش دوزی	کفن پوش
کفزن	کفش‌کتانی	کفن دزد
کف‌زنی	کفش‌کن	کفن دوز
کف ساب	کفش‌کنی	کف‌نفس
کف‌سابی	کفش‌گری	کفن‌کرده

کلاه باف	(کلاشینکوف) /	کفن نویس
کلاهبردار	کلاشینکف	کفن نویسی
کلاهبرداری	کلاغ پَر	کفن و دفن
کلاه بند	کلاغ پَران	کُک سازی
کلاه بوقی	کلاغ پَر بندی	کُک کُش
کلاه به کلاه	کلاغ پیسه	کُک مار
کلاه پشمی	کلاغچه	کُک مکی
کلاه پوست	کلاغ خوار	کُک (و) مک
کلاه پوستی	کلاغ زاغی	کلا پیسه
کلاهچه	کلاغ سیاه	کلا پیسه ای
کلاه حصیری	کلاغ شِکلان	کلاس اولی / دومی / ...
کلاه خود	کلاف کشی	کلاس بالا
کلاه دار	کلافه کننده	کلاس بندی
کلاه دوز	کلام الله	کلاس پایین / کلاس پائین
کلاه دوزی	کلان راهبرد (نظامی)	کلاس دار
کلاه ساز	کلان سال	کلاس داری
کلاه سازی	کلان شهر	کلاسه بندی
کلاه شاپو	کلاویه دار	کلاشینکوف

کلمه پلو	کلر زنی	کلاه شرعی
کلمه پیچ	کلر و پلاست	کلاه شیطانی
کلمه چچه	کلر و فرم	کلاه فرنگی
کلمه دلمه	کُلفت پَران	کلاه فروش
کلمه زار / کلمه زار	کُلفت گو	کلاه فروشی
کلمه سنگ	کُلفت گویی / کُلفت گوئی	کلاه کاسکت
کلمه قُمری	کلک باز	کلاه کاغذی
کلمه بندی	کلک بازی	کلاه کج
کلمه به کلمه	کَلک پَلک	کلاه کلاه
کلمه سازی	کَلکچی / کَلک چی	کلاه گذار
کلمه الله	کَلک زن	کلاه گذاری
کلنگ دار	کلکسیون	کلاه گیس
کل نگرانه	کَل کَل	کلاه لگنی
کل نگری	کَلک مرغابی	کلاه مخملی
کُلیل	کُل گرا	کلاه نمدی
کلوچه پَز	کُل گرای / کُل گرائی	کلبه خراب
کلوچه پَزی	کلم برگ	کلثوم ننه ای
کلوچه قندی	کلم بروکلی	کلرزدایی / کلرزدائی

کَلَّه گنجشکی	کَلَّه خَر	کلوخ انداز
کَلَّه گنده	کَلَّه خَرِی	کلوخ اندازان
کَلَّه گوش	کَلَّه خشک	کلوخ چین
کَلَّه ماهی	کَلَّه خلوتیان	کلوخزار/کلوخزار
کَلَّه معلق	کَلَّه خورده	کلوخ کوب
کَلَّه منار	کَلَّه دار	کلوئید
کَلَّی باف	کَلَّه سبب	کَلَّه اردکی
کَلَّی بافی	کَلَّه سحر	کَلَّه بُر
کلیت بخشی	کَلَّه شق	کَلَّه بَرّه
کلیت یافتگی	کَلَّه شقی	کَلَّه به طاقی
کلید تحویل	کَلَّه فروری	کَلَّه پا
کلید دار	کَلَّه قند	کَلَّه پاچه
کلید داری	کَلَّه قندی	کَلَّه پاچه ای
کلید دان	کَلَّه قوچی	کَلَّه پاچه پزی
کلید ساز	کَلَّه کدو	کَلَّه پَز
کلید سازی	کَلَّه کَن	کَلَّه پَزِی
کلیدگردان	کَلَّه گاوی	کَلَّه پوک
کلیسائی/کلیسائی	کَلَّه گربه ای	کَلَّه جوش

کم التفاتی	کما بیش	کلیشه ساز
کمال جو (ی)	کُما جدان	کلیشه سازی
کمال جوئی / کمال جوئی	کم ادعا	کلی فروش
کمال طلب	کم ادعایی / کم ادعائی	کلی فروشی
کمال طلبی	کم ارج	کلی گرای / کلی گرائی
کمال گرا	کم ارزش	کلی گوئی / کلی گوئی
کمال گرای / کمال گرائی	کم استخوان	کلیم الله
کمال یابی	کم استعمال	کلی نگر
کمال یافته	کم اشتها	کلی نگری
کمان ابرو	کم اشتھایی / کم اشتھائی	کلئوپاترا
کمان ازہ	کم اعتقاد	کلیه بند
کمان پلا (ی)	کم اعتنا	کم آب
کمان پایی / کمان پائی	کم اعتنائی / کم اعتنائی	کم آبی
کمانچه	کما فی السابق	کم آزار
کمانچه زن	کما کان	کم آزاری
کمانچه کش	کمال بخش	کم آمد
کمان دار	کمال پذیر	کما آنکه
کمان داری	کم التفات	کما اینکه

کم تجربه	کم بُنیگی	کمان درخور
کم تحرّک	کم بُنیه	کم اندیشگی
کم تحرّکی	کمبود	کم اندیشه
کم تحمّل	کم بها	کمان ساز
کم تراکم	کم بهره	کمان سازی
کم توان	کم بین	کمان کش
کم توجّه	کم بینی	کمان کشی
کم جاچوب	کم پایه	کمان گیر
کم جان	کم پشت	کمانه شیب
کم جثّه	کمپوت	کم اهمیت
کم جرئت	کمپوت خور	کم باد
کم جمعیت	کمپوت خوری	کم بار
کم جنبه	کمپوت ساز	کم بر
کم جوش	کمپوت سازی	کم بُرد
کم چرب	کم پول	کم برکت
کم چربی	کم پهنا	کم برگ
کم چیز	کم پیدا	کم بسامد
کم حاصل	کم تجربگی	کم بضاعت

کم دلی	کم خواب	کم حافظگی
کم دما	کم خوابی	کم حافظه
کم دوام	کم خودبینی	کم حال
کم‌دی‌موزیکال	کم خور	کم حجابی
کم‌راه	کم خوراک	کم حجم
کم‌باریک	کم خوراکی	کم حرف
کم‌ریستگی	کم خوری	کم حرفی
کم‌ریسته	کم خون	کم حرکت
کم‌ربند	کم خونی	کم حواس
کم‌ربندی	کم خیز	کم حواسی
کم‌رتنگ	کم دان	کم حوصله
کم‌رچین	کم دانش	کم حیا
کم‌ررد	کم دانشی	کم حیایی / کم حیائی
کم‌رشد	کم‌دیواری	کم خدمتی
کم‌رشن	کم درآمد	کم خرج
کم‌رکش	کم درخت	کم خرد
کم‌رگاه	کم دل	کم خردی
کم‌رگیری	کم دل‌وجرئت	کم خطر

کم فرزند	کم صدایی / کم صدائی	کم رنگ
کم فروش	کم ضرر	کم زو
کم فروشی	کم طاقت	کم روزی
کم فشار	کم ظرف	کم روغن
کم قوه	کم ظرفی	کم رویی / کم رُوئی
کم قیمت	کم ظرفیت	کم زور
کمک آشپز	کم ظرفیتی	کم زهره
کمک آموزشی	کم عرض	کم زیان
کم کار	کم عرضه	کم سابقه
کم کاری	کم عقل	کم سال
کم کاسگی	کم عقلی	کم سالی
کمک تحصیلی	کم عمر	کم سخن
کمک حال	کم عمق	کم سکنه
کمک خرج	کم عمل	کم سن
کمک خرجی	کم عیار	کم سن و سال
کمک خلبان	کم غذا	کم سو
کمک خواه	کم غذایی / کم غذائی	کم صبر
کمک درسی	کم فایده، کم فائده	کم صدا

کم نور	کم گوشت	کمک دنده
کم ویش	کم گو(ی)	کمک دهی
کم وزن	کم گیاه	کمک راننده
کم وکاست	کم لطف	کمک رسانی
کم وکاستی	کم لطفی	کم کشش
کم وکسری	کم مایگی	کمک فئر
کم هزینہ	کم مایہ	کمک فئر ساز
کم همّت	کم مایہ سالاری	کمک فئر سازی
کم همّتی	(سیاسی)	کمک کار
کم یاب	کم محلّی	کمک گیر بکس
کم یابی	کم مصرف	کمک گیری
کم یسیون بازی	کم مغز	کم کم
کم یمن سازی	کم مقدار	کمک معاش
کم ینگاه	کمند افکن	کمک معیشت
کم ینه سازی	کمند انداز	کم کمک
کم ینه گرا	کمند اندازی	کم کوشی
کنار افتادگی	کم نظیر	کمک هزینہ
کنار افتاده	کم نمک	کم گاز

کنار دریا	کتور نویس	کند و داری
کنار دست	کنجکاو	کند و کاو
کنار دستی	کنجکاو ی	کند و کو
کنار گذر	کنجکاو ی برانگیز	کُنده چوب (جنگل)
کناره جو (ی)	کُند دست	کَنده کار
کناره جویی / کناره جوئی	کُند دستی	کَنده کاری
کناره گرد	کُند ذهن	کَنده کاری شده
کناره گیر	کُند ذهنی	کُنده کِش
کناره گیری	کندر شدی	کُنده کِشی
کنایه آمیز	کُند رفتار	کُنسانتره
کنایه دار	کُند رو	کِنس بازی
کُنایی / کُنائی	کُند روی	کنسول خانه
کنتراتچی	کُند زبان	کنسولگری
کنترات نامه	کُند فهم	کَنف دانه
کنترل از راه دور	کُند کار	کنفزار / کنفزار
کنترل پذیر	کُند کاری	کُن فیکون
کنترل پذیری	کُند گیر	کنکاشگر / کنکاشگر
کنترلچی	کند و خانه	کنگره ای

کوته نظری	کوتاه فکر	کنگره دار
کوته نوشت	کوتاه فکری	کنگره دوزی
کوت ← کود	کوتاه قامت	کینه زدگی
کوچ داری	کوتاه قد	کینه زده
کوچک پا	کوتاه مدّت	کوپن فروش
کوچک جثّه	کوتاه نظر	کوپن فروشی
کوچک دل	کوتاه نظری	کوپه دار
کوچک دلی	کوتاه نفّس	کوتاه اندیش
کوچک سازی	کوتاه نوشت	کوتاه اندیشگی
کوچک مغز	کوتاه نویس	کوتاه اندیشه
کوچک نواز	کوت پاش ← کودپاش	کوتاه اندیشی
کوچک نوازی	کوت سازی ← کودسازی	کوتاه بین
کوچگاه	کوت کش ← کودکش	کوتاه بینی
کوچ نشین	کوت کشی ← کودکشی	کوتاه خرد
کوچ نشینی	کوتاه بین	کوتاه دست
کوچه بازار	کوتاه فکر	کوتاه دستی
کوچه بازاری	کوتاه فکری	کوتاه زبان
کوچه باغ	کوتاه نظر	کوتاه سخن

کورکوری	کودک منش	کوچه باغی
کورِ مادرزاد	کودک نواز	کوچه بند
کورمال کورمال	کودکیار	کوچه پس کوچه
کورمکوری	کودکیاری	کوچه گرد
کوره بسته	کود ← کوت	کوچه گردی
کوره پز	کوراجاق	کوچه علی چپ
کوره پزخانه	کورأغلی	کوخ نشین
کوره پزی	کورباطن	کوخ نشینی
کوره چی	کوربخت	کودپاش ← کوت پاش
کوره خانه	کورچشم	کودتاچی
کوره درد	کورچشمی	کودتاگر
کوره ده	کوردل	کود دوست
کوره راه	کوردلی	کودرُست
کوره سواد	کوررنگ	کودساز
کوزه سفالی	کوررنگی	کودسازی ← کوت سازی
کوزه قلیان	کورسواد	کودکستان
کوزه گر	کورکن	کودکش ← کوت کش
کوزه گرخانه	کورکورانه	کودکشی ← کوت کشی

کوزه‌گری	کولاب	کولی‌بازار
کوسه‌ماهی	کول‌انداز	کولی‌بازی
کوفت‌دیده	کول‌بار، کول‌بار	کولی‌غریبل‌بند
کوفت‌رفته	کول‌بار، کول‌بار	کولی‌قرشمال
کوفت‌کاری	کول‌پز	کولی‌قرشمال‌بازی
کوفته‌برنجی	کول‌پزی	کولیگری
کوفته‌تبریزی	کول‌پشتی	کولی‌گیری
کوفته‌ریزه	کول‌ساز	کونگ‌فو/کانگ‌فو
کوفته‌شامی	کول‌سازی	کوهان‌دار
کوفته‌قلقلی	کول‌گازی	کوه‌بُر
کوفته‌نخودچی	کول‌کشی	کوه‌بری
کوکائین	کول‌واره	کوه‌پاره
کوکتل‌پارتی	کوله‌بار	کوه‌پایه
کوکتل‌دودی	کوله‌پشتی	کوه‌پیکر
کوکتل‌مولوتف	کوله‌خور	کوه‌پیمایی (ی)
کوکوباد‌مجان	کوله‌رنده	کوه‌پیمایی/کوه‌پیمائی
کوکوسبزی	کوله‌کش	کوه‌دار
کوکوسیب‌زمینی	کوله‌گرد (گردشگری)	کوه‌دامن

کوهرو	کویزدایی / کویزدائی	کهن سال
کوهروی	کویرگردی (گردشگری)	کهن سالی
کوهزایی / کوهزائی	که این طور	کهن سرا (ی)
کوهزدگی	کُهرِ برگ	کهن گرای / کهن گرائی
کوهزده	کُهرپایه	کهنه بخر
کوهسار	که چه	کهنه پرست
کوهساران	کُهدان	کهنه پرستی
کوهساری	که را	کهنه پیچ
کوه شناس	کُهر باسنج	کهنه پیر
کوه شناسی	کُهر با (ی)	کهنه پيله
کوه قاف	کُهر بایی / کُهر بائی	کهنه چین
کوه کن	کُهریز	کهنه چینی
کوه گرفتگی	کُهرسار	کهنه خر
کوه گرفته	کُهرکشان	کهنه خری
کوه نشین	کُهرگِل	کهنه دوز
کوهنورد - کوهنورد	کُهرگیلویه	کهنه دوزی
کوهنوردی - کوهنوردی	کُهر موج / که موج	کهنه ساز
کوه و کمر	کُهر الگو	کهنه سازی

کیش (و) مات	کیسه بُری	کهنه سوار
کیف آور	کیسه بوکس	کهنه شور
کیف دستی	کیسه پُر	کهنه شو (ی)
کیف ربا	کیسه پُرگن	کهنه شویی / کهنه شوئی
کیف ربایی / کیف ربائی	کیسه تن	کهنه فروش
کیفخواست	کیسه تنان	کهنه فروشی
کیفزن	کیسه چوپان	کهنه کار
کیف قاپ	کیسه خواب	کهنه کاری
کیف قاپی	کیسه دار	کهنه گرا
کیفناک / کیف ناک	کیسه داران	کهنه گرای / کهنه گرائی
کیقباد	کیسه زباله	کهنه نما (ی)
کیقبادی	کیسه شن	کیابایی / کیابائی
کیکاووس	کیسه فریزر	کیا (و) بیا
کیک بستنی	کیسه کش	کی بُرد
کیک دانه	کیسه کشی	کیخسرو
کیلرکاری	کیسه مال	کیخسروی
کیل کشان	کیسه آب جوش	کیسه بر
کیلو سیکل	کیش کیش	کیسه بُر

کیله وری	کین توزی	کیلوکالری
کیهان زایی / کیهان زائی	کین خواه	کیلوگرم
کیهان زدایی / کیهان زدائی	کین خواهی	کیلومتر
کیهان شناخت	کین دار	کیلومتر شمار
کیهان شناس	کین ستانی	کیلوات
کیهان شناسی	کینه توز	کیلوات ساعت
کیهان گشا (ی)	کینه توزانه	کیلوولت
کیهان نورد	کینه توزی	کیلوهرتز
کیهان نوردی	کینه جو (ی)	کیلویی / کیلوئی
	کینه جویانه	کیمیاکار
	کینه جویی / کینه جوئی	کیمیاکاری
	کینه دار	کیمیاجر
	کینه داری	کیمیاجری
	کینه ساز	کیمیایی / کیمیائی
	کینه سازی	کین آزما (ی)
	کینه کش	کین آور
	کینه کشی	کین آوری
	کینه وری	کین توز

گ

گالی پوش	گازدار	گاراپ وگروپ
گاما گلوبین	گازسانی	گاراژ
گام به گام	گازسوز	گاراژدار
گام سنج	گازکربنیک	گارد ریل
گام شمار	گازگرفتگی	گاردن پارتی
گانه زا	گازوئیل	گارسون / گارسن
گاواهن	گازوئیل سوز	گاریچی
گاو باز	گازوئیلی	گاری دستی
گاو بازی	گالن / گالون	گاز انبر
گاو بان	گالوانومتر	گاز انبری
گاو بند	گالوانیزه	گازخان
گاو بندی	گالوانیسم	گازخور

گاوپرست	گاوگوش	گاهنما
گاوپرستی	گاوگون	گاهواره
گاوپوست	گاوماهی	گاه و بیگاه، گاه و بی‌گاه
گاوپناه	گاومرگی	گَبه‌بافی
گاوچران	گاو‌میری	گچ اندود
گاوچرانی	گاو‌میش	گچ بُر
گاوچشم	گاو‌یار	گچ بُری
گاوخونی	گاو‌یاری	گچ پز
گاو‌دار	گاو‌یال	گچ پزی
گاو‌داری	گاه‌به‌گاه	گچ دوست
گاو‌دانه	گاه‌شمار	گچ ریز
گاو‌دل	گاه‌شماری	گچ ریزی
گاو‌دُم	گاه‌گاه - گاه‌گاه	گچ ساز
گاو‌دوش	گاه‌گاهی - گاه‌گاهی	گچ سازی
گاوزبان	گاه‌گذار	گچ کار
گاو‌سر	گاه‌گذاری	گچ کاری
گاو‌شیر	گاه‌گیر	گچ کوب
گاو‌صندوق	گاه‌نامه	گچ کوبی

گران دستی	گداگشنه	گچ گیری
گران رکاب	گدامنش	گچ مالی
گران رکابی	گدایی / گدائی	گچ (و) خاک
گران رو	گذر فرعی	گد ابازی
گران روی	گذرگاه	گد ایشه
گران سایه	گذرنامه	گد اچشم
گران سر	گذشته از آنکه	گد اچشمی
گران سنگ	گذشته گرایی / گذشته گرایی	گد اخانه
گران سنگی	گذشته نگر	گد ازادگی
گران فروش	گرامیداشت	گد ازاده
گران فروشی	گران بار	گد اصفت
گران قدر	گران باری	گد اصفتی
گران قیمت	گران بها	گد اطبع
گران مایگی	گران جان	گد اکش
گران مایه	گران جانی	گد اگدور
گرانی سنج	گران خواب	گد اگدوری
گرانی سنجی	گران خوار	گد اگدوله
گرانیگاه	گران دست	گد اگرسنه

گردشگری	گردافشانی	گراورساز
گردکان بازی	گردافکن	گراورسازی
گردگاه	گردباد	گراییدن/گرائیدن
گردگردان	گردباف	گربه چشم
گردگرفته	گردبُر	گربه رقصانی
گردگیر	گردپاش	گربه رو
گردگیری	گردپا(ی)	گربه سانان
گردماه	گردپیچ	گربه شو(ر)
گردن آور	گردتاگرد	گربه شویی/گربه شوئی
گردن افراخته	گردندان	گربه کوره
گردنامه	گردسوز	گربه ماهی
گردن باریک	گردش به چپ	گردآلود
گردن بند	گردش به راست	گردآلوده
گردن دراز	گردش کار	گردآمده
گردن درازی	گردشکار	گردآورنده
گردن زن	گردش کنان	گردآوری
گردن شق	گردشگاه	گردآوری شده
گردن شقی	گردشگر	گرداب

گردن شکسته	گرده افشانی	گرگ‌کش
گردن شکن	گرده برداری	گرگم به هوا
گردن فراز	گرده پز	گرگ و میش
گردن فرازی	گرده گاه	گرما به
گردن کج	گرده گه	گرما به دار
گردنکش	گرده ماهی	گرما درمانی
گردن کُلفت	گردهمایی /گردهمائی	گرما دوست
گردن کُلفتی	گرزدار	گرمازدگی
گردنگاه	گرسنه چشم	گرمازده
گردن گلابی	گرسنه چشمی	گرما سخت
گردن گیر	گرگ بچه	گرما سنج
گردنه گیر	گرگ پا	گرما گرم
گردواگرد	گرگ ربایی /گرگ ربائی	گرما گیر
گردوبازی	گرگرفتگی	گرمایی /گرمائی
گردوخاک	گرگرفته	گرم بازاری
گردوخاکی	گرگ زاده	گرم پسند
گردویی /گردوئی	گرگ صفت	گرم جوشی
گرده افشان	گرگ صفتی	گرم خانه

گره گشایی / گره گشائی	گروگیری	گرم خو
گره گلوله	گروهبان	گرم خون
گره گوله	گروهبان نگهبان	گرم خویی / گرم خوئی
گره گیر	گروه بندی	گرم دل
گریبان چاک	گروه درمانی	گرم رفتار
گریبان دریده	گروه سازی	گرم ساز
گریبان کش	گروه گرایی / گروه گرایی	گرم سازی
گریبان گیر	گروه واژه	گرم سپهر
گریب فروت	گرویی / گروئی	گرم سیر
گریختن گاه / گریختن گاه	گره بسته	گرم سیری
گریزاز مرکز	گره پیشانی	گرم کن
گریزیا (ی)	گره خورده	گرم گرم
گریز دامن	گره دار	گرم مزاج
گریز گاه	گره زده	گرم و سرد چشیده
گریس پمپ	گره زنی	گرو بندی
گریس خور	گره سازی	گروپ گروپ
گریس کار	گره گاه	گرو کیشی
گریس کاری	گره گشا (ی)	گروگان گیری

گشادباز	گراف‌کار	گری‌گوری
گشادبازی	گراف‌کاری	گریه‌آلود
گشاددلی	گراف‌گو(ی)	گریه‌آور
گشاده‌ابرو	گراف‌گویی / گراف‌گوئی	گریه‌انگیز
گشاده‌باز	گرافه‌کار	گریه‌بگیر
گشاده‌پر	گرافه‌کاری	گریه‌دار
گشاده‌جام	گرافه‌گو(ی)	گریه‌زُو
گشاده‌دست	گرافه‌گویی / گرافه‌گوئی	گریه‌زاری
گشاده‌زُو(ی)	گزار(ا)نگین	گریه‌کنان
گشاده‌زویی / گشاده‌زُوئی	گزرگز	گریه‌ناک
گشاده‌طبع	گزندپذیر	گریه‌نو
گشاده‌کف	گستاخ‌چشم	گزارش‌پذیر
گشاییدن / گشائیدن	گسترش‌پذیر	گزارش‌پذیری
گشتاور	گسترش‌پذیری	گزارش‌کنان
گشت‌زنی	گسسته‌دل	گزارشگر
گشت‌وگذار	گسسته‌روان	گزارشگری
گُشنه‌پلو	گسسته‌عنان	گزارش‌نامه
گُشنه‌گدا	گسسته‌مه‌ار	گزارش‌نما

گفتار درمانی	گل ابریشم	گلباد
گفتاورد/گفت آورد	گلاب زن	گل باران
گفتمان	گلاب شکر	گل باز
گفت و شنود	گلاب فشان	گُل بازی
گفت وگو(ی)/گفتگو(ی)	گلاب فشانی	گلبافت
گل آذین	گلاب کشی	گل باقالی
گل آرا(ی)	گلاب گیر	گُل بال
گُل آرایی/گُل آرائی	گلاب گیری	گُل بام/گلبام
گِل آلود	گلاب نبات	گلبانگ
گِل آلوده	گلابی	گل بُته ← گل بوته
گُلاب	گل افشان	گُل بدن
گِلاب	گل افشانی	گل بر
گلاب افشانی	گل انداخته	گُل برفی
گلاب پاش	گُل انداز	گلبرگ
گلابتون	گل اندام	گلبُن
گلابتون دوزی	گِل اندود(ه)	گُل بند
گلابدان	گلایه آمیز	گل بندی
گلاب دوست	گلایه کنان	گل بوته ← گل بُته

گل به سر	گلخانه ای، گل خانه ای	گل رخسار(ه)
گل به شکر	گلخانه، گل خانه	گلرنگ
گل بهی	گل خوار	گل زو
گل پخش کن	گل خواره	گلریز
گلپر	گل دار	گل ریزان
گل پرست	گل دام	گل ریزه
گل پرستی	گلدان	گلزار
گل پرور	گلدان دیواری	گلزار
گل پسر	گلدانی	گل زن
گل پوش	گلدانیان	گل زنی
گل پونه	گل درچمن	گل ساز
گل پیچ	گلدسته	گل سازی
گل تابی	گل دوز	گل سپر
گلچه	گل دوزی	گلستان
گل چهر	گل دهان	گل سر
گل چهره	گل دهانان	گل سرا
گلچین	گل دهی	گل سرخی
گل چینی/گلچینی	گل رخ	گل سُرخیان

گُل سماوری	گِل کاری	گِل مال
گُل سنگ	گِل کش	گِل مالی
گُل سینه	گِل کشی	گُل مرغی
گُل شکر	گُل کلم	گُل مزه
گُل شماری	گُل کوبی	گُل منگلی
گُلشن	گُل کوچک	گُل میخ
گُل شوره	گُل گاوزبان	گلنار
گِل شوی	گلگشت	گلندام
گُل طاوسی	گُل گلاب	گُل نرده
گُل عذار	گُل گلی	گلنگدن
گُل فام	گُل گندم	گُل نم
گُل فبازی	گلگون	گُل واژه
گُل فروش	گلگون کفن	گُل وِبته دار/گُل وِبوته دار
گُل فروشی	گُل گونه - گُلگونه	گُل وِبته /گُل وِبوته
گُل فشانی	گِلگیر	گُل وِبلبل
گُل قند	گِلگیر ساز	گلوبند
گُل کار	گلگیر سازی	گلو ترکن
گُل کاری	گِل گیری	گلودرد

گمرکچی	گله چران	گل ورچین
گمرک خانه	گله دار	گلو شان / گل و شان
گم شدگی - گمشدگی	گله داری	گلو ش / گل و ش
گم شده - گمشده	گله دوست	گل و شل
گم گشتگی	گله گزاری	گلو گاه
گم گشته	گله گشاد ← گل و گشاد	گل و گردن
گم نام	گله مند	گل و گشاد / گله گشاد
گم نامی	گله مندی	گل و گیاه
گم و گور	گل یا پوچ	گلو گیر
گناه آلود	گل یخ	گلوله باران
گناه پوش	گلیم باف	گلوله برفی
گناه شویی / گناه شوئی	گلیم بافی	گلوله پیچ
گناه کار	گلیم پوش	گلوله ریز
گناه کاری	گلیم سیاه	گلوله زنی
گنبدنما	گلیم شو (ی)	گلوئی / گلوئی
گنجایش پذیر	گمانه زنی	گله آمیز
گنجایش پذیری	گمراه	گله ترشی
گنجبان / گنج بان	گمراهی	گله جا

گنج بخش	گندکاری	گندمی رنگ
گنج بخشی	گندگرفتگی	گند و مند
گنج خانه	گند گرفته	گنده بک
گنج دار	گندله سازی / گوندوله سازی	گنده پیران
گنجشک روزی	گندله / گوندوله	گنده پرانی
گنجشک شکلان	گندم خیز	گنده تاول
گنج نامه	گند مزار / گند مزار	گنده خور
گنج واره	گندم سیاه	گنده (ه) دماغ
گنج واژه	گندم فروش	گنده (ه) دماغی
گنج یاب	گندم فروشی	گنده (ه) دهان
گنجینه دار	گندم کار	گنده گنده
گندآلود	گندم کاری	گنده گنده ها
گنداب	گندم کوب	گنده گو
گنداب رو	گندم کوبی	گنده گویی / گنده گوئی
گندزدا	گندمگون	گنگ بازی
گندزدایی / گندزدائی	گندمگونی	گنهار
گندزدگی	گندم نما	گنهاری
گندزده	گندم نمایی / گندم نمائی	گواهی نامه - گواهی نامه

گوش بریده	گوربه گوری	گواهی نویسی
گوش بند	گورخر	گواینکه
گوش به در	گورزا	گوبلن دوز
گوش به زنگ	گورزاد	گوبلن دوزی
گوش به فرمان	گورزایی / گورزائی	گوجه برغانی
گوش بین	گورشکاف	گوجه درختی
گوش پاک کُن	گورکن	گوجه دلمه ای
گوش پیچ	گورگیاه	گوجه رسمی
گوشت آور	گوژپشت	گوجه سبز
گوشت آویز	گوژپشتی	گوجه فرنگی
گوش تاگوش	گوساله پرست	گوداب
گوش تالو	گوسفند چران	گودبرداری
گوش تالو د / گوشت آلود	گوسفند چرانی	گودرفته
گوشت پز	گوسفند دار	گودنشسته
گوشت تلخ	گوسفند داری	گودنشین
گوشت تلخی	گوسفندگشان	گوربه گور
گوشت خردکن	گوش بُر	گوربه گورافتاده
گوشت خوار	گوش بُری	گوربه گور شده

گوشت خواری	گوش درد	گوشه کوبی
گوشت دار	گوش دریده	گوشه گرفته
گوشت رُبا	گوشزد	گوشه گیر
گوشت ربایی /	گوش شور	گوشه گیری
گوشت ربائی	گوش فریب	گوشه نشین
گوشت فروش	گوش فیل	گوشه نشینی
گوشت فروشی	گوش گیر	گوشه وکنار
گوشت کوب	گوشمال	گوشه (و) کنایه
گوشت کوبی	گوشمالی	گول خور
گوشت کوبیده	گوش ماهی	گول خوردگی
گوش تلخ	گوش نواز	گول خورده
گوش تیز	گوشوار	گول زده
گوش تیزی	گوشوارک	گول زن
گوش خارک	گوشواره	گول زنک
گوش خراش	گوشه بازی	گوله گوله
گوش خَز	گوشه دار	گوندوله سازی /
گوش خیزک	گوشه کنار	گُندله سازی
گوش دار	گوشه کنایه	گوندوله / گُندله

گهواره جنبانی	گویم/گوئیم	گونه سازی
گیاخاک	گهر	گونه گون
گیاه پزشکی	گهر بار	گونی باف
گیاه خانه	گهر باری	گوهر افشان
گیاه خوار	گهر تاب	گوهر افشانی
گیاه خواری	گهر دار	گوهر بار
گیاه خور	گهر سنج	گوهر سنج
گیا هزار/گیاه زار	گهر سنجی	گوهر شکم
گیاه شناس	گه شوری	گوهر شناس
گیاه شناسی	گه کاری	گوهر شناسی
گیاه کار	گه گاه	گوهر فروش
گیاه نشان	گه گیجه	گوهر فشان
گیتار برقی	گه مال	گوهر نشان
گیتارزن	گه مالی	گوهر نگار
گیتاشناس	گه مرغی	گویایی/گویائی
گیتاشناسی	گهواره	گویچه
گیتی پناه	گهواره پوش	گویشور
گیتی پیمایی	گهواره جنبان	گویایی/گوئی

گیوه کش	گیربکس اتوماتیک	گیتی دار
گیوه کشی	گیردار	گیتی شناس
	گیرودار	گیتی شناسی
	گیس باف	گیتی فروز
	گیس بافی	گیتی نما
	گیس بریده	گیج خورده
	گیس بند	گیج کننده
	گیس سفید	گیجگاه
	گیس گلابتون	گیجگاهی
	گیسوبریده	گیج گیجه
	گیسودار	گیج گیجی
	گیلان شاه	گیج وگنگ
	گیل مرد	گیج وویج
	گیوه باف	گیج وویجی
	گیوه بافی	گیراگیر
	گیوه چینی	گیرایی / گیرائی
	گیوه دوز	گیربازار
	گیوه دوزی	گیربکس

ل

لات وپات	لاپوشانی	لالی
لات ولوت	لات بازی	لابالیگری/لابالیگری
لاتیاس	لاتحزن	لااحصی
لاتیاسوا	لاتحصی	لاادریگری/لاادریگری
لاجان	لاتسأل	لااسم
لاجانی	لا تسال	لااقل
لاجرعہ	لاتعجلن	لااله الاالله
لاجرم	لا تُعَدُّ ولا تُحصى	لابشرط
لاحدی	لاتعین	لابه گر
لاحق	لاتفعل	لابه گری
لاحول	لات مآب	لابه لای
لاحول زنان	لات وار	لاپوست

لاک پشتی	لاشه سنگ	لا حول کنان
لا کتاب	لاشه گوشت	لا حول گویان
لاک تراش	لاشیء	لازم الاجرا
لاک خورده	لا ضرر	لازم الاطاعه
لاک داران	لا طائلات، لطایلات	لازم التعليم
لا کردار	لا طائل، لطایل	لازم نکرده
لاک رنگ	لا علاج	لاستیک درآر
لاک زده	لا غیر	لاستیک سابی
لا کلام	لا فزن	لاستیک فروش
لاک (و) الکل	لا ف لاف	لاستیک فروشی
لاک و مهر	لا ف وگراف	لا س زن
لالایی / لالائی	لا قید	لاش برگ
لال بازی	لا قیدی	لاش خور
لال پتی	لاک الکل کاری	لاش خوری
لالمانی	لاک الکلی	لاشعور
لامونی	لاکبریتی	لاش کش
لاله زار	لاک پاک کُن	لاش کشی
لاله عباسی	لاک پشت	لاش مُرده

لا یغفر	لا ونعم	لاله وش
لا یفلح	لا یتجزا	لاله و شان
لا یقرأ	لا یتجسبک	لامپ تصویر
لا ی کش	لا یتخلف	لامحال
لائم	لا یتغیر	لامحاله
لا یموت	لا یتناهی	لامذهب
لا ینحل	لا یجوز	لامرؤت
لا ینصرف	لا یحتمل	لامسب/لامصب
لا ینغزل	لا یحضل	لامکان
لا ینفک	لا یخفی	لائسلم
لا ینقطع	لا ی روبی	لانظیر
لائوس	لا یزال	لانهایت
لا یه برداری	لا یزالی	لانهایته
لا یه بندی	لا ی شعر	لاننه زنبوری
لا یه نگاری	لا یعد	لاننه سازی
لا یی / لائی	لا ی عقل	لاننه کبوتری
لا یی چسب / لائی چسب	لا ی علم	لا وصول
لا یی دار / لائی دار	لا ی عنا	لا وصولی

لب ریز	لب بند	لائیک
لب سوز	لب پَخ	لباس پشمی
لب شتری	لب پَر	لباس پوش
لب شکافته	لب پرچ	لباس دار
لب شکر	لب پریدگی	لباس دوز
لب شکری	لب پریده	لباس دوزی
لب شکسته	لب تخت	لباس شخصی
لب شور	لب ترش	لباس شور
لب طلایی / لب طلائی	لب تشنه	لباس شو(ی)
لب غنچه ای	لب جوش	لباس شویی /
لب قلوه ای	لب چسب	لباس شوئی
لب قیطانی	لب چش	لباس فروش
لب کُلفت	لب خرگوشی	لباس فروشی
لب کنگره ای	لب خشک	لب برگردان
لب گرد	لب خند(ه)	لب برگشته
لب گز	لب خوانی	(گیاه شناسی)
لب گزان	لب دوز	لب بر لب
لب نیات فروش	لب دیسی	لب بسته

لحاف دوز	لجام گسیختگی	لبنیات فروشی
لحاف دوزی	لجام گسیخته	لب و دندان
لحاف کُرسی	لجام ناپذیر	لبو فروش
لحاف کش	لج باز/لج باز	لبو فروشی
لحاف کشی	لج بازی/لج بازی	لب و لُنج
لحاف کهنه	لجن روب	لب و لوجه
لحظه به لحظه	لجنزار/لجن زار	لبویی/لبوئی
لحظه شماری	لجن کش	لبه برگردان
لحیم خورده	لجن کشی	لبه دار
لحیم کار	لجن مال	لبه دوزی
لحیم کاری	لجن مالی	لبه صاف
لحیم کش	لج و لج بازی	لبیک زنان
لُخت و پتی	لِج افتاده	لبیک گو
لُخت و عور	لچک به سر	لبیک گویان
لخته لخته	لچک ترنجی (قالی)	لُپ لُپ
لُختی پُختی	لحاف تشک	لَت خورده
لِخ کشان	لحاف تشکی	لَت و پار
لِخ لِخ	لحافچه	لثوی کامی

لشکر شکنی	لرزه خیزی	لِخْ لِحْ کُنَان
لشکر کش	لرزه سنج	لَدَى الْوَرُود
لشکر کشی	لرزه شناسی	لَدَى الْوَصُول
لشکر گاہ	لرزه گیر	لَذَّتْ أَوْر
لش کش	لرزه نگار	لَذَّتْ بَخْش
لش کشی	لرزه نگاری	لَذَّتْ جَوِیِّ / لَذَّتْ جَوِئِی
لَشْ گیری	لُثْرُ	لَذَّتْ دِه
لَشْ مُردہ	لُثْنِیْن	لَذَّتْ طَلَب
لش ولوش	لِسَان الْغِیْب	لَذَّتْ طَلْبِی
لطایف الحیل ،	لِسَان الْوَقْت	لَذَّتْ گَرایِی / لَذَّتْ گَرایِی
لطائف الحیل	لِشَاب	لَذَّتْ گَسْتَر
لطایف ، لطائف	لَشْ بَازِی	لَذَّتْ گَسْتَرِی
لطایم / لطائم	لَشْ خُور	لُربَازَار
لطف آمیز	لَشْکَر آرا (ی)	لَرْد گَآه
لطف اندوز	لَشْکَر آرایِی / لَشْکَر آرائِی	لَرز آوَر
لطیف الاعتدال	لَشْکَر دَار	لَرز ش دَار
لطیف اندام	لَشْکَر دَارِی	لَرز لَرزَان
لطیف طبع	لَشْکَر شْکِن	لَرز ه خِیْز

لطفه گو(ی)	لغت سازی	لغت و لیس
لطفه گوئی / لطفه گوئی	لغت شناس	لغت و لیسچی /
لعاب دار	لغت شناسی	لغت و لیس چی
لعاب دانه	لغت معنی	لفظ پرداز
لعاب کار	لغت نامه - لغتنامه	لفظ پردازی
لعاب کاری	لغت نویس	لفظ قلم
لُعبت باز	لغت نویسی	لفظ گرا
لُعبت بازی	لُغز پَران	لف و نشر
لعنتچی / لعنت چی	لُغز پَرانی	لَق
لعنت نامه	لُغز خوان	لقاء الله
لعنة الله	لُغز خوانی	لقب دار
لعنة الله عليه	لغزش پذیر	لقب گذاری
لغت آرای / لغت آرائی	لغزشگاه	لق لَق
لغت بازی	لغزش گیر	لَق لَق کنان
لغت پَرانی	لغز لغزان	لَق لَقو
لغت پَر داز	لِغ لَغ	لَق لَقی
لغت دان	لفاف بندی	لقمه به حرام
لغت ساز	لِفَت و لعاب	لقمه پرست

لگد کوبی	لِک (و) لیک	لقمه پرهیزی
لگد مال	لِک (و) لیک کنان	لقمه پلو
لگد مالی	لکه برداری	لقمه جو (ی)
لگنچه	لکه دار	لقمه شمار
لگن شور	لکه زدایی / لکه زدائی	لقمه گیر
لِگگی / الله گی	لکه گیری	لقمه لقمه
لمبه کوبی	لگام داران	لَق وِیَق
لم داده	لگام گسیختگی	لَق وِتَق
لمسه دوزی	لگام گسیخته	لَق وِلُوق
لم یزال	لگام گیر	لقوه دار
لم یزرع	لگام گیری	لکاته
لم یزل	لگد انداز	لک دار
لم یقرء	لگد اندازی	لک زده
لم یکن	لگد پران	لَک لَک
لنبر / لمبر	لگد پرانی	لُک لُک
لن ترانی	لگد خوار	لکنت زبان
لنت کوبی	لگد زن	لک وِپَک
لنچاره کش	لگد کوب	لک وِپِیس

لنجاره کشان	لنگ ولونگ	لوبیا سفید
لُندُلند	لنگه به لنگه	لوبیا فرنگی
لُندُلندکنان	لنگه کفش	لوبیا قرمز
لندن کاری	لوازم آرایش	لوبیایی شکل /
لندنی کاری	لوازم التحریر	لوبیائی شکل
لنگان لنگان	لوازم التحریر فروش	لوت (کویر)
لُنگ بندان	لوازم التحریر فروشی	لوت و عور
لنگ دراز	لوازم تحریر	لُوجه پیچک
لنگ در هوا	لوازم خانگی	لوح خوان
لنگر اندازی	لوازم یدکی	لوده گری
لنگر دار	لواش پز	لوزلوزی
لنگرگاه	لواش پزی	لوزی دوزی
لنگرگیر	لوایح	لوس بازی
لُنگ زن	لوایم /لوائم	لوسگری
لُنگ شویی /لُنگ شوئی	لوبیا پلو	لوس گیری
لُنگ گیری	لوبیا چشم بلبلی	لوط (قوم)
لُنگ و پاچه	لوبیا چیتی	لوطی
لُنگ و لنگان	لوبیا سبز	لوطی انتری /لوطی عنتری

لوله بخاری	لولاگر	لوطی بازی
لوله پاک‌کن	لول بافت	لوطی باشی
لوله پیچ	لول بُر	لوطی خور
لوله تفنگی (شلوار)	لؤلؤ	لوطی صفت
لوله خرطومی	لؤلؤ افشان	لوطی‌گری / لوطی‌گری
لوله خم‌کن	لؤلؤ افشانی	لوطی‌گیری
لوله سانان	لؤلؤ بند	لوطی منش
لوله شکلان	لولو خُر خُر (ه)	لوطی وار
لوله شور	لولو خور خور (ه)	لوکس فروش
لوله کرده	لؤلؤ ریز	لوکس فروشی
لوله کش	لولوی سرخرمن	لوکوموتیوران /
لوله کشی	لؤلؤی شاهوار	لوکوموتیفران
لوله گذاری	لؤلؤئی	لوکوموتیو / لوکوموتیف
لوله لوله	لوله آزمایش	لولا ساز
لوله‌نگ	لوله‌اگزوز	لولا سازی
لوله آزمایش	لوله بازکن	لولا فروش
لوم	لوله بازکنی	لولا فروشی
لوندگیری	لوله بالان	لولا کش

لیلة البدر	لیچار باف	لووردراپه
لیلة البرات	لیچار بافی	لوئی / لویی (اسم خاص)
لیلة الجن	لیچارگو (ی)	لهاوور
لیلة الرغائب	لیچارگویی / لیچارگوئی	لهجه دار
لیلة القدر	لیچ افتاده	لهجه شناس
لیلة الميلاد	لیچ انداخته	لهذا
لی لی بازی	لیزابه	له شدگی
لی لی حوضک	لیزر درمانی	له شده
لی لی کنان	لیس بازی	له له
لیموترش	لیفت تراک	له له زنان
لیموشیرازی	لیفتراک	له وپه
لیموشیرین	لیفدان	له ولورده
لیموعمانی	لیف زنی	لهوولعب
لیمونات / لیموناد	لیف ساز	لئام
لیمویی / لیموئی	لیف سازی	لئامت
لینت بخش	لیفگیر	لیتوانیایی / لیتوانیائی
لینولئوم	لیفه دار	لیته بادمجان
	لیقه دان	لیته ترشی

م

مأبون	مأل بین	مَـ (علامت نهی صیغه های
مابه الاختلاف	مألی	فعل امر: میفکن، مینداز)
مابه الاشتراک	مآمن	مآب
مابه الامتیاز	ماء	مآتم
مابه التفاوت	ماء الحیات	مآثر
مابه النزاع	ماء الشعیر	مآخذ
مات زده	ماء الغیب	مآرب
مات کننده	ماء الورد	مآکل
ماتم بار	مابازای / مابازاء	مآکم
ماتم دار	مابازا (ء)	مآل
ماتم داری	مابعد الطبیعه	مآل اندیش
ماتم دیده	مابعد الطبیعی	مآل اندیشی

مادرزن	مأخوذه	ماتم رسیده
مادرزن سلام	مادام الحیات	ماتم ز(ای)
مادر سالار	مادام العمر	ماتم زدگی
مادر سالاری	مادامی که	ماتم زده
مادر سرائی / مادر سرائی	مادر بزرگ	ماتم سرا(ی)
مادر سری	مادر به خطا	ماتم کده
مادر شاهی	مادر تباری	مأثور
مادر شوهر	مادر تخصصی	مأثورات
مادر شهر	مادر چاه	مأثوره
مادر فروش	مادر حساب	ماجراجو(ی)
مادر مُردگی	مادر خانم	ماجراجویانه
مادر مُرده	مادر خرج	ماجراجویی / ماجراجوئی
مادر وار	مادر خواندگی	مأجوج
مادگی دوز	مادر خوانده	مأجور
ماد موازل / ماد مازل	مادر دار	ماچ مالی
مادون بنفش	مادر زاد	مأخذ
مادون قرمز	مادر زادی	مأخوذ
ماده آهو	مادر زایی / مادر زائی	مأخوذه حیا

مارسانان	ماده گرگ	مادةالمواد
مارسنگ	ماده واحده	ماده انگار
مارسیرت	مادی گرا	ماده انگاری
مارک دار	مادی گرایبی / مادی گرائی	ماده باور
مارگزیدگی	مادیگری / مادی گری	ماده باوری
مارگزیده	مأذون	ماده بندی
مارگیاه	ماراتن / ماراتون	ماده پرست
مارگیر	ماراژدها	ماده پرستی
مارگیری	ماربچه	ماده تاریخ
مارماهی	مارپله	ماده خرس
مارمولک	مارپیچ	ماده داران
مارمهره	مارپیچی	ماده شناس
مازویی / مازوئی	مارخور	ماده شناسی
مازه داران	مارخوری	ماده شیر
ماساژور	ماردُمان	ماده قانون
ماست بند	مارزبان	ماده گاو
ماست بندی	مارزدگی	ماده گرا
ماست خور	مارزده	ماده گرایبی / ماده گرائی

ماشین‌رو	ماشین‌آلات	ماست‌خوری
ماشین‌سازی	ماشین‌ابزار	ماست‌فروش
ماشین‌سواری	ماشین‌افزار	ماست‌فروشی
ماشین‌شو	ماشین‌باز	ماست‌کش
ماشین‌شوئی / ماشین‌شوئی	ماشین‌بازی	ماست‌کشی
ماشین‌کار	ماشین‌پا	ماست‌مالی
ماشین‌کاری	ماشین‌پا	ماست‌مایه
ماشین‌کوکی	ماشین‌پایی / ماشین‌پائی	ماست‌موسیر
ماشین‌نویس	ماشین‌تحریر	ماست‌وخیار
ماشین‌نویسی	ماشین‌حساب	ماس‌ماسک
ماغ‌کشان	ماشین‌خانه	ماسوره‌پیچ
مافوق‌سرعت	ماشین‌دار	ماسه‌بادی
مافوق‌صوت	ماشین‌داری	ماسه‌زار
مافی‌الذمه	ماشین‌دزد	ماسه‌سنگ
مافی‌الضمیر	ماشین‌دزدی	ماسه‌کش
مافیایی / مافیائی	ماشین‌دودی	ماسه‌مخلوط
ماقبل	ماشین‌دوست	ماشاء‌الله
ماکت‌ساز	ماشین‌رانی	ماش‌پلو

مال فروش	مالایا - پولینزیائی	ماکت سازی
مال فروشی	مالایایی / مالایائی	مأكل
مالک الملک	مال باخته	مأکول
مال مردم خور	مال بخش	مأکولات
مال مردم خوری	مال بگیری	ما کویی / ما کوئی
مألف	مال بند	مالاریاخیز
مال و منال	مال پرست	مالاریایی / مالاریائی
ماله کشی	مال پرستی	مال الاجاره
مالیات بده	مال جمع کن	مال الارث
مالیات برارث	مال خَر	مال التجاره
مالیات بردرآمد	مال خَری	مال الشركه
مالیات بگیر	مال خورده	مال الصلح
مالیات بندی	مال دار	مال الکفاله
مالیات پرداز	مال داری	مال المصالحه
مالیات دهنده	مال دِه	مال المضاربه
مالیخولیا	مالرو	مال اندوز
مالیخولیایی / مالیخولیائی	مالشگر / مالشگر	مال اندوزی
مالیک اسید	مألف	مالایا - پولینزیایی /

ماورای بنفش /	ماندایی /	مامازاده
ماوراء بنفش	ماندائی	ماماشمل
ماوَقَع	مأنس	مامان بازی
ماه بانو	مانع الخیر	مامان بزرگ
ماه به ماه	مانع تراشی	مامان دوز
ماه پاره	مانعة الجمع	مامایی / مامائی
ماه پرستی	مأنوس	مام شهر
ماه پیشانی	مانومتر	مأمن
ماه پیکر	مانیکور	مأمور
ماهتاب	مانیکورزده	مأمور مخفی
ماه چهره	مانیکورکرده	مأموریت
ماه خانم	مانیکوریست	مأمول
ماهرانه	مأوا	مأموم
ماهرخ	ماورا	مأمون
ماه رخسار	ماوراء الطبیعه	مأمونی
ماهرو	ماوراء الطبیعی	مانتوسرا
ماه روز	ماوراء النهر	مانتویی / مانتوئی
ماه زده	ماوراء النهری	مانداب

مأیوس	ماهی خور	ماه ستاره
مأیوسانه	ماهی خورک	ماه سیما
مأیوئیست	ماهیدان/ماهی دان	ماه شمار
مأیوئیسم	ماهی دودی	ماه غسل
مائی	ماهی زهره	ماه گرفتگی
مایه پنیر	ماهی سرا	ماه گرفته
مایه تیله	ماهی سرخ‌کن	ماه منظر
مایه خمیر	ماهی شناس	ماهنامه
مایه دار	ماهی شناسی	ماهواره
مایه دان	ماهی فروش	ماهوت بافی
مایه دست	ماهی فروشی	ماهوت پاک‌کن
مایه سوز	ماهیگیر	ماهی پز
مایه سوزی	ماهیگیری	ماهی پشت
مایه کاری	مایتعلق‌به	ماهیتابه
مایه کوبی	مائده	ماهیتاوه
مایه کیسه	مایع سنج	ماهی تن
مایه پنیر	مایل	ماهیچه
مایه خمیر	مایل به سبز	ماهی خوار - ماهیخوار

متأسفانه	مبتنی	مبادله گن
متأسی	مبدأ	مبادی آداب
متأصل	مبدائی	مبادی آداب
متافیزیک	میرا	مبارزه جو
متأکد	میرا از خطا	مبارزه جویانه
متألف	میل ساز	مبارزه جویی / مبارزه جوئی
متألم	میل سازی	مبارزه طلب
متأمل	میل فروش	مبارزه طلبی
متأنی	میل فروشی	مبارکباد
متأهب	مینا	مبارک پا
متأهل	مبنی بر	مبارک خبر
متجددمآب	متابولیسیم	مبارک دم
متحد الشکل	متأثر	مبارک دیدار
متحد المرکز	متأخر	مبارک نفس
مِترِس / مِطْرِس	متأخرین	مبالغه آمیز
متساوی الاضلاع	متأدب	مبايعه نامه
متساوی الحقوق	متأذی	مبتلابه
متساوی الساقین	متأسف	مبتنا، مبتنی

متشابه الاجزا	متمم نما	مثل آبِ اماله
متّصل به هم	مُتَنَازِعُ فِيهِ	مثل اینکه
متّصل نویسی	متناسب الاعضا	مثلث بندی
متّفق الارکان	متن شناس	مثلث مانند
متّفق الرأى	متن شناسی	مثلث نشان
متّفق القول	متوازی الاضلاع	مَثَلِجِي / مَثَلِ چي
متّفق اللفظ	متوازی الساقين	مَثَلِ زن
متّفقُ عليه	متوازی السطوح	مَثَنًا، مَثْنِي
متّفقُ منه	متوسط الحال	مثنوی خوان
متکلم وحده	متوسط حال	مثنوی خوانی
متّکی به خود	متوکلاً علی الله	مثنوی سرا
متلألئ	مته برقی	مثنوی گو(ی)
متلک پیران	مته به خشخاش گذاری	مثنوی گویی / مثنوی گوئی
متلک پرانی	مته دستی	مجال طلب
متلک گو	مته کاری	مجال طلبی
متلک گویی / متلک گوئی	متهم گونه	مجامله کار
متمم افزایی / متمم افزائی	متیل دار	مجامله کاری
متمم ساز	مثبت نگری	مجامله گر

مجهول المالک	مِجْمَرَه گردان	مجتبی
مجهول المکان	مِجْمَرَه گردانی	مُجْرِیگری
مجهول النسب	مجمع الجزایر	مجزاً
مجهول الهویّه	مجمع عمومی	مجسمه تراش
مجهول نما (فعل)	مجمعه پوش	مجسمه ساز
مَجیزگو	مجمعه کش	مجسمه سازی
مَجیزگویی / مَجیزگوئی	مجموعه آزمون	مجلس آرا(ی)
مجاله شده	(زبان شناسی)	مجلس آرای / مجلس آرائی
مُچ اندازی	مجموعه دار	مجلس افروز
مُچ بند	مجموعه ساز	مجلس افروزی
مُچ پوش	مجموعه سازی	مجلس دار
مُچ پیچ	مجموعه علائم /	مجلس گرم کُن
مُچ گیر	مجموعه علایم	مجلس گرم کُننی
میچ گیری	مجموعه قواعد	مجلس گرمی
میچ میچ	مجموعه کشی	مجلس نشین
محافظه کار	مجموعه مقالات	مِجْمَرَدَار
محافظه کارانه	مجنون صفت	مِجْمَرِگَرْدَان
محافظه کاری	مجهول الحال	مِجْمَرَه دار

محظور (= ممنوع، حرام)	محتوا، محتوی	محال اندیش
محقق الوقوع	محجوز علیه	محال اندیشه
محکم کاری	محدّب الطرفین	محال اندیشی
محکمه پسند	محدود سازی	محال طلب
محکوم به	محدور	محال طلبی
محکوم به اعدام	(= آنچه از آن	محال علیه
محکوم علیه	می ترسند، مانع و	محال گو(ی)
محکوم له	گرفتاری)	محال گویی / محال گوئی
مُحلّا، مُحلّی	محرم الحرام	محبت آمیز
محل دار	محرومیت زدایی /	محبت پیشه
محمل نشین	محرومیت زدائی	محبت خانه
محمول به	مُحَشّا / مُحَشّی	محبت نامه
محمول علیه	محصول خیز	محبوب القلوب
محنت آباد	محصول دار	محبوس علیه
محنت افزا	محض الله	محتسب الممالک
محنت بار	محضر دار	محتمل الطرفین
محنت دیده	محضر داری	محتمل الوجهین
محنت روزی	محضر نامه	محتمل الوقوع

مختلف الماهیت	مخاطره جو (ی)	محنت زده
مختلف النوع	مخالفت گونه	محنت سرا (ی)
مختلف فیہ	مخالفت گو (ی)	محنت کده / محنت کده
مخچه	مخالف خوان	محنت کش
مخروط داران	مخالف خوانی	محنت کشی
مخفی کاری	مخالف شکن	محنت گاه / محنت گاه
مخفیگاه	مخالف گوئی / مخالف گوئی	محوطه سازی
مخلوط کُن	مختصر نویسی	محو کُن
مخمل باف	مختل المشاعر	محو ال احوال
مخمل بافی	مختلف الاحوال	محو العقول
مخمل نما	مختلف الاخلاق	محیط بان / محیط بان
مخمول الذکر	مختلف الارکان	محیط بانی / محیط بانی
مداخله گر	مختلف الاضلاع	محیط زیست
مدا دابرو	مختلف الجهات	محیط شناس
مدا دپاک کُن	مختلف الحقایق	محیط شناسی
مدا تراش	مختلف الشکل	محیط گرا
مدا ددان	مختلف الطبع	محیط گرای / محیط گرائی
مدا درنگی	مختلف کیفیات	مخاطره آمیز

مدّعی به	مدح گو(ی)	مداد سرگن
مدّعی علیه	مدخل بندی	مداد شمعی
مدّعیگری / مدّعی گری	مدّ دار	مدادگیر
مدّگرای / مدّگرائی	مددجو	مداد نوکی
مدّگردی	مددجویی / مددجوئی	مدار بسته
مدل بالا	مددکار	مدار چاپی
مدل پایین / مدل پائین	مددکاری	مدال ساز
مدل دار	مدد معاش	مدال سازی
مدل ساز	مددیار	مدپرست
مدل سازی	مددیاری	مدپرستی
مدوله کننده	مدرسه داری	مدت دار
مدیحه سرا(ی)	مدرسه دیده	مدحت خوان
مدیحه سرایی /	مدرسه رفته	مدحت سرا(ی)
مدیحه سرائی	مدرسه رو	مدحت سرایی /
مدیحه گوئی /	مدرسه سازی	مدحت سرائی
مدیحه گوئی	مدرک گرای / مدرک گرائی	مدح خوانی
مدیر عامل	مدّ ظلّه	مدح سرا(ی)
مدیرکل	مدّعی العموم	مدح سرایی / مدح سرائی

مدیرکلی	مرئاجات	مرجع دار (زبان شناسی)
مدیرگروه	مرئاخوری	مرجع فاعل (زبان شناسی)
مدیرمسئول	مرئاسازی	مرجع گزینی
مدینه اول	مرئایی / مرئائی	مرحله به مرحله
مدینه بعد	مربع القاعده	مرحله دار
مدینه دوم	مربع مستطیل	مرحمت آمیز
مدینه قبل	مربع نشین	مردآزما (ی)
مذلت بار	مربیگری	مردارخوار
مذهب کار	مرتبه دار	مردارسنج
مذهب کاری	مرتضی	مردارسنگ
مرآت	مرتع دار	مردافکن
مرادبرقی	مرتع داری	مردافکنی
مراعات النظیر	مرتقی ، مرتقا	مردانداز
مراقبت	مرثیه خوان	مردانه دوز
مرام دار	مرثیه خوانی	مردبندی
مرام نامه / مرامنامه	مرثیه سرا (ی)	مردپسند
مرأة المسلسله	مرثیه سرایی / مرثیه سرائی	مردرند
مرئآ	مرثیه گو (ی)	مردرندی

مُردہ بازی	مردم سالاری	مردسالار
مُردہ پرست	مردم ستیز	مردسالاری
مُردہ پرستی	مردم ستیزی	مردستیزی
مُردہ خور	مردم سنجی	مردم آزار
مُردہ خوری	مردم شناختی	مردم آزاری
مُردہ دل	مردم شناس	مردم آمیز
مُردہ دلی	مردم شناسی	مردم آمیزی
مُردہ سوزی	مردم فریب	مردم باوری
مُردہ شور	مردم فریبی	مردم به دور
مُردہ شوربرده	مردم کُش	مردم پرست
مُردہ شورخانه	مردم کُشی	مردم پرور
مُردہ شوری	مردم گریز	مردم پسند
مُردہ شو(ی)	مردم گول زنی	مردم دار
مُردہ شو(ی) خانه	مردم نگاری	مردم داری
مُردہ شویی / مُردہ شوئی	مردم نواز	مردم دوست
مُردہ کش	مردم وار	مردم دوستی
مُردہ کِشی	مردنما	مردم رنگ کُن
مُردہ گردان	مردم مردانه	مردم سالار

مرغ‌گیر	مرطوب‌کننده	مرزبان
مرغ‌وار	مرغاب	مرزبانی
مرغوب‌فیه	مرغابی	مرزبندی
مرفولوژی	مرغ‌انداز	مرزدار
مرفه‌الحال	مرغ‌باز	مرزداری
مرفه‌حال	مرغ‌پلو	مرزشکن
مرفّع‌ساز	مرغدار	مرزکشی
مرفّع‌سازی	مرغداری	مرزشین
مَرَقی ، مَرَقا	مرغدان	مرزنگوش / مرزنجوش
مرکّب خشک‌کن	مرغ‌دانه	مرزووم
مرکّب‌خوانی	مرغدانی	مرسلّ‌الیه
مرکّب‌دان	مرغ‌دل	مُرْصَع‌پلو
مرکّب‌ساز	مرغزار	مُرْصَع‌خوانی
مرکّب‌سازی	مرغزاری	مُرْصَع‌کار
مرکّب‌فروش	مرغ‌سانان	مُرْصَع‌کاری
مرکّب‌فروشی	مرغ‌سوخاری	مرض‌شناسی
مرکزگرا	مرغ‌فروش	مرضی‌الطرفین
مرکزگریز	مرغ‌فروشی	مرطوب‌سازی

مریم نخودی	مروارید دوزی	مرگ آسا(ی)
مرئوس	مرواریدریز	مرگ آفرین
مرئی	مروارید نشان	مرگ آور
مزاح آمیز	مرو دشتی	مرگ اندیش
مزاح گو(ی)	مره بعد اخری	مرگ اندیشی
مزاح گوئی / مزاح گوئی	مرهم دان / مرهم دان	مرگ بار
مزاحمت آمیز	مرهم رسان	مرگ پرستی
مزایده گذار	مرهم ساز	مرگ خواهی
مزخرف باف	مرهم گذاری	مرگ دارو
مزخرف بافی	مرهم مالی	مرگ زا
مزخرف گو	مرید پروری	مرگ موش
مزخرف گوئی /	مریض احوال	مرگ و میر
مزخرف گوئی	مریض حال	مرگ هراسی
مُز دَبَر	مریض خانه	مرمت پذیر
مُز دَبَر	مریض دار	مرمت شده
مُز دَبَری	مریض داری	مرمتگر
مزدبگیر	مریم صفت	مرمر تراش
مزدکار	مریم گلی	مروارید دوز

مساوات طلبی	مژک داران	مزدی دوز
مساوات مآبانه	مساحت دار	مزرعه دار
مسائات	مسافت سنج	مزغانچی / مزقانچی
مسائل	مسافت نما	مزغان / مزقان
مسائلت	مسافربری	مزگا / مزگی
مسائله	مسافرخانه	مزن هر دم
مسبب الاسباب	مسافرخانه چی	مزودرم
مُستأثر	مسافرکش	مروزوئیک
مستأجر	مسافرکشی	مزه پراکنی
مستأجری	مسافرگیری	مزه پرانی
مستأصل	مسالمت آمیز	مزه دار
مُستأکله	مسالمت جو	مزید علیه
مُستأمن	مسالمت جویی /	مزید فیه
مُستأنس	مسالمت جوئی	مژده آور
مُستأنف	مسامحه کار	مژده بخش
مُستأهل	مسامحه کاری	مژده بر
مست بازار	مساوات خواه	مژده ده
مست بازی	مساوات طلب	مژده رسان

مستبد به رأی	مستمری بگیر	مِس زن
مستثنا، مستثنی	مستمری خور	مَسْکَنْت آمیز
مستثنیٰ منه	مستمند	مَسْکَنْت بار
مستجاب الدعوه	مستند ساز	مسکن سازی
مستدعا، مستدعی	مستند سازی	مس کوب، مسکوب
مس تراش	مست وار	مسکوت عنه
مس تراشی	مستوفی الممالک	مسکین نواز
مستشفی	مستوفیگری	مسکین نوازی
مستصفی، مستصفا	مستوفی، مستوفا	مِسگر
مستعمره دار	مست و ملنگ	مِسگری
مستعمره نشین	مسخره آمیز	مسلسلچی / مسلسل چی
مستعمل خر	مسخره باز	مسلسل سازی
مستعمل فروش	مسخره بازی	مسلسل وار
مستعمل فروشی	مسرت آمیز	مسلمان زاده
مستغلاتچی	مسرت آور	مسلمان نشین
مستقصی، مستقصا	مسرت افزا	مسما، مسمی
مستقل الفكر	مسرت انگیز	مسمائی / مسمائی
مستقیم الخط	مسرت بخش	مِس مِس

مشبک دار	مسئله دان	مِس مِس کار
مشبک کاری	مسئله زا	مِس مِس کاری
مشبه به	مسئله گو	مسمَط سازی
مشت بازی	مسئله گویی / مسئله گوئی	مسمَط گو
مشتبه کاری	مسئول	مسموع الکلام
مشت پَران	مسئولیت	مسنَدُ الیه
مشت پُرگن	مسئولیت پذیر	مَسند نشین
مشترک المنافع	مسئولیت پذیری	مِسوار
مشترک فیهِ	مسئولیت گیزی	مسیحایی / مسیحائی
مشتري پسند	مشاء	مسیح پرست
مشتري دار	مشابه نگار	مسیح دَم
مشت زن	مُشارِ الیه	مسیح گرایي / مسیح گرائی
مشت زنی	مُشارِ الیها	مسیح نَفَس
مشتق گیری	مُشارِ الیهم	مسیح وار
مشت کاری	مشارکت در ساخت	مسئلت
مُشکلی عَنه	مشاطه گری	مسئله
مشت مالچی	مشاهده گر	مسئله آموز
مشت مالی	مشایی ، مشائی	مسئله دار

مشک بو(ی)	مَشْعَر الحرام	مشت واره
مشک بیز	مشعلچی / مشعل چی	مشت (و) مال
مشک خیز	مشعل خانه	مُشته کاری
مشک دانه	مشعل دار	مُشْتَهی، مُشْتَهَا
مشک ریز	مشعل داری	مشتیگری / مشتتی گری،
مشک زنی	مشعل کش	مشدیگری / مشدی گری
مشک فروش	مشغول الذمه	مَشْتی / مشدی
مشک فشان	مشغول دل	مُشْرِفُّ به
مشکل آفرین	مشغول ذمه	مشرق زمین
مشکل آفرینی	مشقت بار	مشروب خور
مشکل پسند	مشق گیری	مشروب فروش
مشکل تراش	مشک آگین	مشروب فروشی
مشکل تراشی	مشک آلود	مشروطه بازی
مشکل ساز	مشکات	مشروطه چی
مشکل سازی	مشکاتی	مشروطه خواه
مشکل گشا(ی)	مشک افشانی	مشروطه خواهی
مشکل گشایی /	مشک انداز	مشروطه طلب
مشکل گشائی	مشک بار	مشروطه طلبی

مشک مالی	مصالحه نامه	مصلحت جوئی /
مشکوة (قرآنی)	مصائب	مصلحت جوئی
مشکوة الدینی	مصحف نویس	مصلحت خواه
مشمّا / مشمع	مصرف زدگی	مصلحت دان
مشمّایی / مشمّائی /	مصرف زده	مصلحت گرای /
مشمعی	مصرف شده	مصلحت گرائی
مشمئز	مصرف کننده	مصلحت نگری
مشمّمه	مصرف گرای /	مصوت گونه
مشتوم	مصرف گرائی	مصوّر سازی
مشتومه	مصطفی	مصون سازی
مصالح الاملاک	مصفا	مصیبت بار
مصالح به	مصلاً، مصلی	مصیبت خانه
مصالح پلو	مصلحت آمیز	مصیبت خوان
مصالح دار	مصلحت اندیش	مصیبت دار
مصالح شناس	مصلحت اندیشی	مصیبت دیده
مصالح عنه	مصلحت بین	مصیبت رسیده
مصالح فروش	مصلحت بینی	مصیبت زده
مصالح فروشی	مصلحت جو (ی)	مصیبت کش

مصیبت نامه	مطبوعاتچی	مظلوم‌کُش
مُضاربه کار	مِطْرِس / مِترِس	مظلوم‌کُشی
مضاعف سازی	مطلق العنان	مظلوم نما
مضاف الیه	مطلق العنانی	مظلوم‌نمایی /
مُضحک قلمی	مطلق انگار	مظلوم‌نمائی
مضراب خور	مطلق انگاری	معادشناسی
مضرت دار	مطلق زده	معادل‌گذاری
مضروب فییه	مطلق سازی	معادل‌یابی
مضطرب حال	مطلق‌گرا	معاذالله
مضمون آفرینی	مطلق‌گرایی / مطلق‌گرایی	معارف پرور
مضمون‌بندی	مطلق‌گویی / مطلق‌گوئی	معاف‌نامه
مضمون‌پردازی	مطلق‌نگر	مع الأسف
مضمون تراش	مطلق‌نگری	مع التأسف
مضمون تراشی	مطلوبیت‌گرایی /	معالجه‌پذیر
مضمونٌ عنه	مطلوبیت‌گرایی	مع‌الغیر
مضمون‌گرا	مطمئن	مع‌الفارق
مضمونٌ له	مظلوم‌چزان	مع‌القصه
مضمون‌یابی	مظلوم‌خوان	مع‌الواسطه

معرفت شناس	معجزه گر	مع الوصف
معرفت شناسانه	معجون سازی	معامله به مثل
معرفت شناسی	معدنچی	معامله گر
معرفی نامه	معدن شناس	معامله گری
معرف کار	معدن شناسی	معاینه بیمار
معرف کاری	معدن کار	معبّر سازی
معرکه گردان	معدن کاری	معبّرکشی
معرکه گیر	معدن کاوی	معتدل الفکر
معرکه گیری	معدن گن	معتدل المزاج
معروض علیه	معدن یاب	معترض عنه
معروض عنه	معدوم الاثر	معتمد علیه
معروفه خانه	معدوم الوجود	معتنابه
معزى الیه	معذرت خواه	معجز دار
معزى الیها	معذرت خواهانه	معجز آسا
معزى الیهم	معذرت خواهی	معجز دار
معشوق پرست	مع ذلک	معجز نما (ی)
معشوق پرستی	مُعزّا، مُعزّی	معجز نمایی / معجز نمائی
معشوقه باز	معرفت شناختی	معجزه آسا

معنی نگاری	معنایی / معنائی	معشوقه بازی
مع هذا	مع مع	معشوقه گیری
معیار سازی	معمول به	مع شیء زائد
مغازه دار	معنادار / معنی دار	معصیت کار
مُغ بچه	معناشناس	معطوف الیه
مغرب زمین	معناشناسی	معظم الیه
مغرب زمینی	معنا، معنی	معظم له
مغز پخت	معنایی / معنائی	معلّا، معلی
مغز پسته ای	معنی آفرین	معلق بازی
مغز خر خورده	معنی آفرینی	معلق زن
مغز دار	معنی پذیر	معلق زنان
مغز ران	معنی دار	معلق وارو
مغز شویی / مغز شوئی	معنی شناختی	معلم سرخانه
مغزی دار	معنی شناس	معلومات فروش
مغزی دوزی	معنی شناسی	معلوم الحال
مغزی گذاری	معنی گذار	معمار باشی
مُغکده	معنی گرا	معمّا گونه
مغلطه باز	معنی گستر	معمّا گوئی / معمّا گوئی

مغلطه بازی	مفت خور	مفصولٌ عنه
مغلطه سازی	مفت خوری	مفقود الاثر
مغلطه کار	مفترا	مفهوم اندیشی
مغلطه کاری	مفت کیش	(زبان شناسی)
مغلق گوئی / مغلق گوئی	مفتول دوزی	مفهوم سازی
مغلق نویسی	مفتول ساز	(زبان شناسی)
مُغمی علیه	مفتول سازی	مفهوم شناختی
مغناطیس	مفتول کش	مفهوم شناسی
مغناطیس سنج	مفتول کشی	مقابله به مثل
مغناطیس سنجی	مفتی مفتی	مقاطعہ دار
مفاصا حساب	مَفْرُوقٌ مِنْه	مقاطعہ کار
مفت باز	مفسده آمیز	مقاطعہ کاری
مفت بر	مفسده جو	مقاطعہ گر
مفت بری	مفسده طلب	مقاطعہ گری
مفت چنگی	مفصل بندی	مقاله نویس
مفت خوار	مفصل دار	مقاله نویسی
مفت خوارگی	مُفَصَّلَة الاسامی	مقام خواه
مفت خواری	مُفَصَّلَة الذَّیل	مقام خواهی

مقوام طلب	مقدّس نما	مقوّایی / مقوّائی
مقام طلبی	مقدّمه چینی	مقول قول
مقامه نویسی	مقدمه نویسی	مقوله بندی (زبان شناسی)
مقامه نویسی	مُقَرَّنس کار	مقوله و میزان
مقاوله نامه	مُقَرَّنس کاری	مکالئوم
مقاومت ناپذیر	مقرون به صرفه	مکان دار
مقاومت ناپذیری	مُتَّسِمٌ علیه	مکان شناس
مقاوم سازی	مقسومٌ علیه	مکان شناسی
مقبول العامّه	مقطوع النسل	مکان نما
مقبول القول	مقعر الطرفین	مکان یاب
مقبول القولی	مُقَفًّا	مکان یابی
مقبول قول	مقلّب القلوب	مکانیسم
مُقَيَّر مآب	مقنّی باشی	مکانیک
مُقَيَّر مآبی	مقنّیگری / مقنّی گری	مکانیکی
مقتدا	مقوّابّر	مکتب خانه
مقتدایی / مقتدائی	مقوّابری	مکتب خانه ای
مقتضا	مقوّاساز	مکتب خانه دار
مقدّس مآب	مقوّاسازی	مکتب دار

مکْتُوبُ الیه	مگس کُش	ملا مت کُن
مکْتُوبُ منہ	مگس گیر	ملا مت کنان
مکراً میز	مگس وزن	ملا متگر
مُکرمہ بافی	ملاً	ملا مت گو(ی)
مُکرمہ دوزی	ملاحظہ کار	ملاً نقطی
مُکُش مرگِ ما	ملاحظہ کاری	ملائک، ملایک
مکعب مستطیل	مُلا خور	ملائکہ، ملایکہ
مکفولُ له	ملاط خور	ملا یم
مُکَنّی	ملاطفت آمیز	ملاّیی / ملائی
مَکَنّی عنہ	ملاط مالی	مَلّت پرست
مگابایت	ملافہ دار	مَلّت پرستی
مگاوات	ملا ل آمیز	مَلّت خواهی
مگاہر تیز	ملا ل آور	مَلّت دوست
مگس پران	ملا لت آور	مَلّت دوستی
مگس پرانی	ملا لت انگیز	مَلّت گرای / مَلّت گرائی
مگس خوار	ملا لت بار	ملجاً
مگس ران	ملا مت آمیز	ملجائی
مگس رانی	ملا مت کش	ملچ ملچ

ممد و دنویس	ملک دار	ملچ ملچ کنان
ممکن الحصول	ملک داری	ملچ (و) ملوچ
ممکن الوجود	مُلک رانی	ملخ خوار
ممکن الوصول	مَلِک زاده	ملخ دار
ممکن الوقوع	مُلک زدا (ی)	ملعنت انگیز
مملکت آرا (ی)	ملکوتِ اعلی	ملغی ، ملغا
مملکت آرایی /	ملود یابی	مُلَقَلَق بافی
مملکت آرائی	ملوک الطوائف	مُلک افروز
مملکت داری	ملوک الطوائفی	ملک الشعرا
مملکت گیری	ملی پوش	ملک الشعرا یی /
ممنوع الخروج	ملیت پرستی	ملک الشعرائی
ممنوع القلم	ملی گرا	ملک القضاة
ممنوع المداخلة	ملی گرایانه	ملک الکتاب
ممنوع المعاملة	ملی گرایی / ملی گرائی	ملک المُلک
ممنوع الملاقات	ملیله دوز	ملک الموت
ممنوع الورد	ملیله دوزی	مُلک پرور
مناجات خوان	ملیله سازی	مُلک پروری
مناجات گیر	ملیله کاری	مَلِک حسینی

من حیث المجموع	مَنْتْ کَش	مناجات نامه
من در آوردی	مَنْتْ کَشی	منازَعُ فیهِ
مندیل به سر	مَنْتْ گِذار	منافق پیشه
منزل به منزل	مَنْتْ گِذاری	مناقب خوان
منزل شناس	منتها	مناقب نامه
منزلگاه	منتها الیه	مناقصه گزار
منزه از گناه	منتها درجه	مناقصه گذاری
منشآت	منتھی	مِنْ بَابِ
منشأ	منجلاب	منبِت ساز
منشائی	منجم پیشه	منبِت کار
منش شناسی	مِنْ جمله	منبِت کاری
منشی الممالک	مِنْ جمیع الجهات	مِنْ بعد
منشیگری / منشیگری	منجوق	مَنْ تَبِعَ
منصب دار	منجوق دوز	مَنْتْ پذیر
منصف الزاویه	منجوق دوزی	مَنْتْ دار
منطق الطیر	منحصر به فرد	مَنْتْ داری
منطق پذیر	من حیث الرّسم	مُنْتَقَا، مُنْتَقَى
منطق پذیری	من حیث القاعده	منتقلُ الیه

منطق دان	منفی سازی	مُنوکسید ← مونوکسید
منطقه البروج	منفی گرا	منوگامی / مونوگامی
منطقه بندی	منفی گرایبی / منفی گرائی	منوگرافی / مونوگرافی
منظومه پرداز	مُنقّا، مُنقی	منولوگ / مونولوگ
مِن غیر حق	منقضی خدمت	مِن (و) مین
مِن غیر قصد	منقول عنہ	مَنِ دانه
مِن غیر مستقیم	مِن کَل وجه	مینزیوم
منفعت پرست	منگنه زن	مواجب بگیر
منفعت پرستی	منگنه کش	مواجب خوار
منفعت خواه	منگوله دار	مؤاجر
منفعت خواهی	منگوله دوزی	مؤاخات
منفعت خیز	مُنگولیسیم	مؤاخذ
منفعت دار	مَنْ لَه الامر	مؤاخذت
منفعت طلب	مَنْ لَه الحق	مؤاخذہ
منفعت طلبی	مِن مِّن کنان	موازی کاری
منفی باف	منوپول / منوپل ←	موافقت نامه
منفی بافی	مونوپول	موافق نویسی
منفی ساز	منورالفکر	مؤاکل

مؤاکلت	موتور جلو	موج زنان
مؤاکله	موتور جوش	موج سوار
مؤالف	موتور خانه	موج سواری
مؤالفت	موتور دار	موج شکن
مؤامرات	موتور سوار	موج کشان
مؤامرہ	موتور سواری	موج گاہ
مؤانس	موتور سه چرخه	موج گیر
مؤانست	موتور سیکلت رانی	موج گیری
مؤانسه	موتور سیکلت سوار	مؤجل
مؤبر	موتور شویی / موتور شوئی	موجین
مؤبه مو	موتور عقب	موجنایی / موجنائی
مؤتلف	موتور گازی	موجرمایی / موجرمائی
مؤتلفات	موتور لنج	مؤخرہ
مؤتلفہ	مؤثر	موجشککن
مؤتمن	موج خیز	موجوره
موتوربان	موج دار	مودار
موتور پمپ	موج گویی / موجگوئی	مؤدب
موتور پیچی	موج زن	مؤدبانہ

مورد قبول همگان	موسفید	مَوَدَّتْ آمیز
مورد مطالعه	مؤسّم	مودزد
مورد نظر	موس موس	مؤدّی
مورد نیاز	موس موس کنان	مؤدّیگری
مور مور	موسی	مؤذّن
مور یختگی	موسیر	مؤذنی
مور یخته	موسیقایی / موسیقائی	موزیگری
موریزه	موسیقی تِراپی	مورچه پَر دار
موزاییک، موزائیک	موسیقی دان	مورچه خوار
موزاییک سازی،	موسیقی درمانی	مورچه خور
موزاییک سازی	موسیقی شناس	مورچه سواری
موزاییکی، موزائیکی	موسیقی شناسی	مورچه گیر
موزدایی / موزدائی	موسیقی نگار	مورد احترام
موزقانچی / مزقانچی	موسیقی نواز	موردانه
موزه دار	موش خرما	مورد بحث
موسای کلیم	موش خوار	مورد به مورد
مؤسس	موش خور	مورد تأیید
مؤسسات	موش دوانی	مورد علاقه

موش ربا	موصی الیه	موکت شور
موشکاف	موصی به	موکت شو(ی)
موشکافانه	موصی له	مؤکد
موشک انداز	موضع گیری	مؤکدات
موشک باران	موضوع بندی	مؤکداً
موشک بازی	موضوع له	موکن
موشک پرانی	موظلایی / موظلائئ	مولا / مولی
موشک دوانی	موظله آمیز	مولایی / مولائئ
موشک ساز	موظله گر	مول بچه
موشک سازی	موعودگرا	مولتی متر
موش کُشی	موفریری	مولتی میلیاردر
موش گیر	موفقیّت آمیز	مولتی ویتامین
موش مانند	مُوفی	مؤلف
موش مُردگی	موقع شناس	مؤلفات
موش مُرده	موقع شناسی	مؤلفه
موش مُرده بازی	موقع شناس	مولکول گرم
موشواره	موقوف علیه	مؤلم / مؤلم
موصول سازی	موکاری	مؤلّمه / مؤلمه

مولود خوانی	مومیا کاری	مویه گر
مولودگری	مومیایی / مومیائی	مویی / موئی
مولودی خوان	مومیایی شده /	موییدن / موئیدن
مولودی خوانی	مومیائی شده	مویین / موئین
مولوی پیچ	مونتاژکار	مویینه / موئینه
مؤلّی علیه	مؤنث	مه آلود
موم اندود	مونوپول ← منوپول	مهاب
موم رنگ	مونوتایپ	مهاجر پذیر
موم روغن	مونوکسید ← منوکسید	مهاجر پذیری
موم ریز	موزوزی	مهاجر نشین
موم سان	مؤؤل	مهارگسسته
موم گیری	موهوم پرست	مهار نشدنی
مؤمّل	موهوم پرستی	مهار نشده
مؤمن	موی بالان	مه بانگ
مؤمنانه	مؤید	مه بانو
مؤمنون	موی رگ - مویرگ	مهپاره
مؤمنه	موی شکاف	مه پیکر
مؤمنی	مویه کنان	مهتاب

مهتابی	مهرجویی / مهرجوئی	مهره‌بازی
مهتر	مهرخ	مهره‌دار
مه‌جبین	مهردار	مهره‌داران
مهدخت	مهردارو	مهره‌زده
مهدکودک	مهردان	مهره‌زنی
مه‌دود	مهرساز	مهره‌سنگ
مهدی‌خانی	مهرکن	مهره‌ماسوره
مهدی‌ضرابی	مهرکنی	مهستی
مهرآگین	مهرگل	مه‌شکن
مهرآمیز	مهرگیا	مهشید
مهرالمثل	مهرگیاہ	مه‌کشند
مهرانگیز	مهرمظاهر	مه‌گرفت
مهربران	مهرورز	مه‌گرفتگی
مهرپرست	مهرورزی	مه‌گرفته
مهرپرستی	مهروموم	مهلت‌خواہ
مهرپرور	مهروموم‌شده	مهلت‌دار
مهرپیشانی	مهر(و)ی	مه‌لقا
مهرجو(ی)	مهره‌باز	مه‌مات‌سازی

میان بُرد	مهمان نواز	مهمان بازی
میان برگ	مهمان نوازی	مهمان پذیر
میان بسامد	مهم سازی	مهمان پذیری
میان بسته	مهمل باف	مهمان پرست
میان بند	مهمل بافی	مهمان پرستی
میان پایه	مهمل کار	مهمان خانه چی -
میان پرده	مهمل گوئی / مهمل گوئی	مهمانخانه چی
میان پوست	مهمیززان	مهمان خانه دار -
میان ترم	مهمنامه	مهمانخانه دار
میان تهی	مهمناوی	مهمان خانه - مهمانخانه
میانجیگری	مهمندس پیشه	مهمان دار
میان خالی	مهمندسی ساز	مهماندار (هواپیما)
میان خطی	می - (پیشوند فعلی):	مهمان داری
میان دار	می رود، می افکند)	مهمان دوست
میان داری	میاناب	مهمان دوستی
میان دانشگاهی	میان باریک	مهمان سرا(ی)
میان دانه	میان بالا	مهمان غریبه
میان درآمد	میان بُر	مهمانکده

میان دوره	میان قد	میانه خوار
میان دوره ای	میان کام	میانه داری
میان رشته ای	میان کامی	میانه رو
میان روی	میان کره	میانه روی
میان زبانی (زبان شناسی)	میان کوب	میانه سال
میان سال	میان گاه	میان هسته ای
میان سالی	میان گریز	(زبان شناسی)
میان سپهر	میان گیری	میانه سن
میان سر	میان گین	میانه قد
میان سنگی	میان مدّت	میانه گیری
میان شامه	میان نامه	میانی شده (زبان شناسی)
میان طوسی	میان نویس	می پرست
میان فردی (زبان شناسی)	میان واکه ای	می پرستی
میان فرش	(زبان شناسی)	میتولوژی
میان فرقه ای	میان وزن	میتاق شکن
میان فرهنگی	میانوند	میخ آجین
(زبان شناسی)	میانه بالا	میخانه
میان قاره ای	میانه حال	میخانه نشین

میخ پرچ	می خوار	میراث بر
میخ پیچ	می خوارگی	میراث خوار
میخچه	می خواره	میراث خور
میخ چین	می خواری	میراث دار
میخ دار	می خور	میراث فرهنگی
میخ دوخت	می خورده	میراث گذار
میخ دوز	میخوش	میرزابنویس
میخ ساز	میخی شکل	میرزابنویسی
میخ سازی	میدانچه	میرزاده
میخ طویله	میدان دار	میرزاقاسمی
میخ فروش	میدان داری	میرزاقلمدان
میخ کار	میدان دیده	میرزایی / میرزائی
میخ کاری	میدانگاه	میرشکار
میخ کش	میدانگاهی	میرغضب
میخ کشی	میر آخور / میراخور	میرلشکر
میخ کن	میراب	میزان الحراره
میخکوب	میراب باشی	میزان باز
میخکوبی	میرابی	میزانپلی کرده

میگون	میکروب زدائی	میزان ساز
میگونی	میکروب شناس /	میزان فرمان
میلاب	میکروب شناس	میز تحریر
میل بازی	میکروب شناسی /	می زدگی
میل بست	میکروب شناسی	می زده
میل تخت	میکروبیولوژی	میزراه
میل ترانس	میکروبیولوژیست	میزناهارخوری
میل دار	میکروسکوپ	میش ماهی
میل دسته	میکروسکوپی	میش مرغ
میل زنی	میکروفون	میعادگاه
میل سنگ	میکروفیش	می فروش
میل سوپاپ	میکروفیلیم	می فروشی
میل فرمان	میکرومتر	میقاتگاه
میل کوک	میکرون	میک آپ
میل گاردان	می گسار - میگسار	میکده
میل گرد	می گساری - میگساری	میکرب زدایی /
میل لنگ	میگوپلو	میکرب زدائی /
میل لنگ تراش	میگوسوخاری	میکروب زدایی /

مینیم/مینیموم	میناساز	میل لنگ تراشی
مینی والیبال	میناسازی	میل مهار
مینی هندبال	مینا کار	میله دار
میوه آرای/میوه آرائی	مینا کاری	میله گرد
میوه جات	مینایی/مینائی	میلیارد
میوه چین	مین جمع کن	میلیاردر
میوه خوار	مین گذار	میلیتاریست
میوه خور	مین گذاری	میلیتاریستی
میوه خوری	مینویی/مینوئی	میلیتاریسم
میوه دار	مین یاب	میلی گرم
میوه فروش	مینیا تور ساز	میلی لیتر
میوه فروشی	مینیا تور سازی	میلی متر - میلیمتر
میوه وتره بار	مینی بسکتبال	میلی متری - میلیمتری
میهمان بازی	مینی بوس	میلیون
میهمان خانه -	مینی ژوپ	میلیونر
میهمانخانه	مینی سوپر	میمون باز
میهمان دار	مینی شلوار	میمون بازی
میهمان داری	مینی فوتبال	میمون رخ

میهمان دوست

میهمان نواز

میهمان نوازی

میهن پرست

میهن پرستی

میهن خواه

میهن دوست

میهن دوستی

میهن فروش

ن

نابالغ	ناستواری	نَد- (علامتِ نفیِ افعال:
نابالغی	ناصل	نیفکن، نینداز)
ناباور	نافتاده	ناآراسته
ناباورانه	نامن	ناآرام
ناباوری	نامنی	ناآرامی
نابجا	نامید	ناآزمودگی
نابحق	نامیدی	ناآزموده
نابخرد	ناهل	ناآشنا
نابخردانه	ناهللی	ناآشنایی/ناآشنائی
نابخردی	ناباب	ناآگاه
نابخشودنی	نابارور	ناآگاهی
نابرآورده	ناباروری	ناستوار

نابرابر	نابهنجار	ناپرسیده
نابرابری	نابهنجاری	ناپرهیزی
نابرداری	نابهنگام	ناپَز
نابرازنده	نابینا	ناپَزَا
نابردبار	نابینایی/نابینائی	ناپسری
نابردباری	ناپارسا	ناپسند
نابسامان	ناپارسایی/ناپارسائی	ناپسندیده
نابسامانی	ناپاک	ناپلئون
نابکار	ناپاکی	ناپلئونی
نابکارانه	ناپایدار	ناپیدا
نابکاری	ناپایداری	ناپیدایی/ناپیدائی
نابلد	ناپختگی	ناپیراسته
نابلدی	ناپخته	ناپیموده
نابود	ناپدری	ناپیوسته
نابودنی	ناپدید	ناتراشیده
نابودی	ناپدیدار	ناتراوا
نابویا	ناپدیددی	ناتمام
نابویایی/نابویائی	ناپذیرا	ناتمامی

ناخن خشکی	ناحسابی	ناتنی
ناخن داران	ناحق	ناتوان
ناخن زن	ناحقی	ناتوانا
ناخنک دوزی	ناحیه بندی	ناتوانی
ناخنک زده	ناخالص	ناتورالیست
ناخنک زن	ناخالصی	ناتورالیستی
ناخن کشی	ناخدا	ناتورالیسم
ناخن گیر	ناخدایی / ناخدائی	ناجنس
ناخن گیری	ناخدمتی	ناجنسی
ناخواستہ	ناخرسند	ناجوانمرد
ناخوانا	ناخرسندی	ناجوانمردانه
ناخوانده	ناخشنود	ناجوانمردی
ناخوانده ملاً	ناخشنودی	ناجور
ناخواهری	ناخلف	ناجوری
ناخود آگاه	ناخلفی	ناچاری
ناخود آگاهی	ناخن تراش	ناچیز
ناخود ایستا	ناخن چین	ناچیزی
(زبان شناسی)	ناخن خشک	ناحساب

ناخوددار	نادیدنی	نارضامند
ناخوردنی	نادیده	نارضامندی
ناخورده	ناراحت	نارضایتی
ناخوش	ناراحتی	نارضایی/نارضائی
ناخوش آواز	ناراست	نارفته
ناخوش احوال	ناراستی	نارفیق
ناخوش احوالی	ناراضی	نارنجستان
ناخوشایند	ناراضی تراشی	نارنجک انداز
ناخوشایندی	نارانگور	ناروا
ناخوشی زده	نارپستان	ناروایی/ناروائی
نادان	نارس	ناروزن
نادانسته	نارسا	نازا
نادانی	نارسانا	نازاده
نادختری	نارسانایی/نارسانائی	نازایی/نازائی
نادرست	نارسایی/نارسائی	نازبالش/نازبالشت
نادرستی	نارستان	نازپرور
نادرویش	نارسنگ	نازپروردگی
نادلپذیر	نارسیده	نازپرورده

نازخاتون	نازک دلی	نازونوز
نازخر	نازک دوز	نازیبا
نازدار	نازک دوزی	ناساختگی
نازدانه	نازک زبان	ناساخته
نازک ادا	نازکش	ناساز
نازک ادایی / نازک ادائی	نازکشی	ناسازگار
نازک اندام	نازک طبع	ناسازگاری
نازک اندیش	نازک طبعی	ناسازه
نازک اندیشی	نازک کار	ناسازی
نازک بالان	نازک کاری	ناسالم
نازک بدن	نازک گن	ناسالمی
نازک بین	نازک مزاج	ناسامان
نازک بینی	نازک مزاجی	ناسامانی
نازک جگر	نازک نارنجی	ناسپاس
نازک خور	نازک گنان	ناسپاسی
نازک خیال	نازک نبی	ناستوده
نازک خیالی	نازنازی	ناسرگی
نازک دل	نازنین اندام	ناسره

ناصاف	ناشکر	ناسزاگو
ناصر	ناشکری	ناسزاگویان
ناصری	ناشکسته	ناسزاگویی/ناسزاگوئی
ناصری	ناشکوفه	ناسزاوار
ناصری	ناشکوفایی/ناشکوفائی	ناسزاواری
ناصرانه	ناشکیبا	ناسلامت
ناصلح	ناشکیبایی/ناشکیبائی	ناسلامتی
ناصلحی	ناشناختگی	ناسنجیده
ناصلحی	ناشناخته	ناسودمند
ناصلحی	ناشناس	ناسور
ناصلحی	ناشناسی	ناسوری
ناصلحی	ناشنا	ناشاد
ناصلحی	ناشنوایی/ناشنوائی	ناشایست
ناصلحی	ناشنودنی	ناشایستگی
ناصلحی	ناشنوده	ناشایسته
ناصلحی	ناشنیدنی	ناشتایی/ناشتائی
ناصلحی	ناشنیده	ناشدنی
ناصلحی	ناشیگری	ناشسته

نافلز	ناکافی	ناگویا
نافه دار	ناکام	ناگویایی/ناگویائی
نافه گشا(ی)	ناکامی	ناگیرا
نافه گشایی/نافه گشائی	ناکجاآباد	نالایق
نافهم	ناکرده	نالوطی
نافهمی	ناکرده کار	ناله کنان
ناقابل	ناکس	نام آشنا
ناقص الخلقه	ناگذر	نام آوا
ناقص العضو	ناگذرا	نام آوایی/نام آوائی
ناقص العقل	ناگرفته	نام آور
ناقص اندام	ناگرویده	نام آوری
ناقص عقل	ناگزیر	نامادری
ناقواره	ناگزیری	نامأکول
ناقوس زن	ناگسستی	نامأنوس
ناقوس نواز	ناگفتنی	نامبارک
ناکارآمد	ناگفته	نامبارکی
ناکارآمدی	ناگوار	نام بُردار - نامبُردار
ناکارا	ناگواری	نام برده - نامبرده

نامزدی	نامحلول	نامتجانس
نامزروع	نامخواه	نامتداول
نامساعد	نامخواهی	نامتدین
نامساعدی	نامدار	نامتعادل
نامساوی	نامداری	نامتعارف
نامستعد	نامراد	نامتعهد
ناممسلمان	نامرادى	نامتقارن
نامسموع	نامربوط	نامتکلف
نامشخص	نامرتب	نامتناسب
نامشروع	نامرد	نامتناهی
نامشروعزادگی	نامردانه	نامجو(ی)/نامجو(ی)
نامشفق	نامردم	نامجویی/نامجویی،
نامشناسی	نامردمی	نامجوئی/نامجوئی
نامضبوط	نامردی	نامحتمل
نامطبوع	نامرغوب	نامحدود
نامطلوب	نامرئی	نامحرّم
نامطمئن	نامزد	نامحرّمی
نامعادله	نامزدبازی	نامحسوس

نامعتدل	نامنتظم	نامه‌رسانی
نامعتمد	نامنظم	نامه‌نگار
نامعقول	نام‌نویسی	نامه‌نگاری
نامعلوم	نامواره	نامه‌نما
نامفهوم	ناموافق	نامه‌نویس
نامقبول	ناموجه	نامه‌نویسی
نامقدور	نامور	نامه‌ور
نامکشوف	ناموزون	نام‌یاب
نام‌گذاری	ناموس‌پرست	نام‌یافته
نام‌گرایی / نام‌گرائی	ناموس‌پرستی	نامیرا
نام‌گرفته	ناموفق	نامیزان
نام‌گستر	نامه‌بر	نامیسر
ناملایم	نامه‌پراکنی	نامیمون
ناملایمات	نامه‌پران	نان‌آور
ناممکن	نامه‌پرانی	نان‌آوری
نامناسب	نامهربان	نان‌بادامی
نام‌نامه / نام‌نامه	نامهربانی	نان‌بده
نامنتظر	نامه‌رسان	نان‌بر

نان شیرینی	نان خامه‌ای	نان برنجی
نان طلبی	نان خشکی	نان بُری
نان فروش	نان خوار	نان بند
نان فروشی	نان خور	نان بندان
نان قندی	نان خورش	نان بندی
نان کشمش	نان دار	نان به‌نرخ‌روزخور
نان کور	ناندانی	نان بیارکباب‌ببر
نان کوری	نان درآر	نان پاره
نان گردویی / نان گردوئی	نان درآری	نان پَز
نان‌گیر	نان درآور	نان پَزی
نانموده	نان دِه	نان پنجره
نان نارگیلی	نان دِهی	نان پنجره‌ای
نان نخودچی	نان ربای (ی)	نان پنیرسبزی
نان و آب	نان ربایی / نان ربائی	نان پیچه
نان و آب‌دار	نان رسان	نان پیداکن
نانوا	نان روغنی	نانجیب
نانوایی / نانوائی	نان ریزه	نانجیب‌کاری
نان‌وشته	نان شیرمال	نانجیبی

ناهمسال	ناوه کِش	نانوگرَم
ناهمسالی	ناوه کِشی	نانومتر
ناهمگن	ناویار	نان و نمک
ناهمگون	ناهار بازار	ناوارد
ناهمگونی	ناهار بازاری	ناویان
ناهموار	ناهارخانه	ناویانی
ناهمواری	ناهارخوری	ناوبری
ناهنجار	ناهشیار	ناوچه
ناهنجاری	ناهمانند	ناودار
ناهوشار	ناهمانندی	ناودان
نایاب	ناهماهنگ	ناودانک
نایابی	ناهماهنگی	ناودانی
نایافتنی	ناهمتا	ناودیس
نایافته	ناهمخوان	ناوسالار
نایب	ناهمخوانی	ناوشکن
نایب التّولیه	ناهمرنگ	ناوک افکن
نایب الزّیّاره	ناهمساز	ناوک انداز
نایب السّلطنه	ناهمسازی	ناوک زن

نُت نویس	نبات شناس	نایب رئیس
نُت نویسی	نبات شناسی	نایب قهرمان
نتیجه بخش	نباتی رنگ	نایب قهرمانی
نتیجه گیری	نبرد آزما(ی)	نای بند
نثارگر	نبرد آزمایی / نبرد آزمائی	نای پوش
نثر نویس	نبردگاه	نایچه
نجات بخش	نیش دار	نایزه
نجات غریق	نبض سنج	نائل ، نایل
نجات یافته	نبض شناس	نایلون
نجار باشی	نبضگاه / نبض گاه	نایلونی
نجاست خوار	نبض گیر	نائم ، نایم
نجوا آمیز	نبض نگار	نای مشک
نجوم دان	نبوغ بخشی	نائین ، نایین
نجیب خانه	نبی الله	نائینی ، نایینی
نجیب زادگی	نُت بردار	نبا (قرآنی)
نجیب زاده	نُت برداری	نبات داغ
نُچ نُچ کنان	نُت خوانی	نبات ریز
نحو ذلک	نُت نوشته	نبات ریزی

ندانم‌کار	نخل بندی	نحوست بار
ندانم‌کاری	نخلزار	نخ باف
ندید بدید	نخلستان	نخ بافی
ندیده نشناخته	نخل کار	نخبه سالاری
نذر بندی	نخ نما	نخبه گرایی / نخبه گرایی
نذر دار	نخوانده مُلاً	نخ پیچ
نذر مند	نخوت فروش	نخ تاب
نذر و نیاز	نخوت‌تکده / نخوت‌کده	نخجیرگاه
نذری پزان	نخوداب	نخ ریس
نرخ بردار	نخودپز	نخ ریزی
نرخ بندی	نخودپلو	نخست وزیر
نرخ پرداز	نخودچی	نخست وزیری
نرخ‌گذار	نخودچی کشمش	نخستین بار
نرخ‌گذاری	نخودزار	نخ سوزن‌کن
نرخ‌نامه	نخودسبز	نخ کرده
نرد باز	نخودسیاه	نخ کش
نرده دار	نخودفرنگی	نخل بند
نرده کشی	ندامتگاه	نخل بندان

نرم نرمک	نرم دل	نرگدا
نرمه باد	نرم دلی	نرم
نرمه باران	نرم رُو	نرم آهن
نرمه خاک	نرم زبان	نرمادگی
نرمه گاز	نرم زبانی	نرماده
نرمی استخوان	نرم شامه	نرم استخوان
نزه پیر	نرم شده	نرم استخوانی
نزه خر	نرم کام	نرم افزار
نزه دیو	نرم کامه	نرم افزاری
نزه غول	نرم کامی	نرمال
نزع جویی /	نرم کننده	نرم بالگان
نزع جوئی	نرم گفتار	نرم بُر
نزاكت طلب	نرم گفتاری	نرم پنجه
نزاكت طلبی	نرم گوشت	نرم تاب
نزاكت مآب	نرم گونه	نرم تن
نزاكت مآبی	نرم گویی / نرم گوئی	نرم تنان
نزدیک بین	نرم مایه	نرم خو(ی)
نزدیک بینی	نرم مزاج	نرم خویی / نرم خوئی

نسخه پیچ	نسبت پذیر	نُزله بند
نسخه پیچی	نَسَب دار	نُزله بندی
نسخه جات	نَسَب نامه	نزول خوار
نسخه سازی	نسبیت گرایي / نسبیت گرائی	نزول خواری
نسخه شناس	نسبی گرایي / نسبی گرائی	نزول خور
نسخه شناسی	(زبان شناسی)	نزول خوری
نسخه گردان	نستعلیق گو	نزول گیر
نسخه نویس	نستعلیق گویی /	نزولی خور
نسخه نویسی	نستعلیق گوئی	نزولی خوری
نسطوری	نستعلیق نویس	نُزهد افزا(ی)
نسل اندر نسل	نستعلیق نویسی	نُزهد بخش
نسل کُشی	نَسج شناسی	نُزهدگاه
نسیانکده	نسخ نویس	نژاد پرست
نسیه بر	نسخه بدل	نژاد پرستی
نسیه بری	نسخه بردار	نژاد شناس
نسیه خر	نسخه برداری	نژاد شناسی
نسیه خری	نسخه پرداز	نژاد کُشی
نسیه خوار	نسخه پردازي	نژادگرایي / نژادگرائی

نشترزنی	نشاطزده (روان شناسی)	نسیه خواری
نشت یاب	نشاکاری	نسیه خور
نشت یابی	نشان دار	نسیه خوری
نشخوار	نشان داری	نسیه فروش
نشخوارکننده	نشان کرده	نسیه فروشی
نشئت	نشانگاه	نسیه کار
نشئگی	نشان گذاری	نسیه کاری
نشیمنگاه/نشیمن گاه	نشانگر	نشاسته زدایی /
نشئه	نشانه روی	نشاسته زدائی
نشئه آور	نشانه شناختی	(نسخه شناسی)
نشئه جات	(زبان شناسی)	نشاط آمیز
نشئه خیز	نشانه شناس	نشاط آور
نشئه دهنده	(زبان شناسی)	نشاط انگیز
نصب کرده	نشانه شناسی	نشاط بخش
نص شناس	(زبان شناسی)	نشاط پذیر
نصف النهار	نشانه گذاری	نشاط پرست
نصفه روز	نشانه گیری	نشاط زدگی
نصفه شب	نشتابه دار	(روان شناسی)

نظرباز	نظاره‌گر	نصفه‌عمر
نظربازی	نظافتچی	نصفه‌کاره
نظربُریده	نظام‌بندی	نصفه‌نیمه
نظربلند	نظام‌بنیاد (زبان‌شناسی)	نصفه‌های شب
نظربلندی	نظام‌پذیر	نصیحت‌آموز
نظریاک	نظام‌پرداز	نصیحت‌آموزی
نظریاکی	نظام‌پزشکی	نصیحت‌پذیر
نظرتنگ	نظام‌جمع	نصیحت‌پذیری
نظرتنگی	نظام‌دار	نصیحت‌شنو
نظرخواهی	نظام‌گیری	نصیحت‌کن
نظرخورده	نظام‌مند	نصیحت‌گرانه / نصیحت‌گرانه
نظرسنجی	نظام‌مهندسی	نصیحت‌گر / نصیحت‌گر
نظرشکن	نظام‌نامه	نصیحت‌گری / نصیحت‌گری
نظرقربانی	نظام‌وظیفه	نصیحت‌گوش‌کن
نظرکرده	نظام‌یافته	نصیحت‌گو(ی)
نظرگاه	نظام‌یگری	نصیحت‌نامه
نظرگر	نظامی‌مآب	نصیحت‌نیوش
نظرگیر	نظر‌آزمایی / نظر‌آزمائی	نطعی پوش

نعمت ده	نعل پاره	نظریه پرداز
نعمت شناس	نعل تراش	نظریه پردازی
نعمت شناسی	نعلچه	نظم بردار
نعمنا داغ	نعلچه گر	نظم پذیر
نعماع جعفری	نعلچیگر/نعلچی گر	نظم پذیری
نعوذبالله	نعلچیگری/نعلچی گری	نظم گستر
نُعوظ آور	نعل درگاه	نظم وانضباط
نغزگفتار	نعل دزد	نظیره گوئی/نظیره گوئی
نغزگوئی/نغزگوئی	نعل ریز	نعره زنان
نغمه پرداز	نعل ساز	نعره کشان
نغمه پردازی	نعلکی چسبان	نعره کُنان
نغمه خوان	نعلکی چسبانی	نعلش بردار
نغمه خوانی	نعلکی فروش	نعلش کش
نغمه ساز	نعلین دوز	نعلش کشی
نغمه سازی	نعمت الله	نعل بند
نغمه سرا(ی)	نعمت پرور	نعل بند خانه
نغمه سرایی/نغمه سرائی	نعمت پرورده	نعل بندی
نفاق افکن	نعمت خیز	نعل بها

نفاق افکنانه	نفرت آور	نَفَس کِش
نفاق افکنی	نفرت انگیز	نَفَس کُش
نفت	نفرت بار	نَفَس گرفتگی
نفت آلود	نفر روز	نَفَس گرفته
نفتالین	نفر ساعت	نَفَس گیر
نفت خیز	نفرین زده	نَفَس نَفَس زنان
نفتدان / نفت دان	نفرین شده	نفع پرست
نفت سوز	نفرین کنان	نفع پرستی
نفت فروش	نَفَس آلود	نفع جو
نفت فروشی	نَفَس بُر	نفع جویی / نفع جوئی
نفت کش	نَفَس پرست	نفع طلب
نفتگر / نفت گر	نَفَس پرستی	نفقه خوار
نفت گیری	نَفَس پرور	نفقه خور
نفخ کرده	نَفَس پروری	نقله کار
نَقْرَبَر	نَفَس تنگی	نقله کاری
نفر به نفر	نَفَس دار	نفو پذیر
نفرت آلود	نَفَس داری	نفو پذیری
نفرت آمیز	نَفَس زنان	نفو ذناپذیر

نقش بندی	نقره اندود	نفوذناپذیری
نقش بین	نقره پوش	نفوس نویسی
نقش پذیر	نقره داغ	نقی کننده
نقش پذیری	نقره دوزی شده	نِق
نقش پرداز	نقره ساز	نقاب پوش
نقش پردازی	نقره سازی	نقاب دار
نقش دار	نقره فام	نقار انگیز
نقش کوب (نسخه شناسی)	نقره کار	نقاره چی
نقش کوبی بامرگب	نقره کاری	نقاره خانه
(نسخه شناسی)	نقره کوب	نقاره زن
نقش گرا	نقره کوبی	نقاره زنی
نقش گردان	نقره ماهی	نقاش باشی
نقش مایه	نقش آفرین	نقب زن
نقش مند/نقش مند	نقش آفرینی	نقب زنی
نقش ونگار	نقش باز	نقده دوزی
نقشه بردار	نقش برآب	نقره آبی
نقشه برداری	نقش برجسته	نقره آلات
نقشه خوانی	نقش بند	نقره افشان

نقشه کش	نقل علی	نکته جو (ی)
نقشه کشی	نقل قول	نکته جویی / نکته جوئی
نقشه نگار	نقل و انتقال	نکته دان
نقشه نگاری	نقل و نبات	نکته دانی
نقصان پذیر	نق نق	نکته سنج
نقصان پذیری	نق نقو	نکته سنجی
نقطه بازی	نق و نوق	نکته شناس
نقطه بند	نقیضه گویی / نقیضه گوئی	نکته (گو)
نقطه جوش	نکاح نامه	نکته گویی / نکته گوئی
نقطه چین	نکبت آلود	نکته گیر
نقطه دار	نکبت بار	نکته گیری
نقطه ضعف	نکبت زا	نکته یاب
نقطه کاری	نکبت گرفته	نکته یابی
نقطه گذاری	نک پنجه ← نوک پنجه	نک تیز ← نوک تیز
نقطه نظر	نکته بین	نکرده کار
نقطه نقطه	نکته بینی	نک زبانی ← نوک زبانی
نقطه ویرگول	نکته پرداز	نک مدادی ← نوک مدادی
نقطه یابی	نکته پرداز	نکو داشت

نمادشناسی	نگاه‌چپ	نکورأی
نمادگرا	نگاهداری (= محافظ)	نکوروی (ی)
نمادگرایی / نمادگرایی	نگاهداشت	نکورویی / نکورویی
نمارومی	نگون‌بخت	نکوکار
نمازخانه	نگونسار	نکوکاری
نمازخوان	نگونساری	نکونام
نمازخوانی	نگون‌فنگ	نکونامی
نمازگزار	نگهبان	نکوهشگر / نکوهش‌گر
نماساز	نگهبانی	نکویی / نکوئی
نماسازی	نگهدار - نگه‌دار	نگاربندی
نماشویی / نماشوئی	نگهداری - نگه‌داری	نگارپرست
نماکار	نگهداشت	نگارپرستی
نماکاری	نگین‌دار	نگارخانه
نماهنگ	نگین‌نشان	نگارستان
نمایانگر	نما‌آهنگ	نگارگر
نمایش‌خانه	نمابر	نگارگری
نمایش‌ساز	نمابندی	نگاهبان
نمایشگاه	نمادپردازی	نگاهبانی

نمک پرورده	نمد مال	نمایشگاه دار
نمک چش	نمد مالی	نمایشگر
نمک خوار	نم دیده	نمایشگری
نمک خواه	نمره بندی	نمایشنامه
نمک خورده	نمره گذاری	نمایشنامه نویسی
نمک دار	نمره گیر	نمایشنامه نویسی
نمکدان	نمره منفی	نمایش نویسی
نم کرده	نم زده	نمایه ساز
نمک ریز	نم سنج	نمایه سازی
نمکزار	نمکاب	نمایی / نمائی
نمک زده	نم کاری	نماییدن / نمائیدن
نمک سایی / نمک سائی	نمک افشان	نم بند
نمک سنج	نمک به حرام	نم چین
نمک سنگ	نمک به حرامی	نم دار
نمک سود	نمک به حلال	نمد پاره
نمک شناس	نمک به حلالی	نمد پوش
نم کشیده	نمک پاش	نمد پیچ
نمک فروش	نمک پاشی	نمدزین

نواآموز	ننجون	نمک فشان
نواآموزی	نُربازی	نمک گیر
نواآور	نُترگری	نمک ناشناس
نواآورده	ننگ آور	نمک ناشناسی
نواآوری	ننگ بار	نمک نشناس
نواآیین/نواآئین	ننگ زده	نمک نشناسی
نواخت بر (زبان شناسی)	ننگ نامی	نم گیر
نواخوان	ننه بزرگ	نم گیری
نواخوانی	ننه جان	نمناک
نوارابزار	ننه جون	نمناکی
نواربرگردان	ننه غریبم	نم نم
نوارپیچ	ننه غریبم بازی	نم نمک
نوارپیچی	ننه قمر	نمونه بردار
نوارتفلون	ننه مُرده	نمونه برداری
نوارچسب	ننه من غریبم	نمونه خوان
نوارخانه	نواآشنا	نمونه خوانی
نواردوزی	نواآفرین	نمونه سازی
نوازش آمیز	نواآمده	نمونه گیری

نوازش کنان	نوبهاری	نوحه سرا(ی)
نوازشگر	نوبه دزده	نوحه سرایی /نوحه سرائی
نوازشگری	نوپا	نوحه کنان
نوافلاطونی	نوپرداز	نوحه گر
نوامبر	نوپردازی	نوحه گری
نوانخانه، نوان خانه	نوپرواز	نوخاسته
نواندیش	نوجان	نوخط
نوباف	نوجو	نوخواه
نوبالغ	نوجوان	نوخواهی
نوباوگی	نوجوانی	نوداماد
نوباوه	نوجویی /نوجوئی	نودمیده
نوبت دار	نوجرخ	نودوبوقی
نوبت کار	نوجه پهلوان	نودوز
نوبت کاری	نوجه پهلوانی	نودولت
نوبتی دار	نوحه خوان	نودولتی
نوبنیاد	نوحه خوانی	نورافشان
نوبهار	نوحه ساز	نورافشانی
نوبهاران	نوحه سازی	نورافکن

نوزاده	نورساز	نورالانوار
نوزادی	نورسپهر	نورالله
نوزایی/نوزائی	نورسته	نورباران
نوساخته	نورسنج	نوربالا
نوساز	نورسنجی	نوربخش
نوسازی	نورسی	نورپاش
نوسال	نورسیده	نورپایین/نورپائین
نوسان ساز	نورشناخت	نورپخش‌کن
نوسانگر	نورشناسی	نورپرداز
نوسان‌نما	نورعلی‌نور	نورپردازی
نوسنگی	نورفتار	نورتاب
نوسواد	نورگرایی/نورگرائی	نورچشمی
نوسوادی	نورگستر	نورخان
نوشاب	نورگیر	نوردار
نوشابه	نورگیری	نوردکار(ی)
نوشابه‌سازی	نورولوژی	نورزا(ی)
نوشابه‌گازدار	نوریاب	نورس
نوشباد	نوزاد	نورساخت

نوشت افزار	نوع خواهی	نوکنوکی
نوشت افزار فروش	نوع دوست	نوکیسگی
نوشت افزار فروشی	نوع دوستانه	نوکیسه
نوشتجات / نوشته جات	نوع دوستی	نوگرا
نوش خند / نوشخند	نوع عروس	نوگرایی / نوگرایی
نوشدارو، نوش دارو	نوغان داری / نوغانداری	نوگل
نوشکفته	نوفروش	نومسلمان
نوشگاه	نوقلم	نومیدوار
نوشگیا	نوکن برگشته	نوشانده
نوشگیا	نوکن به نوکن	نونوار
نوطلب	نوکن پنجه	نونهال
نوظهور	نوکن پهن	نواژه
نوع پرست	نوکن تیز	نویافته
نوع پرستانه	نوکن دار	نویدبخش
نوع پرستی	نوکن زبانی	نویدبخشی
نوع پرور	نوکن لک لکی	نوئل
نوع پروری	نوکن مدادی	نوین سازی
نوع خواهانه	نوکن نمندی (نوعی قلم)	نهادمند

نیایشگری	نهایت پذیر	نهادمندی
نی بست	نهایت پذیری	نهادینه شده
نی پیچ	نهایی / نهائی	نهارخوری
نی تراش	نه تنها	نحال پرور
نیرنگ انگیز	نه چندان	نهالچه
نیرنگ باز	نه دایره	نهالستان
نیرنگ بازی	نُهْزَةُ الذِّئْبِ	نهال فروشی
نیرنگ ساز	نُهْ سپهر	نهال کاری
نیرنگ سازی	نُهْ فلک	نهان بالین
نیرنگ نامه	نُهْ کرسی	نهان بین
نیروبخش	نُهْ من شیر	نهان چشم
نیروزا	نیابت دار	نهان خانه
نیروسنج	نیاز آمیز	نهان دانگان
نیروگاه	نیام داران	نهان دانه
نیرومند	نی انبان	نهان زادان
نیرومندی	نیایش کنان	نهان کار
نی ریز	نیایشگاه	نهان کاری
نیزار / نی زار	نیایشگر	نهانگاه

نیک بخت	نی سواری	نی زن
نیک بختی	نیش استارت	نی زنی
نیک بین	نیش باز	نیزه باز
نیک بینی	نیش ترمز	نیزه بازی
نیک پی	نیشخند	نیزه جا
نیک خواه	نیش دار	نیزه دار
نیک خواهی	نیش زدگی	نیزه داری
نیک خو(ی)	نیش زن	نیزه زن
نیک خویی / نیک خوئی	نیشکر	نیزه فنگ
نیک داشت	نیش کلنگی	نیزه گردان
نیک دل	(باستان شناسی)	نیزه ماهی
نیک دلی	نیش گاز	نیستان
نیک رای	نی قلیان	نیست انگار
نیک رایبی	نی قلیانی	نیست انگاری
نیک روز	نیک اختر	نیست بند
نیک روزی	نیک انجام	نیست درجهان
نیک سیرت	نیک اندیش	نیست گُن
نیک عهد	نیک اندیشی	نی سوار

نیکو عهدی	نیکو خویی / نیکو خوئی	نیکو یی / نیکوئی
نیک فال	نیکو داشت	نیلاب
نیک محضر	نیکو دل	نی لبک
نیک محضری	نیکو دلی	نی لبک زن
نیک مرد	نیکو (و) ی	نیلگون
نیک مردی	نیکو ویی / نیکو وئی	نیلی رنگ
نیک نام	نیکو سرشت	نیم افراشته
نیک نامی	نیکو سیرت	نیماله
نیک نفس	نیکو سیرتی	نیمانیم
نیک نفسی	نیکو کار	نیمایی / نیمائی
نیک نقش	نیکو کاری	نیم باز
نیکو باور	نیکو کردار	نیم بالان
نیکو باوری	نیکو گفتار	نیم براق
نیکو خصال	نیکو گو (ی)	نیم برشته
نیکو خصالی	نیکو منشی	نیم برهنه
نیکو خواه	نیکو نام	نیم بریان
نیکو خواهی	نیکو نامی	نیم بسته
نیکو خو (ی)	نیکو نهاد	نیم بطری

نیم بند	نیم جو	نیم دانگ
نیم بوسه	نیم جوش	نیم دانه
نیم بها	نیم جوشیده	نیم دایره
نیم بهار	نیم جویده	نیم دایره‌ای
نیم بهره	نیم چرخ	نیم دری
نیم پخت	نیم چکمه	نیم دست
نیم پُر	نیمچه	نیم دم
نیم پرده	نیم چهر	نیم ذرع
نیم پز	نیم خام	نیم ذره
نیم پشتک	نیم خشک	نیم راست
نیم پهلو	نیم خط	نیم راضی
نیم تاب	نیم خفته	نیم راه
نیم تاج	نیم خند	نیم ربعی
نیم تخت	نیم خواب	نیم رخ
نیم تن	نیم خورد	نیم رس
نیم تنه	نیم خورده	نیم رسانا
نیم تیغ	نیم خیز	نیم رسمی
نیم جان	نیم دار	نیم رسیده

نیم‌کاره	نیم‌سیر	نیم‌رنگ
نیم‌کاسه	نیم‌شاهی	نیم‌رو
نیم‌کره	نیم‌شب	نیم‌روز
نیم‌کلاج	نیم‌شبان	نیم‌روزه
نیم‌کوب	نیم‌شبی	نیم‌روزی
نیم‌کوبیده	نیم‌شفاف	نیم‌روشن
نیم‌کور	نیم‌شکر	نیم‌رویه
نیم‌کوفته	نیم‌شور	نیم‌زبان (زبان‌شناسی)
نیم‌گرد	نیم‌صفحه	نیم‌ساز
نیم‌گرم	نیم‌ضربی	نیم‌ساق
نیم‌گشوده	نیم‌عمر	نیم‌سال، نیم‌سال
نیم‌گفته	نیم‌غازی	نیم‌سایه
نیم‌گنبد	نیم‌فشرده	نیم‌ست
نیم‌گندم	نیم‌فصل	نیم‌سخت
نیم‌لا	نیم‌قد	نیم‌سفت
نیم‌لخت	نیم‌قرن	نیم‌سوخت
نیم‌مُرده	نیم‌قلم	نیم‌سوخته
نیم‌مست	نیم‌کار	نیم‌سوز

(زبان شناسی)	نیمه پخته	نیم من
نیمه دولتی	نیمه پُر	نیم موتور
نیمه دینی	نیمه پَز	نیم نظر
نیمه راه	نیمه تاریخی	نیم نفَس
نیمه رسانا	نیمه تاریک	نیم نگاه
نیمه رسمی	نیمه تراوا	نیم نگاه‌ی
نیمه رنگ	نیمه تعطیل	نیم وارو
نیمه روز	نیمه تمام	نیم واکه
نیمه روشن	نیمه تن	نیم وجبی
نیمه ساز	نیمه تنه	نیم وَر
نیمه سنگین	نیمه جان	نیم ونیم
نیمه سوخته	نیمه خام	نیم ویرانه
نیمه شب	نیمه خشک	نیمه آزمایشی
نیمه صامت	نیمه خصوصی	نیمه ابری
(زبان شناسی)	نیمه خودکار	نیمه افروخته
نیمه عمر	نیمه خیز	نیمه باز
نیمه فرّار	نیمه دستوری	نیمه بها
نیمه فول	نیمه دمیده	نیمه بیابانی

نیمه هوشمند نیمه کاره

نیمه روز نیمه کش

نیمی نواز نیمه کوفته

نئورئالیسم نیمه گسترده

(زبان شناسی)

نیمه لا

نیمه لُخت

نیمه متمرکز

نیم همخوان

نیمه مستقل

نیمه نَفَس

نیمه نواز

نیمه نهایی / نیمه نهائی

نیمه واک دار

(زبان شناسی)

نیمه وقت

نیمه هادی

نیمه هوش

و

واجد الشرايط	وات سنج	وابسته ساز
واج شناختی	وات متر	واپس زنی
واج شناسی	واج آرایي / واج آرائی	واپس گرا
واجگونه	واجب الاجرا	واپس گرایانه
واج نویسی	واجب الاحترام	واپس گرایي / واپس گرائی
واج یابی (زبان شناسی)	واجب الاطاعه	واپس ماندگی
واحد الشكل	واجب التعظیم	واپس مانده
واحد اَبَعَدَ واحد	واجب التعليم	واپس نگر
واخواست	واجب الحج	واترپروف
واخواستہ	واجب النفقه	واترپلو
واخواهی	واجب الوجود	واترپمپ
واخوردگی	واجبی خانه	وات ساعت

واژه یابی	واژه بست	واخورده
واسطه جویی /	واژه پرداز	وادادگی
واسطه جوئی	واژه پردازی	وارفتگی
واسطه گر	واژه تراشی	وارفته
واسطه گری	واژه جداکن	وارونه سازی
واشگیری	واژه خوانی	وارونه گویی / وارونه گوئی
وافورکش	واژه سازی	واریختگی
وافورکشی	واژه سنجی	واریخته
واقع بین	(زبان شناسی)	وازدگی
واقع بینانه	واژه شناس	وازده
واقع بینی	واژه شناسی	واژگان شناس
واقع گرا(ی)	واژه گزینی	واژگان شناسی
واقع گرایانه	واژه نامه	واژگان نگار
واقع گرایی / واقع گرایی	واژه نگار (زبان شناسی)	واژگان نگاری
واقع گو	واژه نگاری	واژگون بخت
واقع نگار	(زبان شناسی)	واژگون مرتبه
واقع نگر	واژه نما (زبان شناسی)	(زبان شناسی)
واقع نگری	واژه یاب	واژه آفرینی

واقعا نما	واکنشگر/واکنش گر	والامقام
واقع‌نمایی/واقع‌نمائی	واگذاری	والامقامی
واقعه دیده	واگرا	والانژاد
واقعه شناس	واگرایی/واگرائی	والاهمت
واقعه‌نگار	(زبان شناسی)	والاهمتی
واقعه‌نگاری	واگشت	والسلام
واقعه‌نویس	واگشت پذیر	واماندگی
واقعه‌نویسی	واگن	وامانده
واقعیت‌گرا	واگنچی/واگن چپی	وام‌خواه
واک‌بر/واکبر	واگو	وام‌خواهی
واک‌دار	واگیردار	وام‌دار
واک‌ساز	والاتبار	وام‌داری
واکس‌خور	والاجاه	وام‌ده
واکس‌خورده	والاحضرت	وام‌دهی
واکس‌زده	والاشان	وام‌گزار
واکس‌زن	والاقدر	وام‌گیر
واکسن‌کوبی	والاگوهر	وام‌گیری
واکسیل‌بند	والاگهر	وام‌واژه

وانت بار	وجدزدگی (روان شناسی)	وحشت خیز
وانت باری	وجودگرایی / وجودگرایی	وحشت زا
وانگاه	وجه الاجاره	وحشت زدگی
وانگهی	وجه الخساره	وحشت زده
وان یکاد	وجه الضمان	وحشتناک
واویلاکنان	وجه الکفاله	وحشیگری / وحشیگری
واهمه زده	وجه المصالحه	وحی منزل
وایت بُرد	وجه المین الوجوه	وخامت آمیز
ویاخیز	وجه بنیاد (زبان شناسی)	ورانداز
ویازده	وجین زنی	ورچروکیدگی
ویاگرفته	وحدت شکن	ورچروکیده
ویایی / وبائی	وحدت شکنی	وردبَر دار
ویگاه	وحشت آباد	وردست
ویلاگ نویس	وحشت آمیز	وردگویان
وب نوشت (ویلاگ)	وحشت آور	ورزش درمانی
وثیقه نامه	وحشت افزا	ورزش دوست
وجب به وجب	وحشت انگیز	ورزش کار - ورزشکار
وجدافزا	وحشت بار	ورزشگاه

ورزشی نویس	ورق گردانی	وسایط، وسائط
ورزکار	ورقلمبیده، ورقلمبیده	وسایل، وسائل
ورشکسته	ورق ورق	وسطا، وسطی
ورشو	ورکشیده	وسط چین
ورشوبند	ورمالیده	وسط گیری
ورشویی / ورشوئی	ورم کرده	وسمه جوش
ورق باز	وزارتخانه، وزارت خانه	وسمه دان
ورق بازی	وزغ کش	وسمه کشی
ورق بینی	وزکرده	وسمه کشیده
ورق پاره	وزن افزایی / وزن افزائی	وسواس آمیز
ورق خوان	وزن خوانی	وسوسه آمیز
ورق ساز	وزن دار	وسوسه انگیز
ورق سازی	وزن کشی	وسوسه پذیر
ورق شده	وزنه بردار	وسوسه پذیری
ورق شماری	وزنه برداری	وسوسه گر
ورق کار	وزوز	وسیله تراشی
ورق کاری	وزوزکنان	وسیله ساز
ورق کوبی	وزیرزاده	وسیله سازی

وظیفه‌شناس	وضع حمل	وصف الحال
وظیفه‌شناسی	وضع شده	وصف ناپذیر
وعده‌خلافی	وضوخانه	وصف ناشدنی
وعده‌دار	وضودار	وصف ناکردنی
وعده‌گاه	وطن پرست	وصف نشدنی
وعده‌سرخ‌رمن	وطن پرستانه	وصف نکردنی
وعظ‌آمیز	وطن پرستی	وصل جو(ی)
وَعَزْدَه	وطنچی / وطن‌چی	وصله بردار
وَعَوَغ	وطن خواه	وصله پینه
وَعَوَغِ صَاحِبِ /	وطن خواهی	وصله پینه‌ای
وَعَوَغِ سَاحِبِ /	وطن دوست	وصله چسبانی
وَعَوَغِ صَاحِبِ	وطن دوستی	وصله خورده
وفاپیشه	وطن فروش	وصله دار
وفادار	وطن فروشی	وصله کاری
وفاداری	وظیفه‌بگیر	وصله وپینه دار
وقاحت‌آمیز	وظیفه‌دار	وصول شده
وقایع‌شناس	وظیفه‌شناس	وصیت نامچه
وقایع‌نگار	وظیفه‌شناسی	وصیت نامه

ولت متر	وقس علی هذا	وقایع نگاری
ولخرج، ولخرج	وقف شده	وقایع نویسی
ولخرجی، ولخرجی	وقف نامه	وقایع نویسی
ولکن	وکالت نامه	وقت پرست
ولگرد، ولگرد	وکالت نامه	وقت شمار
ولگردی، ولگردی	وکیل الرعايا	وقت شناس
ولگویی / اولگویی	وکیل باشی	وقت شناسی
ول معطل	وکیل کشی	وقت کشی
ولنگار	وگرنه	وقت گذرانی
ولنگاری	ولادتگاه	وقت گیر
ولنگ و باز	ولایت خواهی	وقت ناشناس
ولنگ وواز	ولایت دار	وقت شناس
ولنگ ووازی	ولایتعهد	وقت شناسی
ولوله انداز	ولایتعهدی	وقت نگهدار -
ولی الله	ولت	وقت نگه دار
ولی امر	ولت آمپر	وقت وبی وقت
ولعی عصر	ولتر	وقت یاب
ولیعهد	ولت سنج	وقتی که

ولیعهدی	ویران شده
ولی فقیه	ویران‌کن
ولی نعمت	ویرانگر
ولی نعمتی	ویرانگری
وندافزایی / وندافزائی	ویرایشگر
وهاپیگری	ویروس شناس
وهم آلوده	ویروس شناسی
وهم آمیز	ویژه کار
وهم آور	ویژه نامه
وهم انگیز	ویلان سیلان
وهم‌زا	ویلابی / ویلائی
وهمناک	ویلچر
ویتامین دار	ویلچران
ویدئو	ویلچرانی
ویدئوکلپ	ویلن زن / ویولن زن
ویدئویی / ویدئوئی	ویلن سل / ویولن سل
ویراستار	ویلن نواز / ویولن نواز
ویراستاری	ویلن / ویولن

های و هو (ی)	هاگدان	ها (کتاب‌ها، کتابها، کوه‌ها،
هپل (و) هپو	هاگ‌زایی /هاگ‌زائی	کوهها، اما میوه‌ها، رشته‌ها،
هپلی هپو	هاگ‌سازی	سفیه‌ها، مرکانتیلیست‌ها،
هتل آپارتمان	هاگ‌گذاری	پیش‌بینی‌ها، تلفظ‌ها فقط به
هتلچی	هالوزن	این صورت نوشته می‌شود)
هتلدار، هتل‌دار	هالوگراف	هاج و واج
هتلداری، هتل‌داری	هالوگرافی	هارت و پورت
هجاگو	هالوگرام	هارت و هورت
هجاگویی /هجاگوئی	هاله‌دار	هارمونی
هجایی /هجائی	هاون‌سنگی	هاکی روی یخ
هجده	هاون‌کوب	هاگ‌دار
هجده‌قدم	هایل، هائل	هاگ‌داران

هرزگاہی	ہدفمندی	ہجدہمین
ہراس آمیز	ہدفون	ہجرتگاہ
ہراس آور	ہدُہد	ہجوآمیز
ہراس انگیز	ہدی (اسم خاص)	ہجوگو(ی)
ہراس زا	ہدی، ہدا	ہجوگویی/ہجوگوئی
ہراس زدہ	ہذیان آمیز	ہجوم آور
ہراسناک	ہذیان سرا	ہجو مانند
ہراسناکی	ہذیان گویی/ہذیان گوئی	ہجونامہ
ہرتی پرتی	ہران	ہدایت شونده
ہرجا	ہرانچہ	ہدایتگر
ہرجایی/ہرجائی	ہران کس	ہدبند
ہرج ومرج	ہران کو	ہد پاک کُن
ہرج ومرج طلب	ہران کہ	ہدزن
ہرج ومرج طلبی	ہرانگاہ، ہرانگاہ	ہدف دار
ہرچند	ہرآینہ	ہدفگرا
ہرچہ	ہرازچندگاہی	ہدفگیری
ہرچہ بدتر	ہرازچندی	ہدفمند
ہرچہ تمام تر	ہرازگاہ	ہدفمندی سازی

هرکسی	هرزه سرا(ی)	هرچه نابدتر
هُرکُن پُرکُن	هرزه سرایی / هرزه سرائی	هرچه نه بدتر
هرکه	هرزه سنگ	هردم
هرکه هرکه	هرزه کار	هردمبیل
هرکی هرکی	هرزه کاری	هردمبیلی
هرگاه	هرزه گرد	هردم جوش
هرگونه	هرزه گردی	هردم خیال
هرماهه	هرزه گو(ی)	هرروزه
هروقت	هرزه گویی / هرزه گوئی	هرروزی
هِرَوَهِر	هرزه مرض	هرزاب
هروئین	هرزه ملاط	هرزگرد
هروئینی	هرزه نگاری	هرزه آب
هِرَهِ خند	هرساله	هرزه پو(ی)
هُرهُرِی مآب	هرطور	هرزه خواه
هُرهُرِی مآبی	هرطور(ی) شده	هرزه خور
هُرهُرِی مذهب	هرکجا	هرزه خوری
هُرهُرِی مذهبی	هرکدام	هرزه درا(ی)
هِرَهِ(ه) وِکِرَهِ(ه)	هرکس	هرزه درایی / هرزه درائی

هستی‌گرایی /	هزل‌گو	هریک
هستی‌گرایی	هزل‌گویی / هزل‌گوئی	هریکی
هشت‌بهشت	هزینه‌تراشی	هزاران‌هزار
هشت‌پا	هزینه‌یابی	هزارباره
هشت‌ساله	هست‌بند	هزاربرگ
هشت‌سر	هست‌کن	هزارپا
هشت‌شاخگان	هست‌نما(ی)	هزارپیشه
هشت‌صدمین،	هست‌ونیست	هزارچانه
هشتصدمین	هسته‌جدا	هزارچشم
هشت‌صد، هشتصد	هسته‌جداکن	هزارچشمه
هشت‌ضلعی	هسته‌گیر	هزارخار
هشت‌فلک	هسته‌معنا	هزاردستان
هشت‌گانه	(زبان‌شناسی)	هزارکاره
هشت‌گوش	هستی‌بخش	هزارگان
هشت‌گوشه	هستی‌شناختی	هزارلا
هشت‌گیر	هستی‌شناس	هزارویک‌شب
هشت‌لو	هستی‌شناسی	هزاریک
هشت‌من‌یک‌شاهی	هستی‌گرا	هزل‌آمیز

هفت تیر	هفت اقلیم	هشت وجهی
هفت تیربند	هفت امامی	هشت یک
هفت تیرکش	هفت انجم	هشدار
هفت تیرکشی	هفت اورنگ	هشدری
هفت جان	هفت ایوان	هشلهف
هفت جدّ	هفت برابر	هشیاربخت
هفت جوش	هفت برادران	هشیاردل
هفت چاک	هفت بند	هشیاردلی
هفت چرخ	هفت بیجار	هشیارمغز
هفت خان/هفت خوان،	هفت پا	هشیارمغزی
هفتخوان	هفت پادشاه	هفت آب
هفت خط	هفت پایه	هفت آسمان
هفت خواهران	هفت پرده	هفت اجرام
هفت دانه	هفت پشت	هفت اختر
هفت دختر	هفت پیکر	هفتادسال
هفت درّ	هفت ترک	هفتادسوراخ
هفت دریا	هفت تن	هفتادمین
هفت دستگاه	هفت تنان	هفتادودوملت

هفت دوزخ	هفت صناری	هفت گوهر
هفت دولت	هفت ضلعی	هفت لا
هفت رنگ	هفت طبقه	هفت لو
هفت رنگ پلو	هفت فلک	هفت ماهه
هفت روزه	هفت قاب	هفت مردان
هفت سپهر	هفت قرآن	هفت نامه
هفت ستونه	هفت قرائت	هفت وادی
هفت سر	هفت قلم	هفته به هفته
هفت سنگ	هفت کس	هفته بیجار
هفت سوراخ	هفت کشور	هفته نامه
هفت سیاره	هفت کفن	هفده
هفت سین	هفت کوتوله	هفصد
هفت صدم، هفتصدم	هفت کوه	هق (و) هق
هفت صدمین،	هفت گانه	هق هق کنان
هفتصدمین	هفت گردون	هکذا
هفت صد، هفتصد	هفت گنبد	هلاک مُرده
هفت صدی، هفتصدی	هفت گنج	هلالِ احمر
هفت صنار	هفت گوش	هلال وار

همان جا	هم آرزو	هُلدانی
هم اندازه	هم آرمان	هلفدونی
همان دم	هم آشیان	هُلْف هُلف
هم اندیشی	هم آمیزی	هُلُق هُلق
همان کتاب	هم اتاق	هِلک وهِلک
همان که	هم اتاقی	هِل گلابی
همان گاه	هماتولوژی	هِل مین مبارز
همان گویی / همان گوئی	هماتولوژیست	هِل مین مزید
همانند سازی	هم ارز	هلوانجیری
هماواز	هم اسم	هُل هُلکی
هماوازی	هماغوش	هلله
هماوا / هم آوا	هماغوشی	هلله کنان
هماوایی / هم آوایی ،	هم افزایی /	هلله گویان
هماوایی / هم آوایی	هم افزائی	هله (و) هوله
هماورد	هم افق	هلی بُرد
هماوردی	هم اکنون	هلیکوپتر
هماویز	هم الان	هم آپارتمان
هماهنگ	هماموزی	هم آخور

هم پشت، همپشت	همبرگزغالی	هماهنگی
هم پستی، همپستی	همبری	همایش
هم پنجگی	هم بساط	هم اینک
هم پنجه	هم بستر	همایون بخت
هم پوشانی	هم بستری	همایون فر
هم پوشی	هم بستگی - همبستگی	همایی / همائی
هم پهلو	هم بسته - همبسته	همباد
هم پهلوئی /	همبند	همباز
هم پهلوئی	همبندی	هم بازی
هم پهنا	هم بها	هم بافت، همبافت
هم پیالگی	هم بهره	هم بالا
هم پیاله	همپا	هم بالایی / هم بالائی
هم پیشه	همپار	هم بالین
هم پیمان	همپاری	هم بالینی
هم پیمانی	هم پالکی	هم بخت، همبخت
هم پیوند	هم پایه - همپایه	همبر
همتا	همپایی / همپائی	همبرگر
همتاب	هم پرواز	همبرگرتنوری

هم چشم، همچشم	هم جنس خواه،	هم تخت، همتخت
هم چشمی، همچشمی	همجنس خواه	هم تختی، همتختی
همچنان	هم جنس خواهی،	هم ترازو
همچند	همجنس خواهی	هم تراز/هم طراز
هم چندان	هم جنس گرا،	همّت عالی
همچنین	همجنس گرا	همتگ
همچو	هم جنس گرایبی،	همتگی
همچون	همجنس گرایبی /	هم توان
همچه	هم جنس گرائی،	هم تیم، همتیم
همچه که	همجنس گرائی	هم جا، همجا
همچی	هم جنس، همجنس	هم جفت، همجفت
هم خُجره	هم جنسی، همجنسی	هم جنّت
هم خُجره‌ای	هم جوار	هم جنس باز،
هم حزب، همحزب	هم جواربی	همجنس باز
هم حساب	همجوش	هم جنس بازی،
هم حس، همحس	همجوشه (= آلیاژ)	همجنس بازی
هم حسّی، همحسّی	همجوشی	هم جنس خوانی،
هم خانگی	هم چانه	همجنس خوانی

هم دهن	همدرد	هم خانواده
هم دهنی	همردی	هم خانه
هم دِه، همِدِه	همدرس	هم خرج، همخرج
هم دیدار	همدرسی	هم خِرَقه
همدیگر	همدست	همخو
همدیگرشناسی	همدستان	همخواب
همدین	همدستی	همخوابگی
همراز	همدگر	همخوابه
همراه	همدل	همخوابی
همراهی	همدلی	همخوان
هم رأی، هم رأی	همدم	همخوانی
هم رتبه	هم دما	هم خوراک
هم رده	همدمی	هم خون، همخون
هم ردیف	هم دندان	هم خونی، همخونی
هم رزم، هم رزم	هم دوره	هم خیال
هم رسته	هم دوره ای	هم داستان
هم رفت	همدوش	هم داستانی
هم رفتی	همدوشی	هم درجه

همسایگی	هم زمان	هم رکاب
همسایه	هم زمان سازی	هم رکابی
هم ستیز	هم زمانی	هم رنگ
هم سخن	هم زمین	هم رنگی
همسر	همزن	همرو
هم سرا	هم زنجیر	همروان
هم سرایان	همزور	هم روزگار
هم سرایی / هم سرائی	همزی	همزوی
هم سرحد	همزیست	همره
هم سرشت	همزیستاری	همرهی
همسری	همزیستی	هم ریخت، همریخت
هم سطح، همسطح	همساز	هم ریشه
هم سفر	همسازی	هم ریش، همریش
هم سُفرگی	همسال	همزاد
هم سُفره	هم سامان	همزاده
هم سفری	همسان	هم زانو
هم سلول	همسانه	هم زبان
هم سلولی	همسانی	هم زبانی

هم عنان	همشیره	هم سلیقه
هم عنانی	همشیره زاده	هم سنخ، همسنخ
هم عهد، همعهد	همشیری	هم سنگر
هم عیار	هم شیوه	هم سنگ، همسنگ
هم غذا	هم صحبت	هم سنگی، همسنگی
هم فاز، همفاز	هم صحبتی	هم سن، همسن
هم فشار	هم صدا	همسو
همفکر	هم صدایی / هم صدائی	هم سود، همسود
همفکری	هم صف، همصف	همسویی / همسوئی
هم قافله	هم صندلی	هم شاگرد
هم قافیه	هم صنف، همصنف	هم شاگردی
هم قامت	هم طبع، همطبع	هم شانه
هم قبیله	هم طبقه	هم شأن، همشان
همقد	هم طریقت	هم شغل، همشغل
هم قدم	هم طویله	هم شکل، همشکل
هم قرین	هم عرض، همعرض	هم شکم
هم قرینی	هم عصر، همعصر	همشهری
هم قسم	هم عقیده	همشیر

همگونه	هم کلاسی	هم قسمی
هم گوهر	هم کلام	هم قطار
همگی	هم کوشی	هم قطاری
هم لباس	هم کیسه	هم قفس
هم لخت، هم لخت	هم کیش، هم کیش	هم قلم
هم لفظ (زبان شناسی)	هم کیشی، هم کیشی	هم قوه
هم لقب	هم گام	هم قیمت
هم محل	هم گامی	هم کار
هم محله	هم گان	هم کاری
هم محله ای	هم گانی	هم کاسگی
هم مخرج	هم گرا	هم کاسه
هم مدرسه	هم گرای / هم گرائی	هم کالبد
هم مذهب	هم گروه	هم کرد
هم مرتبه	هم گروهی	هم کسب، هم کسب
هم مرجع	هم گن	هم کسوت
هم مرز	هم گنان	هم کشش
هم مرزی	هم گون	هم کف
هم مرکز	هم گون سازی	هم کلاس

هم نهاد	هم نسل، هم نسل	هم مسلک
هم نهشت	هم نشان	هم مشرب
هم نهشتی	هم نشانی	هم معنا
هموار	هم نشست	هم معنایی/هم معنائی
هموارسازی	هم نشستی	هم معنی
همواره	هم نشین - هم نشین	هم مکتب
همواری	هم نشینی - هم نشینی	هم منزل
هم وثاق	هم نفس	هم منقل
هم وثاقي	هم نفسی	هم میدان
هم وزن، هموزن	هم نگاشت	هم میهن
هم وزنی	هم نمک	هم نام
هم وطن	هم نوا	هم نامی
هم ولایت	هم نواز	هم نبرد
هم ولایتی	هم نوازی	هم نبردی
هموند	هم نوایی/هم نوائی	هم نرخ
همه پرسی	هم نورد	هم نژاد
همه پسند	هم نوع	هم نسب
همه جا	هم نویسه	هم نسبت

همیدون	همه فن حریف	همه جاگیر
همیشه بهار	همه فهم	همه جانبه
همیشه جوان	همه کاره	همه جایی / همه جائی
همیشه دان	همه کاره و هیچ کاره	همه جوړه
همیشه سبز	همه کس	همه چیز تمام
همیشه کشیک	همه کس پسند	همه چیز خوار
همین الان	همه کس فهم	همه چیز دان
همین جا	همه گیر	همه چیز فهم
همین جور	همه گیری	همه دان
همین جوری	همه گیری شناسی	همه دانی
همین خانه	همه مه	همه روزه
همین طور	همه وقت	همه سال
همین طوری	همه وهمه	همه ساله
همین قدر	همه هنره	همه سوزی
همین که	همی - (پیشوندِ فعلی):	همه سویه
همین گونه	همی گوید، همی کرد)	همه شب
هنجار شکن	همیار	همه شمول
هنجار شکنی	همیاری	همه عیبه

هِن هِن	هنرستان	هَنَدبَال
هوا بُرد	هنرستانی	هَنَدبالیست
هوا بُرش	هنر سرا	هند واروپایی /
هوا پرست	هنر شناس	هند واروپائی
هوا پرستی	هنر شناسی	هند وایرانی
هوا پیمابر	هنر فروش	هند وئیسَم
هوا پیماربا	هنر کده	هَنَدی کم
هوا پیمار بایی /	هنر مند	هنر آز مایی / هنر آز مائی
هوا پیمار بائی	هنر مندانه	هنر آفرین
هوا پیماز دگی	هنر مندی	هنر آموز
هوا پیمایی / هوا پیمائی	هنر نما	هنر آموزی
هوا خواه	هنر نمایی / هنر نمائی	هنر پرور
هوا خواهی	هنر ور	هنر پروری
هوا خور	هنر وری	هنر پیشگی
هوا خور دگی	هنگامه جو (ی)	هنر پیشه
هوا خورده	هنگامه طلب	هنر جو (ی)
هوا خوری	هنگامه طلبی	هنر دوست
هوا دار	هِن (و) هون	هنر دوستی

هوش آزمایی /	هواناو (نظامی)	هواداری
هوش آزمائی	هوانورد	هوادهی
هوش بر	هوانوردی	هوازدگی
هوش بری	هوانیروز	هوازی
هوش بهر	هواوهوس	هواساز
هوش ربا	هوای نفس	هواسازی
هوش رفته	هوایی / هوائی	هواسنج
هوش زدا	هوچیگری	هواشناس
هوش سنج	هوحق کنان	هواشناسی
هوشمند	هودج نشین	هواکش
هوشمندانه	هوراکشان	هواکشت (زراعت)
هوشمندی	هوس انگیز	هواگرد (هوایی)
هوشیار	هوس باز	هواگرفته
هوشیارانه	هوس بازی	هواگیر
هوشیاری	هوس ران	هواگیری
هول آور	هوس رانی	هوالباقی
هول انگیز	هوسناک	هوالحق
هولدانی	هوسناکی	هو الغفور

هیچ چیز	هو یج بستنی	هول دهنده
هیچ دان	هو یج پلو	هول زدگی
هیچ در هیچ	هو یج فرنگی	هول زده
هیچ رقم	هیاهو کنان	هول شده
هیچستان	هیبت انگیز	هولناک
هیچ کاره	هیبتناک / هیبت ناک	هول وتکان
هیچ کدام	هیپیگری / هیپی گری	هول هول
هیچ کس	هیجان آمیز	هول هولکی
هیچکی	هیجان آور	هو و جنجال
هیچ گاه - هیچگاه	هیجان انگیز	هو و داری
هیچ گرا	هیجان زدگی	هو و کشی
هیچ گرای / هیچ گرائی	هیجان زده	هو و گری
هیچ گونه	هیجان گرای / هیجان گرائی	هو و گیری
هیچ ندار	هیجان نمایی / هیجان نمائی	هو هو کنان
هیچ ندان	هیجده	هویت بخشی
هیچ ندانی	هیجده قدم	هویت ساز
هیچ و پوچ	هیچ انگار	هویت سازی
هیچ وقت	هیچ انگاری	هویت یابی

هیچ یک	هیدرولیکی	هیس هیس کنان
هیچ یکی	هیدرومتر	هیکل دار
هیچی ندار	هیروویر	هیکل سازی
هیدروالکتریک	هیز	هیکلمند/هیکل مند
هیدروتراپی	هیزچشم	هیمه سوز
هیدرودینامیک	هیزرگ	هیمه کش
هیدرور	هیزگری	هین کنان
هیدروژن	هیزم بیارِ معرکه	هیئت
هیدروژن سولفور	هیزمدان	هیئت امنا
هیدروژنی	هیزم سوز	هیئت تحریریه
هیدروفیل	هیزم شکاف	هیئت دولت
هیدروکربن	هیزم شکن	هیئت رئیسه
هیدروکربور	هیزم شکنی	هیئت شناس
هیدروکسید	هیزم فروش	هیئت مدیره
هیدرولوژی	هیزم فروشی	
هیدرولوژیک	هیزم کش	
هیدرولیز	هیزم کشی	
هیدرولیک	هیستولوژی	

ی

یارکشی	یادسپاری	یاالله گویان
یارگیری	یادشده	یاتاقان
یار(و)غار	یادکرد	یأجوج و مأجوج
یارویاور	یادگارخواهی	یاحق
یاری جو	یادگیر	یاخته شناسی
یاری خواه	یادگیری	یادآور
یاری ده	یادمان	یادآوری
یاری رسان	یادنامه	یادبده
یاریگر	یادواره	یادبود
یاریگری	یارانه دهی	یادداشت
یأس آمیز	یارایی/یارائی	یادزدودگی
یأس آور	یاردانقلی	یادزدوده

یخ پوش	یبوست آور	یأس انگیز
یخ پهنه	یتیم پرور	یاسین
یخ تاب	یتیمچه	یاغیگری
یخ تراش	یتیم خانه	یاقوت بار
یختی پز	یتیم دار	یاقوت رنگ
یخچال	یتیم داری	یاقوت کار
یخچال ساز	یتیم شادگن	یاقوت نشان
یخچال سازی	یتیم شادگنک	یالانچی پهلوان
یخچال شناسی	یتیم غوره	یال پوش
یخچال فریزر	یتیم نواز	یالقوز
یخدان	یتیم نوازی	یامفت
یخدان پوش	یحیی	یامفتی
یخدان ساز	یخاب	یاوه سرا(ی)
یخ دربهشت	یخ بازی	یاوه سرایی / یاوه سرائی
یخ دل	یخ برف	یاوه گو(ی)
یخ رُفت	یخ بسته	یاوه گویی / یاوه گوئی
یخ زدا	یخ بندان	یائسگی
یخ زدایی / یخ زدائی	یخ پاره	یائسه

یزدان شناس	یدِ سفلی، یدِ سفلا	یخ زدگی (زراعت)
یَغلاوی/یقلاوی	یدِ طولی، یدِ طولا	یخ زده
یغماگر	یدکچی	یخ ساز
یغماگری	یدک ساز	یخ سازی
یغمایی/یغمائی	یدک سازی	یخ شکن
یُغور/یُغر	یدک کش	یخ فروش
یَقنعلی بَقال	یدک کشی	یخ کرده
یقه آخوندی	یراق آلات	یخ کش
یقه آرشال	یراق باف	یخ کوب
یقه اسکی	یراق بافی	یخ گیری
یقه افسری	یراق بند	یُخلایی/یُخلائی
یقه انگلیسی	یراق دار	یخ مال
یقه ایستاده	یراق دوزی	یخ نشان (باستان شناسی)
یقه باز	یراق کوبی	یخ نوردی
یقه برگردان	یربه یر	یدالله
یقه بسته	یزدان پرست	یداللهی
یقه جدا	یزدان پرستی	یداًواحدہ
یقه چاک	یزدان شناخت	یُدْرک ولایوصف

یک بریک	یقه مردانه	یقه چپ و راستی
یک بعدی	یقه ملوانی	یقه چرکین
یک بند	یقه ناپلئونی	یقه چهارگوش
یک بندی	یقه هفت	یقه خرگوشی
یک به دو	یک آبه	یقه خشتی
یک به یک	یک الف	یقه خوابیده
یک پا	یک بارگی، یکبارگی	یقه دالبر
یک پادوپا	یک بار مصرف	یقه دراپه
یک پارچگی،	یک باره، یکباره	یقه درانی
یک پارچگی	یک بار، یکبار	یقه دریده
یک پارچه آبادی	(= ناگهان)	یقه سفید
یک پارچه سازی،	یک بار (= یک دفعه)	یقه سه سانتی
یک پارچه سازی	یک بام و دوهوا	یقه شکاری
یک پارچه، یک پارچه	یک بخته	یقه قایقی
یک پُل (کلید)	یک بر	یقه کشتی
یک پنجم	یک بردو	یقه گرد
یک پوست	یک برگی	یقه گلابی
یک پهلوی	یک بری	یقه گیری

یکتا	یک جورهایی /	یک دانگی
یکتا پرست	یک جورهایی	یک دانه
یکتا پرستی	یک جوری	یک درمیان
یکتا پیراهن	یک جهت	یک دری
یکتا پیرهن	یک جهتی	یک دریک
یکتاقبا	یک چشم	یک دست، یک دست
یکتایی / یکتائی	یک چشمی	یک دستی، یک دستی
یک تخت	یک چند	یک دفعه
یک تخته	یک چندی	یکدل، یکدل
یک تگّه	یک چوبه	یکدلی، یکدلی
یک تن	یک چهارم	یک دم
یک تنه	یک خانه	یک دندان
یک تیغ	یک خدایی / یک خدائی	یک دندگی، یکدندگی
یک تیغه	یک خُرده	یک دنده، یکدنده
یک جانبه	یک خشته	یک دنیا
یک جانشینی	یک خم	یک دو
یکجا، یک جا	یک خم دوخم	یک دوم / سوم / ...
یک جور	یک خوابه	یک دهان

یک سلولی	یک ریخت	یک دهم
یک سو	یک ریزه	یک دهن
یک سوساز	یک ریز، یک ریز	یک دیده
یک سوسازی	یک زبان	یکدیگر
یک سونگر	یک زمان	یک ذره
یک سونگرانه	یک ساعته	یک راست، یک راست
یک سونگری	یک ساعتی	یک راه
یک سویه، یکسویه	یک ساله	یک راهه
یک شاخ	یکسان سازی،	یک رشته
یک شبه، یکشبه	یک سان سازی	یک رقمی
یکشنبه	یکسان، یک سان	یک رکابی
یکشنبه بازار	یکسانی، یک سانی	یک رنگ، یک رنگ
یکشنبه شب	یک سخن	یک رنگی، یک رنگی
یک شور	یک سرسوزن	یک روال
یک صد	یک سرمو	یک روزه، یک روزه
یک صدا	یک سرگردن	یک روند
یک صدم	یک سره، یک سره	یکرو (ی)
یک ضرب	یکسر، یکسر	یک رویه

یک طرفه	یک کاسه	یک کت
یک طرفی	یک کتی	یک کته
یک طلاقه	یک کف دست	یک لحظه
یک طوری	یک کلاغ چهل کلاغ	یک لخت
یک عالم	یک کلام	یک لختی
یک عالمه	یک کلمه	یک لفظ
یک عمر	یک کله	یک لقمه
یک فصل	یک کم	یک لقمه نان
یک فوریتی	یک کمی	یک لنگه پا
یک قبا	یک گوشه	یک لو
یک قبایی / یک قبائی	یک گونه	یک لول
یک قد	یک گیر	یک ماهه
یک قدری	یک لا	یک مرتبه
یک قدم	یک لاپراهن	یک مرده
یک قسمتی	یک لاپیرهن	یک مشت
یک قطبی	یک لادولا	یک منه
یک قلم	یک لاقبا	یک منی
یک کاره	یک لایی / یک لائی	یک مهره

یک میزان	یکه بزن	یکی به دو
یکمین	یکه بند	یکی سازی
یک نبش	یکه بنداز	یک یک
یک نفره	یکه تاز	یکی یک دانه
یک نفس	یکه تازی	یکی یکی
یکنواخت، یک نواخت	یکه چین	یگانه پرست
یکنواختی، یک نواختی	یکه زا	یگانه پرستی
یک نوک پا	یکه زیادگویی /	یگانه دل
یک نهاد	یکه زیادگوئی	یگانه دلی
یک نیمه	یکه سوار	یللی تللی
یک وجبی	یک هشتم	ینگه دنیا
یک ور، یکور	یکه شناس	ینگه دنیایی / ینگه دنیائی
یک وری، یکوری	یکه گزین	ینگگی دنیا
یک وزنی	یک همّت	ینگگی دنیایی / ینگگی دنیائی
یک وقت	یکهو	یواش یواش
یک وقت ها/ یک وقتها	یک هوا	یورتچی
یک وقتی	یک هوایی / یک هوائی	یورتگاه
یکه بخور	یکهویی / یکهوئی	یورشگر

یورغه
یوزباشی
یوزپلنگ
یوم الحساب
یوم الدین
یوم الشک
یوم الله
یوماً فیوماً
یونانیگری / یونانیگری
یونجه
یونجه زار
یون دار
یون رسانا (شیمی)
یون رنگی
یون ساز
یون کُره
یونیفرم / اونیفرم
یهودی ستیز